چهره مسیح در ادبیات فارسی

دکتر قمر آریان

چهرهٔ مسیح در ادبیات فارسی

دکتر قمر آریان

انتشارات معین
تهران، ۱۳۶۹

آریان، قمر
چهرهٔ مسیح در ادبیات فارسی
چاپ اول، ۱۳۶۹ هـ. ش ـ تهران
چاپ و صحافی، چاپخانهٔ سپهر
تیراژ، ۳۰۰۰ نسخه

تهران، صندوق پستی ۷۷۵ـ۱۳۱۴۵

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

این کتاب نگارش تازه‌ای است از رساله‌ای که سالها پیش به‌عنوان پایان‌نامه دکتری در ادبیات و زبان فارسی نوشته شد. در آن رساله بیشتر به تأثیری که آداب و رسوم آیین عیسی، در شعر و نثر زبان فارسی به‌جا گذاشته است توجه بود. غیر از آثار منثور بسیاری از دیوان‌های شعر، و کتابهای لغت هم، در جستجوی نشانه‌های این تأثیر بررسی شد و در تحقیق دربارهٔ کتابهای مربوط به‌مناظرات و ردودبین علماءاسلام با علماء نصاری، فهرست‌های عمدهٔ کتابخانه‌ها، از جمله فهرست نسخه‌های موزه‌بریتانیا (چارلزریو) و کتابخانهٔ ملی پاریس (ادگاربلوشه) و آنچه به کتابخانه‌های مجلس، آستان قدس و دانشگاه تهران مربوط بود از نظر گذشت و از این میان آنچه به‌چاپ رسیده بود یا نسخه خطی آن دسترس‌پذیر بود مورد رجوع واقع گشت. بااینهمه، در تمام بررسی هدف اصلی بررسی اصطلاحات و الفاظ و قصه‌های مربوط به‌آئین عیسی، وانعکاس عقاید و مراسم پیروان این آئین در ادبیات گذشته ایران به‌نظم و نثر بود و به‌تاریخ این آیین در ایران و احوال نصارای ایران درطی تاریخ جز به‌ضرورت توجه نداشت.

درطی سالهایی که‌از تدوین و تصویب آن گذشت، فرصتهایی برای نویسنده پیدا شد که برخی مباحث دیگر را در آن زمینه دنبال کند و تحقیقاتی را که در بعضی از این مباحث به وسیلهٔ پژوهندگان دیگر انجام شده است از نظر بگذراند. طبع و نشر بعضی متون فارسی که در هنگام تدوین رساله هنوز انتشار نیافته بود نیز تجدید نظری درآنچه را به‌متون و لغات و اصطلاحات ارتباط داشت ایجاب می کرد. از این رو سال گذشته که تصمیم به‌طبع و نشر کتاب گرفته شد، در فراغتی که ضمن سفرپاریس به‌دست آمد در تمام کتاب باردیگر تجدید نظرگشت و کتاب بامطالعات تازه‌ای که در زمینه‌های مباحث گوناگون آن نشر شده بود از سرنو تدوین گردید و چون پاره‌ای جهات سعی در اختصار را ایجاب می‌نمود برخی از مطالب که نقل و نشر آنها درحال حاضر متضمن‌ضرورت نبود کنار گذاشته شد. ارزیابی کاری که‌انجام شده است البته به‌قضاوت اهل تحقیق وابسته‌است و نویسنده مدعی نیست در این زمینه تمام مباحث چنانکه باید مورد طرح و بحث‌واقع شده باشد اما به‌رغم آنکه سالها از اقدام‌به‌طبع و نشر آن، با وجود پیشنهادهای ناشران، خودداری داشت به‌نظر آمد نشر آن‌به‌صورت موجود ممکن است برای بعضی خوانندگان مطلوب یا سودمند باشد.

در تدوین پیشین کتاب بهره‌هایی سودمند از رهنمایی‌های دو استاد فرخ یاد، دکتر لطفعلی صورتگر و استاد علی اصغر حکمت حاصل شد خداشان در جوار مغفرت داراد. بخشی از آن تدوین نیز به همت دوست دانشمند جناب ایرج افشار در نشریه فرهنگ ایران زمین انتشار یافت. تدوین کنونی کتاب را غیر از آنچه از تحقیقات جدید محققان معاصر که در یادداشتها و کتابنامه از آثار آنها یاد شده است بهره یافته‌ام، به‌تشویق و کمک بیدریغ همسرم دکتر عبدالحسین زرین کوب مدیونم که غیر از مرور بر تمام متن و ارائه بسیاری نکات، دسترس به پاره‌ای تحقیقات و مقالات خارجی را که بدون کمک وی استفاده از آنها برایم غیرممکن بود، باصرف قسمتی از اوقات خویش برای من ممکن ساخت. بدون این مایه تشویق و کمک‌جرئت آنکه بعد ازسالها به‌نگارش دوباره رساله و نشر آن اقدام نمایم نداشتم.

امید است ازآنچه باکمک‌های ایشان و از راهنمایی‌استادان گذشته درین دفتر حاصل‌آمده است وهمچنین از عمری که در این کارصرف گردیده است، برای خوانندهٔ اهل معنی فایده‌یی عاید تواند شد.

نیازمند دعا
قمر آریان

رموز و علامات اختصاری*

۱. ب= برهان قاطع
۲. براون کیمبریج= فهرست نسخ فارسی کتابخانه دانشگاه کیمبریج (انگلیسی)
۳. بلوشه= فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه‌ملی پاریس(فرانسه)
٤. ب ن= بیان‌الادیان
٥. التاج=تاج‌العروس
٦. ت ت= تعلیقات برترجمه رساله مینورسکی به‌نام خاقانی و اندرونیکوس کومننوس
۷. ت ف ف= التفهیم فارسی(بیرونی)
۸. جف= *Jeffery,A* [لغات خارجی در قرآن] (انگلیسی)
۹. ح ب= حواشی دکتر معین بر برهان قاطع
۱۰. رم=رساله مینورسکی، رجوع شود به‌ت ت
۱۱. ریو= فهرست نسخ خطی‌فارسی موزه بریتانیا تألیف چارلزریو (انگلیسی)
۱۲. ق ص= قصص‌الانبیاء
۱۳. ق ک=قاموس کتاب مقدس
۱٤. ک ظ= کشف‌الظنون
۱٥. ل ع= لسان‌العرب
۱٦. ل ف=لغت فرس اسدی
۱۷. مج= مروج‌الذهب
۱۸. ن ص=النصرانیه و آدابها
۱۹. ن ل=نسخه بدل

---

*. تفصیل مراجع در یادداشتها یاکتابنامه آمده است.

۱

مطالعات در باب مسیح و مسیحیت

وقتی از چهره مسیح سخن در میان می‌آید همواره باید آن را در زمینهٔ مسیحیت در-نظر آورد، چون مسیحیت برحسب موضعی که در هر عصر و هر محیط، درشکل خاص مورد قبول اتباع خویش یا درطرز تلقی عقاید و ادیان مجاور خویش دارد، تصویری متفاوت از چهرهٔ مسیح مطرح می کند. فی‌المثل در قرآن کریم عیسی سیمای یک مبشر الهی را دارد، نزد یهود فلسطین در عصر پیدایش مسیحیت چهرهٔ وی چهرهٔ یک مدعی و یک شورشگر است، کلیسای شرقی و غربی در همان عصر اسلام ازوی تصویر یک فرزند خدا یا یک پسر انسان و تا حدی فدیهٔ انسان‌ها را از گناه‌اصلی وی تصویر می کنند و البته چهرهٔ مسیح در ادبیات اسلامی ایران غالباً برآنچه در قرآن کریم در باب وی آمده است مبتنی است اما در گسترهٔ فتوحات اسلامی وبرخورد مسلمین بانصاری این تصویر تا حدی تفاوت می‌یابد. مع هذا ادبیات ایران پیش‌از اسلام یا آنچه در ضمن شاهنامه فردوسی و در بعضی کتابهای پهلوی عصر اسلامی مثل دینکرت و شکند گمانیک وچار آمده است با این تصویر تفاوت دارد. چنانکه در ادبیات سریانی هم که در قلمرو ایران ساسانی یا بعد از آن به‌وجود آمده است و به‌نحوی در ادبیات فارسی دری انعکاس پیدا کرده است تصویر چهرهٔ مسیح باآنچه درآن دو تصویر دیگر مجال انعکاس دارد یکسان نیست و این جمله معلوم‌می‌دارد که در شناخت چهرهٔ مسیح، بدان طریق که فی‌المثل در شعر خاقانی آمده است یا آنچه در تفاسیر قرآن کریم یا در تلقی صوفیه از آن آمده است— نقش ارتباط آئین مسیح و مسیحیت رایج یا مورد نظر نباید از نظر دور بماند و این نکته الزام‌می کند

که در بحث راجع به تصویر مسیح در ادبیات ایران به تصویر مسیحیت در تاریخ و فرهنگ ایران توجه شود، احوال جماعات مسیحی در ایران مورد توجه واقع گردد، و تصویری که از حیات مسیحیت در ادبیات و در تاریخ ایران مطرح می‌شود نیز موردنظر واقع گردد و مآخذ و اسنادی که در این باب هست همراه با مطالعاتی که تا کنون در این زمینه انجام شده است نیز مورد ارزیابی قرارگیرد.

به هر حال آنچه در این رساله از چهرهٔ عیسی و آئین وی مطرح می‌شودمبنی بر طرز تلقی قرآن کریم است نه‌آنچه نزد پیروان وی مطرح می‌شود، از این رو عیسی در اینجا نیز مثل تمام ادبیات فارسی ایران، به‌عنوان یک پیامبر مطرح می‌شود، قول به‌الوهیت وی و اعتقاد به‌اینکه وی ابن‌الله محسوب‌ست آنگونه که معتقد نصاری و مبنی برقول به تثلیث است اینجا مطرح نیست. البته بحث در مباحث مربوط به اقانیم و مسأله تثلیث و وحدت یا کثرت طبیعت در نزد عیسی هم اینجا مجال طرح ندارد چرا که طرز تلقی متکلمان از مسأله، به کلام مربوط است و با قلمرو ادبیات ارتباط ندارد به‌علاوه در ادبیات ایران، جز در آنچه اقلیت‌های مسیحی، ارامنه و نسطوریان و بعضی فرقه های جدید احیاناً به‌فارسی‌یا زبان‌های دیگر نوشته‌اند، عیسی جز به‌عنوان یک پیامبر و یک انسان مطرح نشده است، بحث در مسأله هم که لاجرم مقبول نصاری نیست از دیدگاه تاریخ و ادب ایران مطرح است و هرگز نباید توجه بدان را در مفهوم توجه خاص به‌پدیدهٔ‌مسیحیت تلقی کرد– یا متضمن سعی در رد یا تأیید آن دانست که البته با تحقیق ارتباط ندارد.

البته بررسی کامل مجموع مآخذ مربوط‌به‌تاریخ مسیحیت در ایران، و در محیط اسلامی خارج از قلمرو ایران و همچنین مطالعه‌تمام فرقه های نصاری‌وآنچه در باب مسیح و حواریان و رسولان و کلیسا های مربوط به‌مسیحیت در ایران‌ونواحی مجاور بوجود آمده است، در این اثر که بیشتر بحث در قلمرو خاصی از ادبیات فارسی را در نظر دارد و به‌همین جهت در مسائل مربوط به‌تاریخ ادیان و مباحث مربوط به‌الهیات و کلام مسیحی و اسلامی متعهد خوض کامل نیست، نمی‌تواند مطرح شود مع هذا بدون اشارت به‌بعضی مآخذ و مخصوصاً بدون اشارت‌به‌پاره‌ای مطالعات که در باب مسیح و مسیحیت در نزد اعراب و ایرانیان، از قدیم‌ترین عهد پیدایش آن تا امروز انجام شده است، تصویری که از چهره مسیحیت و مسیح در

ادبیات فارسی مطرح می‌شود ناتمام خواهد ماند و این نکته ضرورت یک بحث اجمالی را در این باب الزام می کند.

چون زمینه اصلی تصویر مسیحیت و مسیح در ادبیات ایران برآنچه درقرآن کریم و در تفسیرهای آن و همچنین در کتابهای قصص الانبیاء و نیز در اشعارشعراء عرب آمده است مبتنی است، نخست باید به‌آنچه درین باب مربوط می‌نماید و آشنائی با آن برای شناخت زمینه عصری و فهم درست آنچه در قرآن کریم در باب مسیح و مسیحیت ضرورت دارد، پرداخت. در این زمینه در بین بررسی‌هائی که مخصوصاً محققان مسیحی شرقی و غربی انجام داده‌اند احوال مسیحیت، مقارن‌ظهور اسلام، در آنچه به‌محیط عربی از حجاز و شام مربوط می‌شود در خور ذکر است. از این جمله کتاب معروف اب‌لویس‌شیخو مخصوصاً شایان توجه است که تحت‌عنوان **شعراءالنصرانیه** نشر شده است. باآنکه در اسناد نصرانیت به‌بعضی شعراء دعوی مؤلف برشواهد قانع کننده مبتنی نیست، کتاب رویهم رفته متضمن اطلاعات جامعی در باب نصرانیت شایع در نزد اعراب است و میزان انتشار مسیحیت را در بین اعراب جاهلی و اوایل عهد اسلام به‌نحو جامعی تصویر می کند. مؤلف رساله‌ای هم برمبنای همین بررسی‌ها نشر کرده است که شامل تصویری روشن‌تر، از محیط مسیحیت عربی در عهد جاهلی است [۱] و تا حدی همان‌شتابزدگی و پیش‌داوریهائی که در کتاب دیگرش هست اینجا نیز رخ می‌گشاید. مسألهٔ وجود مسیحیت در مکه مقارن عهد اسلام بوسیله یک کشیش بلژیکی بنام لامنس هم تا حدی با همین طرز دید شتابزده مطرح شده است [۲] و اصرار در وسعت حدود مسیحیت در این عصر مبنی برعلاقه به‌تقریر این معنی در نزد اینگونه نویسندگان به‌نظر می‌آید که خواسته‌اند پیدایش اسلام را تحت تأثیر مسیحیت نشان دهند. این نکته‌ایست که یک کشیش و محقق سوئدی بررسی جامعی را به‌آن اختصاص داده است [۳] و با آنکه لحن بیان متضمن سعی در تقریر یک اندیشهٔ از پیش‌پرداخته می‌نماید، اطلاعات سودمندی که مؤلف در اینجا تدوین کرده است روشنی‌های زیادی براشارات راجع‌به مسیحیت بدانطریق که درعهد پیدایش اسلام نزد اعراب شناخته بوده است می‌افکند. اثر دیگری که چندی بعد در زمینه نصارای عرب به زبان فرانسه نشر یافت متضمن تقریر همین معنی بود [٤] همچنین مطالعات

جداگانه‌ای که بعضی محققان در باب دولتهای غسانی، لخمی، وحمیری انجام داده‌اند اطلاعات جالبی را در باب انتشار مسیحیت در بین اعراب قبل از اسلام به‌دست‌می‌دهد از این جمله مطالعات نولدکه[1] در باب غسانیان مطالعات روتشتین[2] در باب لخمی‌ها ۱۸۹۹ و مطالعات دوسو[3] راجع‌به مسیحیت سوریه ۱۹۰۷ و موربرگ[4] راجع‌به حمیریها را باید ذکر کرد [۵].

آنچه نزد اینگونه مؤلفان تأثیر فرهنگ مسیحیت عربی در تعلیم اسلامی خوانده شده است و غالباً بر تعمیم و مبالغه مبتنی است نزد بعضی مستشرقان یهودی‌ـ نژاد، در عین حال متضمن تقریر تأثیر یهودیت هم هست از جمله مارگولیوث در رساله‌ای به‌نام **بسط و تحول اسلام در اوایل عهد آن** [۶]، و مخصوصاً هیرشبرگ در گزارشی تحت‌عنوان **تعالیم یهودی و مسیحی در عربستان ما قبل اسلام و اوایل عهد آن** که در لهستان نشر شده است با همین نظر به‌قضیه می‌نگرند [۷] و با اینهمه بعضی اطلاعات سودمند و محققانه هم از این بررسی‌ها به‌دست می‌آید. در باب‌نحوهٔ انتشار مسیحیت در نزد اعراب بدوی از ادوار قبل از اسلام مطالعه جالبی به‌وسیله هانری شارل منتشر شده است [۸]. در باب سلوک خلفا بااهل ذمه مسیحی از جمله بررسی تریتون [۹] قابل ذکر است که تلقی مسلمین را از نصرانیت ونصاری نشان می‌دهد. در این زمینه احوال اتباع مسیحی خلفا به‌طور تمام در کتاب‌آرنولد به‌نام **دعوت اسلامی** [۱۰] و بطور خلاصه در دوران شکوفائی تمدن اسلامی در کتاب **رنسانس اسلام** اثر آدام متز [۱۱] بیان شده است.

درآنچه به‌سابقه آشنائی ایران قبل از اسلام با مسیحیت و چهره مسیح مربوط است کتاب لابور با آنکه بالنسبه کهنه به‌نظر می‌رسد هنوز دارای اطلاعات سودمند است [۱۲]. دراین زمینه مطالعات نولدکه در تاریخ ساسانیان آنچه را مربوط به عهد ساسانی است غالباً به‌نحو جالبی روشن می‌کند و البته مطالعات کریس‌تنسن هم قسمتی از آن اطلاعات را تکمیل می‌نماید. در آنچه به‌دوران اشکانیان ارتباط دارد کتاب گوتشمید خالی از بعضی فواید سودمند نیست اما مخصوصاً مطالعات هوفمان [۱۳]، در باب شهدای مسیحی عصر ساسانی دارای نکات جالب است. تحقیقات تازهٔ بانو پیگولوسکایا هم‌سهم‌است‌ازجمله‌وی‌قیام انوشزاد پسر خسرو اول‌را

---

1. Noldecke 2. Rothstein 3. Dussaud 4. Morberg

در خوزستان، که غالباً نزد مؤلفان قدیم شامل بیان شورش مسیحی‌های تابع ایران تلقی می‌شود در بعدی وسیع‌تر می‌نگرد و حاصل این بررسی‌های وی و مطالعات دیگری که وضع مسیحیت را نیز در عصر اشکانی و ساسانی به‌نحو جالبی تصویر می‌کند در کتابی به‌نام **شهرهای ایران** نقل می‌شود [۱٤] به‌هر حال این‌سابقه آشنائی عهد ساسانی با آئین مسیح، معلومات جالبی را به‌ایران بعد از عهد ساسانی منتقل می‌کند که در قرون نخستین اسلام در مآخذ **شاهنامه** و مخصوصاً در مشاجرات **دینکرت** و کتاب **شکندگمانیک وچار** نیز انعکاس دارد.

البته تلقی مسلمین از مسیحیت و مشاجرات دایم بین این جماعت از اهل کتاب با مسلمین ایران هم در پیدایش تصویری که از چهرهٔ مسیح در ادبیات ایران مطرح می‌شود تأثیر قابل ملاحظه دارد. در واقع فعالیت سریانی‌ها در قسمتی از نواحی داخلی یا مجاور ثغور ایران ساسانی و انتشار مذهب نسطوری در داخل ایران و حتی ماوراءالنهر هم، ضمن عوامل دیگر از اسباب عمدهٔ رواج این‌مناظرات واقع شده است و شک نیست که تصویر چهرهٔ مسیحیت و مسیح در ادبیات اسلامی ایران مخصوصاً غیر از منشأ اسلامی و عربی آن تا حد زیادی تحت تأثیر مجاورت با طوایف نسطوری و ملکائی مسلمین در نقاط مختلف ایران هم بوده است. در بین مطالعات جالبی که در این زمینه وسعت دایره انتشار مسیحیت را در ماوراءالنهر به وسیله و. و. بارتولد نشان می‌دهد قابل ذکر است [۱٥]. در باب نشر و بسط مذهب نسطوری در شرق و در قلمرو اسلام، تازه‌ترین مطالعات را باید در بررسی محققانه برتولد اشپولر در مجموعهٔ مرجع شرقشناسی، بخش دین‌جستجو کرد [۱٦].

در باب مذهب جماعت آشوری نیز مطالعات جالبی انجام شده است که وضع آنها را مخصوصاً در قرون اخیر به‌نحو مؤثری روشن می‌کند از آنجمله است گزارشی در باب این جماعت که برای اسقف کنتربوری تنظیم شده است [۱۷] و آنچه در باب فاجعه آسوریهای مسیحی در قرن حاضر مربوط است از جمله کتاب واگرام [۱۸] و بررسی استافورد که عنوان تراژدی آسوریها [۱۹] دارد. در باب ارامنه هم که از عهد اشکانیان با مسیحیت مربوط شدند، و در تاریخ ساسانیان وادوار اسلامی نقش جالبی در نشر مسیحیت در قلمرو ایران داشته‌اند نیز مطالعات بسیاری انجام شده است و از جمله آنچه به‌قرون نخستین ایران اسلامی مربوط است تحقیقات

لوران تحت عنوان ارمنستان بین بیزانس و اسلام [۲۰] قابل ذکر است. همچنین گزارش جامع و بالنسبه مختصری از وضع مسیحیت ارامنه از برتولداشپولر قابل یادآوری است که در مجموعه سابق‌الذکر موسوم به‌مرجع شرقشناسی بخش هشتم که عنوان «دین» دارد مندرج است [۲۱].

در باب احوال عیسی، البته منابع مورد استفاده بیش از آنست که ذکرآن در اینجا متضمن فایده باشد. در این باب تحقیقات اخیر گاهی به‌نتایج منفی‌رسیده است که حتی وجود شخصیت تاریخی وی را انکار کرده‌اند. پیداست که در رد و نفی این تردیدها هم مطالعات و تحقیقات بسیار هست که ارتباطی با ادبیات‌ایران و نقش عیسی ندارد، همچنین در باب زمینه مسیحیت و آغاز عهد مسیحیت درسالهای اخیر کشف طومارهای بحرالمیت و کشف اسناد نجع‌حمادی روشنائی‌های تازه‌ای بر تاریخ افکنده است که طرح آنها مورد نظر نیست.

۲

مسیح و مسیحیت نزد مسلمین

نام عیسی که از طریق قرآن کریم وارد زبان فارسی شده است صورت عربی گشته و تحریف یافتهٔ لفظ یشوع است که در ترکیب بختیشوع، دادیشوع و عبدیشوع و کام‌یشوع نیز هست و به‌شکل یسوع (یسوعی، یسوعیین) هم آمده است. این نام به‌تبع قرآن در تمام کتب‌مسلمین به‌شکل عیسی آمده است و چنانکه نولدکه و لانداور[1]، تحقیق کرده‌اند در شکل عربی خویش از صورت عبری لفظ عیصو آمده است که یهود عرب از طریق استهزاء و استحقار به‌مسیح ناصری داده‌اند ومعتقد بوده‌اند روح‌وی در وجود این مسیح ناصری‌تجلی کرده‌است و بعضی‌دیگراز محققان این‌وجه اشتقاق‌را قبول ندارندو معتقدند کلمه عربی‌عیسی از صورت یشوع سریانی گرفته شده و آن را بروزن و روال سوسی ساخته‌اند. قصص و روایات واقوال و تعالیم و دعاوی منسوب به‌عیسی در چندین سوره از سور قرآنی پراکنده است و ارباب اخبار و تفاسیر هم بامراجعه به‌اناجیل و کتب دیگر مسیحیان این قصص و اقوال را تفسیر و تبیین کرده‌اند.

کلمات و اوصافی مانند کلمه، مسیح، روح‌الله،عبدالله، من‌المقربین، وجیه، مبارک،نبی،رسول، که درقرآن کریم‌راجع به‌او آمده‌است‌ونیز ذکرانجیل،آیه،رحمة، بینات، حکمة، روح‌القدس، درقرآن‌همه در تفاسیر مختلف توجیه و تفسیر شده‌اند و با اینهمه بعضی از آنها درست روشن نیست و محققان را در باب آنها سخن است.

1. Landauer

در باب فرجام کار عیسی قرآن قول به‌مصلوب شدن را رد می‌کند و عیسی‌را مرفوع می‌داند و وقوع صلب را هم در حق دیگری و به‌سبب اشتباه یهود می‌پذیرد. آیهٔ ۶۱ سورهٔ ۴۳ قرآن را نیز اشارتی به‌رجعت عیسی می‌شمرند وبیضاوی و دیگر مفسرین این رجعت به‌عالم زمین را در بیت‌المقدس می‌دانند و گویند قبل از قیام ساعت ظاهر شود و دجال را بکشد و به‌اورشلیم رود و تمام عالم را به‌ملت واحد که اسلام باشددرآورد.

احوال عیسی در قصص‌الانبیاء ثعلبی و تاریخ یعقوبی و طبری هم هست و تاریخ یعقوبی غالباً به‌تلخیص از اناجیل آمده است. از قصص قدیم که مفسران و مورخان گذشته از روی قرآن و مآخذ شرقی دیگر در باب عیسی آورده‌اند چنین برمی‌آید که عیسی در نظر مسلمین جز مادر، خویش و پیوندی نداشته است واوقات را غالباً در سفرهای مستدام و مستمر بسر می‌برده است و همواره با پای برهنه در حال سیاحت بوده است، منزل و مأوایی هم نداشته است و هرجا که شب می‌رسیده است همانجا شب را به‌عبادت می‌گذرانیده است و روزها نیز همواره به‌سیاحت و عبادت و اظهار اعجاز و کرامت که از وی درمی‌خواسته‌اند اشتغال داشته است. بروفق این روایات وی در روز قیامت نیز به‌عنوان مثال و مظهر فقر ظاهر خواهدشد در احیاء علوم‌الدین امام ابوحامد غزالی بعضی از اقوال و احوال عارفانه وزاهدانه به‌او منسوب شده است که بعضی محققان آنها را جمع کرده‌اند[۱]. در قرآن کریم و همچنین کتب تفاسیر و تواریخ اسلامی نام انجیل و بعضی منقولات از آن ذکر شده است. کلمه انجیل به کسر وفتح اول در هرحال تصحیفی است از کلمهٔ یونانی اوانگلیون و به هر تقدیر مسلم است که مسلمین از مندرجات اناجیل مطلع بوده‌اند اما بحث در این است که این معلومات و اطلاعات را مسلمین از چه مآخذی گرفته بودند[۲].

در باب ترجمه اناجیل به‌عربی باید گفت که اعراب مسیحی ظاهراً از قدیم اناجیل را از سریانی و یونانی و قبطی بزبان عربی نقل کرده بودند. نقلی که ازروی متن یونانی بود قدمت بیشتر داشت و این مطلب از قدم و کهنگی نسخ خطی موجود از این نقل بخوبی معلوم می‌شوداز جمله نسخه‌ای از این ترجمه عربی در واتیکان هست که به‌قرن هشتم میلادی می‌رسد. موافق نقل ابن‌عبری یک ترجمه قدیم‌تر

هم به‌توسط یحیی بطریق عرب بین سنین ۶۳۱ و ۶۴۰ به‌امر عمروبن‌سعد امیرعرب انجام یافته است.

اشپرنگر درآنچه ابن هشام [۳] درکتاب المسیره خویش راجع به اصل فارقلیط (=برقلیطوس) نقل می‌کند، که به‌موجب آن این لفظ در سریانی منحمنا خوانده می‌شود به‌این نتیجه می‌رسد که قول مؤلف سیره از یک ترجمه قدیمی انجیل عربی باید نقل شده باشد و این فقره عبارت از آیات ۲۳ تا ۲۷ کتاب انجیل یوحنا باب پانزدهم می‌باشد [۴]. مع‌ذلک این منقولات و عبارات متفرق از وجود ترجمه‌های بسیار قدیم از انجیل حکایت دارد و احتمال چنین قدمتی را در باب ترجمه‌های انجیل مورد تردید می‌توان دانست. باری اگر نتوان پذیرفت که ترجمهٔ انجیل به این درجه‌ازکهنگی باشد ترجمه‌ای که از متن یونانی اناجیل شده باشد بهرحال نباید چندان مدتی بعد از عهد فتوح اول مسلمین انجام یافته باشد. ترجمه‌ای هم از روی انجیل سریانی به‌عربی شده که در لایپ‌تسیک است و محققان تاریخ آن ترجمه را بین ۷۰ تا ۸۰ میلادی می‌دانند. بنابراین بطور تحقیق می‌توان گفت که مسلمین ازخیلی قدیم باسطالب و مندرجات اناجیل آشنائی داشته‌اند.

گذشته از اناجیل رسمی بعضی اناجیل هم هست که آنها را غیر موثق (=آپوکریف) خوانده‌اند و منقولاتی از آن به‌عربی موجود است، منجمله انجیل صباوت، مکاشفات پولس‌قدیس، موعظه پطرس، موعظه شمعون و بعضی فقرات دیگر هست که ظاهراً نزد مسلمین چندان هم معروف نبوده‌اند. ادعای مستشرقین و محققین فرنگی این است که مندرجات قرآن بااینگونه اناجیل آپوکریف بیشتر شباهت و ارتباط دارد تا با اناجیل رسمی. در شعر عربی مقارن ظهور اسلام هم‌مثل اشعار امیةبن ابی‌الصلت و زیدبن‌عمروبن‌نفیل تأثیر اناجیل و تعالیم نصارای یهود است.

باری شواهد و قرائن بسیار هست که معلوم می‌دارد مسلمین از همان اوایل عهد اسلام با انجیل و مندرجات آن آشنائی داشته‌اند. چنانکه یعقوبی ملخصاتی‌از اناجیل نقل می‌کند و مسعودی مؤلف مروج‌الذهب ارتباط و مصاحبت خود را با بعضی از نصاری مخفی و مستور نمی‌دارد. چنانکه نقل می‌کند که در ناصره به کلیسای نصاری رفته و از رهبانان اقوال و کلمات انجیل شنیده است و حکایت

آمدن مجوس را هم مطابق روایات اناجیل و بعضی مآخذ دیگر ذکر کرده است. داستان اعمال رسولان را هم نقل کرده است و از اناجیل خلاصه نسبتاً دقیقی روایت نموده و از آنها به‌قسمی سخن گفته است که ظاهراً می‌بایست اناجیل را دیده و خوانده باشد.

دربارهٔ اعمال رسولان اطلاعات او نسبتاً درست‌است و داستان شهادت پطرس و پولس را نقل می‌کند که البته از خلطی خالی نیست (نوع شکنجه و عقوبت پطرس و پولس را هر دو به‌قسمی نقل می‌کند که مربوط به‌پطرس می‌باشد) از توماس قدیس هم یاد می‌کند و او را رسول هند می‌خواند.

دقیق‌تر و موثق‌تر از مسعودی کلام بیرونی‌است که ظاهراً در تحریروتألیف کتاب آثارالباقیه خویش با نصاری نسطوری مشاورت کرده است. پیداست که از متون اناجیل و بعضی تفاسیر و شروح آنها اطلاعاتی داشته است و در بعضی موارد بانظر تحقیق و انتقاد از اناجیل سخن گفته است. در نظر او اناجیل اربعه چهارنسخه مختلف است مثل نسخ یهودی، مسیحی و سامری تورات که البته این نسخ اربعه بایکدیگر اختلاف بسیار دارند. نیز وی از اناجیل دیگر مثل انجیل مرقیون وبردیصان و مانی سخن می‌گوید که دو انجیل نخست از بعضی جهات بااناجیل نصاری تفاوت دارند و انجیل مانی بکلی غیر از اناجیل عیسی است و بیرونی در مقابل این اختلافات عقیده دارد که اناجیل موجود چندان اعتباری ندارند.

ترجمه بلعمی‌از تاریخ طبری که زوتنبرگ آن را به‌فرانسه نقل کرده است در باب حکایات و قصص عهد جدید محتوی مطالبی است که آن مطالب به‌آن تفصیل در اصل عربی نیست و شباهت تمام دارد به‌قصص و حکایاتی که در کتب قصص‌ـ انبیاء نقل و درج شده است از جمله بعضی مطالب در باب شهادت عیسی در آنجا آمده است. همچنین قصه انکار شمعون غدر و خیانت یکی از حواریان که نامش مذکور نشده است، توقف مریم در پای صلیب از آنجمله است. مع هذا مؤلف‌مذکور مطابق عقاید اسلامی معتقد است که آنکس که مقتول شده بجای عیسی یوشع‌ناسی بوده است.

در آثار متصوفه مکرر ذکر اناجیل آمده است و در بعضی موارد هم‌منقولاتی در کلام آنها هست که باید ناشی از بعضی شروح و تفاسیر آباء کلیسا باشد. البته

بسیاری از اقوال که صوفیه و عرفاء ما به‌عیسی مسیح نسبت کرده‌اند واقعاً بااناجیل رسمی موجود مطابقهٔ تام و تمام ندارد علی‌الخصوص اکثر آنچه امام غزالی در احیاء نسبت داده است بکلی اساس و ریشه و مأخذ آنها نامعلوم است و در هیچ یک از اناجیل آن سخنان مذکور نیست. اما در کلام سهروردی مثل برزیگر که عیسی گفته است تقریباً دقیق و نسبتاً کامل ترجمه شده است. **رسائل اخوان الصفا** نیز محتوی منقولاتی است در باب مصلوب شدن عیسی و بیان احوال حواریان و سفر آنها در بلاد. اعمال رسولان نیز تحت‌عنوان افعال‌الحواریه در کتب اخوان‌الصفا آمده است[۰].

متکلمین و فلاسفه نیز در شرح و نقد عقاید و آراء نصاری به‌مندرجات اناجیل توجه داشته‌اند. و این ردود و نقوض سبب تألیف و تصنیف مشاجرات و مجادلات قلمی بسیار گشت که بعضی از آنها را می‌توان در این فصل نقل نمود. از آن جمله است کتابی که ابوعلی عیسی‌بن زرعه مسیحی در ۳۸۷ در جواب ابوالقاسم عبدالله‌ابن احمدالبلخی نوشت و کتابی که یحیی‌بن عدی مسیحی از تلامذه فارابی دروصف آئین عیسی نوشت و در آن به‌یکی از ایرادات کندی در باب تثلیث جواب داد و این کتاب را به‌شیخ ابوعیسی محمدبن الوراق اهداء نمود.

۳

در قرآن کریم

در باب عیسی در قرآن کریم جزئیات جالبی به‌بیان آمده است که غالباً هر چه در شعر و ادب فارسی در باب وی ذکر شده است مأخوذ از آنجا است. عنوان مسیح هم که دربارهٔ وی مذکور است از قرآن مأخوذ است و تفصیل جزئیات احوال او، از طریق روایات و احادیث هم، متضمن تقریر و ایضاح اشارات قرآنی است. جزئیات این احوال که باآنچه در روایات انجیلی مذکور است تفاوت دارد، چهرهٔ عیسی‌مسیح را، در روشنائی تازه‌ای غیر از آنچه نزد اهل کلیسا هست نقش می‌زند و آن را بیش از آنچه در اعتقاد نصاری است وارد عرصه تاریخ می‌کند.

به هر حال آنگونه که از قرآن کریم برمی‌آید ولادت عیسی از مریم بدون‌وساطت پدر صورت می‌گیرد و حال عیسی از این حیث تا حدی شبیه به‌حال آدم است (۵۹/۳) که خداوند او را از خاک می‌آفریند و او بدون پدر به‌وجود می‌آید. فرزند مریم به‌هنگام ولادت، در مهد برای دفع هرگونه شبهه از مادر خویش با کسانی که مریم را بجهت این حمل و وضع آن سرزنش می‌کنند به‌سخن درمی‌آید خود را بنده خدا می‌خواند، نبوت و شریعت خود را یاد می‌کند (۱۹/۳۸-۱۶) و به‌این طریق نشان می‌دهد که خداوند او را به‌بینات خاص ممتاز کرده است و غرابتی هم که در طرز ولادت او هست از آن آیات است. با آنکه همین ولادت‌عیسی بدون وساطت پدر، در واقع از آیات الهی محسوبست پاره‌ای آیات دیگر که درهنگام ولادت و در تمام مدت عمر از عیسی صادر می‌شود دارای معجزات باهری است که به‌زبان حال متضمن تحدی هم هست و برنبوت و رسالت فرزند مریم دلالت بارز

دارد.

در بین مجموع این دلالتها موارد ذیل درخور یادآوریست: عیسی در مهد سخن می‌گوید (۹/۱۹، ۳۰) و آنچه او برزبان می‌آورد اقوال کودکانه نیست کلام بالغان است (۳/۴۱). در بین جزئیات احوال وی در مدت عمر آنچه در قرآن راجع به کرامات وی ذکر می‌شود همین اختصاص وی را به نبوت و کرامت نشان می‌دهد. از این جمله است آنکه عیسی در هنگام کودکی از خاک و گل شکلی از مرغ می‌سازد و در وی حیات می‌دمد و آن صورت بحکم خداوند جان می‌گیرد و تبدیل به مرغ واقعی می‌شود (۳/۴۳). داستان این مرغ که در اناجیل رسمی نیست در اناجیل دیگر از جمله در انجیل توماس (۲) و انجیل صباوت (۳۶، ۴۶) نیز آمده است.

از سایر احوال او آنکه برموجب قرآن کریم (۵/۱۱۰) کور مادرزاد وابرص را شفا می‌دهد و حتی با دستوری پروردگار خویش مردگان را به‌زندگی بازمی‌گرداند (۳/۴۳، ۵/۱۱۰).همچنین وی به‌درخواست حواریان و یاران خویش از آسمان مائده‌ای نازل می‌کند که برای ایشان عید،طعام وآیه محسوبست (۵/۱۱۱، ۱۱۴) البته ذکر این مائده و نزول آن هم برای حواریان در اناجیل رسمی کلیسا نیست. چیزی که در این اناجیل نظیر و تا حدی یادآور آن به‌نظر می‌رسد داستان برکت دادن ماهی و نان برای اصحاب است که در انجیل (متی ۱۴/۱۷~، ۱۵/۳۲~) مذکور است و نمونه‌ای دیگر از قصهٔ مائده به‌نظر می‌رسد. همچنین داستان آخرین شام عیسی با حواریان و نیز مکاشفه‌ای که برای پطرس رسول دست داد و دراعمال رسولان (۱۰/۹) بدان اشاره شده، صورت‌های دیگر از روایت قرآنی در باب نزول مائده است. به هرحال به‌نظر می‌آید که روایت مائده در پاره‌ای سنن و روایات‌انجیل وجود داشته است که اکنون اصل آنها از بین رفته است.

عنوان مسیح در قرآن کریم یازده بار در سوره‌های مدنی به کار رفته است (۳/۴۰، ۴/۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۵/۱۹(دوبار)، ۷۶ (دوبار)، ۷۹، ۹/۳۰، ۳۱). اشتقاق این عنوان ظاهراً از یک لفظ عبری است که ازطریق شکل سریانی به‌عربی نقل شده‌است. چنان به‌نظر می‌آید که این لفظ در دوران‌قبل‌ازاسلام درشمال وجنوب عربستان متداول بوده است. در باب اشتقاق آن، اقوال مفسران و اهل لغت اختلاف

دارد. زمخشری و بیضاوی آن را دخیل دانسته‌اند و فیروزآبادی صاحب قاموس خاطر نشان می کند که پنجاه وجه در باب منشاء و تفسیر لفظ در خور ذکر است. به هرحال بعضی آن را از ریشه مسح به‌معنی سودن و پسودن گرفته‌اند، برخی از ریشه سیاحه و در هر دو باب اقوال و شواهد هست که اینجا حاجت به‌بحث درآن نیست.

در قرآن کریم عیسی مسیح به‌عنوان «عبد» خوانده شده‌است که به‌معنی مخلوق و مملوک است و تصریح به‌این نکته ناظر به‌آنست که برخلاف اعتقاد نصاری وی به‌هیچ وجه مرتبهٔ الوهیت ندارد و جزمخلوق و بنده نیست. اینکه وی در نخستین سخن هم که برزبان می‌راند خود را بنده خدا می‌خواند (۵۹/۴۳)، شامل تأکید در همین معنی است. به هر حال عیسی در قرآن از مقربان (۳/۰ ٤) و بنده‌ای ازبندگان خدا خوانده می‌شود. غیر از بینات الهی که موجب امتیاز و نشان تقرب اوست، خداوند او را به‌روح‌القدس مؤید می‌سازد (۸۷/۲ مقایسه با ۲۵۳/۲). به‌اوانجیل عطا می کند که در آن نور و هدایت است (٤٦/٥). برخلاف قول نصاری که‌گفتند مسیح پسر خداست (۳۰/۹) خداوند در قرآن وی را رسولی می‌خواند که قبل از وی نیز رسولان دیگر بوده‌اند (۷٥/٥). خود او هم از اینکه بندهٔ خدا خوانده‌شود استنکاف ندارد (۱۷۲/٤). وقتی‌خداوند باوی خطاب می کند که ای عیسی‌بن‌مریم آیا تو به‌مردم گفته‌ای من و مادرم را به‌جای خداوند پروردگار خویش گیرید (۱۱٦/٥) جواب او منفی است. اینکه خود او به‌قوم می‌گوید ای بنی‌اسرائیل من رسولی هستم که از جانب خدا نزد شما آمده‌ام (٦/٦١) و اینکه در قرآن تصریح می‌شود که اگر خداوند بخواهد مسیح و مریم و تمام اهل زمین را نابود می کند (۱۷/٥) هرنوع الوهیت را که نصاری در مورد عیسی و مریم در تصور می‌آورده‌اند نفی می کندو کسانی از نصاری را که به‌الوهیت او قائل شده‌اند کافر می‌خواند (۱۹/۱۰، ۲۱). با وجود این عیسی درقرآن رسول خدا و هم کلمه خداست که به مریم القاء کرده است (۱۷۱/٤) اینکه خداوند به‌وی می گوید: یا عیسی‌بن‌مریم نعمت مرا برخویش و برمادرت به‌یادآر (۱۱۰/٥)حاوی اشارت به‌این معنی نیز هست. در واقع آن نعمت که خداوند به‌عیسی داد عبارت از بینات بود و تأییدی که بوسیله روح‌القدس درحق او کرد (۸۷/۲). درباره مادرش هم نعمت خداوند عبارت از

طهارت بود که خداوند بدان جهت وی را برتمام زنان عالم برگزید (۳/۴۳). پیداست که لازمهٔ این طهارت اجتناب از قول کفر هم هست ازین جهت عیسی که کلمهٔ خدا و روح وی (۱۲/۶۶) بود ازقولی که نصاری در باب الوهیت‌اوو مادرش اظهار می کردند (۵/۱۱۶) استنکاف داشت. پس چون عیسی از قوم خود احساس کفر کرد و گفت کیست که نزد خداوند انصار من باشد حواریان گفتند ما انصارخدا هستیم (۱۴/۶۱) و البته انصار خدا عیسی را که بنده و رسول خدا بود، هم در راه خدا یاری کردند. اینکه حواریان با وی گفتند آیا خدای ترا استطاعت آن هست که برما مائده‌ای از آسمان فرو فرستد (۵/۱۱۲) سؤال آنها ظاهراً در باب رسالت عیسی بود نه در باب قدرت خداوند. با این حال آنچه نصاری و یهود در قبول و اظهار آن تردید یا مخالفت نشان دادند بشارت عیسی به‌ظهور اسلام بود. در واقع عیسی بشارت‌به‌ظهور رسولی داد که بعد از وی آمدنی بود و احمد نام داشت (۶/۶۱). این بشارت را نه‌فقط یهود که خود عیسی را هم به‌عنوان رسول و مسیح نپذیرفتند، ناشنیده گرفتند بلکه نصاری هم بعدها به‌خاطر نیاوردند. قول دیگر یهود هم که گفتند ما عیسی را که مسیح و رسول خدا بود کشتیم نیز قرآن رد می کند وتصریح دارد که عیسی را نکشتند و به‌صلیب نزدند بلکه امر برآنها مشتبه شد (۴/۱۵۷). برعکس خداوند وی را از جهان برهانید و نزد خود برد (۴/۷-۱۵۶) چرا که خداوند یاران خود را رها نمی کند (۲۲/۴۰) وکید دشمنان مسیح را باطل می کند (۳/۵۴).

در مورد نصاری قرآن کریم غالباً بانظر علاقه سخن می گوید(۲/۶۲، ۵/۶۹، ۲۲/۱۷) آنچه درآنجا از عقاید نصاری مورد نقد و تعریض واقع می‌شود همین‌قول آنها در الوهیت مسیح یا نسبت فرزندی او با خداست (۹/۳۰). اشارت به‌وجود اختلاف بین نصاری در قرآن کریم (۵/۱۴) آمده است و ظاهراً احوال نصاری عرب را در هنگام نزول قرآن نشان می‌دهد. قول نصاری در باب تثلیث مخصوصاً به‌صراحت در قرآن رد و نقد می‌شود (۱۴/۱۷، ۵/۷۳). در یک موضع دیگر به مباهلهٔ رسول خدا با نصارای نجران اشاره هست (۳/۶۱). در بعضی مواردنصاری نیز همراه یهود در جزو اهل کتاب ذکر می‌شود با این حال قول آنها در آنکه‌دین حق خاص آنهاست رد می‌شود (۲/۱۱۱، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۹/۲۹)، دوستی

با آنها منع می‌شود (۵/۱۰۱) و آنها را در بعضی موارد سزاوار کیفر و مجازات نشان می‌دهد (۵/۱۸) اما در باب انجیل قول قرآن (۵/۴۶، ۵۷، ۲۷) آنست که آن کتاب عیسی و وحی الهی است (۵/۴۷، ۷/۱۵۷). انجیل در تعبیر قرآن کریم غیر از اناجیل اربعه شامل تمام مجموعه عهد جدید به‌نظر می‌رسد. از اشارات پیداست که هنگام نزول قرآن، نسخه انجیل به‌زبان عربی در بین نصاری شایع بوده است بروفق بعضی روایات ورقة‌بن نوفل از خویشان خدیجه به کتابت یا نقل انجیل اشتغال داشته است [۱]. بعضی محققان در یک اشارت که در سیره ابن اسحاق در باب مفهوم فارقلیط آمده است چنان استنباط کرده‌اند که ظاهراً انجیل یا بخشی از آن به‌دوران قبل از اسلام به‌زبان عربی وجود داشته است [۲].

۴

در احادیث

ذکر عیسی در احادیث نبوی هم مثل آنچه در قرآن کریم آمده است به‌نحوی‌است که وی را نه تجسد خداوند بلکه بنده و رسول خداوند نشان می‌دهد. از جمله یک جا که رسول خدا انبیا را فرزندان یک پدر (=اولاد علات) می‌خواند که مادرانشان تفاوت دارند [۱]، خاطرنشان می‌کند که وی از هرکس دیگر به‌عیسی اولیتراست چرا که بین وی و عیسی هیچ نبی دیگر نیست. پس انبیا در حکم برادرانی هستند که همگی یک پدر دارند وفقط مادرانشان از هم جداست، حدیث از ابوهریره است و یک روایت آن که از عبدالرزاق صنعانی منقول است می‌گوید: **قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم انا اولی الناس بعیسی‌بن مریم فی‌الاولی والاخرة قالوا کیف یا رسول‌الله قال‌الانبیاء اخوه من‌علات فامهاتهم شتی و دینهم واحد فلیس بیننا نبی** [۲] و روایت دیگر این حدیث که ابن شهاب آن را از ابوهریره نقل می‌کند این‌است: **عن ابی هریره قال سمعت رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم یقول انا اولی الناس بابن مریم، الانبیاء اولاد علات ولیس بینی و بینه نبی** [۳]،حدیث‌دیگر که هم از ابوهریره در باب عیسی نقل است مبتنی بر تقریر طهارت او و مادرش مریم است که درقرآن کریم (۳/ ۴۲) هم‌به‌آن اشاره هست. بروفق این حدیث که در صحیح مسلم وصحیح بخاری هر دو هست هیچ مولودی به‌دنیا نیامده الاکه به‌هنگام ولادت شیطان وی را می‌پساودو تنها مریم و پسر اوست که ابلیس‌آنها را نپساوید. ابوهریره در موردی دیگر همچنان از قول رسول نقل می‌کند که **صیاح المولود حین یقع نزعة من‌الشیطان** [۴]. روایت وی در باب‌آنکه‌مریم و پسرش از مس شیطان درامان

ساندهاند در **صحیح** مسلم بدین عبارت آمده است: **قال کل بنی‌آدم یمسه‌الشیطان یوم ولدته امه الا مریم و ابنها** [۵]. و در **صحیح** بخاری عبارت باتفصیل بیشتری آمده است بدینطریق: **قال مامن مولود مولد الا والشیطان یمسه حین یولد فیستهل صارخا من مس الشیطان ایاه الا مریم و ابنها** [۶]. مضمون حدیث راسحققان متضمن اشارت به‌قولی می‌دانند که نصاری در باب آبستنی عاری از آلودگی، به‌سریم نسبت می‌دهند [۷] مفهوم اخوت بین رسول و عیسی و انبیاء دیگر در حدیث‌معراج هم هست، و در حدیث معراج گوید جبرئیل علیه‌السلام مرا به‌آسمانها برد پیامبرانی که در آسمانها بودند چون عیسی و ادریس علیهم السلام می‌گفتند: **مرحبا بالاخ‌الصالح** [۸] در پاره‌ای احادیث هم اقوالی از رسول خدا در باب عیسی و اقوال‌اونقل است که احیاناً شامل نکته سنجی‌هایی درباره اقوال و احوال او نیز هست. از جمله گویند وقتی از آنکه عیسی برآب می‌رفت نزد وی سخن می‌رفت رسول خداگفت اگر یقین وی افزون بودی برهوا نیز برفتی [۹]، همچنین است حدیث ابوهریره در باب عیسی و آنکه کسی چیزی می‌دزدید: **قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رای عیسی‌بن مریم رجلا یسرق فقال‌له عیسی سرقت قال‌کلا والذی لااله الاهو فقال عیسی آمنت‌بالله وکذبت نفسی** [۱۰] در مورد نصاری هم در احادیث اشارت‌های جالب هست که حاکی از الزام حسن سلوک باآنها است. از جمله یک حدیث معروف در باب اهل کتاب می‌گوید: **من‌ظلم معاهداً اوکلفه‌فوق طاقته فانا حجیجه یوم‌القیامه**. و در بعضی‌روایات حدیث، به‌صراحت نام‌نصاری و یهود در متن خبرهست [۱۱]، مع‌هذا از اینکه مسلمین شیوه نصاری و یهود را تقلید نمایند در حدیث منع صریح هست. از آنجمله است حدیثی از بوسعید الخدری که بروفق آن رسول خدا مسلمین را از تقلید کورکورانه از امتهای سابق، سخت برحذر می‌دارد: **عن ابوسعید الخدری عن النبی صلی‌الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من‌کان قبلکم شبراً بشبراً و ذراعاً بذراع‌حتی لو دخلوا جحر ضب تتبعوهم قلنا یا رسول‌الله، الیهود والنصاری؟ قال فمن؟** [۱۲]

۵

عیسی در روایات

چهرهٔ عیسی در روایات تفاسیر و کتابهای مربوط به‌تاریخ و قصص انبیاء تصویری از فقر و زهد و حکمت به‌نظر می‌رسد. جنبهٔ اخیر شخصیت او، که از عهد کودکی و حتی از تکلم وی در مهد آغاز شد مخصوصاً در روایات و سنن صوفیه بیشتر انعکاس دارد. از جمله سعدالدین حمویه در ضمن نقل یک روایت از حدیث نبوی داستان مکتب رفتن عیسی را که در آن معنی بسمله را برطریق معمول نزد صوفیه برمعلم مکتب تقریر کردنقل می‌کند و بدینگونه عیسی را که در مهد به‌طهارت مادر شهادت داد و ملامتگران را تنبیه نمود، در مکتب نیز هادی و مرشد معلم خویش نشان می‌دهد: **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وان عیسی بن مریم اسلمته امه الی الکتاب لتعلمه فقال له المعلم اکتب فقال مااکتب قال بسم الله الرحمن الرحیم فقال له عیسی ما بسم الله فقال المعلم لا ادری فقال له عیسی صلوات اله علیه: الباء بهاءالله والسین سناله والمیم ملکه والله اله آلهه، الرحمن رحمن الدنیا والرحیم رحیم الاخره** [۱].

و در آنچه به‌دوران تبشیر عیسی مربوط است نیز اقوالی که از صوفیه نقل است متضمن حال تعلیم اوست. از جمله «عیسی را علیه السلام پرسیدند از حلم. گفت حلم آنست که اگر کسی صد زخم بریک روی چهرهٔ توزند دیگر سوی پیش داری بی‌انکاری» [۲].

همچنین، عیسی علیه السلام را پرسیدند که به‌چه قوت برآب می‌روی؟ گفت به‌ایمان و یقین. گفتند ما نیز ایمان و یقین داریم گفت اگر دارید برروی دریا بروید قصد کردند که بروند نتوانستند. گفت چه‌بود شما را؟ گفتند از موج می‌ترسیم. گفت

صاحب یقین از خدای ترسد از سوج نترسد و کسی را که از خدای تعالی ترس باشد، امیدش هم به خدای تعالی باشد پیوسته ملازمت بندگی نماید این چنین کس صاحب یقین باشد، وی را هم در میان ایشان باز توان یافت. از آنکه حق تعالی ایشان را یقینی تمام ارزانی داشته است — [۳].

در روایات صوفیه و زهاد تعداد قابل ملاحظه‌ای حکایات و مواعظ و حکم منسوب به عیسی نقل شده است که مخصوصاً **کیمیای سعادت** غزالی از آن میان درخور ذکر جداگانه است. همچنین در **مثنوی** مولانا هم پاره‌ای از همین حکم و مواعظ منسوب به او به نظم آمده است، تعداد بیشتری از اینگونه اقوال و روایات در کتب عمدهٔ صوفیه، مخصوصاً کتب عربی ایشان نقل است که از آنجمله است، **حلیةالاولیاء** ابی‌نعیم، **قوت‌القلوب** ابوطالب مکی، **نوادرالاصول** ترمذی، و **احیاء علوم‌الدین** غزالی و تفصیل مندرجات آنها در اینجا البته ممکن نیست [٤].

در باب احوال عیسی و مادرش و فرجام کار آنها آنچه در اقوال ارباب تاریخ و قصص می‌آید مأخوذ از اهل تفسیر و احیاناً مستند به روایات عامیانه یا اناجیل اپوکریفا به‌نظر می‌آید. بروفق پاره‌ای از این روایات که در **تاریخ بلعمی** آمده است، مریم از کودکی با پسر عم خود یوسف در نزد زکریا و در معبد قوم (=مزگت) بزرگ شد سیزده ساله بود که در معبد درحجره‌ای دربسته که وی در آن مشغول به‌شستشوی سرخویش بود، جبرئیل برصورت یوسف بروی ظاهر شد و او را به‌فرزندی، نامش عیسی و مسیح، بشارت داد. چون عیسی به‌دنیا آمد، «آن عباد و زهاد که به‌مزگت اندر بودند» در باب مریم بدگمان شدند و او در پاسخ ملامتگران اشارت به کودک کرد. کودک به‌سخن آمد و با آنچه او گفت ملامتگران رامجال طعنی در مریم باقی نماند. آنگونه که از روایتی مذکور در **روضةالصفا** برمی‌آید عیسی در دوازده یا سیزده سالگی مبعوث شد و روایات دیگر بعثت وی را در هفده سالگی و بیست وهفت سالگی گفته‌اند و به هر حال قول مشهور آنست که عیسی در سن سی‌وسه سالگی «مرفوع» شد و از روایت شهرستانی در **الملل والنحل** برمی‌آید که آن حضرت را وحی به‌ابلاغ در سی‌سالگی واقع شد و دعوت اهداء آیاتش سه سال و سه‌ماه و سه‌روز بود. در روایات دیگر هست که چون او را در بیت‌المقدس، به‌دلالت یکتن از حواریانش شمعون (=یهودا) نام بگرفتند، خداوند وی را ناپدید

کرد و دیگری را به‌جای وی بردار کردند. اشارت عیسی که در خطاب به‌قوم گفت: **انی اذهب الی ابی فی‌السماء** چنانکه ناصرخسرو خاطرنشان می‌نماید رمزی از بازگشت نفس‌جزئی به کلی‌است، به هیچوجه متضمن‌دعوی فرزندی خداوند نیست. به‌این طریق عیسی مرفوع شد و به‌آسمان برده شد و آنجا در جایی به‌نام بیت‌المعمور هست تا آنگاه که در آخرالزمان به‌دنیا بازگردد. در روایتی که مؤلف **حبیب‌السیر** بدان استناد دارد چنین آمده است که «بعد از ظهور مهدی علیه‌السلام از آسمان نزول خواهد نمود و در نماز اقتدا به‌آن امام عالیمقام کرده در ترویج دین اسلام و دفع ارباب کفر وظلام مساعی جمیله به‌تقدیم خواهد رساند.» در باب احوال عیسی، و داستان دعوت و فرجام کار او آنچه در این روایات هست در بسیاری جزئیات باروایات اناجیل تفاوت هست و بااینحال‌از پاره‌ای مشابهت‌ها برمی‌آید که روایات اناجیل هم از نظر راویان دور نبوده است. در مورد ولادت عیسی، این روایت جالب است که به‌قول مصنف **تاریخ بلعمی** آن روز که وی از مادر بزاد اندر روی زمین هرجا که بتی بود نگونسار شد و هرجا دیوی بود بگریخت. با این‌حال ابلیس دیوان راگفت از این مولود اندیشه مدارید که خلایق بسیار بدو فتنه خواهند شد و ما را از وی خرمی بیش باشد از آنچه از بت‌پرستان حاصل آید. حاصل روایت نشان می‌دهد که مأخذ قول به‌مخالفان قوم مربوط است و لاجرم مأخوذ ازمنابع نصاری نیست. دربارهٔ دوران کودکی عیسی در همین مأخذ نقل است که مادرش مریم به همراه پسر عم خویش یوسف نجار وی را از بیت‌المقدس به‌مصر برد وآنجا به‌دیهی از دیه‌های مصر وی را به سختی و بی برگی همی پرورد. داستان کشف سرقتی که به‌وسیلهٔ یک نابینا و یک مفلوج زمین‌گیر (=مُقْعَد) در خانهٔ یک دهقان مصری روی داد و عیسی آن را کشف کرد، در روایت بلعمی آمده است و صورتی است از یک قصه معروف که در مآخذ دیگر نیز هست و نقل آن در مورد عیسی از خلط مآخذ حاکی است[۵].

در آنچه به بعثت عیسی و دعوت او مربوط است در طی این روایات کرامات و معجزات بسیار به‌عیسی منسوب است که با آنچه در انجیلها هست توافق دارد و با اینحال جزئیات در آنها موافق نیست. قراین نشان می‌دهد که مآخذ این روایات باید اناجیل دیگر، غیر از اناجیل متداول، باشد. از جمله در بین معجزات وی

داستان احیاء سام بن نوح است که یهود و اعراب و سایر اقوام بنی‌سام اولاد واعقاب او محسوبند. گویند بنی اسرائیل از عیسی خواستند تا سام را که پدر ایشان بود زنده کند چون عیسی وی را از گوری که در آن خفته بود بخواند سام از خاک گور برخاست به نبوت عیسی شهادت داد اینکه جهودان نبوت عیسی را تصدیق نکردند، درضمن این روایت تاحدی تکذیب قول سام محسوبست و پیداست که اصل روایت از منابع مخالف باقوم باید مأخوذ باشد. به هر حال بروفق این روایات عیسی دوسال در بین خلق به نشر دعوت پرداخت و به قول بلعمی هرگز دو شب در یک جای نخفت و «هرگز هیچ کس او را خانه و بنائی وفرش و خواسته‌ای ندید» اما هیچکس در بیت‌المقدس به وی نگروید و چون در آنجا همه بروی کافر شدند روی به غربت نهاد، دوازده تن از گازران به وی پیوستند و باوی روی به غربت نهادند و ایشان حواریان بودند. داستان نزول مائده هم چنانکه در بلعمی نقل است به همین حواریان مربوط بود و این خبر بدانگونه که در مجمل‌التواریخ نقل است چنان بود که «حواریان به درخواست خلقی که به دنبال عیسی آمده‌بودند از عیسی مائده خواستند و عیسی دعا کرد و خدای تعالی ایشان را مائده فرستاد» وگویند آن مائده «دوازده نان بود اسفید به عدد حواریان و ماهی بزرگ بریان و قدری نمک و تره و آن همه خلایق بخوردند و هر چه از آن برگرفتندی عوض بجای باز آمدی.» در باب این مائده که چندین روز تکرار شد در جزئیات روایات اختلافهائی است که از اختلاف مآخذ ناشی است.

داستان عبرت‌انگیز جالبی‌هم در زمینه‌ای مشابه در باب عیسی واصحاب هست که ازجمله در روضةالصفا نقل است. بروفق این روایت روزی عیسی بااصحاب به مزرعه‌ای رسیدند جوع بریاران غالب بود وکشت نزدیک به حصاد رسیده بود یاران التماس نمودند که روح‌الله اذن فرماید تا از آن کشت یاران چیزی بکاربرند. چون صاحب مزرعه در آن هنگام دررسید و بر یاران اعتراض کرد به‌اعجاز عیسی صاحبان گذشته باغ هم هریک ازگوشه‌ای سر برآوردند و از پرخاش آنها صاحب مزرعهٔ حاضر دریافت که ملک تا این غایت دست بدست شده است و از عیسی و اصحاب عذر خواست. درباب فرجام‌حال عیسی هم دراین روایات اخباری هست که ظاهراً از اناجیل مفقود آپو کریفا مأخوذ باشد و به هر حال حاصل این اخبار با

آنچه در مورد مصلوب نشدن عیسی معتقد بعضی فرقه های قدیم مسیحی از جمله طایفه‌ای موسوم به «دوسیت» آمده است توافق دارد و فحوای قرآن کریم هم آن را تأیید می کند، بروفق این روایت چون جهودان عیسی را بگرفتند، خدای تعالی او را ناپدید کرد و به بیت‌المعمور در آسمان چهارم برد «پس خدای تعالی صورت عیسی را بایشوع افکند— مهتر جهودان—او را بگرفتند و بردارش کردند و نزدیک جهودان و بعضی ترسایان چنانست که او عیسی بود. قوله تعالی : **وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه‌لهم** [٦].

احوال حواریان که رسولان عیسی به‌اطراف بلاد بودند، داستان نشر آیین نصاری است و در یک روایت که در **جوامع الحکایات** عوفی آمده است تفصیل آن هست و از تأثیر کتاب **اعمال رسولان** در عهد جدید حاکی است. در باب قول نصاری راجع به‌عیسی مسیح، و در باب تعداد فرقه های نصاری هم آنچه ازروایات برمی‌آید غالباً احوال و اقوال کلیسای شرقی را تصویر می کند. در باب عقایدنصاری مؤلف **تبصرةالعوام** خاطر نشان می کند که قوم «عیسی را پسر خدای گویند و کلمهٔ او دانند» و «گویند یوحنا ومرقس‌ومتی ولوقا ــ ازحواریان بودند و بهترند از داود و موسی و سلیمان و هارون وجملهٔ انبیاء» دربارهٔ اختلاف نصاری و تفرقهٔ آنها به‌فرق مختلف شهرستانی می‌گوید: اختلاف ایشان به‌دوامر عاید می‌شود یکی نزول و اتصال(به‌مادر) و تجسد به کلمه و دوم کیفیت صعود و اتصال به‌ملائکه و توحد به کلمه. درباب فرقه های نصاری‌از بعضی روایات برمی‌آید، که‌آنچه موجب‌اختلاف و تفرقهٔ قوم شد ناشی از القاء یاران عیسی شد چنانکه در بعضی روایات بولس را عامل عمدهٔ این تفرقه خوانده‌اند و در **مثنوی** مولانا هم حکایت وزیر جهود، به آنچه در روایات به‌بولس منسوب است مربوط می‌نماید [۷] «گویند بعد از عیسی نصاری متفرق‌شدند به هفتاد ودو فرقه. بزرگان‌ایشان سه‌فرقه‌اند: ملکائیه، نسطوریه، یعقوبیه» [۸]. در باب مراتب روحانی کلیسا هم از این روایات چنین برمی‌آید که «محتشم‌ترین ایشان بطریق باشد که یکی به‌قسطنطنیه نشیند، دوم به‌رومیه، سوم به‌اسکندریه وچهارم به‌انطاکیه ــ جاثلیق کم از بطریق باشد و مطران زیر دست جاثلیق باشد ــ و از دست او به هر کشوری‌اسقف باشد.» [۹] برموجب این روایات قول نصاری در باب عیسی آنست که در آخرالزمان عیسی به‌عالم باز می‌آید و

محاسبهٔ اعمال خلق با اوست «و ایشان را در نزول اختلاف است (بعضی) گویند پیش از روز قیامت واقع شود چنانچه اهل اسلام گویند و بعضی گویند نزول نیست الا در روز حساب.» [۱۰].

فرقهٔ دوسیت[1] هم قایل بوده‌اند به اینکه مصلوب شدن عیسی فقط ظاهر امر و مجرد یک نمایشی تصوری بوده است [۱۱].

1. Docetes

٦

عیسی نزد صوفیه

نزد صوفیه عیسی نه فقط مظهر زهد و فقر صوفیانه بلکه الگوی کمال تجرد و تفرید و عزلت و انزوای عارفانه نیز هست. در عین حال فقر عیسوی، که رهبانیت را تبلیغ و الزام می کند، در مقابل فقر محمدی که صوفیه آن را دستاویز الزام صحبت و خدمت می‌شناخته‌اند، متضمن کمالی نیست اما خود عیسی در مراتب قرب مرتبهٔ عالی دارد. وی یک تن از پنج تن انبیاء اولوالعزم محسوبست و اولوالعزم آنست که او را وحی و معجزه و کتاب باشد، شریعت اول را منسوخ گرداند و شریعتی‌دیگر بنهد. [۱] در بین طبقات اولیاء که شامل سیصدوپنجاه‌وشش هستند، سیصد تن بر دل آدم و چهل تن بر دل موسی‌اند فقط هفت تن از آنجمله بر دل عیسی باشند، نه تن دیگر بر دل ملایک باشند جبرئیل، میکائیل و اسرافیل [۲]. اهمیت مرتبهٔ عیسی از قلت تعداد اولیائی که بر قلب وی باشند پیداست. تلقی ابن عربی از وجود عیسی مبنی بر قول به «کلمه» بودن عیسی و «روح» بودن اوست. به‌عقیده وی خداوند جسم وی را به‌مرتبهٔ روح رسانید و او را مظهر فعل خالقیت خویش کرد و اینکه وی قادر به‌احیاء مردگان گردید از همین جا است. عیسی بدان سبب احیاء مردگان کرد که خود روح خداوند بود. در تحقق این امر هرچند دم عیسی عامل فعل بود آنچه موجب حیات محسوب می‌شد فقط خداوند بود. چنانکه نفخه‌ای که در مریم القاء شد از آن جبرئیل بود اما کلمه که وجود عیسی عبارت از آن بود از خداوند بود [۳] از همین سبب بود که بین ارباب ملل در باب عیسی اختلاف‌پیش آمد. آنکس که او را از جهت بشریت‌نگریست او را فرزند مریم خواند و آنکس که

در وی از جهت آنچه برسریم به‌صورت بشری ظاهر شد نظر کرد او را به‌جبرئیل منسوب داشت آنکس هم که از جهت آثاری چون احیاء مردگان در وی نگریست وی را به‌خداوند منسوب کرد و روح‌الله خواند چرا که هرچه وی در آن دمید در آن حیات پدید آمد[٤].

به هر حال صوفیه «مقام تجرد و تنزه از قید کثرات و رسوم و عادات را که تعبیر ازو به‌ترسائی کرده می‌شود» از روح‌الله مأخوذ می‌دانند که به‌اعتقاد ایشان هرچند انبیاء سابق علیهم السلام همه را جامعیت کمال بوده است فاما به‌مرتبه او نبوده است [٥]. گویند از همین جهت بود که رسول خدا فرمود **انی اولی‌الناس بعیسی‌بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی.** شیخ شبستری عیسی را که روح‌الله نام دارد و از روح‌القدس پدیدار شده است در کل عالم به‌مثابهٔ جانی می‌داند که در وجود انسان هست و آن نیز ناشی از روح‌القدس محسوبست و انسان هرگاه از نفس ناسوتی خویش خلاصی یابد آن جان روح‌قدسی مثل عیسی که روح‌الله بود در جناب قدس لاهوت وارد می‌شود.

زروح‌الله پیدا گشت این کار / که از روح‌القدس آمد پدیدار
هم از الله در پیش تو جانی است / که از روح‌القدس در وی نشانی است
اگر یابی خلاص از نفس ناسوت / در آیی در جناب قدس لاهوت
هرآنکس که مجرد چون ملک شد / چو روح‌الله برچارم فلک شد [٦]

با اینحال چنانکه لاهیجی شارح **گلشن**، خاطر نشان می‌کند عیسی مظهر توحید صفاتی است آنچه توحید ذاتی نام دارد مرتبهٔ اکمل است اختصاص به‌مقام محمدی دارد. انبیاء قبل از عیسی مظهر توحید افعالی بوده‌اند که مرتبهٔ عیسی برتر از آنست. علماء امت هم در تحقیق مراتب توحید هیچ یک از آنچه نفوس انبیاء مظهر آنست تجاوز نمی‌کنند [٧] به هر حال به‌اعتقاد صوفیه «از عهد آدم تا وقت عیسی هریک از انبیاء برخمیر سایه دین دستکاری دیگر می‌کردند اما تنور تافته پرآتش محبت محمد را بود علیه الصلوة»[٨] قول عیسی **لم یلج ملکوت السموات من‌لم یولد مرتین** [٩] را هم صوفیه متضمن تعلیم وی در الزام ازخود رهائی تلقی کرده‌اند [١٠] همچنین کسانی که نزد صوفیه به مرتبه «روحانیت» رسیده‌اند و بزعم ایشان از مداومت مجاهدات و ملازمت خلوات و ریاضات تن ایشان

همرنگ جانشان گردیده است در بین انبیاء غیر از خضر و الیاس و ادریس شامل عیسی نیز هست [۱۱] از اینجاست که عیسی مظهر روحانیت محسوبست و تعبیر از همین معنی است که سعدالدین حمویه می‌گوید: هرنفسی که معنی بر وی غالب است ــ نسبت عیسی در وی بیشتر است [۱۲].

۷

مسیحیت در انجیل

دربارهٔ احوال عیسی مأخذ عمده اناجیل و رسالات حواریان است که در عهد جدید آمده است و آنچه در این مأخذ راجع به‌ولادت و ظهور و رحلت عیسی هست‌مشحون از غرائب و کرامات و خوارق و معجزات است که از جهت تاریخی البته اعتبار آنها محل بحث‌است.

به‌موجب این مآخذ مادر عیسی مریم، متی: ۱۸/۱ و لوقا ۲۷/۱، نامزد یوسف نجار بود که نسب او به‌ابراهیم می‌رسید، متی ۱:/۰ ۱-۱۶ و لوقا ۲-۴-۵، وقتی یوسف دانست که مریم حامله است خواست او را رها کند اما فرشته‌ای براو ظاهر گشت و او را از این کار منع کرد. این فرشته او را بشارت داد که نامزد تو از روح‌القدس باردارد پسری خواهد زائید که نام او را عیسی خواهی نهاد، متی: ۱۹/۱-۲۱.

مقارن این ایام اگوست امپراطور روم حکم کرد که جمیع افراد امپراطوری را سرشماری کنند. یوسف و مریم چون در جلیل از شهرهای ناصره بسر می‌بردند ناچار به‌بیت لحم رفتند تا نامشان در شهر خودشان ثبت شود، لوقا: ۲/۴-۵. اما در بیت‌لحم به‌سبب کثرت جمعیت مکانی پیدا نکردند که در آن، شب را به‌روز آورند ناچار در طویله کاروانسرائی فرود آمدند. همان شب مریم را درد زادن گرفت و عیسی به‌دنیا آمد. کودک را در پارچه‌ای پیچیدند و در آخور خوابانیدند، لوقا: ۲/۶-۷ در همان شب شبانان که در بیابانها گوسفندان خویش را پاس می‌داشتند فرشته‌ای را دیدند که ولادت عیسی را به‌آنها بشارت داد. آنها به‌رهنمائی فرشته

رفتند و مریم و یوسف را باطفل بدیدند و این خبر را منتشر کردند، لوقا: ۲/۶-۷،
نیز در همان وقت چندتن از مجوسان از مشرق به اورشلیم آمدند وگفتند آن مولودی
که پادشاه یهوداست کجا است؟ما ستاره او را درمشرق دیده‌ایم و برای پرستش
او آمده‌ایم ،لوقا: ۲/۸-۱۸.

هیرودیس پادشاه اورشلیم چون از ولادت این کودک آگاه شد بترسید
درصدداز بین بردن او برآمد از این سبب بود که در خواب به یوسف الهام شد مادر
و طفل را بردارد و راه مصر را پیش گیرد و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند. یوسف
بگفته هاتف رفتار کرد و چون هیرودیس وفات یافت به‌سرزمین اسرائیل بازگشت و
در ناصره سکونت گزید متی: ۲/۱-۳. چندی بعد به‌رسم یهود عیسی را جهت‌تطهیر
به‌اورشلیم بردند تا برای او در هیکل قربانی کنند در آنجا شخصی را بنام شمعون
دیدند. این شمعون مردی صالح و متقی بود و خداوند به‌او وحی کرده بود که قبل
از دیدن مسیح نخواهد مرد، تا کودک مریم را دید او را در بغل گرفت و گفت
خداوندا دیگر بنده خود را رخصت خواهی داد لوقا: ۲/۲۳-۲۹.

وقتی عیسی دوازده ساله بود در روز عید فصح با پدر و مادر خویش به
اورشلیم رفت. چون مراسم عید را بجای آوردند یوسف و مریم بشهر خویش بازگشتند
اما عیسی را ندیدند و در جستجوی او اهتمام تمام کردند که بجائی نرسید. ناچار
به اورشلیم آمدند در آنجا او را دیدند که در هیکل بین معلمان نشسته است و
به‌سخنان آنان گوش می‌دهد و از آنها سؤال می کند، لوقا ۲/۴۲-۴۷. هنگامیکه
عیسی نزدیک به‌سی سال داشت، لوقا: ۳/۲۳ یحیی تعمید دهنده متی: ۱/۱۱،در
بیابان یهودیه موعظه می کرد. وی مردم را در نهر اردن تعمید می‌داد و می‌گفت
من شما را با آب تعمید می‌دهم لیکن آنکه پس از من می‌آید و من لایق برداشتن
نعلین او هم نیستم شما را با روح‌القدس وآتش تعمید خواهد داد.

عیسی از جلیل به‌اردن نزد یحیی رفت و از او تعمید یافت، متی:۳/۲۳-۱۶
و مرقس ۱/۹ و لوقا ۳/۲۱ و یوحنا ۱/۲۹، سپس به بیابان رفت و چهل شبانه‌روز
روزه گرفت. هنگامیکه عیسی بشدت گرسنه بود شیطان بر او ظاهر شد و خواست او
را امتحان کند از او پرسش کرد جوابی سخت شنید از او معجزه خواست و سپس او
را تطمیع نمود، اما عیسی بشدت پایداری کرد و شیطان را از خود راند، متی:

۴/۱-۱۱ و مرقس: ۱/۱۳ ولوقا: ۴/۱-۱۳.

در این هنگام چون خبر قتل یحیی را شنید که بدست هیرودیس تیتراخ گرفتار و کشته شده است، ناصره را ترک کرد و به جلیل روانه شد و در کفرناحوم درحدود زبولون و نفتالیم ساکن شد، متی: ۴/۱۲-۱۳، از این زمان عیسی بموعظه و ارشاد خود را آغاز کرد و مردم را بشارت داد که ملکوت آسمان نزدیک است، مرقس: ۱/۱۵، متی: ۴/۱۷. یک روز که عیسی درساحل دریای جلیل راه‌می‌رفت پطرس و اندریاس را دید، این دو برادر به‌ماهی‌گیری روزگار می‌گذاشتند چون عیسی آنها را بدین حال دید گفت: «بامن بیائید تا شما را صیاد مردم گردانم» آنها دامهای خود را بگذاشتند و به همراه او روانه شدند، متی: ۴/۱۸-۲۰ و مرقس: ۱/۱۶-۱۸، آنگاه به یعقوب و برادرش یوحنا برخورد که نیز ماهی‌گیر بودند آنها هم به‌عیسی گرویدند و درسلک شاگردان او درآمدند، متی: ۴/۲۱-۲۲ و مرقس: ۱/۱۹-۲۰. اندک اندک عیسی درسراسر سوریه شهرت یافت. همه‌جا می‌رفت و درکنایس یهود به‌موعظه می‌پرداخت. مریضان را شفا می‌داد، نابینایان را بینا می‌کرد، مبروصین را طاهر می‌نمود، دیوانگان را بعالم‌عقل بازمی‌گرداند و مردگان را زنده می‌ساخت، متی: ۴/۲۳-۲۴. ایلعازر (=عازر) را که چهار روز از مردنش گذشته بود و کسانش او را درقبر پوسیده و متعفن می‌پنداشتند زنده کرد و از قبر برآورد.

به‌این طریق عده‌ای بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه وآن طرف اردن پیرو او گشتند و مردم سریضانی را که به انواع امراض مبتلا بودند نزد او می‌آوردند و او همه را شفا می‌داد، متی: ۴/۲۵ و مرقس: ۱/۳۹-۴۲ و لوقا: ۴/۳۳-۴۲ و ۵/۱۲-۱۴ و یوحنا ۵/۱-۸.

تعالیم عیسی ساده بود. سخنان نامفهوم نداشت و با مردم سخن به‌تمثیل و تشبیه می‌گفت. درمخاطبه یهود می‌گفت: گمان نکنید که من آمده‌ام تا تورات و کتب انبیاء را باطل نمایم بلکه آمده‌ام تا دستورات آنها را کامل و تمام کنم، متی: ۴/۱۷-۱۸. به‌شما گفته‌اند که مکافات چشمی به‌چشمی و مکافات دندانی به‌دندانی است اما من به‌شما می‌گویم با شریر مقاومت نکنید بلکه هرکس برگونه راست شما سیلی زدگونه چپ‌را نیزبسوی‌او بگردانید، متی: ۴/۳۸-۳۹. بشما گفته‌اند همسایه خود

را محبت نمائید و با دشمن خود عداوت ورزید اما من به‌شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای کسانی که بشما لعنت می کنند برکت بطلبید و درحق کسانی که ازشما نفرت دارند احسان کنید و به‌آنانکه شما را فحش می‌دهند وجفا روا می‌دارند دعای خیر نمائید، متی: ۴/۴۳-۴۴.

اینگونه سخنان دلنشین و شگفت‌انگیز مردم را فریفته عیسی می کرد و به پیروی او وامی‌داشت. عیسی وقتی حرص وآز مردم را می‌دید می‌گفت: باخودنگوئید چه بخورم و چه بیاشامیم‌مرغان هوا را بنگرید که نه می کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند آیا شما ازآنهابمراتب بهتر نیستید؟ اندوه لباس خویش را چرا می‌دارید درسوسن های چمن تأمل کنید ببینید چگونه نمو می کنند نه محنت می کشند و نه می‌ریسند و حال اینکه سلیمان هم با همه جلال خود ازآنها آراسته‌تر نبود، متی:۶/۲۵-۲۹. عیسی سخنان خود را باضرب امثال برای پیروانش ثابت می کرد. بسیاری از این امثال شهرت تمام دارند ازجمله آنست: مثل برزگر، متی: ۱۳/۳-۸، مرقس: ۴/۱-۸. مثل مردی که گندم نیکو کاشت و دشمنانش درآن تخم گرکاس ریختند، متی: ۱۳/۲۴-۲۰. مثل غلامی که برای ادای قرضش ازآقای خود مهلت خواست، متی: ۱۸/۲۳-۳۴ مثل صاحبخانه‌ای که بامدادان بیرون رفت تا عمله برای‌تاکستان خود اجیر کند، متی: ۲۰/۱-۱۶ و مثال بره‌ای که ازبین گله فرار کرد، لوقا: ۱۵/۴-۷.

روزی عیسی با باجگیران و گناهکاران نشسته بود و غذا می‌خورد فریسیان که منکران وی بودند به‌شاگردانش گفتند چرا استاد شما با گناهکاران غذامی‌خورد عیسی شنید و گفت بیماران نیازمند طبیب هستند نه‌تندرستان، متی: ۹/۱۰-۱۲. عیسی دوازده شاگرد داشت که حواریان او نامیده شده‌اند و در حقیقت دوازده فرستاده و رسول عیسی شمرده می‌شوند آنها عبارتند از:

۱. شمعون معروف به پطرس
۲. اندریاس برادر شمعون
۳. یعقوب زبدی
۴. یوحنا برادر یعقوب
۵. فیلیپس

۶. برتولما
۷. توما
۸. متی باجگیر
۹. یعقوب‌بن حلفی
۱۰. لبئی معروف به‌تدی
۱۱. شمعون قانوی
۱۲. یهودای اسخریوطی، متی: ۱۰/۱-۴.

عیسی به‌این دوازده تن نشر و تبلیغ تعالیم خود را توصیه کرد و گفت‌بروید مردم را سوعظه کنید بگوئید که ملکوت آسمان فرا رسیده است. بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید اما طلا یا نقره در کمرهای خود ذخیره نکنید، برای سفر توشه‌دان یا پیراهن دیگر یا کفش‌ها یا عصا برندارید که مزدور مستحق خوراک خود است، متی: ۱۰/۵-۱۰. و چون مردم مخالف شما را تسلیم کردند اندیشه ندارید که با منکران چه بگوئید زیرا در همان ساعت بشما عطا خواهد شد که چه باید گفت، متی: ۱۰/۱۹.

روزی عیسی برای جماعتی سخن می‌گفت مادر و برادرانش به‌انتظار او بردر ایستاده بودند یکی گفت مادر و برادرانت به‌انتظار هستند. عیسی گفت مادر من و برادر من کیست؟ سپس بادست به‌شاگردان خویش اشارت کرد گفت اینها مادران و برادران من هستند، متی: ۱۲/۴۶-۵۰.

وقتی که عیسی به‌وطن خود ناصره بازگشت مردم گفتند که این مگر همان پسر نجار نیست همان که مادرش مریم و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا هستند و همه خواهرانش در بین ما می‌باشند بدینگونه در حق او شک کردند. عیسی گفت نبی بی‌حرمت نباشد مگر در وطن خویش، متی: ۱۳/۵۴-۵۷. روزی عیسی درحالیکه مردم بسیاری او را احاطه کرده بودند در اورشلیم به هیکل یهود اندر آمد کسانی را که در هیکل خرید و فروش می کردند بیرون راند تختهای صرافان و کبوتر فروشان را واژگون ساخت و گفت خانه خدا خانه دعا است نه‌مغارهٔ دزدان.

عیسی به کاتبان و فریسیان که منکر اوبودند گفت: وای‌برشمااای ریاکاران

که خانه های بیوه زنان را می‌بلعید اما از روی ریا نماز را طولانی می کنید، متی: ۱۴/۲۳. نعناع و زیره را عشر می‌دهید اما اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید، متی: ۲۳/۲۳. شما به‌قبرهای سفید و آراسته می‌مانید که از بیرون بس نیکو جلوه می کنند ولیکن درونشان از استخوانهای مردگان وسایر نجاسات انباشته است، متی: ۲۷/۲۳.

دو روز قبل از عید فصح، که عیسی را در آن روز به‌دشمنان تسلیم کردند عیسی به‌خانه شمعون ابرص رفت شاگردانش هم با او بودند در آنجا زنی نامش مریم بارطلی از عطر سنبل خالص گرانبها پاهای عیسی را شست و با موهای خود آنها را خشک نمود بطوریکه خانه از بوی عطر پر شد، یوحنا: ۳/۱۲، بعضی از شاگردان برآشفتند و به‌آن زن گفتند این کار تو اسراف بود می‌توانستی این عطر را به‌قیمتی گزاف بفروشی و پول آنرا به‌فقرا بذل کنی. عیسی شنید به‌شاگردان خود گفت چرا به‌این زن پرخاش می کنید، او کاری نیکو کرد جسد مرا قبل از مرگ به‌جهت دفن تدهین نمود. شما فقرا را همیشه دارید و هر وقت می‌توانید به‌آنها احسان کنید اما مرا همیشه با خود ندارید، یوحنا: ۱۲/۴-۸ و متی: ۲۶/۶-۱۲.

در این اوقات سه‌سال از بعثت و ظهور عیسی می‌گذشت رؤسای معبد و مشایخ قوم یهود در نزد رئیس کهنه جمع آمدند و در این باب به‌مشورت پرداختند که عیسی را چگونه گرفتار نمایند و بقتل برسانند، متی: ۲۶:۳. یکی از دوازده‌نفر حواریان مسمی به‌یهودای اسخر یوطی که آنجا حاضر بود پرسید اگر من او را تسلیم کنم چه‌مبلغ به‌من خواهید داد ایشان وعده دادند که اگر عیسی را به‌آنها تسلیم نماید سی پاره نقره به‌او بدهند، متی: ۲۶/۱۴-۱۶.

روز اول عید فصح شاگردان عیسی از او پرسیدند فصح را کجا خواهی خورد گفت شما به‌شهر بروید، به‌خانهٔ فلان و به‌او بگوئید استاد می‌گوید زمان من نزدیک شده است می‌خواهم فصح را باشاگردان خویش در خانهٔ تو صرف نمایم، متی: ۲۶/۱۷-۱۹. شاگردان چنین کردند و عیسی در هنگام خوردن فصح گفت یکی‌از شما مرا تسلیم خواهد کرد سپس نان را برکت داد و گفت بخورید که این بدن من است و پیاله را گرفته شکر کرد و گفت همه ازین بنوشید چون این خون من است که در راه آمرزش گناهان ریخته می‌شود، متی:۲۶/۲۶-۲۹. عیسی چون از فصح

بپرداخت به کوه زیتون رفت و شاگردان را گفت پس از تسلیم من همه لغزش خواهید یافت. پطرس گفت من هرگز لغزش نخواهم یافت گفت به‌تو می‌گویم که همین امشب قبل از بانگ خروس سه‌بار انکار من خواهی کرد، متی: ۲۶/۳۰-۳۱.
در آنجا عیسی تاصبح مشغول دعا وعبادت بود و شاگردانش خفته بودند. سپیده دم عیسی آنها را بیدار کرد و گفت برویم که تسلیم کننده من نزدیک شده است در همین هنگام یهودا با عده زیادی مردم که مسلح به‌چوب و شمشیر بودند از دور پدید آمدند. یهودای اسخریوطی را با یهود قراری بود که چون عیسی را ببیند ببوسد، و بدان یهود عیسی را بشناسند. پس یهودا پیش از دیگران بیامد و به‌عیسی سلام کرد و او را بوسید در حال دیگران آمدند و عیسی را دستگیر کردند. یکی از طرفداران عیسی شمشیر کشید و گوش یکی از دستگیر کنندگان را بیفکند، عیسی به‌او گفت شمشیر خود را غلاف کن سپس گوش او را لمس نمود شفا داد، لوقا: ۲۲/۴۹-۵۱ و یوحنا: ۱۸/۱۱ و به‌آنها گفت مگر برای گرفتن دزد آمده‌اید که با شمشیر و چوب مسلح شده‌اید من که هرروز شما را در هیکل تعلیم می‌دادم، متی: ۲۶/۴۷-۵۶، چه حاجت به‌شمشیر و چوب داشتید؟ عیسی را به‌شورای کهنه و مشایخ یهود بردند رئیس کهنه از او پرسید آیا تو مسیح و پسر خدا هستی؟ عیسی گفت تو اینطور می‌گوئی، مرقس: ۱۴/۳ و متی: ۲۷/۱۲، من می‌گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که بردست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید، مرقس: ۱۴/۶۲. رئیس کهنه گفت کفر گفت دیگر ما را چه‌حاجت به‌شهود است چه مصلحت می‌بینید؟ همه گفتند مستوجب قتل است سپس مردمی که در مجلس بودند آب دهان برویش انداختند و او را سیلی زدند و می‌گفتند نبوت کن که چه کسی ترا زده است، مرقس: ۱۴/۶۴-۶۵.

پطرس در ایوان نشسته بود که کنیزکی نزد وی آمد و گفت تو هم‌باعیسی جلیلی بودی گفت نه و از آنجا به‌دهلیز رفت کنیزی دیگر او را بحاضرین نشان داد و گفت این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است پطرس باز قسم خورد وانکار کرد. لحظه‌ای بعد عده‌ای که در آنجا ایستاده بودند به‌پطرس گفتند که لهجه تو دلالت‌می کند که تو هم از اینها هستی پطرس باز سوگند خورد که من این‌شخص را نمی‌شناسم، درهمان ساعت بانگ خروس را شنید و بیاد آورد که عیسی او را

گفت قبل از بانگ خروس سه‌بار مرا انکار خواهی کرد، مرقس: ۱٤/٦٧-۷۲ و متی: ۲٦/٦۹-۷٥، چون صبح شد همهٔ رؤسا و مشایخ قوم یهود شوری کردند وهمه براین رای اتفاق نمودند که عیسی مستوجب قتل است سپس او را بند نهادند و به‌پنطیوس پیلاطس، والی، تسلیم کردند، مرقس: ۱٥/۱-۲، و بدو چنین گفتند که این شخص قوم را گمراه می‌کند و از جزیه‌دادن به‌قیصر منع می‌نمایدومی‌گوید که خود مسیح و پادشاه است، لوقا: ۲۳/۲-۳، پیلاطس از عیسی پرسید آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی‌جواب داد، پادشاهی من‌ازین جهان نیست اگرپادشاهی من ازاین جهان می‌بود طرفدران من جنگ می‌کردند تا مرا در دست یهودنگذارند، یوحنا: ۱۹/۳٦.

در آن هنگام رسم چنان بود که در هر عیدی والی یکی را از زندانیان که عامه مردم مایل به‌آزادی‌او بودند آزاد می‌کرد و چون دید عیسی گناهی ندارد و زنش نیز گفته بود این مرد عادل را آزار مرسان که من دیشب او را در خواب دیده‌ام، مرقس: ۱٥/٦-۱۰ و متی: ۲۷/۱٥-۱۹ درصدد برآمد که او را آزاری نرساند و آزاد کند ازین رو رؤسای کهنه و سران قوم را خواند و به‌ایشان گفت من این مرد را امتحان کردم و ازآنچه بر او ادعا می‌کنید اثری نیافتم بنابراین او را تنبیهی نکنم و رهائی دهم. اما رؤسای کهنه مردم را تشویق کردند برنابا را از والی بخواهند، متی: ۲۷/۲۰-۲۲ مردم فریاد زدند که او را هلاک کن. پیلاطس دوباره دیگر به‌آنهاگفت که عیسی‌هیچ گناهی ندارد اما یهود همچنان به‌اصرارتمام طالب آن بودند که عیسی مصلوب شود، متی: ۲۷/۲۲-۲۷، ناچار پیلاطس بفرمود تا عیسی را تازیانه زدند و به مأمورین سپرد تا مصلوب نمایند، مرقس: ۱٥/۱٥. سپاهیان والی عیسی را به‌دیوانخانه بردند لباس‌قرمز بر او پوشاندند تاجی از خار بر سرش نهادند و نئی بدست راستش دادندآنگاه استهزاء‌کنان در پیش او زانو می‌زدند و می‌گفتند سلام بر تو ای پادشاه یهود و آب دهان برویش می‌انداختند، متی ۲۷/۲۸-۳۲ سپس شمعون نامی را مجبور ببردن صلیب کردند، متی: ۲۷/۳۳ و عیسی را تا محلی موسوم به جلجتا بردند، گروهی بسیار از مردم و زنانی که سینه می‌زدند و گریه می‌کردند در عقب او افتادند، عیسی رو به‌آنها کرده گفت: ای دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید بلکه برای خود و فرزندان خود گریه کنید،

متی: ۲۷/۳۲-۳۳ ومرقس: ۱۵/۲۱-۳۳.

درآنجا سرکه ممزوج به مر به او دادند. عیسی چشید ولی نخواست بنوشد. سپس او را مصلوب نمودند، و لباسهایش را بحکم قرعه بین خود تقسیم کردند و همانجا به نگهبانی نشستند و بر بالای سر او تقصیر نامه اش را آویختند در آن نوشته شده بود: «اینست پادشاه یهود» دو تن از دزدان را نیز در دو طرف عیسی مصلوب نمودند مردم درحین عبور می گفتند اگر پسر خدا هستی از صلیب فرود بیا، آن دو دزد که با او مصلوب شده بودند به او دشنام می دادند، مرقس: ۱۵/۲۳-۲۷ ونیز۲۹-۳۱ و متی: ۲۷/۳۹-۴۲ عیسی در حدود سه ساعت بر فراز صلیب زنده بود پس از آن به آواز بلند گفت: الهی چرا مرا ترک کردی یکی از حاضران اسفنجی را پر از سرکه کرد و بر سر نئی گذارد و بدهان او نزدیک کرد تا بنوشد ولی عیسی فریادی کشید و جان تسلیم نمود، مرقس: ۱۵/۳۴-۳۷، متی: ۲۷/۴۶-۵۰.

یوسف نامی از اعضای شورای یهود که مردی نیکوکار و صالح بود و در رای و کار ایشان همداستان نبود و انتظار ملکوت خدا را می کشید از پیلاطس جسد عیسی را درخواست چون آن را از صلیب فرود آورد در کتانی پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود گذاشت و آن روز، روز قبل از سبت بود، متی: ۲۷/۵۷-۶۰ و لوقا: ۲۳/۵۰-۵۳. روز بعد از سبت یعنی روز سوم مصلوب شدن عیسی بقولی عده‌ای از زنان، لوقا: ۲۳/۵۵-۵۶، و بقولی مریم مجدلیه و زنی دیگر مریم نام، متی: ۲۸/۱-۸، و بقولی مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریدند وبیامدند تا او را تدهین کنند. صبح روز یکشنبه و موقع طلوع آفتاب بود. با یکدیگر مشورت میکردند که سنگ را چگونه از سر قبر بردارند اما چون بر سر قبر رسیدند دیدند سنگ از روی قبر کناری رفته است و جوانی با جامه سفید در سمت راست قبر نشسته است به آنها گفت آیا شما عیسی ناصری مصلوب را می طلبید، مرقس: ۱۶/۱-۲ چرا زنده را از میان مردگان می طلبید، بیاد آورید که چگونه وقتی که زنده بود شما را خبر داد و گفت ضروریست که پسر انسان بدست مردم گناهکار مصلوب گردد و روز سیم برخیزد اما او به جلیل می رود، شاگردانش را خبر دهید، متی: ۲۸/۷ آنان با خوشحالی تمام برفتند تا این بشارت را به شاگردان عیسی برسانند که در راه ناگهان خود عیسی برآنها ظاهر گشت. آنها به پاهایش افتادند و او را پرستش کردند. عیسی

گفت به برادرانم بگوئید به جلیل بروند آنجا مرا خواهند دید.

یازده‌رسول در جلیل بر همان کوه که از پیش عیسی نشان داده‌بود، وی را دیدند و عیسی به‌آنها گفت: بروید امتها را راهنمائی کنید و ایشان را به‌اسم اب و ابن و روح‌القدس، تعمید دهید و من تا انقضای عالم همه روزه همراه شما می‌باشم،

یوحنا: ۲۰/۲۰-۲۳ ومرقس، ۱۶/۱۵-۱۶ ومتی: ۲۸/۱۹-۲۰.

۸

در تحقیقات جدید

در باب وجود عیسی و مآخذ و منابع دیانت نصاری، عده‌ای از مشاهیر محققان اروپا مانند ارنست رنان[1]، ژوزف تورمل[2] و دیگران تحقیقات جالب و بدیع دارند که ذکر و نقل بعضی ازآنها در این رساله مفید و مناسب بنظر می‌آید.

اما چون‌شرح تمام‌آنها مفصل است اینجا به‌نقل‌پاره‌ای اقوال از آنچه محققان تاریخ ادیان درین باب آورده‌اند اکتفا می‌رود. شرح وافی‌تر را چون با اصل موضوع این کتاب ارتباطی ندارد باید در تحقیقات مستقل مربوط به‌اصل آئین مسیح جستجو کرد.

بر وفق این تحقیقات، عقاید عرفانی اقوام شرقی، با اعتقادی که یهود به‌وجود مسیح موعود داشته‌اند همراه با عقاید و افکار یونانی و رومی منشأ عمدهٔ نشر آئین عیسی در عالم گشت. آئین مسیح البته مبنی بر توحید است اما نکته اساسی و لب تعالیم آن عبارت از اعتقاد به‌اتصال و ارتباط با خدائی است که مربی و پدر عالمیان است اما ارتباط با او به‌وسیله فرزندش عیسی مسیح که منجی بنی‌آدم به‌شمار می‌آید حاصل می‌شود. برای ادراک حقیقت این دیانت که اکنون رواج تمام دارد و تأثیر و نفوذ عمده در جمیع عالم کرده است اول باید به‌مطالعهٔ کتاب مقدس قوم که «عهد جدید» باشد پرداخت و سپس در احوال عیسی که موجد و مؤسس این دیانت است، و نیز در باب تعالیم او که اصحاب مذاهب مختلف مسیحی از آن متابعت

---

1. Ernest Renan 2. Josef Turmel

می‌کنند و همچنین در باب دستورات اخلاقی و مناسک و آدابی که در بین فرق مختلف مسیحی شایع است و تمام به‌آئین مسیح ارتباط دارد به‌تحقیق پرداخت.

شک نیست که منابع و مآخذ تحقیق در باب چنین موضوعی البته متعدد و بلکه فراوان است و از اینجهت انتخاب و اختیار بعضی از آن مآخذ در این مقام کاری بس دشوار خواهد بود. کتاب مهم ارنست رنان که عنوانش **مبادی مسیحیت** و درواقع دنباله کتاب معروف بزرگ او موسوم به **تاریخ قوم اسرائیل** شمرده می‌شود از بسیاری جهات مطالب آن امروز کهنه شده است و تحقیقات و تتبعات محققان از حدود معلومات مندرج درکتاب او مراحل بسیاری جلو رفته است، مع‌ذلک این کتاب هنوز محتوی معلومات دقیق است و مخصوصاً این مزیت را دارد که ذوق نقادی و نکته‌سنجی را در خواننده برمی‌انگیزد بطوریکه مجلد اول این کتاب موسوم به **زندگی عیسی** برای بسیاری از اذهان آفاق تازه‌ای گشوده و حقایق جدیدی روشن کرده است. نیز از کتابهائی که به همین شیوه از تحقیق و آزاداندیشی نوشته شده است می‌توان مجموعه موسوم به **آئین مسیح** را که تحت نظر دکتر پ. ل. کوشود[1] در هشت مجلد انتشار یافته است و نیز کتابی را که ژوزف تورمل در باب **تاریخ عقاید و ادیان** نوشته است مورد مطالعه قرار داد [۱].

کتاب دینی مسیحیان عهد جدید است که با عهد عتیق مجموعاً «کتاب مقدس» را تشکیل می‌دهد. کلمه عهد ترجمه نارسائی است از لفظی که به‌معنی اتحاد و ارتباط است و بنابراین مراد از عهد در اینجا همان ارتباط است بین خدا و بنی‌آدم. کتب عهد جدید به‌زبان یونانی عامیانه‌ای نوشته شده است و در آنها بعضی عبارات آرامی نیز هست.

آثار و کتبی را که کلیسا اساس عقاید مسیحی می‌شمارد معمولا کتب قانونی می‌گویند و کلمهٔ قانون از لغت کانون یونانی آمده است بمعنی قاعده و دستور. این کتاب مقدس علاوه بر عهد عتیق شامل بیست‌وهفت متن یونانی است که «عهد جدید» را تشکیل می‌دهند. و عبارتند از اناجیل اربعه، اعمال رسولان و بیست‌ویک رساله دیگر منسوب به پولس و سایر حواریان و همچنین مکاشفات یوحنا.

---

1. P.L.Couchaud

آخرین تدوین این مجموعه کتب قانونی در قرن چهارم میلادی (ح ۳۵۰م) اتمام پذیرفته است [۲]. تألیف و تدوین این مجموعه بدین نحو بوده است که آنچه را از آثار مکتوب در اکثر کلیساهای بزرگ نخستین شایع و متداول دیده‌اند و آنها را با عقاید و آراء عامه مسیحیان آن ادوار موافق و مطابق می‌یافته‌اند در یکجا تألیف و تدوین نموده‌اند. متونی که بدین ترتیب انتخاب گردیده است شباهت تمام دارد بسایر آثار ادبی مربوط به‌مسیحیت اولی و نیز به‌سایر اناجیل و سایر رسالات و سایر کتب مکاشفات. کتب اخیرالذکر نیز جهت مطالعه در تاریخ آئین مسیح از حیث اهمیت کمتر از «کتب قانونی» نیست، مع هذا از بعضی از اینگونه نوشتجات جز قطعاتی پراکنده باقی نمانده است. امروز کلیه این آثار را اعم از آنچه قانونی باشد یا غیرقانونی تحت‌عنوان «ادبیات مسیحیت اولی» می‌خوانند که از جهت علمی دقیق‌تر و واضح‌تر است.

نسخ خطی که امروز از «عهد جدید» در دست است بمراتب از نسخ خطی موجود از «عهد عتیق» کهنه‌تر می‌باشد. قدیم‌ترین این نسخ که بعنوان «واتیکانوس»[1] معروف است و در واتیکان ضبط هست متعلق به‌قرن چهارم میلادی است. از ترجمه‌ها و روایات قدیم کتب «عهد جدید» می‌توان روایت قدیمی سریانی را نام برد که در اواخر قرن دوم میلادی تألیف آن آغاز شده است همچنین از دو روایت قبطی که متعلق به‌قرون سوم و چهارم‌میلادی هستند و نیز از ترجمه لاتینی متعلق به‌حدود سال ۴۰۰ میلادی که موسوم است به«وولگات»[2] می‌توان نام برد.

در اوایل قرن سیزدهم‌میلادی استفن لانگتن[3] اسقف اعظم کانتربوری[4]، برای اولین بار متن لاتینی «عهد جدید» را تقسیم به‌ابواب کرد و این طرز تبویب هنوز همچنان باقی است. طبعی که به‌سال ۱۵۵۱ در شهر ژنو بوسیله ربرت‌استین[5] از این ترجمه لاتینی «عهد جدید» انتشار یافته است، نخستین طبعی است که در آن آیات هر باب از یکدیگر جدا شده است. بسیاری از مردم «کتاب مقدس» و علی‌الخصوص «عهد جدید» را کلام خدا می‌شمرده‌اند و هنوز می‌شمارند. مجمع سی نفری بسال ۱۵۴۶ هرگونه شک و تردیدی را در این باب که کتاب مقدس

1. Vaticanus 2. Vulgate 3. Stephen Langton
4. Canterbury 5. Robert Estienne

وحی الهی است حرام و ممنوع شمرده است. در هر حال مذاهب و فرق مسیحی عموماً این عقیده را دارند که کتاب مقدس یا بوسیله خداوند «تقریر» شده است و یا آنکه «الهام» گردیده است. حتی فرقه پروتستان که در باب اعتبار فوق‌العاده مقام پاپ تردید کرده‌اند در باب اعتبار کتاب مقدس شک نکرده‌اند و مع ذلک در بین فرق اخیر بعضی سعی کرده‌اند وحی و الهام را فقط منحصر و محدود به‌آیات و عبارات، مربوط به‌دیانت و اخلاق بدانند اما کلیسای کاتولیک این عقیده را مطرود و مردود شناخته است. مع هذا عده‌ای از دانشمندان که شمارهٔ آنها هر روز افزوده می‌شود معتقدند که «عهد جدید» را نیز باید مانند «عهد قدیم» با همان اصول و قواعد انتقادی دقیقی مورد مطالعه قرار داد که متون مختلف ادبی و تاریخی را محققان با آن اصول و قواعد مورد تحقیق قرار می‌دهند [۳].

اصول یک‌چنین تحقیقی‌را ارنست رنان با وضوح و دقت تمام بیان کرده است. وی با نهایت شدت، اعتقاد به‌اعجاز و هم اعتقاد به‌وحی و الهام را که عموماً در باب کتب مقدس دارند جرح و رد کرده است می‌گوید: «برای محققی که اهل تعقل و استدلال است اناجیل به‌مثابه متونی هستند که می‌بایست اصول و قواعد معمولی و عادی فن نقادی را در مورد آنها بکار بندد. بنابراین ما نسبت به‌این اناجیل همان کاری را باید انجام دهیم که محققان عربی‌شناس در مورد تحقیق در متون قرآن و حدیث بکار می‌برند و یا علمای هندشناس آنرا دربارهٔ کتب ودا و کتب بودائی بکار می‌برند.» [٤].

* * *

در بین آثار قانونی مسیحیت اناجیل در درجه اول قرار دارند. کلمه انجیل اختصاصی به‌دیانت مسیحی ندارد. معنی آن بشارت ونوید است و یا آنچه بعنوان مژدگانی به کسی می‌دهند که خبری خوش آورده باشد چنانکه وقتی دربارهٔ الطاف ومکرمات امپراطور اگوست این کلمه را بکار برده‌اند مراد از آن افاضه و ظهور نظم و نسق الهی تازه‌ای بوده است که بوسیله وی به‌عقیدهٔ آنها در عالم پدید می‌آمده است. با آنکه نام بیشتر از شصت انجیل بر ما معلوم است از آن میان فقط چهار انجیل که عبارت از اناجیل متی، مرقس، لوقا، و یوحنا باشند معتبر و قانونی شناخته شده‌اند اما چرا فقط چهار انجیل؟ زیرا که عدد چهار جنبهٔ رمزی و عرفانی دارد و

زیرا که بقول یکی از اولیاء قدیم آئین مسیح «سن‌ایرنه» جهات اصلی در عالم چهار است.

به‌موجب اقوال مأثوره متی یا «لاوی» مردی بود از باجگیران که به‌آئین عیسی گروید و از حواریون او گردید. مرقس فرزند مریم زنی از اهل اورشلیم بود که مسیحیان اولی در نزد وی گرد می‌آمدند وی مدتی همکار پولس مقدس بود و سپس منشی پطرس حواری گشت. لوقا طبیبی بود که با پولس مقدس رفاقت و مصاحبت داشت. یوحنا شاگرد مقرب عیسی بود و وی در بالای صلیب مادر خویش را بدو سپرده بود و یوحنا در شهر افسوس می‌زیست و انجیل خود را در آن شهر و در حقیقت قبل از تحریر مکاشفات خویش که در شهر طیموس نوشت تدوین کرد بدین ترتیب از مؤلفان اناجیل دو تن شاهد عینی ظهور عیسی هستند و دو تن دیگر اصحاب نزدیک شهود وی بشمارند. اما مسأله انتساب این اناجیل به‌اشخاص مذکور مشکلات بسیاری را از همه جهت سبب گشته است. امروز عموماً اناجیل را از قبیل «کتب مجهول‌المؤلف» به‌حساب می‌آورند. اناجیل سه‌گانه متی، مرقس و لوقا را تحت عنوان «اناجیل متحدالمضمون»[1] ذکر می‌کنند و مراد از این تسمیه بیان این نکته است که بین این سه انجیل مشابهت و ارتباط نسبتاً کاملی برقرار است و مضمون آنها به‌نهایت درجه با یکدیگر مشابه است در صورتی که انجیل یوحنا با این هر سه متفاوت است و وضعی دیگر دارد. بین اناجیل متحدالمضمون و انجیل یوحنا هم از جهت لحن و اسلوب بیان و هم از جهت مطالب و عقاید تفاوتی آشکار هست حتی دربارهٔ‌حوادث ووقایع نیز بین این کتاب و کتب سه‌گانه مزبور تناقض و تباین‌هایی دیده می‌شود چنانکه در کتب متحدالمضمون تمام دوره دعوت و تبلیغ عیسی بیش از یکسال نیست درصورتی که انجیل یوحنا این مدت را به‌سه سال می‌رساند.

در اناجیل متحدالمضمون اکثر مساعی و اقدامات عیسی در جلیل صورت می‌گیرد درصورتی که انجیل یوحنا صحنه فعالیت‌های وی را در یهودیه قلمداد می‌کند اما حتی اناجیل متحدالمضمون نیز علاوه بر اختلافات نسبتاً مهمی که در

---

1. Synoptique

مسائل مربوط به‌عقاید دارند درموارد متعدد دیگرنیز اختلاف دارند. ولادت اعجاز- آمیـز عیسی بـه‌آنصورت نه در انجیـل مرقس و نه در انجیـل یوحنا است. نسب‌نامه هائی که عیسی‌را از طریق یوسف به‌داود منسوب می کنند در انجیل متی و انجیل لوقا بر یک‌گونه نیست. بر طبق قول متی عیسی در عهد هیرودیس که درواقع چهار سال قبل از میلاد است ولادت یافت اما بموجب قول لوقا ولادت او مقارن بود با یک سرشماری که در حقیقت شش سال بعد از تاریخ میلادی می‌شود. مع‌ذلک از پاره‌ای جهات دیگر اناجیل متحدالمضمون و حتی هر چهار انجیل بـا یکدیگر شباهتهای بسیار دارند که از آن برمی‌آید در یکدیگر تأثیر داشته‌اند و یا لامحاله ازمبدئی واحد و مشترك نشأت گرفته‌اند.

عموماً به‌تقدم مرقس و یا کتابی را که از آن بعنوان مرقس نخستین تعبیر می کنند محققان اعتراف دارند و معتقدند که متی و لوقا از آن استفاده کرده‌اند. نود درصد روایت مرقس در متی منتها بصورت تلخیص نقل شده است. پنجاه درصد آن روایات نیز در لوقا آمده است. از طرف دیگر مقایسه بین قسمتهائی از انجیل متی و لوقا که در انجیل مرقس روایت نشده است این گمان را پیش آورده است که در این قسمتها متی و لوقا مأخذ واحد مشترکی داشته‌اند و آن مأخذ واحد را بعضی محققان «لوقای نخستین» نام نهاده‌اند. تحقیق دربارهٔ این امور فرضیه‌های متعدد را به‌میان آورده است که هنوز در باب هیچ یک از آنها امروز بین محققان اتفاق حاصل نشده است.یکی از جالبترین این فرضیات آنست که «کوشود» آورده است و در بحثی تحت عنوان «اناجیل خمسه ــ تحقیق درباب‌مسأله پیدایش آنها» آنرا بیان نموده است. به‌عقیدهٔ وی انجیلی که مفقود شده است و بـه‌عنوان انجیل «لوقای نخستین» از آن یـاد شده است همان انجیل است که بنابر مشهور بوسیله «مرقیون» تحریر شده است [۵].

مرقیون یکی از مرتدین بزرگ مسیحی در اوایل قرن دوم میلادی بود پدرش درجه اسقفی داشت و وی خود در آئین مسیح پرورش یافت سپس با فلسفه یونان آشنائی گزید. آثار افلاطون را خواند و عقاید و تعالیم رواقیان را مطالعه کرد، دربارهٔ علم کلام و علوم الهی فلسفه‌ای بدیع آورد که بنیادی قوی و جمالی مؤثر داشت. موافق رای مرقیون مسأله وجود شر را فقط در صورتی می‌توان حل و تأویل

کرد که قائل به‌دو خدا شویم یکی خوب و دیگری بد. خدای بد همان خدائی است که در «عهد عتیق» آمده است و آن خدائی است که خالق عالم است خدائی است که عالم مرئی را بوجود آورده است مسئول سقوط و گناه آدم همین خداست اما غرامت این گناه را بر اولاد آدم نهاده است.

اما خدای خوب در ایجاد و ابداع عالم و با انسان هیچ تأثیری نداشته است و این خدا فقط مبدع و آفریننده موجودات نامرئی است وی از کمال رحمت و رأفت خویش در صدد برآمده‌است انسان‌را که بوسیله خدای بد مورد ظلم و جفا واقع شده است نجات دهد از اینرو با شکل عیسی در روی زمین فرود آمده است و صورت مردی جوان را که از هیکل آدمی جز ظاهری و نمودی ندارد اختیار کرده است وی قوانین و دستورات انبیاء را نسخ نموده است و با تعلیم و توصیه احسان و شفقت و عفو و تسلیم به‌نجات ارواح پرداخته است.

از انجیل مرقیون هیچ نسخه خطی بجا نمانده است اما ترتولیان[1] که از مخالفان شدید آئین مرقیون بوده است بطوری در نقل عبارات انجیل او اهتمام ورزیده است که از روی منقولات او تمام مندرجات انجیل مرقیون را می‌توان مدون نمود. این انجیل ظاهراً بایستی درحدود آسیای صغیر و یا یونان قریب به‌سنین ۱۳۴ در بین جماعتی که از اتباع پولس بوده‌اند تصنیف شده باشد [۶].

انجیل مرقس که ظاهراً در روم در حدود سالهای ۱۳۶ یا ۱۳۷ به‌زبان لاتینی تدوین شده است گویا از همین انجیل مرقیون نشأت گرفته باشد اما مؤلف انجیل مرقس با مرقیون این تفاوت را دارد که خدای مذکور در عهد عتیق را با خدائی که پدر عیسی است یکی می‌کند. انجیل مرقیون و انجیل مرقس ظاهراً موجد و منشأ انجیل متی گشتند که در مشرق و ظاهراً در انطاکیه تألیف گشت اما مؤلف انجیل متی که عقاید او با عقاید مرقیون مغایرت دارد طرف خطابش قوم یهود است و سعی دارد به‌آنها ثابت کند عیسی همان مسیحی می‌باشد که انبیاء بنی‌اسرائیل ظهور او را وعده داده‌اند.

در مقابل انجیل متی که مطالب آن با مندرجات انجیل مرقیون مغایرت

---

1. Tertulian

کلی دارد انجیل یوحنا است که مبالغه و افراط درآن حتی از انجیل مرقیون بیشتر است و این انجیل درحدود سال ۱۴۰ در شهر افسوس تألیف شده است. مؤلف این انجیل چون کتاب خود را برای عیسویان عارف مشرب و افلاطونی مذهب نوشته است خدای مذکور در عهدعتیق را در وجود اقنوم اب «پدر» منهمک و مستغرق کرده است.

بالاخره در روم در حدود سال ۱۵۰ یکی از کاتبان کلیسا چون طرف خطابش قوم رومی بود ومی‌خواست مزایائی را که آئین یهود در مملکت روم بدست آورده بود برای آئین مسیح نیز بدست آورد کتابی بصورت تاریخ در توصیف و ستایش آئین مسیح نوشت. این کتاب عبارتست از انجیل لوقا که کتاب دیگر او بنام اعمال دنبالهٔ آنست...

این فرضیه مشعشع و درخشان البته نزد همه اهل‌نظر مورد قبول واقع نشده است بطور کلی اکنون در باب اناجیل هیچ فرضیه‌ای نیست که به‌اتفاق آراء مورد قبول عامه صاحب‌نظران باشد.

* * *

برحسب رایی که آلفرد لوازی[1] اظهار کرده است کتاب اعمال‌رسولان در بادی امر اثری دقیق و مختصر بوده است که یکی از کسانی که شاهد عینی حوادث بوده‌اند در بیان سرگذشت و احوال جامعهٔ نخستین پیروان مسیح تألیف نموده است، اما بعدها دراین تألیف نخستین تصرفاتی کرده‌اند و زیادت و نقصانهائی به‌عمل آورده‌اند تا سوافق ذوق خویش مناقب بیشتری برای مسیح و پیروانش روایت نمایند.

در باب رساله‌های پولس رسول در بین محققان مشاجرات بسیار رخ داده است به‌عقیده ژوزف‌تورمل[2] که با نام مستعار هانری‌دولافوس[3] این عقیده را اظهار کرده است، در تمام این رسالات بعضی قسمتها کاملا موثق و معتبر و اصیل است اما در تمام این رساله‌ها بعدهااشخاص دیگری که هریک سلیقه‌ها و عقیده‌های مختلف داشته‌اند و بعضی از آنها تمایل بعقاید مرقیون داشته‌اند و بعضی دیگر

---

1. Alfred Loisy 2. Joseph Turmel 3. Henri Delafosse

از مخالفین طریقه مرقیون بوده‌اند، دست‌برده‌اند و در آنها تصرفاتی کرده‌اند. اما در باب رساله های منسوب به یعقوب، پطرس، یهودا و یوحنا بطور کلی اهل تحقیق صحت انتساب هیچیک از آنها را به‌اشخاص مذکور تأیید نکرده‌اند. به‌عقیده پ.ل. کوشود رسالهٔ مکاشفات درواقع اثر یوحنای حواری است و ظاهراً آنرا در رد پولس و بعضی از شاگردان او نوشته است. همین رساله یوحنا دو روایت دیگر هم داشته است که بعدها جامعین آنها را پهلوی هم گذاشته‌اند و نیز شرحی در باب نرون و اعمال او بر نوشته های یوحنا افزوده‌اند.

در بین عقاید و آرائی که صاحبنظران و محققان در باب کتب «عهد جدید» اظهار داشته‌اند بخش عمده‌ای عبارتست از فرضیه ها و احتمالات. مع هذا در این باب اتفاق‌نظر حاصل است که از این کتابها آنچه کتب قانونی و رسمی نام دارند از جهت اساس و بنیاد کار با سایر آثار ادبیات قدیم مسیحی هیچگونه تفاوت ندارند. در بین اناجیل‌ورساله ها و مکاشفات رسمی و قانونی با سایر اناجیل و سایر رساله‌ها و سایر مکاشفات هم هیچگونه اختلاف کلی و تمایز اصلی در بین نیست. مع هذا آثار و تحریرات قانونی و رسمی بندرت اتفاق می‌افتد که اثر اصیل و معتبر کسی باشند که معمولا بدانها منسوب هستند و تقریباً همیشه عبارتند از آثاری مخلوط و درهم و مشحون از تغییر و تحریف که غالباً بین آنها نیز تضاد و تناقض بچشم می‌خورد. در هر حال این آثار بطور قطع آثار بشری می‌باشند و ممکن نیست که این کتب را بعنوان کلام خدا موصوف شمرد.

* * *

آیا وجود عیسی به‌نحوی که از اناجیل نصاری برمی‌آید جنبهٔ تاریخی داشته‌است؟ تحقیقات و انتقاداتی که در این باب شده‌است اکنون رفته‌رفته در مبنای این عقیده که از قدیم مسلم شمرده می‌شده است تزلزل افکنده است [۷].

ارنست‌رنان در تحقیق احوال عیسی بنای کارش را بر این گذاشت که در این کار هرچه را جنبهٔ خرق‌عادت‌و کرامت دارد بکنار بگذارد می‌نویسد: «کلام لیتره[1] سخنی متین و بی‌ایراد است آنجا که می‌گوید هرقدر تحقیق و جستجو شده

---

1. E. Littré

است هرگز یک‌بار هم خرق‌عادت و کرامتی درآنجا که ممکن بوده است اشخاص ملاحظه و تحقیق بنمایند اتفاق نیفتاده است. این کلام بقدری استحکام و متانت دارد که در آن به‌هیچوجه نمی‌توان رخنه وخلل وارد آورد. این‌سخنان اموری هستند که مطلقاً و هرگز اتفاق نمی‌افتند... ما به‌وجود آن‌سخنان اعتقاد نداریم چنانکه به‌وجود ارواح و وجود شیطان و به‌صحت سحر و نجوم هم معتقد نیستیم.»

ازین سبب ارنست‌رنان می‌نویسد: «بنابراین اگر در شرح احوال عیسی انسان خود را موظف کند که جز امور محقق و مسلم را قبول نکند، ناچار باید بچند سطر مختصر اکتفا کرد» در حقیقت همین «چند سطر مختصر» است که رنان با استفاده از حدس و گمان و احتمال آنها را شاخ و برگ می‌دهد و یک جلد کتاب بزرگ پر از لطف و زیبائی از آن می‌سازد.

بعد ازرنان هم، تحقیق در باب حیات عیسی در سایر ممالک علی‌الخصوص در آلمان دنباله پیدا کرد. آلفردلوازی، از مورخین فرانسوی که در باب عیسویت تحقیق کرده است، مجموع این تحقیقات مختلف را خلاصه کرده است و چنین نوشته است: در روایات انجیل، هیچ خبری نیست که اعتبار واقعی داشته باشد مگر قضیه مصلوب شدن عیسی به‌حکم پنطوس پیلاطس، به‌اتهام آنکه داعیه مسیحیت داشته است و سبب فتنه و اغتشاش شده است.

در نظر ژوزف تورمل مورخ و محقق معروف که در باب عقاید و آراء نصاری تحقیقات بدیع دارد، عیسی در اصل مردی بوده است انقلابی که داعیه مسیحیت داشته است و ظاهراً معتقد بوده است که با کمک خداوند می‌خواهد رومی‌ها را از فلسطین اخراج‌بنماید و در آنجا خود حکومتی و سلطنتی ایجادبنماید که در آن به‌راهنمائی اوتمام مردم در خصب و نعمت به‌سر برند و ظاهراًسبب به‌همین جنبهٔ سیاسی قضیه است که رومی‌ها او را بعقوبت‌صلیب که یکی از انواع مجازاتهای رومی شمرده‌می‌شود محکوم کردند. سالوسون ریناک[1] نیز در تحقیقات خودنتیجه‌ای شبیه به‌همین نتیجه را گرفته است.

مع‌هذا بعضی مورخین در این‌باب تحقیقاتی دقیق‌تر کرده‌اند چنانکه برخی

1. Salomon Reinach

اصلا منکر شده‌اند که عیسی جنبهٔ تاریخی داشته است و او را موجودی دانسته‌اند کاملا روحانی که هیچوقت وجود جسمانی و مادی نداشته است و درواقع او را خدائی می‌دانند که ساده‌دلی و خوش‌باوری پیروانش اندك‌اندك او را بصورت انسان مجسم و ممثل نموده است.

در بین صاحبنظرانی که این نظریه‌را آورده‌اند یکی کوشود می‌باشد. دلیل عمده‌ای که بر این دعوی هست این است که در متون و کتب معتبر و موثق یهودیان و رومیان اصلا هیچ صحبتی از یك عیسی تاریخی‌در میان نیست چنانکه فلاویوس ژوزفوس نویسنده‌یهودی‌در کتابهای خودمثل جنگ یهود و تاریخ قدیم یهود که در آنها وضع و حال مملکت یهودیه را از عهدتیبر[1] تا دوره نرون شرح می‌دهد هیچ ذکری از عیسی نکرده است. ژوستوس‌طبریه[2] هم در کتب و آثاری که نیز مربوط به‌همین دوره است باز هیچ ذکری از عیسی نمی‌کند. تلمود یهود هم از عیسی حتی‌به‌لحن تحقیر تا به‌قرن سوم میلادی هیچگونه یادی نشده است. در سال ۱۱۱ یا ۱۱۲ میلادی پلین‌اصغر[3] که با سمت و مقام دولتی در ایالت بی‌تی‌نی و پونت‌بوده است گزارشی به‌امپراطور تراژان تقدیم می‌کند حاکی از فعالیتها و اقدامات عیسویان که در ادعیه و سرودهای خویش «از مسیح مانند خدا» یاد می‌کنند. کوشود می‌گوید از این مطلب معلوم می‌شود که پلین شاهد وجود عیسی درمفهوم یك وجود الهی بوده‌است‌نه شاهد وجود عیسی‌بطوری که دارای شخصیت تاریخی باشد.

تاسیت[4] مورخ رومی هم در کتاب وقایع نامه‌ها (۱۵/۴۴) ذکری دارد از مسیح که «در عهد حکومت تیبر بوسیله پنطوس پیلاطس محکوم به مجازات شده است.» این روایت که متعلق به‌سنین ۱۱۵ تا ۱۱۷ میلادی است فقط نشان می‌دهد که مقارن این زمان قصه و افسانه‌ای که بین این دو نام عیسی و مسیح را جمع می‌کند تازه شروع به‌تکوین و پیدایش کرده است. سوئتون[5] هم صحبت از مشاجره و اختلافی می‌کند که وجود یك مسیح در بین قوم یهود پدید آورده و برانگیخته است. اگر مراد او واقعاً عیسی‌باشد این فقره سوئتون فقط این مطلب را

1. Tibère 2. Justus Tiberiade 3. Pline le Jeune
4. Tacite 5. Suéton

می‌رساند که مباحثه‌ای و مشاجره‌ای بوده است بین آن عده از یهود که معتقد به مسیحیت او بوده‌اند و آن عده که به‌مسیح بودن او اعتقادی نداشته‌اند بنابراین روایت مزبور بهیچوجه مربوط به‌عیسی تاریخی نیست، بلکه فقط مربوط است به کیفیت تصویر مسیح در اذهان و آراء مردم.

برای کشف و درك وجود تاریخی عیسی ناچار باید به‌متون نصاری رجوع کرد. ازین میان قدیم‌ترین متون که خیلی هم از اناجیل کهنه‌تر می‌باشد عبارت است از نامه‌های پولس رسول. رساله به‌تسالونیکیان قدیم‌ترین سند و مآخذی است که نام عیسی در آن دیده می‌شود. در آنجا پولس رابطه نزدیکی بین خدا و عیسی یا مسیح قائل می‌شود و حتی فصلی را که به‌این دو اسم مربوط می‌شود بصورت مفرد استعمال می‌نماید. در رساله به فیلیپیان پولس عیسی را بصورت خدائی وصف می‌کند که دارای شخصیتی مثالی از نوع تجلیات و مکاشفات است و در طی آن هیچ اشاره راجع بزمان و یا مکان او نیست. در رساله به‌قورنطیان، پولس شرح می‌دهد که عیسی از میان مردگان برخاسته است و نخست کفا (= صفا، شمعون)، او را دیده است سپس اثنی‌عشر و بعد از آن پانصد تن اخوان و آنگاه یعقوب و تمام حواریان دیگر و سرانجام خود او وی را مشاهده کرده‌اند. این تجلیات و ظهورات عیسی از واقعات مسلم شمرده شده است و بالاخره وجود عیسی را از اعمال و اطواری که بدو نسبت داده‌اند می‌توان دریافت. و آنچه از این راه از وجود عیسی دریافته می‌شود وجودی است که روحانی محض است. فقط آن عیسی که از میان مردگان قیام کرده است جنبهٔ تاریخی دارد.

پولس هرگزگمان نمی‌برد که حواریان اهل فلسطین عیسی را طوری دیگر یعنی غیر از آن‌طوری که‌خود او دیده‌است دیده باشند. خودش را از هرحیث با آنها مقایسه می‌کند و سپس از خود می‌پرسد: «آیا من یک حواری نیستم؟ و آیا من عیسی خداوندگار ما را ندیده‌ام؟»

عیسی را آنگونه که تقریباً در سراسر ادبیات قرون اولیه نصاری می‌بینیم وجودی است که روحانی صرف است. چنانکه در مکاشفات یوحنا که از اصحاب و یاران عیسی شمرده می‌شود هرگز از او چون انسانی که با او مراوده داشته باشد سخن به‌میان نمی‌آورد بلکه وی عیسی‌را به‌منزلهٔ یک «بره آسمانی» معرفی می‌کند

که وی فقط در حال جذبه و خلسه بدیدارش نائل آمده است.

اما این موجودی که جز یک کمال مطلوب تصوری نیست از کجا پیدا شده و بخاطرها رسیده؟ البته از کتب مزامیر و کتب انبیاء بنی‌اسرائیل خاصه کتاب دوم اشعیاء که توصیفاتی دربارهٔ مسیح دارند و نیز کتابهای جدیدتری که مکاشفات انبیاء بنی‌اسرائیل نامیده می‌شوند مثل کتاب دانیال که «پسر انسان» را وصف می‌کند و کتاب خنوخ که «انسان آسمانی» را می‌ستاید و او را با همان شخصی که اشعیا او را خدمتکار یهوه خوانده است یکی می‌داند و نیز از کتاب سوسوم به معراج موسی که صحبت از رسول و فرستاده‌ای است از جانب خدانشان او را می‌توان یافت.

یحیی تعمیددهنده نیز ظهور انسان آسمانی را خبر داده است این انسان آسمانی نیز بهمان لفظی که در مزمور صدود هم آمده است و عبارت از لفظ (خداوند) ست نامیده شده است. اما لفظی که مسیح [1] ترجمه شده است گویند از لغتی عبرانی است که در آن زبان به معنی تدهین شده آمده است. نام یشوع هم در یکی از فقرات سفر خروج مذکور است و همین کلمه است که در یونانی بشکل yesous و در لاتینی yesus شده است و نام عیسی از آن بیرون آمده است.

تجلی عیسی، اول بر شمعون صفا و سپس بر دیگر حواریان بوده است و تاریخش درحدود سنین ۳۷ و ۳۸ میلادی است. در تفسیر این عبارت مزامیر داود (مزمور ۲۲) که می‌گوید: «دستهاو پایهای مرا سفته‌اند» پولس قدیس چنین تصور می‌کند که بره آسمانی در راه گناهان انسان فدا نشد بلکه مصلوب گردید.

باری عیسی روزگاری دراز همچنان مورد عبادتی عارفانه و مرموز... و بلکه معبودی دارای جنبه ابهام و اسرار بشمار می‌آمده است. مع هذا چون شماره معتقدان و مؤمنان به‌وجود این معبود روزبروز افزون‌تر می‌شده است ولازم بوده است که جواب تمام سؤالات و خواهش های این معتقدان مختلف داده شود از اوایل قرن دوم دربعضی از مجامع و محافل مسیحی این فکرپدید آمد که داستان مرموزومبهم عیسی را بصورت روایتی ساده نقل کنندو آن را چنان روایت کنند که گوئی این داستان

---

1. Christ

مثل یک واقعه تاریخی اتفاق افتاده است از اینجا است که اناجیل بوجود آمد و این اناجیل که همه بعد از کتاب مرقیون نوشته شده است عبارت است از کتابهائی که در آنها بعضی فقرات و مطالب از متون عهد عتیق مثل مزامیر، اشعیا، زکریا، با یکدیگر تلفیق شده است و با بعضی خاطرات تاریخی به هم مزج و خلط شده است و همه نیز مربوط و منسوب به مسیحیان اولیه گردیده است. بدینسان «عیسی انسانی نیست که متدرجاً به مقام خدائی رسیده باشد بلکه خدائی است که اندك اندك بصورت انسان درآمده است و داستان عیسی عبارت است از تجسم و تصور و تلفیق جمیع احوال طبیعت و فطرت دینی انسان.» و این رأی و عقیده کوشود می باشد که رایی جسورانه و دقیق است و در بیان آن نیز لطف بیان و فصاحت و بلاغتی تمام به کار برده است مع هذا براین عقیدهٔ او ایرادهای سخت و شدید هم وارد شده است. ایراد عمده‌ای که بر این رأی وارد شده است کلام کسانی است که خلاصه کلام آنها در این عبارت آلبرت هوتن[1] بیان شده است: «بدون وجود عیسی تاریخ مسیحیت همانقدر عجیب و تفسیرناشدنی است که تاریخ اسلام بدون محمد و تاریخ فیثاغوریان بدون فیثاغورس».

بدین ترتیب مسأله‌ای که در باب حقیقت و هویت شخصی عیسی مطرح شده است هنوز راه‌حلی که تمام اذهان را قانع کند پیدا نکرده است و راه‌حل نهائی آن جز رسوخ باطن و اعتماد قلبی مؤمنان نیست [۸].

---

1. Albert Hautin

۹

مسیحیت در ایران اشکانی

آئین مسیح در ایران از چه زمان انتشار یافته است؟ روایات مختلف که در این باب نقل است، غالباً افسانه‌آمیز به‌نظر می‌رسد. به‌موجب این روایات، از همان آغاز ظهورعیسی در بین مجوسان ایران کسانی بوده‌اند که ظهور وی را با چشم علاقه می‌نگریسته‌اند. در انجیل (متی ۲/۲-۱) گفته می‌شود که درهنگام ولادت او عده‌ای از مجوس، از مشرق به‌اورشلیم آمدند تا او را پرستش کنند. از قول این مجوسان نقل می‌شود که ستارهٔ او را در مشرق دیده‌اند و برای پرستش او آمده‌اند. در دیاتسارون(۷)روایت متی با این توضیح همراه است که این ملکان مجوس ازآوه وساوه به بیت‌المقدس آمده‌اند، در آنکه در این قول یک تفسیر مأخوذ از مسیحیت ایرانی عصر تألیف در متن انعکاس یافته است تردید نیست اما قراین حاکی ازآنست که نصارای ایران ارتباط خود را با مسیحیت به‌دوران ظهور عیسی مسیح می‌رسانده‌اند. روایت مذکور در اعمال‌رسولان (۹/۲) هم که می‌گوید در اورشلیم پارتیان و مادیان و عیلامیان هریک موعظه رسولان را به‌زبان خود شنیدند مؤید وجود شهرت و رواج این دعوی در بین نصارای ایران می‌نماید. از مجموع این روایات چنان برمی‌آید که در سنت‌های رایج بین مسیحیان ایران، بدانگونه که لابور [۱] خاطرنشان می‌کند مردم پارت (خراسان)، ماد (آذربایجان وعراق) وعیلام (خوزستان)،از خیلی قدیم با آئین مسیح آشنایی و ارتباط داشته‌اند.

البته ولادت عیسی مسیح با روزگار فرمانروائی اشکانیان در ایران و بین‌النهرین مقارن بود. اینکه در اورشلیم و نواحی مجاور، در مواقع صلح با روم،

مجوسان ایران، از اهل پارت و نواحی دیگر تردد داشته باشند غریب نیست و این هم که برخی رسولان عیسی، ازجمله شمعون و یهودا، در ایران به‌نشر دعوت وی پرداخته باشند با تسامح دینی که از اشکانیان منقول است منافات ندارد. و درواقع پادشاهان پارت (= اشکانیان) که تا حدود سال ۲۲۶ میلادی در ایران همچنان صاحب قدرت بودند، بواسطه همین روح تسامحی که در امور مذهبی داشته‌اند یا بدان سبب که در بعضی موارد برای تضعیف قدرت موبدان اتخاذ سیاست تسامح نسبت به‌ادیان دیگر را لازم می‌شمرده‌اند ممکن است پیدایش مسیحیت را در قلمرو خویش با نظر تساهل تلقی کرده باشند. به‌علاوه سیاست تعقیب و شکنجه‌ای که بعضی حکام و امپراطوران روم ظاهراً بیشتر بدان سبب که وجود مسیحی‌ها را موجب تهدید و خطر برای وحدت و بقای امپراطوری روم می‌دیده‌اند نسبت به‌پیروان این آئین جدید اعمال‌می‌کرده‌اند، ممکن است در برخی موارد اشکانیان را که حریف و رقیب و معارض روم بوده‌اند به‌اتخاذ سیاستی ملایم و درواقع مغایر با سیاست خشونت‌آمیز روم نسبت به‌پیروان آئین مسیح واداشته باشد و چون فرمانروایان پارت به‌این‌جهات بانظر مساعدتری به‌مسیحیت نگریسته‌اند آنها را بدان سبب که دشمن روم محسوب می‌شده‌اند در نشر عقاید و آراء خویش‌آزاد می‌گذاشته‌اند و سوءظنی‌را که روم در آن ایام نسبت به‌آنها نشان می‌داد نداشته‌اند، آئین مسیح از همان اوایل پیدایش در قلمرو پارت، تا حدی بیشتر از قلمرو روم، مجال انتشار داشته است، هرچند به‌جهات محلی و آنچه به‌زبان و فرهنگ رسولان مسیح و ارتباط آنها با اورشلیم و فلسطین مربوط است، البته مسیحیت بیشتر در قلمرو روم منتشر شده است و آمادگی زمینه در پارت موجب تشدید فعالیت رسولان در نشر آئین مسیح در قلمرو پارت به‌آن اندازه که در نشر آن در قلمرو روم می‌شده است نشده باشد [۲].

به هر حال انتشار تدریجی آئین مسیح، در عهد اشکانیان، در ایران آغاز شد. مقارن سال صد میلادی در ناحیهٔ اربل واقع در مشرق دجله جماعتهای مسیحی می‌زیستند، بعلاوه شهر کرکوك هم که آنرا کرخای بیت‌سلوخ خوانده‌اند در این عهد از مراکز مسیحیت بود. مسافرت افسانه‌ای توماس رسول هم به‌هند، که بر وفق روایات، از طریق پارت (=خراسان) انجام شد، نیز نشانه‌هایی از انتشار

مسیحیت را در نواحی شرقی قلمرو اشکانیان نشان می‌دهد.

قدر مسلم آنست که پادشاهان اشکانی مسیحیان را آزادی قابل ملاحظه داده‌اند و این درست در دوره‌ای بود که رومی‌ها در شرق و غرب ممالک خویش آنها را همه جا آزار و تعقیب می‌کرده‌اند. این اختلاف در سیاست دو امپراطوری تا حدی بارز بود که حتی روم یک تن از این مسیحیان را موسوم به کام‌یشوع متهم به‌جاسوسی برای پادشاهان اشکانی کرد [۳].

با اینهمه ظاهراً، مغان و موبدان زرتشتی که در اواخر عهد اشکانیان رفته‌رفته قدرتی کسب کردند از این سرعت نسبی انتشار آئین مسیح در ایران رضایتی نداشتند و با آن مخالفت تمام می‌ورزیدند. از روایات نصاری برمی‌آید که همین مغان در سال ۱۲۳ میلادی اسقف اربل را که شمعون نام داشت هلاک کردند. روایات دیگر از وجود تعدادی زنان مسیحی در گیلان و در باختر، در اواخر قرن دوم میلادی یاد می‌کند.

در هر صورت از قرار معلوم کسانی که در ایران این عهد آئین مسیح را می‌پذیرفته‌اند ظاهراً زرتشتی نبوده‌اند بلکه اتباع سایر مذاهب مخصوصاً بیشتر پیروان آئین بودا، یا مذاهب شمنی رایج در سرزهای شرقی ایران بوده‌اند اما از زرتشتی‌ها به‌سبب مخالفت و ممانعتی که موبدان در نشر و رواج آئین مسیح داشته‌اند، گویا چندان امکانی وجود نداشت که کسی به‌آئین مسیح بگرود و به سخط و ایذاء موبدان گرفتار نیاید.

روی‌هم رفته وضع و حال انتشار مسیحیت در عهد اشکانیان درست روشن نیست و آنچه نیز در مآخذ مسیحیت آمده است از لحاظ تاریخی چندان اعتبار ندارد و مفید جزم و یقین تاریخی نمی‌تواند شد. از این میان آنچه به‌طور قطع معلوم است این است که با وجود رواج مسیحیت در بعضی مناطق ایران عهد اشکانی مسیحی‌ها در این دوره هنوز در داخل ایران مرکز خاصی نداشته‌اند [٤] و تعلیم و تبلیغ انجیل به‌وسیله مبلغانی که اکثر در حرکت و سفر بوده‌اند انجام می‌شده است اما وضع مسیحیان و آئین مسیح در دورهٔ ساسانیان به‌کلی با وضعی که در دوره اشکانیان داشتند تفاوت داشت.

۱۰

در عهد ساسانی

بر وفق قول لابور که تحقیقات او در باب مسیحیت در ایران ساسانی باوجود قدمت هنوز جامع‌ترین مطالعات در این زمینه محسوب است، پادشاهان ساسانی از آغاز تأسیس سلسلهٔ خویش تا هنگام سقوط و انحطاط آن، هم از جهت ضرورت مقتضیات سیاسی و هم به‌سبب تمایل و علاقهٔ شخصی نسبت به‌دیانت مزدیسنان که آئین ملی ایرانیان بود همواره استوار و معتقد باقی ماندند. از وقتی قسطنطین دیانت شرک قدیم روم را که مبتنی بر اعتقاد به‌تعدد خدایان بود با مراسم و تشریفات خاصی ترک کرد و به‌دیانت مسیح گرائید، شاپور دوم شاهنشاه ساسانی اتباع مسیحی خویش را همواره به‌مثابه کسانی تلقی می‌کرد که در هر خطر احتمالی جانب دشمن ایران را که دولت روم باشد خواهند گرفت و بیاری روم برخواهند خاست و به‌سبب همین سوءظن بود که با قساوت و بیرحمی در صدد تعقیب و شکنجه مسیحیان برآمد و نسو مسیحیان متوطن در بلاد آسور و کلده را قلع و قمع نمود.

وضع این کلیساهای شرقی وقتی‌رو به‌بهبود نهاد که به‌استدعای سفرای دولت بیزانس و همچنین بسبب متارکه‌ومصالحه کم‌دوامی که بین دولتین منعقد گشت یزدگرد اول اجازه داد مسیحیان ترتیبات و تشکیلات روحانی خویش را دوباره برقرار کنند و حتی آنها را به‌این کار تشویق هم نمود اما مخصوصاً هنگامی این بهبود در وضع مسیحیان ایران محسوس و مشهود گشت که در اواخر قرن پنجم میلادی آئین نسطوری در بین مسیحیان متوطن در بلاد تابع ایران مقبول و متداول

گشت و درنتیجه فاصله‌ای در بین دو قسمت از مسیحیان سوریه پدید آمد که به هیچوجه قابل عبور نبود.

مع‌هذا وضع کلیسای ایران همیشه متزلزل بود و بعضی اوقات نیز بکلی در خطر می‌افتاد. البته عقوبت مرگ فقط در حق آندسته از مسیحیانی انجام می‌شد که از دیانت مجوس دست می‌کشیدند و به‌آئین مسیح می‌پیوستند و این عقوبت نیز در صورتی اجرا می‌شد که روحانیان زرتشتی قضیه را به‌محکمه بکشانند ولیکن در شهرها و ولایات‌دورافتاده به‌اقتضای میل و اراده مغان و بحکم خواست و هوس عمال دولت بسا که کلیساها بغارت می‌رفت و منهدم می‌شد و همچنین مکرر اتفاق می‌افتاد که بخواست پادشاه و یا بسبب سعایت اطرافیان او مسیحیان را اجازه نمی‌دادند که مطابق رسوم خویش به‌انتخاب اسقف بپردازند و کار انتخاب اسقف و حتی گاه مراسم انتخاب جاثلیق را با اینگونه بهانه‌جوئی‌ها و اشکال‌تراشی‌ها به‌تأخیر و تعویق می‌افکندند.

در دورهٔ سلطنت خسرو دوم دسیسه‌ها و حوادثی هم که در حرم‌سرای پادشاه اتفاق می‌افتاد حتی در وضع مجامع مذهبی و مجالس مباحثات دینی نیز انعکاس و تأثیر داشت [۱]. بر این قول لابور می‌توان این نکته را نیز افزود که هرچند سلطنت ساسانی جز در مواردی که از لحاظ مصالح سیاسی لازم می‌دیده است از مزید فعالیت مسیحیان ممانعت می‌کرد، باز به‌آن اندازه که مورخین و وقایع نگاران‌متعصب سریانی و ارمنی ادعا کرده‌اند نسبت به‌آئین مسیح و نسبت به‌اتباع مسیحی خویش جفا نکرده‌اند، حتی رفتار بعضی‌از آنها مانند یزدگرد و هرمزدو خسرو در غالب موارد از مودت و محبت خالی نبوده است. از جالب‌ترین شواهد اینگونه رفتار مساعد و جوانمردانه ایرانیان نسبت به‌نصاری قضیه پس دادن صلیب مسیح است که سرداران ساسانی از اورشلیم به‌تیسفون آورده بودند و سالی چند در ایران بود و سرانجام شهربراز چون به‌تخت بنشست برای دلجوئی از هراکلیوس امپراطور روم آن را باز داد و به‌روم فرستاد. این چلیپا که ظاهراً مدت پانزده سال از ۶۱۴ تا ۶۲۹ میلادی در ایران بود، در عهد خسروپرویز بدست ایرانیان افتاده بود [۲].

در هر حال با آنکه اقتضای حکومت مذهبی ساسانیان که متکی بر مبادی

آئین زرتشت بود، ممانعت از توسعه کلیسا در ایران بود و مصلحت سیاسی و نظامی هم اقتضای آن را داشت که امپراطوران ایران از انتشار آئین مسیح در قلمرو خود جلوگیری نمایند، باز جز در مواردی که اتباع مسیحی برخلاف امنیت و مصلحت مملکت رفتار می‌کرده‌اند، نسبت به‌آنها چندان شدت عمل نشان داده نمی‌شد و از این‌روست که محققان وقتی ملاحظه می‌کنند حمایت قیاصره روم از دیانت مسیح منتهی به‌ایجاد اختلافات شدید و بروز دستجات وفرق متعددگشت، از خودمی‌پرسند که آیا حکومت ساسانی باوجود نظر نسبتاً نامساعدی که نسبت به‌آئین مسیح داشته است بیش از حکومت بیزانس به‌این آئین خدمت نکرده است؟ [۳].

به هر حال ساسانیان برخلاف شاهنشاهان اشکانی اساس دولت خود را بر دیانت نهاده بودند و آئین زرتشت که آنها درواقع مروج و پشتیبان آن بودند البته نمی‌توانست رواج و نفوذ آئین مسیح را در حوزه قلمرو خویش با نظر مساعد و موافق بنگرد. گذشته از این امر از وقتی که قسطنطین، امپراطور روم به‌آئین مسیح گروید و فرمان معروف میلان را صادر کرد و مذهب را در قلمرو حکومت خویش آزاد گذاشت، آئین مسیح در روم و نزد بزرگان و سرداران روم دیگر با آن بدبینی سابق تلقی نمی‌شد و چندی بعد آئین رسمی امپراطوری روم واقع گشت و این تحول سبب شد که مسیحیان ایران علی‌الخصوص آنها که در نواحی مجاور سرحد روم بودند، نسبت به‌دولت مسیحی روم علاقه و دلبستگی پیدا کردند و به همین سبب شاهنشاهان ساسانی از آن پس در حق آنها به‌نظر شک و سوءظن می‌نگریستند و دیگر مانند سابق و بخصوص مانند عهد پارتی‌ها از طرف دولت‌ایران نظر خوشی نسبت به آنها اعمال نمی‌شد. حتی در بعضی موارد نیز به آزار و شکنجه اتباع مسیحی خود پرداختند، و این تحولی که دراوضاع و احوال حکومت پیش آمد و رفتار دولت ایران را نسبت به آنها عوض کرد موجب شد که وقایع‌نامه‌ها و تاریخ‌ها و کتب نصارای شرق پر از تهمت و افترا و مشحون از لعن ونفرین به سلاطین ساسانی شده است و همین مطلب کار محقق را در بررسی درست و دقیق احوال مسیحیان ایران در زمان ساسانیان دشوار می‌کند.

باری در باب تاریخ مسیحیت در عهد ساسانیان از مهمترین مآخذی که اطلاعات مهم می‌توان از آنها کسب کرد منابع سریانی است که اکثر مطالب آنها

نیز اکنون به‌السنه‌اروپائی ترجمه شده‌است. ولیکن به هنگام استفاده از این منابع یک نکته را همواره باید بخاطر داشت و آن اینست که نویسندگان این منابع غالباً از تعصب و افراط‌خالی نبوده‌اند و بدین سبب در بیان رفتار سلاطین ساسانی نسبت به اتباع مسیحی خویش در اکثر موارد سخن به گزاف و از روی تعصب و خلاف گفته‌اند.

ادوارد براون در این مورد چنین می‌نویسد: «نویسندگان عیسوی علی‌الخصوص سریانی ساسانیان را بصورت تاریکتری مجسم می‌کنند و چنانکه نولدکه می‌گوید اغلب شرق‌شناسان از این منبع اطلاعات بقدر کافی استفاده نکرده‌اند.» دو فقره از این آثار بخصوص را ممکن است به طلاب تاریخ ایران که متأسفانه مانند خود نگارنده نمی‌توانند به اصل متون مزبور مراجعه کنند توصیه و سفارش نمود. اول کتابی‌است که در سال ۵۰۷ بعداز میلاد تألیف شده و در وصف تسخیر آسیای صغیر است از طرف ایرانیان بدست قباد و بویژه از رنج ها و متاعبی که در آغاز قرن ششم میلادی متوجه ادسا(رهاء) وآمدگردید، سخن گفته است (اکنون این دو محل اورفا و دیار بکر خوانده می‌شود) کتاب دیگر اسناد و یا ثبت وقایع مربوط به شهدای ایرانی است[1] و مستخرج از نسخ مختلف خطی سریانی است که با حواشی و تعلیقات بسیار عالمانه به‌قلم گئورگ هوفمان به‌زبان آلمانی ترجمه شده است [٤].

در این کتابها ایرانیان را از جهت سیاسی و مذهبی طبعاً با قیافه مهیب و مرگباری نشان داده‌اند. کتاب اول را چون مطالعه کنیم و رفتار ایرانیان را با رفتار دشمنان عیسوی مذهبشان بسنجیم خواهیم دید که ایرانیان بیش از دشمنان خود ظلم و ستم روا نداشته و خدعه و تزویر بیشتری بکار نبرده‌اند. لکن باید درنظر داشت که جنگی جهانسوز درگرفته بود و خانه و کاشانه مؤلف آن کتاب هم براثر جنگ‌خراب و ویران‌گشته ودو سه‌سال بعدازخاموش شدن‌آتش‌جنگ بشرح وقایع آن زمان پرداخته است، پس اگر احیاناً بدین لحن سخن‌گفته است امری طبیعی بوده است. چنین گوید که، «آن قوم شریر نسبت به کسانی که به آنها سر تسلیم فرود آورده‌اند رحم نکردند و از این عمل خود لذت بردند، آنان را رسم و عادت چنانست

1. *Acts of the Persian Martyrs*

که از بدی کردن به ابناء بشر لذت برند و شادی کنند».

احساسات مذهبی درواقع از هر دوطرف شدت یافت وموبدان زرتشتی و کشیشان مسیحی از جهت گذشت و اغماض هیچکدام بر دیگری برتری نداشتند. برای اینکه معلوم شود صرفاً ملاحظات مذهبی تا چه درجه در تشخیص مورخین و نظر آنان در بارهٔ منش رجال مؤثر بوده است مقایسه اقوال مختلفی که در احوال یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۱ بعدازمیلاد) دردست است مثال خوبی تواند بود.

تاریخ نویسان عربی اطلاعات و نظرهای خود را بالمآل از کتاب پهلوی **خدای‌نامه** می‌گرفتند و **خدای‌نامه** تحت تأثیر و نفوذ موبدان مجوس تدوین شده بود. اگر شرحی را که تاریخ نویسان عربی نوشته‌اند با شرحی که به‌زبان سریانی دربارهٔسیرت همان پادشاه به خامهٔ یک نویسنده‌معاصر عیسویش نوشته‌شده است‌مقایسه کنیم اغراض مذهبی روشن می‌شود. از مجموع شواهد برمی‌آید که رفتار خشونت آمیز و عاری از تسامحی که نصارای سریانی به‌موبدان نسبت داده‌اند، غالباً عکس‌العمل اقدامات تحریک‌آمیز خود آنها در مقابل مزدیسنان بوده است و آن نیز از وقتی سریانی‌ها به‌آئین نسطوری گرویده‌اند جز بندرت مورد تأیید حکومت ساسانی واقع نشده است.

البته ذکر این نکته هم ضرورت دارد که سریانیان هم، در دوره‌ای که از نظر حکومت مورد سوءظن نبوده‌اند، همراه با توسعه شهرها در ایران، و به‌رغم دشمنی‌ها و مخالفتهایی که از جانب موبدان زرتشتی و عامه مزدیسنان متعصب نسبت به‌تبلیغات و احیاناً تحریک آنها اظهار می‌شد، توانستند در داخل قلمرو ساسانی، ازجمله در شهر نصیبین، به‌ایجاد مدارس و مکاتبی بپردازند که تأثیر آنها در حیات فرهنگی و عقلی مزدیسنان عصر هم تا حد قابل ملاحظه‌ای محسوس بود. درواقع آکادمی نصیبین، که بعد از تعطیل «مدرسهٔ ایرانی» —یعنی آکادمی مخصوص نسطوریان تحت حمایت ایران— در شهر ادسا، به‌امر زنون امپراطور روم (۴۸۹) بسته‌شددوباره با جلب استادان و طلاب آنجا توسعه و تحکیم یافت و غیر از حمایت‌طبقات مختلف نسطوری از بازرگانان و پیشه‌وران ساکن نواحی دولت ساسانی، هم این مؤسسه علمی را مورد حمایت قرار داد.

به هر حال تعداد کسانی که در آکادمی نصیبین به کسب علم پرداختند،

و بدون شک غیر از سریانیان، شامل ایرانیان هم می‌شد قابل ملاحظه بود. اساسنامه این آکادمی، که یک نسخه از آن اکنون در دست است در عهد قباد پادشاه ساسانی به‌وجود آمد (اکتبر ۴۹۶) و ابتکارتدوین آن به‌اسقف برصوما، از قدماء روحانیان سریانی ساکن در ایران منسوب است. بعدها هم، چنانکه از اسناد برمی‌آید، در روزگار خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸) و در سلطنت هرمزدچهارم (۵۷۸-۵۹۰)، همچنین در عهد فرمانروائی خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸) آنچه در باب این اساسنامه آمده است حاکی از حمایت این پادشاهان نسبت به‌اولیاء این آکادمی است برای تفصیل بیشتر در این باب رجوع شود به (پیکولوسکایا، **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**) [۵].

آثار بازمانده این آکادمی متضمن اطلاعاتی است که غیر از احوال عیسویت در عصر ساسانی، وضع علوم و معارف رایج در قلمرو ساسانیان را هم که اندکی بعد از سقوط آنهـا مسلمین وارث آن شدند روشن می‌سازد. در حقیقت، چنانکـه از این اسناد و بعضی قراین دیگر برمی‌آید چون نصیبین در نواحی مرزی ایران و روم و در عین‌حال در فاصله بین دنیای ایرانی و دنیای سامی واقع بود، کسان بسیاری از همه‌جا به‌این شهر می‌آمدند و چون بعد از فراغ از تحصیل به‌بلاد خود باز می‌گشتند شعبه‌هایی از این مدارس، یا لااقل خلاصه‌ای از تعالیم رایج در آن را که غیر از علم لاهوت مسیحی‌شامل طب و حکمت و منطق و علم بلاغت هم بود، در نواحی دیگر نیز منتشر می‌کردند. بسیاری از آثار ارسطو و نیز کتاب ایساغوجی اثر فرفوریوس، جزو برنامهٔ درسی این آکادمی بود [۶]. درباب وضع طلاب و تنبیهات آنها و مخصوصاً نفوذ و قدرت اولیاء آکادمی در امور مربوط به‌اداره شهر نصیبین مقایسه شود با همان مأخذ که‌ذکرش گذشت [۷].

مع‌هذا قسمت عمده روایات مربوط به‌شهدای‌مسیحی در ایران عهد ساسانی، که در عین حال از مبالغات معمول در نظیر این موارد نیز خالی نیست، مربوط به دورانی است که ساسانیان تحت تأثیر تلقینات خصومت‌آمیز موبدان زرتشتی، و بیشتر در دوره‌ای که هنوز مسیحی‌های سریانی به‌علت قبول آئین نسطوری از سوءظن ارتباط با رومی‌ها تنزیه نشده بودند، نسبت به‌آنها سیاست تعقیب و خشونت را اعمال می‌کردند و بدون شک در بعضی موارد اقدامات متعصبانه و تحریک‌آمیز

خود مسیحی‌ها عامه مزدیسنان و موبدان محلی را به‌این خشونت‌ها تحریک و وادار می‌نمود.

درواقع مسیحی‌های ایران که مخصوصاً بیشتر در نواحی مجاور مرزهای‌روم می‌زیستند از وقتی قسطنطین امپراطور روم به آئین مسیح گروید، تا وقتی کلیسای ـ ایرانی به مذهب نسطوری گرائید و از تابعیت نسبت به کلیسای روم شرقی خارج شد، به اتکاء دولت روم که حامی و هم کیش آنها بود و غالباً در نواحی مرزهای شرقی خویش با ایران منازعات طولانی داشت، از تحریکات دائم بر ضد زرتشتی‌ها و از اقدام بـه آنچه حاکی از جانبداری نسبت به روم محسوب می‌شد خودداری نداشتند.

اینکه شاپور دوم در یک فرمان خویش، ضمن الزام دریافت جزیه و خراج مضاعف از نصارای قلمرو خویش، در باب آنها می‌گوید که «آنها در مملکت ما بسر می‌برند اما دوستدار دشمن ما قیصر هستند.»[۸]اتهام نیست ازآنچه افرعت[1] نام از بزرگان سریانی در همان ایام می‌گوید پیداست که در این جنگها مسیحیان ایران «روسی‌ها» را «قوم خدا» می‌خواندند و از اینکه ایران در جنگ با آنها پیروز شود اظهاروحشت می‌کرده‌اند و چنان‌پیروزی را نشانهٔغضب خداوند و تنبیهی از جانب او نسبت به قوم نصاری تلقی می‌کرده‌اند [۹].

با چنین حال عجب نیست که شاهپور دوم، مقاومت شمعون برصباعی[2]، اسقف قوم را درمقابل فرمان خویش نشانه آن تلقی کند که وی «می‌خواهد پیروان خود را به شورش برانگیزد و کشور را به همکیش خود قیصر بسپارد» و به‌همین اتهام که ظاهراً بکلی‌بی‌اساس نبوده است،وی و عده‌ای ازطرفدارانش رابه اعدام محکوم کرده باشد.[۱۰] مع‌هذا در باب تعداد کسانی که در این واقعه و وقایع مشابه به امر شاپور یا به تحریک موبدان محلی عرضه‌هلاك شدند، البته روایات مذکور در اعمال شهیدان سریانی کـه مستند بعضی محققان عیسوی واقع شده است چنانکه برخی ازآنها نیز خود تصدیق کرده‌اند به‌طورقطع مبالغه‌آمیز و غیر قابل اعتمادمی‌نماید و ادعای آنکه ازروی آنها بتوان احوال تمدن و فرهنگ ایران

---

1. Afraat 2. Barsabbae

عهد ساسانیان را دریافت [۱۱] اساس ندارد.

با وجود این، در اینکه عیسویان ایران در مدتی نزدیک به دو قرن با فواصل چند غالباً به اتهام همدلی و همکاری با روم، دشمن خارجی ایران، مورد سوءظن و تعقیب و احیاناً ایذاء و تضییق بوده‌اند البته جای تردید نیست و هر چند لحن کتب سریانی مربوط به اعمال شهدای مسیحی، در شرح و نقل این حوادث از مبالغه بسیار و تعصب فراوان خالی نیست، استمرار جنگهای دایم بین ایران وروم در آن ایام وجود این محدویت و جفاها را محتمل و توجیه می کند.

البته شاهپور سوم و وهرام چهارم، که به‌اقتضای احوال با امپراطور روم سیاست مودت آمیزی پیش گرفتند، نسبت به عیسویان هم بر شیوه تسامح سلوک کردند چنانکه یزدگرد اول (۳۹۹—۴۴۲)، چون برای حفظ تاج و تخت خویش از تجاوز طبقات ممتاز — از جمله موبدان— در حق آنها ناچار به سختگیری شد، نزد آن طایفه که ظاهراً سرانجام برای قتل او توطئه هم کردند، به عنوان بزه‌گر (ـ یزدـ جرداثیم) خوانده شد اما نسبت به نصاری، که به علت مودت با روم از جانب آنها احساس امنیت می کرد، رفتاری مساعد داشت چنانکه سریانی‌های مسیحی او را «پادشاه نیکوکار و عیسوی رحیم و مقدس‌ترین پادشاهان» خواندند، با اینهمه چون مسیحی‌ها از این حمایت و آزادی سوء استفاده کردند [۱۲] یزدگرد ناچار شد در رفتار خود با آنها تجدید نظر کنند و حتی از اعمال خشونت هم خودداری ننماید، چنانکه بالاخره وی نیز قبل از وفات خویش، به زجر و تنبیه عیسویان فرمان داد و در سالهای بلافاصله بعداز مرگ او — که پسرش وهرام پنجم تازه به‌سلطنت رسیده بود— تعداد زیادی از سکنه عیسوی بلاد مجاور سرز دسته دسته به سرزمین بیزانس فرار کردند وتعداد بسیاری هم کشته شدند و این حوادث منجر به بروز جنگ تازه‌ای بین ایران و روم شد که قرار داد مصالحه آن (۴۲۲)، مدتی آزادی اتباع هریک از دو کشور را در اجراء مراسم دینی خویش در قلمرو یکدیگر تضمین نمود.

در عهد سلطنت وهرام پنجم و پسرش یزدگرد دوم نیز این سیاست سوءظن و تعقیب نسبت به‌عیسویان مخصوصاً در مواردی که تحریکات آنها موجب ناخرسندی عام می‌شد یا اختلافات داخلی آنها اغراض سوء رؤساءایشان را برملا می کرد

همچنان با شدت و ضعف ادامه یافت. در دوران سلطنت یزد گرد دوم، کلیسای نسطوری، استقلال خود را در مقابل کلیسای ملکائی بیزانس اعلام کرد. دادیشوع نام جاثلیق نسطوری در مجمعی که در شهری از ولایات عرب تشکیل شد این مطلب را به وسیلهٔ حاضران مجمع اعلام نمود. در عهد پیروز پسر این یزدگرد و بلاش پسر او برصوما نام اسقف نسطوری، توانست به سبب همین جدایی از کلیسای بیزانس حمایت و اعتماد پادشاه را جلب کند و در تصفیه امور سرحدی و اعلام جلوس پادشاه به قیصر قسطنطنیه، نماینده ایران باشد.

جالب‌ترین واقعهٔ مربوط به تاریخ مسیحیت در عصر ساسانیان، در دوران بعد از بلاش واقعه قیام انوشزاد (= انوشگزاد)، پسر مسیحی خسرو اول است برضد پدر که در روایت دینوری و فردوسی با برخی اختلافات مذکور است و بعضی اطلاعات دیگر هم که از مآخذ سریانی و بیزانسی به دست می‌آید، بر ابهامات آن پاره‌ای روشنی‌هامی‌اندازد در واقع از مقایسه این روایات چنان بر می‌آید که برخلاف آنچه کریس‌تنسن در باب تاریخ وقوع قیام خاطر نشان می‌سازد، این واقعه نه‌دراواخر سلطنت خسرو (۵۷۰) بلکه سالهاقبل‌درحدود سالهای ۵۵۰—۵۵۱، باید روی‌داده باشد و این تاریخ، آن را تا حدی با نهضت مزدکیان مقارن می‌سازد که ظاهراً هر دو واقعه بهم مربوط بوده‌اند و اینکه ابن‌اثیر انوشزاد را «زندیق»— ظاهراً در معنی مزدکی—می‌خواند نشان‌می‌دهد که دونهضت با هم نوعی ارتباط داشته‌اند و شاید تا حدی‌معلول علتهای مشترك بوده‌اند[۱۲].

انوشگزاد چنانکه‌از روایات مستفاد است از مادری مسیحی به‌دنیا آمد که از تأثیر تربیت مادر و به پیروی از او مسیحی شد و چون سعی خسرو در الزام وی به گرویدن به آئین مغان بی‌نتیجه ماند به امر خسرو در جندیشاپور توقیف شد. در این بین در بازگشت از جنگی که بین خسرو با بیزانس پیش‌آمد، خسرو بیمار شد وشایعه مرگ او منتشر گشت. انوشگزاد در جندیشاپور به کمك زندانیان شورش به‌راه انداخت و کوشید از این شورش وسیله‌ای برای دستیابی خویش به تخت و تاج حاصل کند. اما شایعه بی‌اساس بود، و اقدامات او که شامل اخراج عمال خسرو از جندیشاپور و تهیه مقدمات حرکت به تیسفون بود، و حتی بر وفق بعضی روایات بکمك جاثلیقان و اسقفان که مادرش آنها را به‌طرفداری از وی جلب کرده بود در

بعضی بلاد دیگر مثل اهواز و شوشتر نیز شورش‌شده بود، موجب خشم و ناخرسندی خسرو نسبت به وی و مسیحیان طرفدار وی گشت [۱۳].

سپاه خسرو که در غیاب وی و از جانب وزیر اعظم به دفع انوشزاد گسیل شد، شورشیان را مغلوب کرد و در دنبال آن انوشزاد به اسارت افتاد. با آنکه خسرو در مورد مسیحیان پیرامون وی که ظاهراً بعضی از آنها در دستگاه اداری تیسفون هم بودند، سختگیری زیادی نشان نداد و اقدامات آنها را در خور اعتنا نشمرد [۱٤] این نکته که انوشگزاد در آغاز قیام با قیصر روم (بیزانس) تماس حاصل کرده بود و به قول فردوسی به او نامه نوشته بود، نزد خسرو اهانت‌آور تلقی شد. با اینهمه شورش به خونریزی منجر نشد [۱٥] و با آنکه خسرو عیسویان و رؤساء مذهبی آنها را تهدید کرد، نسبت به انوشگزاد هم چندان سختگیری نکرد اما آسیبی که به‌حکم شاه بر چشم او وارد شد او را از احتمال نیل به سلطنت محروم ساخت.

جنگهای خسرو دوم با رومیان، وحتی استرداد صلیب عیسی هم که با تاریخ مسیحیت و بیزانس مربوط می‌شود، ارتباط زیادی با تاریخ مسیحیت در ایران ندارد. به هرحال به‌رغم تضییقات و احیاناً عقوبتهایی که در بعضی موارد نسبت به‌رؤساء مذهبی نصاری اعمال می‌شد، آئین مسیح چنانکه زاخائو خاطرنشان می‌کند، مورد تهدید و فشار واقع نبود و ظاهراً موردی پیش نمی‌آمد که مانع از اجرای مراسم دینی برای عامه مسیحیان باشد. البته در مورد کسانی که از آئین زرتشتی به‌مسیحیت می‌گرویدند عقوبت مربوط به‌ارتداد انجام می‌شد اما این نیز ظاهراً در موردی اتفاق می‌افتاد که موبدان زرتشتی قضیه را به محکمه بکشانند.

۱۱

در قرون نخستین اسلامی

رفتار مسلمین با نصاری در داخل قلمرو اسلام، توأم با مسامحه و تساهل و تسامحی بود، که در مورد اهل ذمه الزام شده بود. چون اهل کتاب بودند خلفا از همان اوایل فتوح مسلمین نسبت به‌آنها رفتاری مساعد کردند. بعضی قیود که آنها را بدان قیود ملتزم می کردند در واقع گویی سهمی بود که آنها به‌نسبت تمتع و تعیش در دارالاسلام می‌بایست بپردازند. آنها در ازاء این قیود و حقوق در ذمه اسلام در می‌آمدند و اهل ذمه محسوب می‌شدند. قرآن کریم رفتاری که می‌بایست در اخذ جزیه نسبت به اهل ذمه بشود به‌اجمال بیان کرده بود **حتی یعطواالجزیه‌عن یدوهم صاغرون** (۹:۲۹) اما تفصیل رفتاری را که مسلمین با اهل ذمه عموماً و با نصاری خصوصاً کرده‌اند از تاریخها و مغازی و سیر استنباط می‌توان کرد. عهد منسوب به‌عمربن‌الخطاب متضمن قراردادی است که نصارای شام با خلیفه امضاء کرده‌اند و در طی آن قدیم‌ترین نمونهٔ این طرز رفتار را می‌توان یافت. به‌موجب روایاتی که در باب این عهد و پیمان است در نامه‌ای که این طایفه نزد عمر می‌فرستند از مسلمین جهت نفوس و اهل و اموال خویش امانی می‌طلبند و تعهد می کنند که جزیه بپردازند و با مسلمین به‌محبت رفتار کنند و آنها را از دخول در معابد خویش منع نکنند و ناقوس را جز به‌آهنگ خفیف ننوازند و کلیساهای دیگر نسازند و دشمنان اسلام را یاری و پناه ندهند و کسی را از نزدیکان خویش از قبول اسلام منع ننمایند و پیش سر را بتراشند و زنارها بر میان بندند و در لباس و هیئت و سلوک خویشتن را بشکل و صورت مسلمین در نیاورند و مسلمین را حرمت و توقیر

دارند و پیش آنها برپای خیزند و در خانه مسلمین سرزده وارد نشوند و سلاح و سیف برنگیرند و شراب نفروشند و...[۱] این قیود و شروط و بعضی شروط و قیود دیگر، در چند عهد دیگر هم که نسخ آنها در کتب تواریخ آمده است، بیش و کم مذکور است. مثل عهد ابی‌عبیده که مدتی والی شام بوده است و در آن عهد نیز نصاری متعهد می‌شوند از آنچه در «عهد عمر»، مذکور شده پیروی نمایند. یعنی رفتاری به همان گونه داشته باشند[۲]. در صحت این عهدها بعضی شک کرده‌اند. در فتوح‌البلدان بلاذری هم عهدی از خالدبن ولید نقل شده است که در طی آن خالد، وقتی با مردم دمشق مصالحه می کند متعهد می‌شود که به‌آنها امان بدهد و اموال و کلیساهای آنها را از تعریض مصون بدارد و در خانه های آنها به زور مسلمین را ننشاند و مادامی که آنها جزیه بپردازند به‌آنها هیچگونه تعرضی نرساند[۳].

باری رفتار مسلمین با اهل ذمه از آنچه در این عهود و نظایر آنها هست قطعاً ملایم‌تر بوده و بسیاری از این قیود و شروط برای آن بود که اهل ذمه درصدد خروج بر مسلمین و آزار آنها برنیایند و وقتی چنین بیمی درکار نبود رفتار با آنها تعدیل می‌شد و اخذ جزیه و قبول بعضی شروط دیگر هم که در عهود و سنن وارد شده است لازم بود تا حمایت و ذمه و تعهد احوال آنها در دارالاسلام امکان داشته باشد و در حقیقت فتوح مسلمین و توسعه قلمرو اسلام هم ضرورت این مسامحه و تساهل را نسبت به‌اهل ذمه ایجاب می کرد. علی‌الخصوص در شام و جزیره و مصر و فلسطین رعایت و حمایت نصاری برای اداره مملکت ضرورت داشت. چون این ممالک که اسلام آنها را از چنگ نصاری روم بیرون آورده بود، جهت اداره و تدبیر به‌عمال بلدی مسیحی محتاج بود و بی‌استفاده از وجود آنها اداره این ممالک ممکن نبود، از این رو نصاری در این بلاد در نهایت امنیت و حرمت بسر می‌بردند و مناصب و مشاغلی هم عهده‌دار می‌شدند. امور مربوط به‌مالیات و دواوین و بعضی مشاغل ازقبیل طبابت غالباً بر عهده آنها بود.

استخدام نصاری در امور حکومت و دولت از اوائل عهد اسلام رایج و معمول گشت. ابوموسی اشعری کاتبی نصرانی را در خدمت خویش داشت [٤] نوشته‌اند که عمربن خطاب راضی نشد که یکی از نصارای حیره رابه‌عمل برگمارد و این کار را روا نداشت [٥] اما اطباء عیسوی نزد رجال و امراء عرب مکانت و

مرتبتی داشتند چنانکه عبدالرحمن بن خالد را طبیبی نصرانی بود نامش ابن آثال، معاویه او را بفریفت تا خداوند خویش را زهر داد و معاویه به پاداش آن وی را از جزیه معاف داشت و متولی جمع خراج حمص کرد [۶].

به هر حال نصاری از همان اوایل حال در بین مسلمین عهده‌دار امر طبابت و امر کتابت و جبایت بودند و نسبت به آنها نهایت حرمت و رعایت انجام شد. بنی امیه به نصاری اعتماد کردند و از میان آنها کاتبان، اطباء، عمال و حتی شعراء برگزیدند. سلیمان بن عبدالملک خلیفه کاتبی نصرانی برگزید که او را بطریق ابن النقا میخواندند و مراقبت و نظارت در امور قنوات وحتی مسجد رمله از اعمال فلسطین را نیز بدو واگذاشته بود [۷]. خالدبن یزید، از نصاری در تعلیم کیمیا و طب استفاده کرد و نام کسانی مانند ماسرجویه که در تعلیم و نشر طب و نجوم و کیمیا سعی کردند در تاریخ ها مکرر آمده است.

از بنی‌عباس، منصور و مأمون به‌نصاری و دیگر اهل ذمه نظر مسامحه و تساهل داشتند. اطباء و عمال و گاه کتاب را نیزاحیاناً از بین آنها انتخاب می کردند چنانکه کسانی مانند حنین بن اسحق و جبرائیل بن بختیشوع از علماء و اطباء نصاری نزد آنها تقرب تمام داشتند و بعضی از فضلاء نصاری نیز در بیت‌الحکمه مأمون می‌بودند. در عهد مأمون بسبب علاقه‌ای که این خلیفه به‌مباحثات و مناظرات کلامی و فلسفی داشت، در مجالس بحث و نظر هم نصاری حضور می‌یافتند و در باب دیانت خویش بحث و جدل هم می کردند.

اما در دورهٔ متوکل نسبت به‌نصاری و سایر اهل ذمه تا اندازه‌ای خشونت بیشتری مرعی شد. این خلیفه استخدام و استعانت از اهل ذمه را در امور سلطانی منع کرد ولکن وضع بدین منوال نماند و بسبب حاجتی که خلفا، و وزراء در ممالک مغرب به‌نصاری داشتند به‌استخدام آنها توجه تمام نمودند چنانکه مطابق روایت مقدسی، درقرن چهارم هجری کاتبان‌شام و مصر اکثر مسیحی بودند و اطباء شام نیز از نصاری بودند [۸]. در بغداد نیز مقارن اواخر قرن چهارم به‌سال ۳۶۹ متولی وزارت شخصی بود نصرانی بنام‌نصربن هرون. ابن الفرات وزیر را مردم ملامت کردند و او را به‌سبب آنکه یکی از نصاری را امارت سپاه داده‌بود به کفرمنسوب‌داشتند واو این تهمت را رد کرد و از خود دفاع نمود و گفت که در این کار به‌خلفای سابقین

اقتدا کرده است که وظایف دولت را به‌نصاری واگذار می‌کرده‌اند [۹].

باری در بغداد و شام و مصر و مغرب نصاری به‌سبب آنکه غالباً عهده‌دار امور جبایت و کتابت و طبابت‌بودند مورد توجه و حرمت زیاد بودند واما در فارس و بلاد مشرق ایران وضع بدینسان نبود و در امور این بلاد چندان به‌وجود نصاری احتیاجی‌نداشتند. مع هذا در مشرق نیز امر طبابت غالباً در دست نصاری بود و علاوه بر آن مناصب اداری هم به‌آنها واگذار شد.

به هر حال انتشار مسیحیت در ایران، در قرون نخستین اسلامی، نخست مربوط به‌نواحی فارس و خوزستان بود، و سپس به‌خراسان و سرزمین های ماوراءالنهر و ترکستان که آئین نسطوری در آن نواحی فعالیت تبلیغی داشت، رسید همچنین در نواحی جنوب خزر هم فعالیت و تعداد مسیحیان قابل ملاحظه بود. در نواحی خوزستان،ازعهدساسانیان یک‌حوزه مطرانی‌درناحیه ریواردشیر،در کنار رودطاب‌بود. مطران‌نشین دیگری در جندیشاپور وجود داشت چنانکه، در شوش و اهواز و شوشتر هم اسقف‌نشین هایی موجود بود. آنگونه که از روایت ابن‌الاثیر در شرح فتوح برمی‌آید وقتی مسلمین بر این نواحی غلبه یافتند یک دیر مسیحی با تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از نصاری‌در شوش وجود داشت. در قرون بعد هنوز در خوزستان تعدادی مسیحی وجود داشت[۱۰] و حتی آنچنانکه از بعضی اخبار مستفاد است، جماعت مسیحی منطقه حلوان در این ایام از یک مرکز اسقفی که در همدان بود پیروی می کرد. در فارس از گزارش اخباری که در باب حکومت آل‌بویه نقل است چنان برمی‌آید که جمعیت مسیحی در قرن چهارم باید قابل‌ملاحظه بوده باشد، حتی به‌موجب برخی روایات در سال ۳۱۸ هجری تعداد مسیحی‌های فارس از یهود بیشتر، اما از مجوس کمتر بوده‌است. اینکه بروفق روایات ابن اثیر در زمان برمکیان مطران شیراز بهترین طبیب عصر خود محسوب می‌شد و اینکه عضدالدوله دیلمی در شیراز وزیری نصرانی داشت کثرت و نفوذ نسبی نصارای فارس را قابل‌ملاحظه نشان می‌دهد [۱۱]. این نکته هم که با وجود منع رسمی تجدید بنای کلیسا در دارالاسلام، این وزیر نصرانی عضدالدوله، چنین اجازه‌ای از عضدالدوله برای نصارای فارس تحصیل کرد (۳۶۹ ه)، نیز ظاهراً حاکی از کثرت نسبی نصاری در فارس باشد[۱۲].

از سایر نواحی ایران، پاره‌ای روایات حاکی از وجود نصاری در نواحی مازندران و گیلان هست که سابقه آنها را به‌قبل از اسلام می‌رساند. گفته‌اند که در فتوح اعراب، مسیحی‌ها هم در این حدود همراه با زردشتی‌های طبرستان، بر ضد اعراب اسلحه بدست گرفتند (۴۰ ه). حتی در قرن دوم هجری (ح ۱۸۴)، نیز از کلیسای مداین، کسانی برای تبلیغ مسیحیت به‌نواحی دیلم و گیلان اعزام می‌شد که هرچند توفیقی از آن حاصل نشد حاکی از وجود زمینهٔ مسیحیت در آن نواحی است.

در بین سایر نواحی ایران در طی قرون نخستین اسلامی، از جمله در قم [۱۳] و ظاهراً اصفهان و ری هم تعداد مسیحی‌ها قابل ذکر بوده است اما در خراسان —و همچنین سیستان و ماوراءالنهر— جماعت مسیحی بیشتر بوده‌اند. در خراسان در اواخر عهد اموی (ح ۱۲۶) چنانکه ابن اثیر [۱۴]، خاطرنشان می‌کند، تعداد آنها آن اندازه بود که احتمال کمک آنها به‌مخالفان برای اعراب موجب نگرانی می‌شد، آنگونه که از روایت مقدسی [۱۵] و اصطخری [۱۶] برمی‌آید، در نواحی مختلف خراسان اسقف‌نشین‌ها و جمعیت‌های مختلف مسیحی وجود داشته‌است که غیر از نسطوریان آنها، سایرین از طریق مطران‌نشین مرو، به کلیسای بیزانس مربوط بوده‌اند.

انتشار مسیحیت در سغد [۱۷] و ماوراءالنهر مرهون هیئت‌های تبلیغی نسطوری بوده است که در آن باب باید جداگانه سخن گفت.

از مواردی که وضع نصاری را در نواحی شرق ایران بیان می‌کند توصیه هائی است که نظام‌الملک در عدم استخدام آنها دارد. می‌گوید هر کاری را که یهودی یا نصرانی یا مجوس و یا قرمطی تعهد کند، در آن اهمال پدید آید واز این، هم رأی خواجه‌نظام‌الملک در باب این طایفه برمی‌آید، و هم، برمی‌آید که در این زمان پاره‌ای امور را هم به‌آنها واگذار می‌کرده‌اند، می‌نویسد: «و عجیب‌تر آنکه به‌همه عهدی‌و روزگاری شغل به کسی فرمودند که‌او هم‌مذهب و هم اعتقاد آنها بودی و اصیل... اما امروز این تمیز برخاسته است اگر جهودی به کدخدائی و عمل ترکان می‌آید و اگر گبر و رافضی و خارجی و قرمطی‌اند می‌شاید... در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الب‌ارسلان انارالله برهانهم، هیچ گبری و ترسایی و رافضی را یارای آن نبودی که بصحرا تواند آمد یا پیش بزرگی شد...» [۱۸]. اما به‌عقیده

محققان، اینکه خواجه ادعا کرده است، در عهد محمود و مسعود و طغرل بیگ و الب ارسلان، مجوس و یهود و نصاری را در امور عامه وارد نمی کرده‌اند، ظاهراً صحیح نیست و منشأ این دعوی کراهیت عام اوست نسبت به‌این طوایف و در واقع به‌گذشتگان فضیلتی را نسبت داده است که در بین آنها نبوده، چون آنها نیز در هنگام ضرورت از وجود نصاری برای پاره‌ای امور استفاده می کرده‌اند نهایت‌آنکه در مشرق و فارس وجود نصاری آنطور که در شام و مصر و بغداد مورد حاجت‌بوده است چندان مورد نیاز نبوده است.

در عهد منسوب به‌عمر و بعضی روایات دیگر که از مصالحات بین مسلمین و نصاری در کتابها آمده است ظاهراً شرط بود که نصاری کلیسای تازه نسازند و آنچه را هم خراب شد تعمیر ننمایند. مع هذا، در اکثر بلاد، نصاری همچنان به‌بنای کلیساها ادامه دادند تا آنکه بعضی خلفا در صدد برآمدند دیرها و کلیساهائی را که نصاری در مدن و امصار بنا کرده بودند خراب کنند، اهل مدن عهدها و صلحنامه های خویش بیرون آوردند [۱۹]، و از این مطلب و قراین دیگری که محققان ذکر کرده‌اند برمی‌آید که در اکثر بلاد اسلام، خاصه بلادی که قبل از اسلام در دست نصاری بوده، همچنان کلیساها و دیرهائی ساخته می‌شد که در بلاد مختلف پراکنده بود و در این دیرها و کلیساها رفت و آمد مسلمین هم در کار بود.

۱۲

در ماوراءالنهر و ترکستان

در نواحی شرقی خراسان و آنسوی جیحون نیز مسیحیت از عهد ساسانیان مجالی برای بسط و توسعه بیشتر یافت با آنکه بر وفق روایات در اوایل قرن چهارم میلادی (لااقل از حدود ۳۳۴م)، در مرو یک اسقف مسیحی می‌زیسته است دربارهٔ میزان و حدود رواج مسیحیت در خراسان و ماوراءالنهر در دورهٔ ساسانیان اطلاعات موثقی در دست نیست. از قراین برمی‌آید که به‌هر حال در قرن ششم میلادی و بعد از آن در مرو و سمرقند اسقف‌هایی وجود داشته است. روایت ابن‌الندیم که از وجود نصاری در سغد یاد می‌کند ظاهراً به‌اوایل عهد اسلام مربوط باشد. از قول نرشخی هم در روایت تاریخ بخارا برمی‌آید که مسجد بنی حنظله در آن شهر در محل «کلیسای ترسایان» بنا شده بوده است. اینکه بر وفق روایت بیرونی [۱]، در عصر وی (وفات. ۴۴۰) در مرو مطران ملکائی (=ارتدکس) وجود داشته است نشان می‌دهد که بعد از غلبه اعراب مذهب ملکایی هم در خراسان و ماوراءالنهر معارض کلیسای نسطوری بوده است و حتی مذهب یعقوبی هم در این نواحی مدتی انتشار داشته است.

این نکته که رجال عمدهٔ فرهنگ سریانی اکثر ایرانی‌الاصل بوده‌اند، و نام های آنها، همانطور که بارتولد ذکر می‌کند معرف این واقعیت است [۲]. نقش ایرانی‌ها را در نشر آئین نسطوری در ماوراءالنهر و ترکستان قابل ملاحظه نشان می‌دهد. در قلمرو ساسانیان، وجود مسیحیان، حاکی از شیوه تسامح حکومتهای اسلامی در معاملهٔ با اهل ذمه است. در این دوره چنانکه ابن حوقل [۳] اشارت می‌کند در

سمرقند مسیحیان بوده‌اند که از بین‌النهرین به‌آن نواحی آمده بوده‌اند. در ناحیه سرز تاشکند کنونی هم، چنانکه از قول ابن حوقل و یاقوت برمی‌آید، جایی بنام یا عنوان «قریةالنصاری» وجود داشته است. در طراز (=طلاس) هم، که در نزدیک اولیاء آتای کنونی واقع است، وقتی سامانیان —اسمعیل بن احمد— آن را مسخر کردند آئین ترسایی رواج داشت از نام‌های فرزندان سلجوق که میکائیل و اسرائیل نام داشته‌اند محققان حدس زده‌اند که در این ایام در بین غزهای ترکستان آئین‌مسیح انتشار داشته بوده است و این نکته‌ایست که از روایت گردیزی هم استنباط می‌شود. به‌هر حال هرچند در این زمان چنانکه بارتولد متذکر می‌شود [٤] امکان رخنه کردن مبلغان بیزنطیه(=روم شرقی) هم در میان غزها وجود داشته است، ظاهراً فعالیت نسطوریها موجب اشاعه آئین مسیح در میان ترکان شرقی بوده است، مع هذا این نکته که در بین اقوام خزر و همچنین در بین اهل خوارزم و نواحی طلاس آئین مسیحی منحصراً تعلق به گروههای نسطوری نداشته است نشان می‌دهد که یعقوبیه و سلکائیان هم در این نواحی فعالیت تبلیغی داشته‌اند. طریقه مونوفیزیت هم مثل اعتقاد سلکائیان در بین بعضی اقوام رایج بوده است و به‌هرحال اسقف سلکائی انطاکیه هم مثل اسقف نسطوری بین‌النهرین در نشر مسیحیت در این ایام نقش قابل ملاحظه‌ای داشته است.

در دورهٔ قراخانیان، که در اشاعه و تبلیغ اسلام بین اقوام ترک اهتمام داشته‌اند، ظاهراًمسیحیان مورد ایذاء و تعقیب نبوده‌اند. سطران نشین مسیحی کماکان در سمرقند وجود داشته است. در برخوردی که بین سنجر و گورخان خطائی روی داد و به‌شکست سنجر منجر شد (٥٤٦)، ظاهراً مسیحیت در قلمرو سلجوقیان و قراخانیان مجال بیشتری برای بسط وانتشاردر بین ترکان یافت. باآنکه قراخطائیان خود نسطوری و مسیحی نبودند، غلبه گورخان بر سنجر به‌رواج این شایعه که یک پادشاه مسیحی به‌نام یوحنای کشیش در آن نواحی قدرت یافته است کمک کرد و چنان می‌نماید که عناصر مسیحی درسپاه گورخان به‌انتشار این شایعه کمک کرده‌باشد. به هرحال قول کسانی که خواسته‌اندنام ژان کشیش (=یوحنای کشیش) را صورت تحریف شده‌ای از نام گورخان بخوانند، ظاهراً مبنی براساس درستی نیست اما قراین نشان می‌دهد که با غلبه خطائیان در ترکستان‌مسیحیت‌توانست آزادانه‌تر

ازعهد قراخانیان توسعه و انتشار یابد [۵]. حتی سرکردهٔ قوم نایمان، کوچلک نام که بعدها مقهور سلطان محمد و چنگیزخان شد و در واقع وارث قدرت گورخانیان در آن نواحی بود، چنانکه از یک روایت جوینی برمی‌آید مثل اکثر نایمانان در آغاز مسیحی بود. زوجه وی که دختر گورخان بود، بروفق روایات میرخواندو شرف‌الدین علی‌یزدی، آئین مسیحی داشت، ومثل خود کوچلک که ظاهرأ بعدها ازآئین مسیح خارج شد. درمخالفت وآزارمسلمین همدست بود [۶]. مقایسه شود با رفتار خشونت‌آمیز کوچلک با امام علاءالدین الختنی[۷] به هرحال خشونتی که کوچلک‌خان، تا حدی به کمک مسیحی‌ها و به‌تشویق زوجه مسیحی خود، نسبت به‌اتباع مسلمان خویش، اعمال کرد از اسبابی بود که مسلمین نواحی شرقی‌ترکستان را به‌شدت ازآنها بیزار کرد[۸] و تا حدی از اسباب عمدهٔ پیشرفت مغول در این نواحی شد.

۱۳

در عهد مغول و تاتار

در فاجعه استیلای مغول که منجر به انقراض خلافت بغداد گشت حکومت اسلامی دچار ضعف و فترت طولانی شد و پیشوایان مسیحیت که در جنگهای ممتد و متمادی صلیبی بارها از مسلمین چشم زخم دیده بودند موقع را مناسب دیدند که از وجود مغول برای استیصال و قلع‌وقمع مسلمین استفاده نمایند از اینرو ارتباط مابین اروپای غربی که در واقع مرکز مهم مسیحیت بود با دربار مغول آغاز گشت و سفرائی از همان آغاز بین سلاطین اروپا با ایلخانان مغول مبادله شد تا با عقد اتحاد نصاری و مغول کشمکش طولانی بین اسلام و مسیحیت که جنگهای صلیبی نمایش عمده آن بود خاتمه قطعی پذیرد. در این زمان برای مغرب زمین، این اندیشه پیدا شد که قاآن مغول باید از اعقاب همان یوحنای کشیش، پادشاه مسیحی سرزمین های ترک باشد و این اندیشه مدتی عیسویان مغرب‌را امیدوار کرد که شاید با کمک این پادشاهان مسیحی— که فقط در تصور آنها وجود واقعی داشت—بتوانند جنگهای صلیبی را به‌ثمر برسانند. بنابراین باب ارتباط مابین اروپای غربی و قراقروم پایتخت دوردست و مهمان نانواز مغولستان افتتاح گردید. مراسلاتی مبادله نمودند و سفرا بنای آمدو رفت را گذاشتند. البته ممالیک مصر که در این حوادث مغلوب مغول نشدند، مانع از تحقق این اتحاد بودند و این اتحاد بین مغول و مسیحیت هرگز از مرحلهٔ تصور وارد مرحلهٔ تحقق نشد با وجود این مجرد طرح این فکر از جهت تاریخ مسیحیت در ایران قابل ملاحظه است.

پاپ اینوسنت چهارم. ظاهراً تحت‌تأثیر این فکر و با موافقت لویی نهم، پادشاه

فرانسه عده‌ای را که ژان‌پلانو کارپینی و ویلیام روبـروك از آنجمله بود به‌نـواحی جنوب روسیه نزد باتوفرمانروای مغولی آن‌دیار و نیز به‌آسیای‌صغیر که هم‌در دست مغول بود فرستاد. راهبهای‌متعصب با کمال‌جرأت و جسارت‌تن به‌انواع شدائد و مخاطرات دادند و راه طولانی و پرزحمت مابین مغولستان و اروپا را درپیش گرفتند و خشونت و نخوت مغولها را برای اداء رسالتی که به‌آنها واگذار شده بود برخویش هموار ساختند اما با آنکه تـوانستند بعضی از سر کـردگان مغول را غسل تعمید بدهند، موفق نشدند هیچ یك از امراء مغول را مسیحی نمایند. پیام پاپ و پادشاه فرانسه را خانان مغول به‌منزله‌اظهار اطاعت‌وانقیاد آنها تلقی کردند، جوابی که به‌آن پیاسها دادند طوری بود که پادشاه فرانسه خود را ناگزیر از قطع رابطه‌با خانان مغول دید. به‌هرحال کارپینی مکتوبی از پاپ‌را به‌تاریخ نهم مارس ۱۲۴۵ م، حامل بود و در پائیز ۱۲۴۷ م به‌لیون مراجعت نمود یعنی دوسال‌و نیم مسافرت او بطول انجامید ویك پیغام کتبی از خان مغولستان گیوك‌خان بعنوان پاپ درجواب همراه آورد. روبروك‌هم که‌مسافرت‌خود رادرسال. ۶۵ ه/۱۲۵۳ م‌انجام‌دادومدت هشت ماه از ژانویه تـا اوت ۱۲۵۴ م را در اردو و پایتخت منکوخان بسر آورد و چندین دفعه با او مکالمه و مواجهه نمود، حاصلی از این مسافرت عاید نکرد. هر دو مسافر از سفرهای پرحادثه و پرمشقت خود سرگذشتهائی بجای گذاشته‌اند و سفرنـامه راهب دومی یعنی ویلیام‌روبروك مخصوصاً دارای ارزش زیاد و استفاده‌بسیار است.

آن هردوتن از دربارمغول تصویرنمایانی‌نقش کرده‌اندو از رسوم وعادات‌ایشان و تحفه‌ها و ارمغانهای باشکوه که سفرا و ایلچیان متعدد و سلاطین خارجه یا ملل مغلوبه به‌دربار خان مغول تقدیم می‌نمودند و همچنین از افراط دراکل و شرب که خیلی متداول بوده(و چنانکه خواهیم دید دربار تیمور هم در ۱۰۰ سال بعد نیز به‌همین صفات موصوف بوده است) حکایتهانوشته‌اند و نیز ازدحام بسیارمسافرین ملل مختلفه را که‌درمیان آنها علاوه‌برملل آسیائی طوایف روس وگرجی و مجارستانی و روتنی[۱] و حتی فـرانسوی یـافت می‌شدنـد، ذکـر کرده‌انـد. بعضی از آنها ده یا بیست بلکه سی سال بوده است که در میان مغولها بسر برده و زبان ایشانرا آموخته و حاضر و مایل بوده‌اند که این سفرا و مبلغین را از تمام امـور مطلع سازند و برای آنها مانند دیلماج باشند. مسأله زبان بطوریکه ازمراسلهٔ جواب به‌پاپ معلوم

می‌شود یکی از مسائل دشوار بوده است. مغولها سؤال می کرده‌اند که آیا نزد پاپ کسی یافت می‌شود که خطو زبان روتنی یا اسلامی یا مغولی بداند؟ لکن راهب مزبور بهتر آن دیده بود که مکتوب را بزبان مغولی بنویسد و از روی دقت برای او ترجمه و تفسیر نمایند تا آنکه خود او آنرا به لاتین ترجمه نموده و اصل و ترجمه را هر دو همراه ببرد. خان مغولی تقاضا کرده بود که همراه کارپینی راهب سفارتی از خود به اروپا گسیل دارد ولی راهب مذکور به دلایلی وی را منصرف کرد از آن جمله بود، آنکه می‌ترسید مبادا سفراء مغول جنگها و مخاصمات مابین مسیحیان را دیده و تشویق شوند که برآنها بتازند، همچنین گمان می کرد که ممکن است فرستادگان مغول در بلاد مسیحی اقدام به جاسوسی نمایند. به علاوه کارپینی می اندیشید که چون مسیحی های غربی غالباً مردمانی تندخو و متکبر هستند ممکن است به این فرستادگان صدمه و ایذائی وارد نمایند. عادت مغولها این است که با کسانی که سفراء آنها را می‌کشند هیچوقت صلح نمی‌نمایند مگر وقتی که انتقام خون آنها را گرفته باشند.

عاقبت کارپینی راهب با همراهان خود به شهر کیف باز آمد و در آنجا مثل کسی که از مردن گریخته باشد در سرتاسر روسیه و لهستان و بوهمیا هرجا که عبور کرده است مردم او را تهنیت و تبریک می گفته اند.

تاریخ هیئتهای اعزامی سیاسی که مابین اروپا و مغولستان در طول قرن سیزدهم و چهاردهم مسیحی اتفاق افتاد بطور قابل تحسینی در دو جلد کتاب کلاسیک آبل رموزا [۲] ذکر شده. از نه فقره مراسله مغولی که بتوسط سفراء مختلف در اوقات مختلفه بدربار فرانسه گسیل داشته‌اند بعضی نمونه ها در آن کتاب آورده شده‌است همچنین عین نوشتجات بطبع رسیده و در بعضی موارد ترجمه لاتینی یا فرانسوی آنها را نیز منضم به آن نموده است. اصل مراسلات مزبور که بعضی از آنها در طومارهای مخصوص بطول شش پا نگاشته‌اند هنوز در آرشیو پاریس موجود است و ملاحظه می توان کرد. لهجه پر نخوت و غرور این نوشتجات خیلی قابل دقت است.

همچنین در یک ترجمه لاتینی از نامه‌ای که باتونویان به پاپ نگاشته است و به لاتین ترجمه شده یک جمله تهدیدآمیز مخصوص موجود است [۳] که جوینی مورخ ایرانی نیز به همان عبارت به آن اشاره می کند. جوینی می گوید که پادشاهان مغول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه به تهدیدات لفظی شدید

نپرداخته‌اند، وقتی که دشمن را به تسلیم و اطاعت دعوت می‌کرده‌اند به‌آنها منتها تهدیدی که می‌نمودند همینقدر بود که می‌نوشتند: «اگر مطیع و منقاد نشوی ما آن را چه‌دانیم خدای قدیم داند»[٤]. در واقع هرگاه درمقابل مغولها مقاومتی می‌شد بلاشبهه آنچه که روی میداد بر همه معلوم بود به‌قول جوینی هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که بخلاف پیش آمد، او را با اهل و بطانه، خویش و بیگانه ناچیز کردند به‌حدی که هر کجا صدهزار خلق بود بی مبالغت صد کس نماند و مصداق این دعوی شرح احوال شهرهااست که هریک بوقت و موضع خویش ثبت شده است[٥]. در هرحال مقارن دورهٔ استیلای تاتار و عهد سلطنت ایلخانان مسیحیان قوت و اعتباری بدست آوردند. هم بدان سبب که حشمت و شکوه علما و فقهای اسلام بدانگونه که در روزگار خلفا بود شکسته‌بود و هم بسبب آنکه سلاطین و امراء مغول نسبت به آئین مسیح علاقه می ورزیدند. درواقع تسامح مغول نسبت به‌مسیحی‌ها و همکاری مسیحی‌ها با آنها ایشان را معروض سوءظن مسلمین ساخت وقتی سپاه مغول در تعقیب جلال‌الدین خوارزمشاه تا دیاربکر رفت، درآنجا مسلمانان عیسویان را مورد تعرض قرار دادند و حتی اسقف‌اعظم کلیسای یعقوبی را در آن نواحی به‌قتل آوردند. همچنین در حمله طرفداران خلیفه مقتول—المستعصم بالله— به‌بغداد، چنانکه از روایت جوزجانی برمی‌آید[٦] مسلمین نخست دست به‌قتل عام مسیحیان زدند[٧].

معامله هولاکو با اتباع مسیحی مبنی برتسامح و به‌کلی مخالف با رسوم رایج در قلمرو دارالاسلام تلقی می‌شد وی نه‌فقط به‌اصرار زنش دقوزخاتون در کلیساهایی که او ساخت در مراسم دعا شرکت کرد بلکه اجازه داد تا برخلاف رسم معمول در دارالاسلام، مسیحیان ناقوس کلیساها را به‌صدا درآورند. اباقاخان پسر هولاکو، نسبت به‌عیسویان محبت داشت و حتی بعضی مورخین نقل کردند که وی بموجب میل زن خود که دسپینا[1] نام داشت و دختر میخائیل پلیولوگوس[2] بود غسل تعمیدیافت و به‌آئین‌مسیح درآمدالبته درصحت‌این قول‌جای تردیداست ولی تردید نمی‌توان کرد که این پادشاه عیسویان را محبت می‌نمود و درحقیقت وصول

1. Despina 2. Michael Palaeologus

به تخت سلطنت را از اثر نفوذ آنان می‌دانست که بوسیله دقوزخاتون زن‌پدر او اعمال می‌نمودند. این زن که یکسال بعد از شوهرش، زنده‌بود از ابراز مساعدت و یاری نسبت به هم کیشان خود به هرطریق که می‌توانست خودداری نمی‌نمود. مع ذالک مناسبات سیاسی اباقاخان را با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا بهر احتمال به‌عوامل و اسباب سیاسی بیشتر منسوب باید نمود تا به‌علل مذهبی[۸]. با آنکه اباقاخان و ارغون، دربعضی موارد از هولاکو نیز فراتر رفتند و حتی سکه هایی با نقش صلیب و نام پدر و پسر و روح القدس هم ضرب کردند، رابطه آنها با مسیحی‌ها به‌گرمی هولاکو نبود ارغون با اینکه بودائی بود و هرچند از باب اظهار تسامح یا برای آنکه خود را در نظر نمایندگان کلیسای روم، مورد توجه و قابل اعتماد نشان دهد جزیه را از مسیحی‌ها برداشت، و اجازه داد مسیحی‌ها در نزدیک خرگاه او کلیسا هم بوجود آورند، در اظهار تمایل به‌مسیحیت، بیشتر ناظر به‌مصالح سیاسی بود، تا مذهبی. گیخاتو، سیاست تسامح را مستلزم تقدیم مسیحی‌ها برمسلمانان نیافت. غازان حتی مسلمان شد و بعد از جلوس نه‌فقط فرمان چپاول معابد بودائی و مسیحی را هم صادر کرد بلکه یهود و نصاری را به‌پرداخت جزیه نیز الزام نمود. وی درمورد اهل ذمه ظاهراً تسامح داشت اما مرتدان را به‌بازگشت از آئین مسیح ملزم کرد و کسانی از مسیحیان را که درگذشته به‌تخریب مساجد پرداخته بودند مورد تضییق قرار داد. تضییقاتی که او درمورد بعضی از رؤساء نصاری اعمال کرد تا بجائی رسید که پادشاه ارمنستان خود را ناچار به‌وساطت یافت.

سایر ایلخانان مغول مانند الجایتو و ابوسعید نیز هرچند آئین اسلام را پذیرفته بودند لیکن با سلاطین مسیحی مغرب زمین و هم بادربار پاپ روم ارتباط داشتند و نامه و سفیر تبادل می‌کردند[۹] این مناسبات را داعی تسامح نسبت به‌مسیحی‌های قلمرو خویش شمردند. دربارهٔ الجایتو حتی نوشته‌اند که در زمان کودکی برحسب میل مادرش اروک‌خاتون غسل تعمید یافته بنام نیکولاس دین مسیح گرفت اما چندی بعد زوجه‌اش او را به‌دین اسلام درآورد[۱۰] و از آن پس مسیحی‌ها درقلمرو وی تحت تضییق واقع شدند. با این همه اکثریت ایلخانان با آنکه گاه به‌تخریب کلیساها نیز فرمان می‌دادند غالباً به‌سبب علاقه و ارتباطی که از جهت مادران و زنان خویش با آئین مسیح داشتند یا بجهت رابطه‌ای که بادربار پاپ

داشتند جز در مواردی که بروز تحریکات اقدامات شدید را الزام می کرد نسبت به مسیحیان به‌نیکی رفتار می‌نمودند.

از این جهت در دوران مغول کلیسای شرق روز به‌روز اهمیت پیدا کرد و آئین مسیح در این دوره در ایران رواج و اعتبار یافت و در بلاد مختلف از طوس و سناباد و نشابور کلیساها و نمازخانه‌ها دایرگشت[۱۱]. از خانان مغول گیوک به‌مسیحیت علاقه نشان داد[۱۲] و بعضی او را مسیحی پنداشتند. منکوقاآن هم با آنکه هرگز به‌مسیح ایمان نیاورده بود بدان‌سبب که مادر و همسرش مسیحی بودند نسبت به‌مسیحیت علاقه نشان می‌داد. تأثیر مادران و زنان این خانان مغول مدتی عامل عمده در آزادی تبلیغ مسیحیت در بین مغول بود البته تسامح خانان مغول در امر دین هم موجب مزید این آزادی می‌شد. یک نشانه این تسامح ترجمه فارسی انجیل بود تحت عنوان دیاتسارون. در واقع ترجمه‌ئی از دیاتسارون که عبارت از مجموعه مخلوطی از چهار انجیل است در همین دوره به‌زبان فارسی به‌وجود آمدو هرچند مترجم کتاب معلوم نیست انتساب آن به‌این دوره محقق است. نسخه خطی از آن به‌تاریخ ۹۵۶ تحریر شده است که در یکی از کتابخانه‌های فلورانس موجود است و مسینا از خاورشناسان مشهور ایتالیائی آن را با مقدمه‌ای جالب در ایتالیا بطبع رسانیده است. این نسخه که از روی یکی از نسخ قدیم دیاتسارون که اصل آن به‌وسیله طاطیانوس[۱]، درقرن دوم میلادی از مزج و تلفیق متون اناجیل چهارگانه ترتیب یافته بود بفارسی ترجمه شده است، انشائی لطیف اما کهنه دارد و باآنکه تاریخ تألیف و نام مؤلف‌آن معلوم‌نیست لیکن احتمال قطعی و ظن‌قریب به‌یقین‌می‌رود که درعهد مغول نقل شده باشد و ظاهراً درهیچ عهد از عهود اسلامی بجز عهد ایلخانان محیط مناسبی برای ترجمه این کتاب بفارسی بوجود نیامده است و سبک و اسلوب انشاء کتاب هم این‌ظن را تأیید می‌نماید.

* * *

در دورهٔ تیمور با آنکه این فاتح خونخوار با سلطان اسپانیا مکاتبه و ارتباط داشت و کلاویخو و چند تن دیگر را که فرستادگان آن سلطان بودند با حرمت و

---

1. Tatianus

محبت پذیرفت اما نسبت به‌اتباع مسیحی چندان لطف و محبتی ابراز نکرد. تیمور و اخلاف او بسبب تعصبی که در دیانت اسلام از خود ظاهر می کردند البته ممکن نبود توسعه و انتشار آئین مسیح را مجالی بدهند و لیکن دلیلی دردست نیست که حکایت کند با اتباع مسیحی خویش سخت‌گیری و خشونتی هم ورزیده باشند از یک گزارش که اسقف سلطانیه در باب او و پسرش میرانشاه می‌دهد، برمی‌آید که حتی در بعضی موارد نسبت به‌مسیحیت با نظر تسامح و علاقه نگریسته‌اند. از سلاطین و امراء ترکمان هم اوزن‌حسن ظاهراً درعین حال که مسلمان معتقدی بوده‌است نسبت به‌مسیحیان علاقه‌ای و محبتی داشته‌است. سبب این محبت را چنین نوشته‌اند که وی هنگامی که در دیاربکرامارت داشت زنی‌را بنام‌دسپینا خاتون به‌عقد ازدواج خویش درآورده بود که دختر کالوژان[1] آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان بود. و از این زن او را یک پسر و سه دختر ولادت یافت. یکی از این دختران مارتا[2] خاتون نام یافت که اوزن‌حسن او را بعقد ازدواج شیخ حیدر پدر شاه‌اسمعیل اول صفوی درآورد.

1. Kalo Jeannes 2. Marta

۱۴

عهد صفویه و مابعد

سلاطین صفوی نیز با آنکه به‌سبب منازعات دائمی با عثمانی‌ها غالباً روابط خوبی با سلاطین اروپا و حتی بادربار پاپ داشتند چون حکومت و سلطنت خود را براساس مذهبی نهاده بودند نمی‌توانستند بسط و توسعه کلیسای مسیحی را آزاد بگذارند مع هذا نسبت به‌اتباع مسیحی چنانکه مقتضای قوانین شرع اسلام بود با مهربانی و لطف رفتار می کردند. رفتار شاه‌عباس با ارامنه از روی محبت و جوانمردی بود. درست است که آنها را به‌اقتضای مصلحت از مجاورت سرحدات قفقاز و بلاد مسیحی گرجستان دور کرد، اما در جلفای اصفهان وسایل معیشت و اسباب امنیت خاطر آنها را فراهم داشت و ارامنه در کنف حمایت او در اصفهان به‌امور تجارت و زراعت دست زدند و مراسم و مناسک مذهبی خود را نیز با آزادی انجام می‌دادند [۱]. آزادی آنها در اجرای مراسم تا حدی بود که پادشاه به‌رغم اصرار آنتونیودوگوآ فرستاده پرتغال حاضر نشد آنها را به‌ارتباط با پاپ الزام کند [۲]، در واقع حسن سلوك شاه‌عباس با نصارای ایران و فرستادگان خارجی سبب شد که کلیسای پاپ و پادشاهان مسیحی هم در تقرب به‌وی اظهار علاقه نمایند [۳]. چنانکه فیلیپ پادشاه اسپانیا چند تن کشیش پرتغالی از فرقه‌اگوستین، و پاپ کلمنت هشتم چند تن کشیش کرملی را به‌دربارا وگسیل کردند. شاه عباس به‌هر دو دسته اجازه داد در اصفهان کلیسا و صومعه دایر نمایند حتی به‌ژان‌تاده[1] کیشش کرملی اجازه داد برای

---

1. Jean Thadé

تعلیم اطفال نصاری در اصفهان مدرسه دایر کند[٤]. البته شاه عباس از مهربانی که در حق پیروان دین عیسی می کرد بیشتر نظر سیاسی داشت و می‌خواست با جلب اتحاد دول مسیحی از کمک آنها در مبارزه با عثمانی‌ها استفاده کند.

از تألیف کتابی چند که مقارن عهد صفوی در شرح و رد عقاید نصاری به فارسی تألیف شده است و در فصل خاصی نام و مشخصات آنها در همین رساله مذکور است چنین برمی‌آید که اتباع مسیحی ایران در این دوره غالباً آن اندازه آزادی داشته‌اند که بتوانند به‌تبلیغ عقاید خویش نیزبپردازند. واقعه‌مجازات و عقوبت رودلف استادلر[1] ساعت‌ساز سویسی که به‌امر شاه‌صفی انجام گرفت جنبهٔ جنایی داشت. وی که بقول تاورنیه سیاح فرانسوی «اولین و تنها اروپایی بود که در ملأ عام مقتول شد» مرتکب قتل نفس‌شده بود و فقط قبول اسلام می‌توانست او را از قصاص برهاند و چون نپذیرفت اجراء حکم شرع در حق او ضرورت داشت بنابر- این مورد او به‌هیچ‌وجه عقوبت و تضییق مذهبی و عدول از تسامح نسبت به نصاری محسوب نیست.

با وجود این، آزادی و آسایش ارامنه و سایر اتباع مسیحی هم چنانکه در سایر موارد مشابه نیز معلوم است همیشه در این دوره حاصل نبود و به‌تفاوت تسامح یا تعصب سلاطین و فقها و رجال عصر ممکن بود متزلزل شود چنانکه در دوره شاه‌سلطان حسین صفوی نسبت به‌ارامنه بدرفتاری شد و این پادشاه که بنابر مشهور قشری و متعصب بود به‌بهانه‌های مختلف به‌آزار ارامنه پرداخت و حتی نوشته‌اند که وقتی کشیش بزرگ ارامنه اعتراض نمود بفرمود تا او را زنده در آب جوش انداختند[٥].

در روزگار نادرشاه و بعد از آن وضع مسیحیان تا حدی متزلزل بود. نادر که در اواخر احوال گرفتار تزلزل شده بود مدتی به‌آزار آنها پرداخت و کلیسای آنها را بست. اما سیاستی که گویا به‌پیروی و تقلید از اکبر امپراطورهند پیش گرفت و در صدد تلفیق بین عقاید و ادیان برآمد، او را واداشت که در مراجعت از هند تسامح بیشتری نسبت به‌مسیحیان پیش بگیرد.

1. Rudolph Stadler

نوشته‌اند که در بازگشت از هند امر کرد تا انجیل را به‌فارسی نقل کنند و ازاین رو عده‌ای از علمای مسیحی با همکاری منشی او میرزامهدی خان استرآبادی به‌نقل و ترجمه انجیل پرداختند آن را به‌فارسی درآوردند و به‌وی عرضه کردند. ظاهراً قسمتی از همین ترجمه اکنون در کتابخانهٔ ملی پاریس هست که در فهرست بلوشه هم [۶] ذکر شده است و فقط شامل قسمتی از عهد جدید می‌باشد.

به هرحال در اصفهان اگرچه ارامنه وضعی متزلزل داشته‌اند اما درمواقعی که از دخالت در فتنه ها اجتناب می‌ورزیده‌اند و درصدد تجاوز و آزار مسلمین بر نمی‌آمدند و سوءظن دولت را جلب نمی کرده‌اند، در امنیت نسبی بوده‌اند.

گزارش پطروس گیلاننتس، در باب جریان تاج‌گذاری نادر در دشت مغان درعین حال حاکی از موضع قابل ملاحظه ارامنه و دیگر مسیحی‌ها، در این عصر به‌نظر می‌رسد [۷].

۱۵

در دورهٔ قاجار

در دورهٔ قاجاریه که مقارن با عصر اعتلاء قدرت‌های استعماری مسیحی و فعالیت روزافزون هیئت‌های تبلیغی کلیسایی در شرق بود مسیحیت در ایران به ندرت مواجه با تضییقات قابل ملاحظه شد و جماعات مختلف قوم از نسطوریهای کردستان و کاتولیک‌های اصفهان و ارامنه جلفا، چنانکه سرجان ملکم خاطر نشان می‌کند[۱] غالباً در آسایش و امنیت می‌زیسته‌اند حتی یک جهانگرد اروپائی در اوایل این عهد تصریح می‌کند که هرچند در ایران آئین مسلمانی حاکم و قاهر است در تمام شرق هیچ کشوری نیست که تعداد نصارای آن، از نسطوری و ارمنی، تا این اندازه زیاد باشد. حتی این طایفه، بر وفق قول جهانگرد مزبور، در تمام مدت انقلابات طولانی قبل از استقرار قاجار مجبور به خدمات لشکری نشدند و این خود از اسباب فزونی جمعیت آنها نیز گردید [۲]. البته واقعه هجوم اکراد به نواحی سلماس (۱۲۳۸) که منجر به هلاك هزارها نفوس مسیحی در نواحی اورمیه گشت درواقع از تحریکات عمال عثمانی ناشی می‌شد[۳]، همچنین ماجرای قتل گریبایدوف وزیر مختار روسیه (شعبان ۱۲۴۳) و همراهانش را با آنکه درظاهر مبنی بر تعصبات عام به نظر می‌رسید، نباید نشانه‌ای از تعصبات مذهبی ضد نصاری تلقی کرد. این وزیر مختار روسیه از آغاز ورود به ایران در اجراء مفاد عهدنامهٔ ترکمانچای مبالغه‌ای تمام کرد چنانکه در قزوین و تهران با سعی در الزام ارامنه و گرجی‌های محلی به بازگشت به روسیه با مقاومت خود آنها و تحریک غوغای عام مواجه شد و چون در تهران از اینکه کسانی را هم از آن جماعت که مسلمان شده بودند به این امر الزام

و در واقع وادار به ارتداد نماید ابا نکرد به‌علاوه شرکت وی در توطئه‌ای که منجر به ناخرسندی دربار و درباریان قاجار هم شد و تا حدی اهانت به عفت عمومی تلقی می‌شد وی را در نزد عامه مورد نفرت ساخت و این معنی محرك شورش عامه، و همراهی بعضی از علماء عصر با مقاصد آنها گشت. به هر حال با آنکه قتل سفیر و هتك حریم سفارتخانه امری بکلی مخالف آداب و رسوم مقبول بود، تا آنجا که از مجموع گزارش ها بر می‌آید گریبایدوف خود موجب بروز حادثه و مسبب واقعی هلاك خویش بود و رعونت و استبداد او بیش از تعصب قومی سبب این حادثه گشت [٤]. همچنین واقعهٔ حمله به محلهٔ ارامنه در تهران که در همان سالها (ح. ۱۲۳۰) در جو حاد و تحریك آمیز «جهاد» [٥] برضد روسیه، رخ داد و ملا محمد زنجانی از علماء تهران با جمعی مریدان، در محله ارامنه به بهانهٔ خم‌شکنی، خانه فقرای قوم را هم در این ماجری بدست عوام به‌غارت داد، نزد عقلاء عصر با نظر تأیید تلقی نشد چنانکه به امر دولت خود وی با عده‌ای از یارانش از تهران تبعید شدند، دولت پرداخت خسارت به نصارای مزبور را تعهد کرد و ظرفای شهر هم در این باب عدم توافق خود را با این اقدام نشان دادند. رباعی میرزا مهدیخان متخلص به شحنه در این باب قابل نقل است [٦].

با آنکه اهتمام دولت در حل اینگونه مسایل تا حدی هم ناظر به آن بود که بهانه‌ای به‌دست دولت‌های استعماری مسیحی مداخله جویی چون روس و انگلیس و دستاویزی برای اعتراض آنها به دست ندهد، تمرکز تدریجی که در امر ادارهٔ کشور حاصل می‌آمد نیز ضرورت توجه به امنیت اقلیت‌های مذهبی را الزام می‌کرد. از همین رو بود که میرزا تقی‌خان امیرکبیر به تحبیب اقلیت‌های مذهبی توجه خاص داشت از الزام آنها به تغییر دین که از جمله گاهی در بعضی نواحی آذربایجان انجام می‌شد به‌شدت منع کرد، ممانعت از تعمیر کلیساها را که بوسیله بعضی عمال محلی اعمال می‌گردید لغو یا تقبیح کرد حتی از ارامنه اورمیه و سلماس فوج جداگانه‌ای به‌وجود آورد و یك تن از خود آنها را به‌نام جبرئیل خان پسر صمصام خان سرهنگ فوج مزبور کرد [٧]. توجه دولت به رفاه احوال مسیحی‌ها گاهی حتی بهانه‌ای می‌شد تا فی‌المثل میرزا علی‌اصغرخان اتابك صدراعظم معروف ناصری به بهانه اصل و نژاد گرجی خویش به طرفداری از ارامنه نصاری منسوب یا

متهم گردد[۸] و بدینوسیله مشاجرات سیاسی در داخل دولت گاهی منجر به تحریک احساسات ضد مسیحی در سطح های مختلف حیات عامه نیز می‌شد. با این حال فقر عمومی، در این دوره مسیحی‌ها را هم که غالباً به نحوی تحت حمایت دول خارجی بودند، مخصوصاً در آذربایجان و اصفهان ناخرسند و احیاناً وادار به مهاجرت به روسیه یا هند می‌کرد. در اواخر عصر ناصری تعداد ارامنه، چنانکه از گزارش یاکوب ادوارد پولاك طبیب یهودی‌اتریشی مقیم ایران بر می‌آید، روز بروز در کاهش بود و غیر از تضییقاتی که حکام محلی گاه‌گاه در حق آنها روا می‌داشتند اختلافات‌مذهبی هم که از فعالیت میسیونرهای اروپایی در بین آنها پیدا شد آنها را محکوم به تفرقه و مهاجرت می‌کرد[۹].

این فعالیت‌های تبلیغی میسیونرها [۱۰]، که از عهد صفویه آغاز شده بود، در این دوره در داخل حوزهٔ اسلام هم موجب ایجاد عکس‌العمل‌هایی گشت و یک رشته مناظرات و ردود بین مسیحی‌ها و مسلمین را به وجود آورد. از این جمله فعالیتهای هنری مارتین کشیش انگلیسی بود، که به حمایت نمایندگان وابسته به بریتانیا از جمله سرجان ملکم و سرگوراوزلی در شیراز و تهران‌فعالیت تبلیغی‌شدیدی به وجود آورد که علماء اسلام ضرورت مبارزه با آن را احساس کردند و در رد مقالات وی که متضمن رد اسلام و انکار نبوت خاصه بود اهتمام به‌جا آوردند. در بین کسانی که در این معر که تا مدتها بعداز عزیمت و مرگ هنری مارتین، به تصنیف مقالات و رسالات پرداخته‌اند میرزا بزرگ قائم مقام صاحب رسالهٔ اثبات النبوه، ملا محمدرضا همدانی مصنف رسالهٔ مفتاح‌النبوه و ملااحمد نراقی مؤلف کتاب سیف الامه را باید نام برد، رساله اخیرالذکر نه فقط شبهات پادری انگلیسی (= هانری مارتین) را رد کرد، بلکه سنن و آداب نصارای غرب را هم به شدت مورد انتقاد و تخطئه قرار داد[۱۱].

مع هذا غوغای مجادلات و ردود به هیچ وجه موجب ایجاد تضییقات بیشتری برای نصارای ایران نشد و این جماعت، به استثنای موارد بسیار نادر که تحریکات شدید پیش می‌آمد و در بعضی موارد خود آنها محرك خشم عامه می‌شدند، همچنان تحت حمایت مسلمین از آزادیهایی که اهل ذمه بر وفق احکام اسلامی مشمول آن می‌شدند بهره‌مند ماندند. در مازندران البته از ارامنه و گرجی‌هایی که به روزگار

صفویه به آن نواحی کوچانده شدند در عهد قاجار فقط عده معدودی باقی مانده بود [۱۲]. درسایر شهرها عده نفوس آنها تابع احوال اقتصادی محل بود. در اصفهان از قرار آنچه مادام دیولافوا از قول کشیش پاسکال خلیفه جلفا نقل می کند در عهد حکومت ظل السلطان، ارامنه از آزادی و آسایش نسبی برخوردار بوده‌اند. [۱۳]. در سنندج در همین ایام جماعت ارامنه کلیسایی داشته‌اند که هر روز صدای ناقوس آن به‌گوش مسلمین می‌رسیده است. عمارات عالی هم در محله خود داشته‌اند و از املاك «دکاکین و باغات و کاروانسرا» هم بهره داشته‌اند [۱٤]. در تهران عیسویها محله جداگانه داشته‌اند و حتی یک کلیسای آنها موسوم به کلیسای طاطاوس نزدیک بقعه سید اسمعیل ــ یک زیارتگاه عمومی مسلمین ــ فعالیت می کرده است. [۱۵]. با اینهمه تعصبات مذهبی ضداسلامی در بین مسیحی‌ها هم در این ایام و بعد از آن به هیچ‌وجه از آنچه نزد عوام مسلمین وجود داشته است کمتر نبوده است. کشیش پاسکال در گفت‌وشنود با خانم دیولافوا خاطرنشان می کند که آنچه ارامنه را از یاد گرفتن زبان فارسی مانع می‌آید نفرتی است که نسبت به‌مسلمین دارند [۱٦]. در اواخر جنگ اول (۱۳۳٦ ق) این نفرت در خونریزیهایی که بوسیله آنها، با همدستی طوایف آسوری (=جیلو) در نواحی اورمیه و خوی و سلماس روی داد، شدت یافت و منجر به‌قتل و ایذاء تعدادی از مسلمین گشت [۱۷]. مع هذا این احوال که با رفع تحریکات استعمارگران پایان یافت مانع از همزیستی و دوستی مستمر مسلمین با این اقلیت‌ها نشد. فعالیت میسیونرهای مسیحی در زمینه ایجاد مدارس قابل ملاحظه بود. ارامنه در تبریز فعالیت فرهنگی خود را دنبال کردند و کتابخانه های عمومی و خصوصی به‌وسیلهٔ آنها تأسیس شد [۱۸]. در امور نظام و فعالیت اجتماعی هم در عهد مشروطیت و مقدمات آن همکاریهای آنها قابل ملاحظه بود. وجود اشخاصی مانند یفرم‌خان، و یقیکیان در اواخر این دوره نشانه‌یی از همین دوستی و همزیستی بود که استمرار حیات مسیحیت را در محدودهٔ یک اقلیت مذهبی و بر وفق قاعده ذمه اسلامی ممکن ساخت. به هر حال در باب احوال ارامنه و نسطوریهای ایران عهدقاجار، از گزارش‌های سیاحان و نویسندگان اروپائی عصر اطلاعات مفید به‌دست می‌آید [۱۹] که از مطالعهٔ آنها نقش سیاستهای استعماری را نیز در نشر و تبلیغ مسیحیت می‌توان دریافت.

۱۶

مسیحیت در شعر فارسی

در ادبیات ایران عیسی تقریباً همواره با چهره‌ای که در قرآن کریم از وی تصویر می‌شود آشکار می‌گردد. جزئیات تازه‌ای هم که بر این تصویر روشنی می‌افکند از تفسیرها مأخوذ است و البته تا حدی از اناجیل ــ رسمی یا اپوکریفا ــ اخذ شده است. اما چهره مسیحیت، گاهی با آنچه در قرآن در باب نصارای عرب آمده است تفاوت پیدا می‌کند. این از آن رو است، که نصارای ایران، در شهرها و روستاهای این سرزمین سابقهٔ دیگر و آداب و رسوم دیگری را، ورای آنچه نزد نصارای حجاز معمول بوده است داشته‌اند. با این حال ترسا در ادبیات فارسی همچنان گاه چهره زاهد متنسک را دارد، گاه مظهر شرک و انکار نسبت به توحید اسلام تلقی می‌شود. مواردی هم هست که رمزی از عشق و زیبائی و مستی و خوشباشی است، وجودش با باده و ساده و با بیقیدی نسبت به حدود شریعت همراه است. اعتقادش در اسناد الوهیت به مسیح و در تلقی از او به عنوان فرزند خدا نمونه‌ای از ضلالت وجهالت محسوب است. لباس او از طیلسان تا زنار، و مسکن او از دیر و صومعه تا کوی ترسایان حس تحقیر و حس نفرت را برمی‌انگیزد و ارتباط او با روم، که تقریباً همیشه در عهد اسلام و قبل از اسلام، دشمن ایران است، همچنین با یونان که به جهت وجود فلاسفه‌اش نوعی سرزمین شرک و شک و کفر محسوب است، تصویر آن را غالباً تیره می‌دارد با این وجود در نزد صوفیه ترسائی گاه رمز تجرید و تجرد محسوب است وحیات ترسایان مانند نمونه زهد و عزلت و سعی در تزکیه نفس به عنوان سرمشق، یا به عنوان نمونه‌ای که مسلمانان باید در راه خدا از آنها باز پس نمانند، وسیله اعزاز و

تشویق یا تحذیر و تقریع واقع می‌شود. در سراسر ادبیات این صورتهای گونه‌گون جلوه دارد و تنوع قابل ملاحظه‌ای به‌تصویر عیسی وعیسویت در ادبیات ایران می‌بخشد.

بسیاری از لغات و عبارات خاص مربوط به‌آئین مسیح در نظم و نثرفارسی آمده است و در اقوال و کلمات صوفیه و عرفا همانطور که اشاره شد، برسبیل تمثیل و مجاز از آنها مکرر استفاده شده است.

تعبیرات و ترکیباتی مانند دیر راهب، بت ترسا، زنار زلف، اعجاز مسیحا، نفس عیسوی، مکرر در شعر و نثر فارسی آمده است. لیکن تداول و انتشار این لغات در شعر و ادب فارسی همه‌جا و همیشه به‌سبب آن نیست که گویندگان و نویسندگان فارسی معرفت صریح و واضح و قاطعی از این معانی و مفاهیم داشته‌اند بلکه تا اندازه‌ای این تداول و انتشار سببش همانطور که گفتیم رواج و شهرت و تداول قصص قرآن و تفاسیر و روایات و اخبار اسلامی مربوط به‌عیسی است.

البته بعضی از این گویندگان و عرفا در عقاید متکلمین و ملل و نحل تتبع داشته‌اند و بسا که با متون اناجیل و کتب نصاری مربوط بوده‌اند و احیاناً هم به‌دیر و کلیسا آمد وشد داشته‌اند، لیکن غالب آنها از آئین مسیح اطلاع درست وقاطعی نداشته‌اند و ازالفاظ و معانی خاص مربوط به‌آئین‌مسیح نیز آنچه دانسته‌اند ازقبیل مسموعات مبهم و درهم و غیر موثق بوده است. نه با کلیسا و راهبان و آباءنصاری آشنائی داشته‌اند و نه از متون اناجیل و کتب واسفار قوم مطلع بوده‌اند. بسا که مطران و کشیش نصاری را نیز با موبدان و مغان و برهمنان اشتباه می کرده‌اند و زنار مسیحی را از کستی گبران تفاوت نمی‌نهاده‌اند. کسانی‌مانند ناصرخسرو، خاقانی، نظامی که بیش وکم اطلاعات صحیح تر و جامع تری از طریق مراوده و معاشرت و یا از راه مطالعه و مباحثه از عقاید و مناسک مربوط به‌آئین مسیح داشته‌اند دربین گویندگان و نویسندگان بسیار نیستند.

مع ذلک تمام الفاظ و عبارات خاص مربوط به‌آئین مسیح که بر وجه تمثیل و استشهاد و یا برسبیل مجاز و استعاره، در شعر وادب فارسی وارد شده است یکسره از طریق قرآن و اخبار اسلامی و یا از راه تقلید و تکرار اقوال سابقین نبوده است. نه‌فقط زندگی عیسی به‌سبب غرابتی که داشته است و مواعظ و تعالیم او به‌جهت

مناسبتی که با آراء صوفیه و عرفا داشته است مورد توجه و اعتنای خاص اهل فضل و ذوق واقع شده است بلکه وجود دیرها و کلیساها در اکثر بلاد قدیمی ایران و اشتمال کتب کلام و ملل و نحل برپاره‌ای عقاید آنها و نیز مباحثه‌ها و معاشرتهائی که در بیشتر اوقات بین مسلمین و پیروان مسیح روی می‌داده است و نیز سفرهائی که بعضی از مسلمین به بلاد نصاری می کرده‌اند و روابط تجارتی و صلح و جنگ که بین مسلمین و رومی‌ها بوده است، همهٔ اینها از اسباب و علل عمده و مهمی بوده است که توجه مسلمین را به‌آراء و عقاید و آداب و مناسک پیروان مسیح معطوف کند و هرچند این توجه در بسیاری موارد سطحی و ظاهری بوده است و کمتر به‌عمق و غور این عقاید و مناسک فرو می‌رفته‌اند اما ناچار در رفتار وگفتار مسلمین بی‌تأثیر نبوده است. صوفیه بدون شک، بعضی از مناسک و آداب راهبان مسیحی را اقتباس کرده‌اند و بدانها لباس عرفانی پوشیده‌اند و در عقاید و آداب خویش وارد و داخل کرده‌اند، مثل عزلت و سیاحت و فقر و ریاضت و تجرد و دریوزگی و امثال اینها که تمام از تأثیر فقر عیسوی است و محققان صوفیه آنها را از فقر محمدی دور و برکنار می‌دیده‌اند و در این باب باید به‌تفصیل تر سخن راند. اما البته این تأثیر و نفوذ اطوار و اقوال نصاری در بین عامه و خاصه مسلمین فقط در رفتار آنها نبوده است در گفتار آنها نیز ناچار تأثیری داشته است و بسا که مسموعات ساده بی‌تحقیق که از اقوال و احوال نصاری به‌گوش مسلمین رسیده‌است در آنها تأثیر قوی نموده و برسبیل عبرت و موعظه در کلمات و اقوال آنها منعکس شده است.

به هر حال تحقیق در این مطلب که در اقول و آثار شاعران و عرفاء ایران تأثیرآئین مسیح تاچه‌حد بوده‌است و نزد کدام یک از مشاهیر شاعران این تأثیر سطحی و ظاهری بوده است و کدام یک نفوذی عمیق‌تر و صحیح تر از آن آئین پذیرفته‌اند فواید بسیار دارد و منابع و مبانی قسمتی از معانی و مضامین رایج در ادب فارسی را بیان می کند به همین جهت ما در این فصل از کتاب حاضر، آثار بعضی ازشاعران و عارفان مشهور را که این تأثیر و نفوذ، خواه سطحی و خواه عمقی، در آنها محسوس تر و مشهودتر است، مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهیم و بعضی از آن موارد را که الفاظ و معانی خاص مربوط به‌آئین مسیح در کلام آنها آمده است، جمع

و تدوین می‌نمائیم.

البته بررسی و تحقیق در تمام دواوین و کتب فارسی میسر نیست اما آنچه در این فصل نقل می‌شود بخوبی می‌تواند نموداری باشد از کیفیت انعکاس وانتشار اینگونه معانی و الفاظ در ادبیات فارسی و باقی کتب ودواوین را نیز بیش و کم برهمین منوال توان قیاس کرد.

رودکیــ از استاد ابوعبدالله جعفربن‌محمد رودکی که به کثرت شعر معروف بوده است و مطابق ادعای رشیدی سمرقندی بالغ بریک میلیون وسیصد هزار بیت شعر داشته است اکنون متأسفانه بقدر هزار بیت هم باقی نمانده است و البته از این مقدار اندک که باقی‌مانده است نمی‌توان برمیزان و کیفیت تأثیر و نفوذ آئین مسیح در شعر او حکم کرد. چند بیت از ابیات او که از الفاظ و معانی مربوط به مسیحیت مشحون به‌نظر می‌رسد در اینجا نقل می‌شود:

روح‌القدس؛ رجوع کنیدبه‌ل. ت. ع.

سرا زمنصب تحقیق انبیاست نصیب چه‌آب جویم ازجوی خشک یونانی
برای پرورش جسم، جان چه‌رنجه کنم که حیف باشد روح‌القدس به‌سگبانی

عیسی و مرد کشته: مقایسه شود با قول عیسی در باب مکافات اعمال (انجیل لوقا / ۳۱).

عیسی برهی دید یکی کشته فتاده حیران شدوبگرفت بدندان سرانگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار تاباز که او را بکشدآنکه ترا کشت
انگشت مکن رنجه به‌در کوفتن کس تا کس‌نکند رنجه بدر کوفتنت مشت

این قطعه در دیوان ناصرخسرو نیز ضبط شده است اما در لغت فرس اسدی بیت ذیل که از همین قطعه است:

این تیغ نه‌ازبهر ستمکاران کردند انگور نه از بهر نبیذست بچرخشت

بنام رودکی آمده است و ظاهراً از اوست.

کلیسا: مجمع و جامعه دینی نصاری؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

از کعبه کلیسیا نشینم کردی آخر در کفر بی‌قرینم کردی
بعد از دوهزار سجده بردرگه دوست ای عشق چه‌بیگانه زدینم کردی

این رباعی در دیوان «رودکی» تصحیح مرحوم سعید نفیسی ضبط شده است،

اما چنانکه خـود ایشان در ذیـل صفحه ۱۰۴۶ کتاب احوال و اشعار رودکی یادداشت کرده‌اند از سبک سخن رودکی دور است و به‌شعر گویندگان متوسطین بیشتر می‌ماند.

کسائی ـ حکیم کسائی مروزی نیز که از شعرای بزرگ قرن‌چهارم است بخش عمده اشعارش از میان رفته است و یا تا کنون به‌دست ما نـرسیده است. توجه او به معانی حکمی و کلامی حاکی از آن است که ظاهراً در کلام و ملل و نحل بی‌وقوفی نبوده است. اما از اشعار او شواهدی که این دعوی را کاملا ثابت کند در دست نیست و طبعاً کیفیت تأثیر آئین مسیح را نیز در آثار او نمی‌توان تحقیق کرد. چند بیتی از اشعار او که معانی و الفاظ آئین مسیح در آنها منعکس شده است از این قرار است:

راهب: ترسا، زاهد نصرانی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نیلوفـر کبود نگه کـن میان آب — چـون تیغ آبداده و یاقوت آبـدار
هـمرنگ آسمان و بکـردار آسمان — زردیش بـرمیانه چو ماه ده وچهار
چون‌راهبی که‌دورخ اوسال‌وماه زرد — وز مطرف کـبود ردا کـرده و ازار

چلیپا: صلیب؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

طیـلسان: لباس سیاه خـاص راهبان نصاری؛ رجـوع کنید بـــه ل. ت. ع.

ابر آمد از بیابان چون طیلسان رهبان — برق از میانش تابان چوبسدین چلیپا

فرخی ـ استاد ابوالحسن علی‌بن جولوغ، فرخی سیستانی متوفی در سال ۴۲۹ هجری که شعرش به‌لطافت و انسجام ممتاز است کمتر به‌معانی اخلاقی و عرفانی توجه دارد. ذکر کلمات و تعبیراتی مخصوص آئین عیسی در اشعار او اکثر ازباب تشبیه و توصیف است.لغاتی مانند صلیب و ناقوس و ترسا و مسیح و عیسی که در اشعار او مکرر آمده است به‌هیچوجه حکایت از تأثیر قطعی و مستقیم آئین مسیح در ذهن او ندارد:

لباس ترسا: جامه سیاه که راهبان‌پوشند.

دل ترسا همی داند کزاو کیششی تبه گردد — لباس سوگواران زان‌قبل پوشد همی ترسا

ترسا: به‌معنی راهب.

تا نماز است نامهٔ مومن تا صلیب است قبله ترسا

ناقوس: جرس یا زنگ کلیسا که اعلام مراسم و اوقات می کند؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

قیصر بر درگه تو سوزد ناقوس هرقل در خدمت تو درد زنار

زنار: کمربند ترسایان؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

صلیب: دار چوبین از دو پاره چوب که عیسی را بنا برمشهور بدان مصلوب کردند و آن را چلیپا نیز خوانند؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

کستی هرقل به‌تیغ هندی‌بگسل بر سر قیصر صلیبها همه بشکن

صومعه: محل عزلت و عبادت راهب نصرانی؛ رجوع کنید به ل. ت.ع.

در زاویه امروز بخندد لب زاهد درصومعه امروز بخندد لب‌ابدال

معجزعیسی: کنایه‌از زنده کردن‌مردگان‌به‌وسیله‌وی؛ رجوع کنیدبه ل.ت.ع.

به‌سخا مرده صد ساله همی زنده کند این سخا معجزعیسی است‌همانا نه‌سخاست

*

هم‌بکشدوهم‌زنده کندخشمش‌وجودش آن موسی عمران بود این عیسی مریم

باد مسیح: کنایه ازنفس عیسی؛رجوع کنید به ل.ت.ع.

نه‌مسیح است ولیکن نفسش بادمسیح نه کلیم‌است‌ولیکن قلمش‌چوب کلیم

عنصریـ از حکیم ابوالقاسم‌عنصری ملک‌الشعراء دربار سلطان محمود غزنوی جز دیوانی‌مختصر و بعضی‌ابیات پراکنده چیزی باقی نیست. آنچه ازمطالعهٔ این دیوان برمی‌آید آنست که عنصری ازمسیح وآئین اوظاهراً جز ازطریق روایات اسلامی اطلاعی نداشته است. ازمعجزات مسیح و دعای عیسی و مرده زنده کردن او دراشعار وی ذکری هست:

دعای عیسی؛ رجوع کنیدبه ل.ت.ع.

صلح را همچون دعای عیسی مریم بود جنگ‌را همچون‌عصای‌موسی‌عمران‌شود

مسیح پرستـ مسیحی؛ رجوع کنیدبه ل.ت.ع.

آمد آن رگزن مسیح پرست نیش‌الماس‌گون‌گرفته‌بدست

الوهیت مسیح؛ رجوع کنیدبه ل.ت.ع.

همی بگوید کاندر توآن همی شنوم   که در مسیح شنیدم زجمله جهال

معجز مسیح؛ رجوع کنیدبه ل.ت.ع.

چنان خبر که شنیدم زمعجزات مسیح   عیانش درتوهمی بینم‌ای شه‌ابطال [۱]
اگر به‌دعوت او مرده زنده کرد خدای   خرد زحجت تو رسته شد زبندضلال

منوچهری ـ ابوالنجم احمدبن‌قوص منوچهری دامغانی شاعر معروف دربار سلطان مسعود غزنوی، اشعارش اکثر در وصف طبیعت و مدح ممدوح و بیان احوال مستی و عاشقی است. از این رو به‌معانی اخلاقی و زهد و عرفان در شعر او بر نمی‌خوریم. اما در بعضی از ابیات او کلمات و الفاظ و تعبیراتی از قبیل آنچه مخصوص به‌آئین مسیح است ذکر شده است که ظاهراً به‌سبب انس و الفتی که با اشعارعربی داشته است آن الفاظ و عبارات را مانند بعضی کلمات و معانی دیگر از شعرعربی خاصه اشعارکسانی مانند اعشی و اخطل، که نام آنها مکرر در شعرش آمده است، گرفته باشد و بعضی دیگر از این معانی ازقرآن است:

قندیل: چراغدان که ازسقف آویزند؛ رجوع کنیدبه ل.ت.ع.

چو از زلف شب بازشدتابها   فرو مرد قندیل محرابها

محراب: عبادتگاه عیسی که بنابر مشهور درآنجا عیسای مسیح خدا را بعنوان معبود نیایش می‌کرد. این تعبیر متضمن جوابی است که مسلمین در نفی الوهیت مسیح، به‌نصاری که قائل به‌اثبات‌آن بودند داده‌اند.

آبستنی مریم: که از طریق نفخ جبرئیل و بدون وساطت شوی بود؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

انگور سیاه‌است وچوماه‌است وعجب نیست   زیرا که سیاهی صفت ماه‌روان‌است
عیبیش جزاین نیست که‌آبستن‌گشتست   او نیز یکی دخترک تازه جوانست
بیشوی شد آبستن چون مریم عمران   وین قصه‌بسی خوبتر و خوشتر ازآنست

گویائی مسیح؛ رجوع کنید به‌نطق عیسی ل. ت. ع.

خاک پنداری به‌ماه‌و مشتری آبستن است   مرغ پنداری که هست اندر گلستان‌شیرخوار
این یکی گویاچرا شدنارسیده چون‌مسیح   واندگربیشوی چون‌مریم‌چرا برداشت بار

چشمه معمودیه: آبی که عیسویان کودکان خود را به‌قصد اجراء مراسم تشرف در آن غسل می‌دهند و در این بیت اشارت شاعر به‌چشمه، ممکن است ناظر به‌چشمه رود اردن باشد که یحیی تائبان قوم یهود را در آنجا تعمید می‌داد؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

چون‌صبح صادق بردمدمیرسرا اوبی دهد جامی بدستش برنهدچون‌چشمه معمودیه

حواری: نخستین شاگردان و پیروان عیسی؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

چندان دروغ وبهتان گفتند آن‌جهودان بر عیسی بن مریم، بر مریم وحواری

من کیستم که برسن نتوان دروغ گفتن نه قرص آفتابم نه ماه ده چهاری

دم عیسی: مراد معجزه عیسی در زنده کردن مردگان و شفای بیماران؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گل زرد و گل خیری و بید و باد شبگیری زفردوس آمدند امروز سبحان‌الذی‌اسری

یکی چون‌دورخ‌وامق دوم‌چون دولب‌عذرا سیم چون گیسوی‌مریم چهارم چون دم‌عیسی

یکشنبد: روزعید هفتگی نصاری.

طریق و مذهب عیسی: در اینجا مراد اباحه شرب خمر است که در جامعه اسلامی نزد نصاری مخصوصاً در دیرهای مسیحی مجاز و رایج بوده است؛ رجوع کنید به ل.ت. ع.

اگر توانی یکشنبه را صبوحی کن کجا صبوحی نیکو بود به یکشنبد

طریق و مذهب عیسی بباده خوش ناب نگاهدار و مزن بخت خویش رابه‌لگد

ناصرخسروـ حکیم ناصربن خسروبن حارث قبادیانی متوفی در ۴۸۱ هجری، به‌سبب آشنائی و تبحری که درعقاید و آراء ملل و نحل داشته است و هم به‌جهت توجه و عنایتی که به‌زهد و عبادت می‌ورزیده است، توجه زیادی به‌معانی والفاظ خاص آئین مسیح داشته است و بعید نیست که درطی اسفار خویش با رهبانان و آباء نصاری ارتباط و آشنائی یافته و از عقاید و آراء آنها به‌طریق بحث و مناظره استحضار حاصل کرده باشد. در آثار منظوم او ذکر ترسایان و عقاید آنها مکررآمده است و درآثار منثور وی هم به‌بعضی عقاید و رسوم آنها اشارت‌ها هست:

آبستن ازباد: مراد نفحه روح است؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گل آبستن از باد مانند مریم هزاران پسر زاده از چار مادر

انجیل: کتاب مقدس نصاری که شامل بشارات عیسی و در واقع مبنی بر روایات منقول از اصحاب نخستین اوست؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چون ندانی که فضل فرقان چیست پس چه فرقان ترا و چه انجیل

جامه ترسا: لباس راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

از برف تر بنفشه گرایمن گشت ایدون چرا چو جامه ترسا شد

ترسا: رجوع کنید به ل. ت. ع.

گرما رنه‌ای مردمی، از بهر چرااند مؤمن زتو ناایمن و ترسان زتو ترسا

سیه شب ترسائی: کنایه از جهل و ضلالت نصاری است در اعتقاد مسلمین.

تأویل در سیه شب ترسائی شمع و چراغ عیسی و شمعون است

پوردخت عمران=عیسی.

ای زنده شده بتوتن مردم مانا که تو پوردخت عمرانی
ترسا پسر خدای گفت او را از بی‌خردی خویش و نادانی
زیرا که خبر نبود ترسا را از قدر بلند نفس انسانی

قسیس: پیشوایان دین نصاری که به‌فارسی کشیش گویند؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بشناس امام و مسجد را آنگه قسیس را نکوه و چلیپا را

دم عیسی: رجوع کنید به ل. ت. ع.

وافی و مبارک چو دم عیسی مریم عالی و بیاراسته چون گنبد خضرا

روح قدس: روح پاک؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

روح قدس راز فخر روزی صدبار گرددرومجلسش مجال و مدارست

سم خر: سم خر عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بیاویزند عیسی را بخواری سم خر را خرند از خاکساری

قسطای‌بن‌لوقا: ریاضی‌دان معروف نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

هر کسی چیزی همی‌گوید زتیره رای خویش تا گمان آیدت کو قسطای بن لوقاستی
تهیتر دانش از دانش ازآن کز مغز ترب ارچه به‌منبر برهمی بینیش قسطائی و لوقائی

قندیل: چراغدان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

یلدا: نمونه شب دراز و تاریک؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

قندیل فروزی به‌شب قدر به‌مسجد   مسجدشده چون روزودلت چون‌شب یلدا
قندیل میفروز بیاموز که قندیل   بیرون ببرد از دل پرجهل تو ظلما

کنشت: معرب کنیسه درعبری به‌معنی جامع و جامعه است که صورت کلیسا با آن مربوط و متضمن تخصیص به‌نصاری است؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کلیسیا: جامعه روحانیت نصاری همچنین معبد قوم که مراسم دینی را در آنجا بجا می‌آورند؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

از چه‌سعید اوفتاد و از چه‌شقی شد   زاهد محرابی و کشیش کنشتی
مسجد کلیسیا نشدست ای پسر هنوز   گرچه به‌شهر همبرمسجد کلیسیاست

گندم و مسیح: اشاره به آنکه گندم هم مثل مسیح است، گرسنه‌ای را که مشرف به‌مرگ است‌زنده می کند.

اگر مرده را زنده کردی مسیح   چنان چون برین قول ایزدگواست
به‌یک دانه گندم درای هوشیار   مسیح است بسیار و بی منتهی است

بام مسیح: کنایه از آسمان چهارم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بام مسیح وجای خردمندان   این خاکدان‌طویله و شوغارش

شوغار: جای خوابیدن چارپایان. برهان

سخن مسیحا: نطق عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

زنده به‌سخن باید گشتنت ازیراک   مرده به‌سخن زنده همی کرد مسیحا

معزیـ امیر عبدالملک معزی نشابوری ملک‌الشعراء دربار ملکشاه وسنجر به سبب آنکه سلاطین ممدوح او مناسباتی از صلح و جنگ با قیاصره روم داشته‌اند، توجه خاصی به‌مذهب و اعتقاد نصاری داشته است و ذکر مصطلحات و معتقدات منسوب به‌نصاری در شعر او بالنسبه زیاد است منتهی این قبیل الفاظ در کلام او ظاهراً مأخذی جز اطلاعات و معلومات متداول در بین عامه مسلمین آن زمان ندارد و نمونه‌ای از آن اطلاعات و معلومات را در اشعار ذیل که از دیوانش استخراج شده است می‌توان یافت:

زنار؛ رجوع کنید به ل.ت. ع.

گر تعبیه سازی بسوی روم دگر بار / زنار چو افسار کنی برسر ترسا
برمیان بند کمربندد بخدمت پیش شاه / هر که اندر روم فخر از بند زنار آورد

ترسا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

سم خر مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

اینجا زفر عدلت ایمن شده است مؤمن / وانجا زسهم تیغت ترسان شده است ترسا
خانان همی بخدمت بوسند سم اسبت / چونانکه بت پرستان سم خر مسیحا

دم مسیحا، دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بازآوری به احسان جان رمیده از تن / احسان تست گوئی همچون دم مسیحا
کف دادش همی ماند دم عیسی مریم را / دل پاکش همی ماند کف موسی عمران را

مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کلکی به جهان درکه شنیدست که آن کلک / گاهی ملك الموت بود گاه مسیحا

صلیب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کلیسیا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

فخر آورم بحضرت درگاه تو همی / چونانک رومیان به صلیب و کلیسیا

قندیل؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

ترسا: جامه، تفاخر←.

چو نور چشمه خورشید زیراو برون تابد / تو گوئی نور قندیلست زیر جامه ترسا
زانکه به مهرت بود تقرب مؤمن / زانکه به کینت بود تفاخر ترسا

افسون مسیحا.

ضمیر روشن و اندیشه او / کف موسی و افسون مسیحاست
گر بدیعست که عیسی به دعا افسون کرد / ورشگفتست که موسی به عصا ثعبان کرد

باد مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کلک تو در مرتبت چو مهر سلیمان / دست تو در معجزه چو باد مسیحا
توقیع تو بینم سبب زندگی خلق / گوئی که صریرقلمت باد مسیحاست

عیسی، عیسی وار.

چون ببخشد روزبزم وچون بکوشد روز رزم / عیسی مریم بود یا موسی عمران بود
کردند آشکارا معجز به عالم اندر / عیسی به بیت مقدس موسی به طور سینا

به‌تیغ گر ملک‌الموت وارجان ببرد   بدست باز دهد جان‌رفته‌عیسی‌وار

جاثلیق: عالم و عابد ترسایان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

وگر پیام تو در خواب بشنود قیصر   زجاثلیق جز اسلام نشنود تعبیر

مادر عیسی: مریم.

ای از ورع چو مادر عیسی بلندقدر   وی‌از شرف‌چو دختراحمد بزرگوار

قسیس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

رهبان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

توآن‌شاهی که‌طاعتگاه‌قسیسان‌ورهبانان   بشمشیرصنم‌وارت‌چه‌خالی‌ازصنم‌داری

دعوت عیسی، دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چون‌عدوراخیره‌باید کرد موسی کف‌بود   چون‌ولی‌را زنده باید کرد عیسی‌دم‌بود

سحر عدورا به‌خشم معجز موسی توئی   مرگ ولی را به‌مهر دعوت عیسی توئی

زنار بستن، گشودن.

اندر صف خورشید پرستان شدم اینک   زیرا که میان سخت به‌زنار ببستم

پیش تو برم سجده میان بسته به‌زنار   تاخلق بدانند که خورشید پرستم

وگر نشان‌رسدازدین اوبه‌قیصرروم   کمرببندد وبگشایداز میان زنار

یحیی: یحیای تعمید دهنده فرزند زکریا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

ای‌زجباری مقدس همچوعیسی‌از دروغ   ای زبیدادی مطهر همچو یحیی ازگناه

چلیپا، صلیب.

پیش روی توهمی سجده بردقیصر روم   تا بخورشید سراز ملک چلیپاست ترا

قیصر بدل بت و چلیپا   سی‌پاره دهد بدست رهبان

مرکبان توبه سم خود خواهند شکست   هرچه‌در خانه کفار صلیب وصنم‌است

به‌گردون بردن عیسی: مطابق نص قرآن کریم خداوند عیسی را به‌آسمان برد؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

به‌گردون برد عیسی را زهامون   محلش با کواکب کرد یکسان

معجز عیسی، دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

خالق عرش سه‌چیز سه‌پیمبر بتو داد   معجز عیسی‌و عمر خضر و شاهی‌جم

گوئی کف توهست ید موسی عمران   و اندر لب تو هست دم عیسی مریم

سنائیــ حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم، سنائی غزنوی شاعر عارف مشهور، گذشته از دیوان قصاید و غزلیات خویش چندین مثنوی در زهد و عرفان دارد که اهم آنها همان حدیقةالحقیقة است مشحون از معانی عرفانی و مملو از تمثیلات و مواعظ صوفیانه و البته در چنین اثری معانی و عبارات خاص مربوط به‌آئین مسیح زیاد است‌و این‌گونه‌الفاظ وتعبیرات نه‌فقط برسبیل تشبیه‌و توصیف‌بلکه نیز به‌طریق تمثل و استشهاد، در نزد عرفا و صوفیه آمده است. بعضی از این اقوال نیز بامنقولات اناجیل مناسباتی دارد هرچند اکثر آنها در اناجیل نیست:

شفای بیماران: معجز عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

تـاچنان دولبت رهـا نکند ناتوان نرگس نـوان ترا
زان دو تا عیسی و دو تا بیمار شرم نـاید همی روان ترا
از پـی چـه معالجت نـکند آن دو عیسی دو ناتوان‌ترا

ابجد خوانی مسیح: اشاره است به‌قصه عیسی در مکتب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

تا زاول بـرنخیزد از ره ابجد مسیح سر مسح سرنداند خواند برلوح صبا

سم خر در زرگرفتن: خر عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

مجرما ترسا که از فرمان‌عیسی سربتافت دل‌بدان‌خرم که‌روزی‌سم خردرزر گرفت

انگلیون: انجیل‌ــ کتاب نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چون‌دم‌عیسی چلیپاگرشد اکنون بلبلان بهر انگلیون سرائیدن به‌ترسائی شدند

طیلسان: پوشش راهبان؛ رجوع کنید بـه ل. ت. ع.

چون به‌حکم‌اوست‌خواهی تاج‌خواهی‌پای‌بند چون‌نشان اوست‌خواهی‌طیلسان‌خواهی‌غیار

کنشت؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

صومعه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چه مسلمان چه‌گبر بر دراو چه کنشت و چه‌صومعه‌بر او
گبرو ترسا و نیکو و معیوب همگان طالبند و او مطلوب

روح‌القدس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

آستان درش بـروضه انس بود بستان روح روح‌القدس

تجرد عیسی، روح عیسی.

با ثنای تو عقد بسته بهم / در عزب‌خانه عیسی مریم
خلق او آمد از نکو عهدی / روح عیسی و قالب مهدی

عصمت یحیی: یحیی‌بن زکریا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

تا بگوید زعصمت یحیی / تا بگوید زنالـه عیسی

دم مسیح ـ دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

هرعبارت کز آن فصیح آید / دم بود کز لب مسیح آید

زهد عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

زهد ورز اقتدا به‌عیسی کن / طلب او و ترک دنیا کن
آن شنیدی که از سر سوزی / گفت‌عیسی به همرهان روزی
زین جهان‌دل به‌طمع بردارید / مهر او جمله کینه انگارید

انوریـ حکیم اوحدالدین محمد بن‌محمد (یا علی بن‌اسحق) انوری‌ابیوردی از استادان مهم زبان فارسی و از مشاهیر قصیده سرایان است و اشعار او محتوی اصطلاحات ریاضی‌وفلسفی بسیار است‌وبه همین سبب‌غالباً‌مشکل است. مع هذا ذکر معانی و مضامین مربوط به‌علم کلام و ملل و نحل در سخن او برخلاف خاقانی زیاد نیست و از آنچه مربوط به‌آئین عیسی و مسیحیت است نیز جز پاره‌ای تعبیرات مشهور مأخوذ از قرآن چیزی ندارد:

اشاره به‌ساختن مرغ و سخن گفتن در مهد و مرده زنده کردن و شفا دادن بیماران؛ رجوع کنیدبه ل. ت. ع.

نسیم باد زاعجاز زنده کردن خاک / ببرد آب همه معجزات عیسی را
جرعه جام لبت پرده عیسی درید / نقطه فرق خطت خامه آزر شکست

معجزهٔ عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

شاد باش ای به‌معجزات کرم / مریمی از هزار عیسی بیش

دم مسیح = دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

اعجاز کف کلیم عمران / آثار دم مسیح مریم

آستین مریم: اشاره به نفخه‌جبرئیل که در آستین مریم دمید؛ رجوع کنید به

ل. ت. ع.

درشیر رایت تو باد هوای هیجا   روح‌الله است گوئی درآستین مریم

نظامی ـ حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی ازگنجه بود و در حدودسال ۵۹۸ یا ۶۰۷ وفات یافت. گذشته از بعضی غزلیات و قصاید که مجموعه‌ای از آنها را مرحوم وحید دستگردی به‌عنوان گنجینه گنجوی گرد آورده است مثنویات پنجگانه دارد که به‌نام خمسه نظامی معروف است و ازآن میان قصهٔ شیرین و خسرو و قصهٔ اسکندرنامه به مناسبت‌موضوع و یا ارتباط مآخذ، بیش از سایر آثارش از روایات نصاری تأثیر پذیرفته است. در واقع داستان شیرین وخسرو به‌سبب آنکه شیرین زن قهرمان داستان، ارمنی و ترسا است موقع و مجالی بدست نظامی می‌دهد تا گاه‌گاه ازآئین عیسی یاد کند و اسکندرنامه هم چون از مآخذ غربی نقل شده‌است و ازاقوام روس و قفقاز که درعهد نظامی مسیحی بوده‌اند یاد می کند و اینهمه‌برای او مجالی برای اظهار نظر در باب مسیح و آداب مسیحیت فراهم می کند. مع هذا آن وسعت نظر و دقتی را که خاقانی در باب آئین مسیح و مراسم و عقاید نصاری دارد درکلام نظامی نمی‌توان یافت و آنچه در ذیل آید براین دعوی گواه است:

خسرو و شیرین:

روزه مریم: مراد روزه صمت است که مریم بعد از زادن عیسی بدان وسیله ازگفتار با مردم لب فروبست؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چو مریم روزه مریم نگه داشت   دهان دربست ازآن‌شکر که شه داشت

جشن مریم: اشاره به خرمای تازه است که از درخت خشک به‌مریم نازل شد؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

چو مریم کرد دست از جشن کوتاه   جهان چون جشن مریم گشت برشاه

عیسی و خر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

اگر صدخواب یوسف داری ازبر   همانی و همان عیسی وپس خر

مسیحا ـ مسیح ؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

حیاتش برمسیحا هم رکابست   صبوحش تا قیامت درحسابست

دیر مسیحا ـ دیر عیسوی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

مسیحاوار در دیـری نشیند که با چندان چراغش کس نبیند

مخزن‌الاسرار:

خر مسیحا، رک خر عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گر نـه سگی طوق ثریا مکش گرنـه خری بار مسیحا مکش

گازری: اشاره است به‌حواریان که بر حسب روایات گازر بودند و عیسی که صنعت رنگرزی داشت و خورشید فلک چهارم است که خداوند عیسی را به‌آنجابرد؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گازری از رنگرزی دور نیست کلبه خورشید و مسیحا یکیست

خرعیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

زانکه زنـی نان کسان را صـلا به که خوری چون خر عیسی گیا

راهب: زاهد نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

زنار: کمربندمخصوص نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

زاهد و راهب سوی مـن تاختند خـرقه و زنـار در انـداختند

نکهت باد مسیح: اشاره به‌نفس عیسی است که مرده را زنده می کرد؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نکهت بادی بـزبان فصیح زنده دلم کرد چو باد مسیح

عیسی زبان: آنکه زبانش مثل زبان عیسی نطق جان بخش دارد در بیت ذیل، نظامی سوسن را بدین وصف موصوف می‌نماید؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

سوسن یک روزه عیسی زبـان داد به‌صبح از کف موسی نشان

بوسه چو می مایه افکندگی لب چـو مسیحا نفس زندگی

باد در او دم‌چو مسیح از دماغ بازرهان روغن خود زین چراغ

هفت پیکر:

عیسی و دانش آموزی، رک ابجد خوانی مسیح؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

عیسیی گاه دانش آموزی یوسفی وقت مجلس افروزی

لیلی و مجنون:

معجز مسیحی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

شمشیر زبانم از فصیحی دارد سر معجز مسیحی

رهبان: زاهد نصرانی؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

کلیسیا: معبد نصاری؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

طبال نفیر آهنین کوس رهبان کلیسیای افسوس

نفس مسیح، رک دم عیسی؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

صبحش ز بهشت بردمیده بادش نفس مسیح دیده

گنجینهٔ گنجوی:

فلک چهارم، رک دیر عیسوی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

رصد جهان فروزم فلک محیط چارم جسد حیات بخشم نفس مسیح ثانی

دم عیسوی.

دگر نسازدم آب و هوای این گلشن که آب خضر و دم عیسوی کند ضررم

زنار؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

به‌هر رنگی که خواهی بود همرنگ تو خواهم‌شد

اگر تسبیح میخوانی وگر زنار می‌بندی

اقبالنامه:

رنگرزی‌عیسی: اشاره‌است به‌اینکه‌عیسی ازخم رنگرزی‌هررنگ که می‌خواست بیرون می‌آورد، خم عیسی؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

مسیحا صفت زین خم لاجورد گه ازرق برآوردم و گاه زرد

عیسی نفس، رک عیسی دم؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

ز چندان حکیمان عیسی نفس بلیناس فرزانه‌را برد و بس

شرفنامه:

باد عیسی: دم عیسی؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

لب از باد عیسی پر از نوش‌تر تن از آب حیوان سیه پوش‌تر

مرده زنده کردن عیسی: معجز عیسی؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

چو عیسی بسی مرده را زنده کرد بخلقی چنین خلق را بنده کرد

خاقانیـ افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی متوفی به‌سال ۵۹۵، شاعر مشهور قرن ششم بسبب آنکه مادرش نسطوری بود و هم به‌سبب آنکه ظاهراً در تاریخ ملل و مذاهب تبحری داشت، بیشتر از سایر شعراء فارسی زبان از آئین مسیح وعقاید و مناسک نصاری در شعر خویش یاد کرده است و ترکیبات و تشبیهات و استعارات و تلمیحات زیادی به‌عقاید و رسوم و مناسک و آداب مربوط به‌آئین مسیح در اشعار خویش آورده است از آنجمله قصیده حبسیه‌ای دارد که ترسائیه خوانده می‌شودو از لحاظ اشتمال بر اینگونه لغات و معانی قابل تأمل است. قصیده ترسائیه را ولادیمیرمینورسکی از روی متن چاپ عبدالرسولی، شرح کرده است. این قصیده که در مجلهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی طبع‌شده است، ترجمهٔ آن با بعضی تعلیقات و فواید دیگر بوسیلهٔ عبدالحسین زرین کوب یک بار در فرهنگ ایران زمین و یک بار مستقلا در تبریز منتشر شده است و اینک نمونه الفاظ:

ای کرده پاسبانی تو عیسی آرزو — وی کرده پرده‌داری تو مریم اختیار
پیران کعبه لاف زخاقانی آورند — ترسای روم کیست که خاقانی آن اوست
اوست عیسی و من حواری او — که حیاتم دهد به‌حسن جوار
هرخوک‌خواری برزمین دهقان وعیسی خوشه‌چین
هر پشه‌ای طارم نشین پیلان بسر ما داشته

عودالصلیب: اشاره است به‌درخت فاوانیا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

محراب قیصر کوی توعید مسیحا روی‌تو — عود الصلیب موی تو آب چلیپا ریخته

خط ترسا: اشاره به‌خط یونانی است که از چپ‌به‌راست نوشته می‌شود؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

مسیح‌وار پی راستی گرفت آن دل — که باژگونه‌روی‌داشت‌چون‌خط‌ترسا
روح‌القدس بشیبد اگر بکر همتش — پرده در این سرا چه‌اشیاء برافکند

بشیبد: برهم زده شود و بلرزد.

روح‌القدس براقش و زقدر هیکل او — خورشیدمیخ زراست‌اندر پی‌نعالش

هاون عیسی: اشاره به‌شفا بخشی بیماران است؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

مصطفی‌کحال عقل و کعبه دکان شفاست — عیسی آنجا کیست هاون کوب دکان آمده

همچوعیسی گل و ریحان زنفس بردممت گرچه نزد گل و ریحان شدنم نگذارند

نخل مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چون‌مریم از عصمتکده رفته مسیحش آمده نخل کهن زونوشده وزنخل خرما ریخته

عیسی رنگرز رجوع کنید به ل. ت. ع.

خامه مانی‌است‌طبع چهره‌گشای جهان نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار

ظهیر فاریابی- ظهیرالدین طاهربن محمد فاریابی متوفی در ۵۹۸ از مشاهیر شعرای قرن ششم هجری است با آنکه مدتی از عمر را در آذربایجان گذرانده‌وبعضی از ممدوحان او مانند ابوبکر بن‌محمد و سایر امراء ایلدگزیان مناسباتی با سلاطین مسیحی مجاور داشته‌اند و خود ظهیر نیز از بعضی علوم واقف بوده، در اشعارش اطلاع برآئین مسیح چندان منعکس نیست و بعضی کلمات و تعبیرات و مضامین که هست ازطریق قرآن و مآخذ اسلامی است.

برای تعریف و توضیح اصطلاحات آئین مسیح درین اشعار او، به‌شعرای قبل یا به‌فصل لغات‌و تعبیرات و اعلام رجوع شود:

سخن‌چه‌عرضه کنم‌با جماعتی که زجهل زبانگ خر نشناسند نطق عیسی را

بخاك پای تو آن ساحری کنم در شعر که پشت پای زند معجزات عیسی‌را

نموده‌است‌دراحیای‌ملك‌و دین عدلش هرآنچه مایهٔ اعجاز بود عیسی را

بنمود خنجر تو در احیای ملك و دین آن خاصیت که‌در دم عیسی مریم‌است

آنکه در دیر مسیحا شود از هیبت تو نبرد جان اگر افسون مسیحا دارد

هرکه از قبله اسلام بگرداند روی بی‌گمان روی سوی قبله ترسا دارد

گرسخن نغزآمد اقبال‌تو آوردست‌از آنك عزت عیسی‌است‌آن کاندرسم خریافتند

خصمت که‌پرستنده سم خر عیسی است اندر نظر خلق چو دنبال خر آمد

صبا زمهد هوا چون دم مسیحا زد گل از حجاب عدم‌خیمه سوی صحرا زد

هنوز نا شده سوسن زبند مهر آزاد دراز کرده زبان چون مسیح درگفتار

دیریست تا بجای صلیب و کلیسیا محراب راست کرده وسنبر نهاده‌ای

زنار بست خصم تو چون دید کز ظفر توداغ برجبین مه‌و خور نهاده‌ای

جمال‌الدین اصفهانیـ جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی متوفی در ۵۸۸ هجری از شاعران متشرع و متورع بود. در دیوان او پاره‌ای لغات و تعبیرات هست که به آئین عیسی ارتباط دارد ولیکن مأخذ همه آنها ظاهراً در اخبار و روایات اسلامی است و جمال‌الدین اصفهانی مسلماً بطور مستقیم از اناجیل و کتب مسیحی استفاده‌ای نکرده است:

فـراش درت کـلیم عـمران / چاوش رهت مسیح مریم
روح‌الله بـا تو خر سواری / روح‌القدست رکـاب داری

چه‌ماند مشکل برأی‌توچو روح‌القدس / کند بواسطه نـور عقل الهامت
گرنه‌خورشید پرست‌است‌سرزلف دوتاش / پس چرا گرد مه از مشک چلیپا دارد
نفس باد صبحدم گرنـه / دعـوی معجـز مسیـحا کـرد
بر ص شاخ چون ببرد به‌دم / چشم نرگس چگونه بینا کرد
باز عیسی ز مهد روی نمود / باز دجال فتـنه پنهان شد

روح محض بودن مسیح ، رک روح‌الله؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کسی که گوید کز روح محض بودمسیح / تمام بـاشد او را به‌ذاتت استدلال
عیسی روزگـاری در مـهـد کـودکـی / ناطق شدست در دهـن تـو زبـان عقل

کمال اسمعیلـ کمال‌الـدین اسمعیل‌بـن جمال‌الـدین محمدبن عبدالـرزاق اصفهانی که بنا بر مشهور مقارن حمله مغول در اصفهان به‌سال ۶۳۵ مقتول شده است سخنش از مواعظ و نصایح مشحون است و نکات اخلاقی بسیار دارد. اما وقوف او برآئین مسیح از دیوانش برنمی‌آید و ظاهراً جز از طریق اسلام با مسیحیت آشنائی نداشته است.

برای توضیح و تعبیر اصطلاحات آئین مسیح درین ابیات او به‌فصل لغات و تعبیرات رجوع شود:

روح‌الله ار زآستی مریم آمده است / صد مریـم است روح تـرا انـدر آستین
باغ از دم صبا شدچون آستین مریم / دست‌نشاط‌ازین پس ازدامنش بمگسل
سوسن بسان‌عیسی‌یکروزه‌گشته ناطق / غنچه بسان مریم دوشیزه گشته حامل
فراز اصل بنیادت نهان خانه قارون / فرود سطح ایوانت وثاق عیسی مریم

عطار- شیخ فریدالدین عطار که از مشاهیر صوفیه قرن ششم و هفتم است گذشته از حکایات و امثالی که در مثنویات خویش راجع به‌عیسی و روح وامثال‌این الفاظ دارد در غزلیات و قصاید نیز از این قبیل اصطلاحات آورده است اما اکثر آنها را در معانی عرفانی و اخلاقی ذکر کرده‌است، مع‌هذا گمان می‌رود در بعضی موارد در مثنویاتش بطور مستقیم از اناجیل و یا عقاید و مذاهب نصاری متأثرشده باشد اینک بعضی نمونه‌ها از دیوان او:

وآنکه مسیح جهان هست نوآموزاو — خوب نیاید ازو خواندن پازندوزند

عیسی و تمثیل درباب تلخی مرگ:

مگر که‌خورد کفی آب عیسی‌از جوئی — بطعم همچو شکر بود آب نوشگوار
پس ازخمی که همان آب‌بودآبی خورد — که تلخ گشت دهان لطیف معنی‌دار
چوآب‌هردویکی‌بود وآب این یک‌تلخ — خطاب کرد که یارب شکال من‌بردار
فصیح درسخن آمد به‌پیش او آن خم — که بوده‌ام تن مردی زمردمان دیار
هزاربارخم وکوزه کرده‌اند مرا — هنوز تلخ مزاجم زمرگ شیرین کار
اگر هزار رهم خم کنند ازسرباز — هنوز تلخی جان کندنم بود به‌قرار
همچون مسیح گرده وخوان برزمین زنم — گر روح قدس آب نیارد زکوثرم
بسوینیدم بسوزیدم به آتش — که زیر خرقه در زنار دارم

جلال‌الدین مولوی- جلال الدین محمد بلخی مشهور به‌مولوی (۶۰۴-۶۷۲) صاحب مثنوی و دیوان شمس که از اجله عرفا و شعراء قرن هفتم هجری است بواسطه کثرت تبحری که درعلوم اسلامی و ملل و نحل و کلام داشته است هم درمثنوی و هم در دیوان شمس مکرر ذکر مصطلحات عیسویان را آورده است، دربسیاری موارد نیز برای این الفاظ و مصطلحات تعبیرات عرفانی و اخلاقی آورده است و مأخذ اطلاعات و معلومات او نیز ظاهراً دردرجه اول همان کتب تاریخ و کلام و ملل ونحل و تصوف و عرفان است اما بواسطه اینکه با پیروان فرق‌وادیان مختلف هم به‌مسامحه و تساهل قائل بوده است ظاهراً معاشرت با نصاری هم داشته است و به‌صومعه و دیر آنها نیز سرکشی‌می کرده است. درهرحال ذکر حکایات و قصص مربوط به‌عیسی درمثنوی آمده است که بجای خود نمونه‌ای‌از آنها نقل‌خواهد

شد، اما در اینجا نمونه‌ای چند از مواردی ذکر می‌شود که این الفاظ و اصطلاحات را مولوی درکلیات دیوان شمس آورده است:

ترس جان درصومعه افتاد ازآن زیباصنم / می کش و زنار بسته صوفیان پارسا
مسلمانان مـن آن تـرسا و گبرم / کـه درقصد مسلمانم مـن امشب
ناگهان عنبر فشان آمـد صباح / چـون مسیح از آسمان آمـد صباح
دوش مرا آن پـری تا در خماربـرد / خرقه درآتش بسوخت دست به زنار برد
نومید مشو مریم گرچه بشد از دستت / کان نور که عیسی رابرچرخ کشیدآمد
مست گردید از آن‌می که خمارش نبود / بعداز آن خرقه و تسبیح به زنار دهید
عیسیی کـه برگـذشت او از اثیر / بـا غـم سرما و با گـرما چکار
عیسیم ایـن جان خامـوش تـرا / وقت شد تا بلبـل گـویا کنم
کاسه‌ای پر زهر بودم دست درعیسی زدم / ساغری دردی‌بدم درآب‌حیوان ریختم
درخانـه تدبیر نـدانم در و بامی / درعشق تو تسبیح ز زنار ندانـم
تا ره نبرد ترسا دزدیـده به‌دیرآ تو / گه عاشق زناری گه قصد چلیپا کن
چوعیسی گر شکرخندی، شکرخنده ببین از وی / چوموسی گر کمربندی بران کوه‌و کمرباری
منم عیسی خوش‌خنده که شدعالم به‌من زنده / ولی‌نسبت به‌حق‌دارم من ازمریم نمی‌دارم
عیسی‌مرده زنده کردد یدفنای خویشتن / زنده جاودان توئی شمس من‌وخدای من
بشکن‌سبوی خوبان که تویوسف زمانی / چومسیح دم روان کن که‌توهم‌ازآن‌هوائی
چوعیسیی تودراین دیروسوسی اندرطور / نه‌طیلسان ونه‌ناقوس ونی چورهبانی

طیلسان: جامه راهبان نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

سعدیـ شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی به‌سال ۶۰۶ در شیراز ولادت یافت و در ۶۹۱ همانجا وفات یافت. آثار منظوم او که گذشته از غزلیات لطیف شیوا شامل بوستان و قصاید و قطعات عمیق و مؤثر و ملاحظات و مواعظ اخلاقی و عرفانی است اکثر سرشار از حس مذهبی و اخلاقی است. سعدی که در بغداد نزد ابن‌جوزی و دیگر مشایخ تلمذ کرد و در مدرسه نظامیه درس

خوانده است، ذوق عرفانی و اخلاقی خاص داشته است. باری ذکر مسیح وآئین او و الفاظ و عبارات مربوط به‌آئین ترسائی در کلمات‌شیخ بیشتر برسبیل استشهاد و تنبیه و تمثل است و همه‌جا نیز شامل تلمیحات و اشاراتی است به‌آنچه درقرآن کریم و تفاسیر و روایات مسلمین راجع به‌عیسی آمده است و پیداست که شیخ با آنکه مدتها در بلاد شام سیاحت کرده و به‌ادعای خود یک چند نیز اسیر فرنگ شده است در عقاید و مذاهب نصاری تبحر و تسلطی نداشته است و حتی در بعضی موارد مطران نصاری را با موبد مجوس اشتباه می کرده است:

زنار؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

عزیزان پوشیده از چشم خلق — نه زنار داران پوشیده دلق

چه زنارمغ درمیانت چه‌دلق — که در پوشی از بهر پندار خلق

بر آرای مسلمان بشکرانه دست — که زنار مغ بر میانت نبست

مطران.

پس پرده مطرانی آتش پرست — مجاور سر ریسمانی به‌دست

حافظـ خواجه شمس الدین‌محمد حافظ که ملقب به‌لسان‌الغیب شده‌است بسال ۷۹۱ در شیراز وفات یافت. تبحر او در حکمت وکلام و علوم نقلی از اشعارش و هم از روایت مقدمه گلندام مستفاده می‌شود و سبب شهرت او را به تخلص حافظ این می‌دانند که قرآن کریم را به چهارده روایت، از برمی‌خوانده‌است.

باری تبحر در علوم کلام و عقاید و اطلاع از قرآن و تفاسیر سبب شده است که در اشعار او به‌عیسی و بعضی احوال او بنحوی که مفسرین و متکلمین اسلام آورده‌اند مکرر اشاره‌شده است. بنابراین ذکر آن دسته از الفاظ و عبارات که به‌آئین مسیح مربوط است در شعر حافظ ازطریق تـأثیر قرآن است و حکایت زیادی از نفوذ مستقیم مسیحیت در ذهن او ندارد:

ترسا بچه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نغز گفت آن بت ترسابچه باده پرست — شادی روی کسی خور که صفائی دارد

عیسی صبا: عیسی دم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد — که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت

صومعه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

ناقوس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند — ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست

روح‌القدس؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

روح‌القدس آن سروش فرخ — بر قبه طارم ز برجد

داور دین شاه‌شجاع آنکه کرد — روح قدس حلقه امرش بگوش

زنار؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

سراسر بخشش جانان طریق لطف‌واحسان بود — اگر تسبیح می‌فرمود اگر زنار می‌آورد

داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید — خرقه رهن می و مطرب شد وزنار بماند

حافظا این خرقه که داری توبه‌بینی فردا — که چه زنار ز زیرش بدغا بگشایند

زلف دلدار چو زنار همی فرماید — برو ای شیخ که‌شد برتن ما خرقه حرام

صومعه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

تا بگویم که چه کشفم شد از این سیروسلوك — به‌در صومعه با بربط و پیمانه روم

صوفی صومعه عالم قدسم لیکن — حالیا دیر مغانست حوالتگاهم

کردار اهل صومعه‌ام کرد می‌پرست — این دود بین که‌نامه من شد سیاه از او

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق — قدم برون نه‌اگرمیل جست وجو داری

کنشت؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

وفا مجوی زدشمن که پرتوی ندهد — چوشمع صومعه‌افروزی‌از چراغ کنشت

طیلسان؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

طامات و شطح در ره آهنگ چنگ‌نه — تسبیح و طیلسان به‌می‌ومیگسار بخش

معجز عیسوی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

یاد باد آنکه چوچشمت به‌عتابم می‌کشت — معجز عیسویت درلب شکرخا بود

عیسی دم؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

سایه قد تو برقالبم ای عیسی‌دم — عکس روحیست که برعظم رمیم افتاده است

زدست شاهد نازك عذار عیسی دم — شراب‌نوش ورها کن حدیث عادوثمود

مسیح نفس، مسیح دم؛ رجوع کنید به عیسی دم.

طبیب راه نشین درد عشق نشناسد — برو بدست کن ای مرده‌دل مسیح دمی
هوا مسیح نفس گشت و باغ نافه گشای — درخت سبز شد و باغ در خروش آمد
طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک — چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند

اوحدیـ شیخ اوحدالدین مراغه‌ای معروف به‌اوحدی از مشاهیر شعرا و عرفای قرن هشتم است. گذشته از دیوان قصاید و غزلیات، مثنویاتی دارد که مفصل‌تر و مهم‌تر از همه جام‌جم است و آن کتابی است مشحون از مواعظ و حقایق صوفیه و در آن ذکر احوال و اقوال عیسی نیز مکرر آمده است و غالباً ذکر عیسی و ترسایان در آن برسبیل تنبیه و موعظه است و به‌زهد و ریاضت و کرامات ومعجزات عیسی اشاره بسیار می‌کند، اما ظاهراً مأخذ اقوال او از حدود روایات اسلامی تجاوز نمی‌کند و اگر به‌آداب و رسوم نصاری هم اشارتی رفته است چندان از روی تحقیق نیست. وفاتش به‌سال ۷۳۸ اتفاق افتاده است.

ناقوس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بیعه در بیعتش میان بسته — زانکه ناقوس را زبان بسته

راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

همه چشم و چراغ این دیرند — راهب آسا همیشه در سیرند

قندیل؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کرده هرشب زگنبد نیلی — در هوای توماه قندیلی

انجیل؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نفس من زبور خوان گشته — نفسم انجیل را زبان گشته

آستین مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

دامنم زان فتوح گرما گرم — داشت از آستین مریم شرم

دیر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

حق پرستی نظر به‌غیر مکن — کعبه دیدی گذر به‌دیر مکن

بیت لحم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بیت‌لحم تو نیست گردانی — بجز این هیکل هیولانی

بر مسیح دل تو بیت‌اللحم لایق آتشست و بابت فحم

جامی- عبدالرحمن جامی که از مشهورترین شاعران ایران در قرن نهم می‌باشد، گذشته از هفت اورنگ که عبارت از مثنویات اوست، دیوانهای متعدد نیز دارد که غالب اشعار آنها محتوی مطالب عرفانی و اخلاقی و مذهبی است. دربعضی اشعار او ذکر مسیح و مسیحیت شده است. در بعضی موارد چنان می‌نماید که معلومات او در این باره از حدود اطلاعات متداول بین عامه مسلمین تجاوز می‌کرده است و شاید آشنائی با آثار ابن عربی او را به‌مطالعه در اناجیل برانگیخته باشد. نمونه‌ای از اطلاعات او این ابیات است:

دارم از پیر مغان نقل که در دین مسیح باده چون نقل مباح است زهی نقل صحیح

طارم چارم: فلک چهارم؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

سبحه انجم به‌ثریا که داد طارم چارم به مسیحا که داد

مسیحا وشفای بیماران: معجز عیسی؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

به که شفاجوز مسیحا شوی بو که ازین عیب مبرا شوی

مجردی عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

من عیسی مریمم در این دیر در راه مجردی سبک سیر

دیر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

صائب- محمدعلی صائب تبریزی در شعر به‌نکته‌سنجی و مضمون‌بندی توجه خاص داشت و سبک معروف به‌هندی در آثار او بنحو کامل و اتم تجلی نمود. کلام او از فواید و نکات اخلاقی و علمی و تحقیقی نظیر آنچه در سخن سنائی و خاقانی و مولویست عاری است و معارف دینی و فلسفی در آنها جلوه‌گر نیست مع هذا در همان مضمون‌بندیها و نکته‌سنجی‌های خویش از معانی و عبارات مسیحیت ملهم شده است:

چرخ چارمین: فلک چهارم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

شهپر رفعت بود هر حرفی از دیوان تو این دو شهپر برد عیسی را بچرخ چارمین

دم عیسی نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بدم عیسی اگر ناز کند جا دارد نسخه از چشم تو برداشته بیماری ما

زنار؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

به‌شاهراه توکل بود سفر ما را یکی است سبحه و زنار بر کمر ما را

عیسی‌و زمین: اشاره به‌بازگشت عیسی از آسمان‌چهارم؛ رجوع کنیدبه ل.ت.ع.

لب میگون تو خمار کند تقوی را چشم بیمار توآرد بزمین عیسی را

ناقوس؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

صرف دعوی درمیان باطلان‌دارد رواج هست دربتخانه گلبانگ دگر ناقوس را

سوزن عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

رشته اشکم بدامن می‌رسد بی‌اختیار چون زعیسی‌همچوسوزن‌یاد می‌آید مرا

خار راه عشق‌چون مژگان به‌چشمم بارنیست کو نرنجاند به منت سوزن عیسی مرا

هاتف اصفهانیـ سیداحمد هاتف شاعر مشهور دوره افشاریان و زندیان که از پیشقدمان نهضت تجدد ادبی و بازگشت به‌سبک قدما بود به‌سال ۱۱۹۸ وفات یافت. دیوان مختصری که از او باقی مانده است مشتمل بر چند قصیده و مقداری غزلیات و قطعات و رباعیات است. اما به هر حال چون ظاهراً به‌حرفه طبابت اشتغال داشته است قطعاً از مبادی علوم حکمی و طبیعی بی‌نصیب نبوده است و به‌سبب همین شغل نیز بعید نیست که با ارامنه نصارای اصفهان که گاه به‌حرفه طبابت اشتغال داشته‌اند، آشنائی یافته باشد و در هر صورت به‌سبب کثرت نسبی نصاری در اصفهان دور نیست که هاتف با آنها صحبت و معاشرت هم کرده باشد. در ترجیع‌بند معروف او ذکر کلیسا و ترسا و زنار و تثلیث آمده است و از این رو نقل یک بند از آن در بخش منتخبات مناسبت دارد، اما البته از ذکر این الفاظ به‌هیچوجه برنمی‌آید که هاتف در مقالات و عقاید نصاری تتبعی داشته است و سخنانش در این مسائل هم به‌هیچوجه مبنی‌بر دقت و تحقیق کافی نیست.

وصالـ میرزا شفیع معروف به‌میرزا کوچک وصال شیرازی متوفی در ۱۲۶۲ هجری از مشاهیر شعرای عهد قاجار است که در قصیده‌سرائی شیوه متقدمان خاصه انوری و خاقانی را تتبع می‌کرده است و در غزل به‌اسلوب سعدی و حافظ نظر

داشته. در شعر او ذکر ترسا و راهب و عیسی و روح‌الله و از این قبیل الفاظ هست، اما از آنها برنمی‌آید که تتبع خاصی در آئین عیسی کرده باشد:

ترسا؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

راهب؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

مگر در سایه‌احمد کنی این راه طی‌ورنه ازوهارب شود راهب و از او ترسان‌بود ترسا

زنار؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نه‌اندرطره‌شان بینی بغیر از دام طراری نه‌درسجاده‌شان یابی به‌جززنارترسائی

نه‌بینی‌ساکنانش را چو‌احمد در ره کوشش نباشد رهب رهبانی نیاید ترس ترسائی

دیر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

همین به‌صومعه و دیرفرق بس که به جامی زدود پیرمغان ازدلم خیال کرامت

عیسی طبیب: معجز عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

طبیب‌اگرهمه عیسی است بی‌نیازم‌از‌او مریض‌عشقم‌و دردم‌دوای‌خویشتن‌است

کنشت؛ رجوع کنیدبه ل. ت. ع.

از کعبه‌و کنشت‌چو‌مقصود روی اوست گر ره بکعبه نیست مقیم کنشت باش

باد مسیحائی: نفس عیسی؛ رجوع کنیدبه‌ل. ت. ع.

هزاران‌مرده‌دل سربر کنداز دخمه‌تن ها برایشان‌گردمد ازلعل‌خودبادمسیحائی

مسیح ؛ رجوع کنید به‌ل.ت. ع.

چو این دانی یکی دانی‌مسیح‌و موسی و‌احمد که این اسما نباشد جزشئونات مسمائی

صبا- فتحعلی‌خان صبای کاشانی ملک‌الشعراء دربار فتحعلیشاه قاجار از پیشوایان بازگشت ادبی به‌اسلوب قدما است و چون با آثارقدما مانند انوری و خاقانی و امثال آنها آشنائی داشته است گاه به‌تبعیت از آنها ذکری ازکلمات و الفاظ و اصطلاحات مربوط به‌آئین مسیح دارد. اما اطلاع او در این باب به‌هیچوجه با اطلاعات کسانی امثال خاقانی از قدما طرف نسبت نیست. مع‌ذلک از اینگونه اشعار او درذیل نقل می‌شود:

نهفت چهره چو همخوابه‌مسیح زگیتی زمانه درطلب او گرفت چادر ترسا

عیسی آنست که آرد ببرش مریم مهد موسی‌آنست که ریزد به‌سرش‌آسیه‌آس

آس: ظاهراً به‌معنی گیاه معطر، ریحان یا مورد. برهان

عیسی مریم؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

دو آفتاب کز آن تازه شد زمین و زمان — یکی بکاخ حمل شد یکی به‌گاه کیان
یکی چراغ شبستان عیسی مریم — یکی فروغ تجلی موسی عمران

مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت.ع.

همچو رنجور که هنجار مسیحا سپرد — همچو درویش که دامان توانگر گیرد

قسیس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

آنکه افریدون درحضرت او هیربدی — آنکه اسکندر در درگه او قسیسی

دم عیسوی: نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

پنجه مریم؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

دم عیسوی خانه‌زاد دمش — کف موسوی پنجه مریمش

نخل و خرما: نخل مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

دخت‌عمران: مریم؛ رجوع کنیدبه‌ل. ت.ع.

زسوزان نار بهرپور آزر پرورد گلشن — زبی‌بر نخل بهردخت‌عمران‌آورد خرما

قاآنیـ میرزا حبیب قاآنی شاعر قصیده‌سرای متأخر ایران ازمشهورترین‌مقلدین سبک قدما است و بدون تردید او را مقلد صرف هم نمی‌توان شمرد و ابتکارات او را نمی‌توان از خاطر برد. به‌هر حال درکلام او که ذوق سخن قدما را با رایحه‌ای از تجدد دارد ذکر اصطلاحات مسیحیت آمده است و ظاهراً از مآخذ او یکی دیوان خاقانی است که قاآنی اصطلاحات مسیحیت را غالباً از او گرفته است.

انگلیون؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

زبس گلهای گوناگون چمن چون صحف انگلیون
تو گوئی فرش سقلاطون صبا گسترده درسرعی

چلیپا؛ رجوع کنید به ل. ت.ع.

خم‌خم، چین‌چین، شکن‌شکن، سرزلفش — کرده ز هرسو پدید شکل چلیپا

مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گفتمش ای ترک درلبان تو گوئی — رحل اقامت فکنده است مسیحا

عیسی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

من عیسی زمان و بنهر اسم ازفیض روح، غدر یهودان را

ترسا؛ رجوع کنید به‌ل. ت ع.

قندیل؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.

راهب؛ رجوع کنیدبه‌ل. ت.ع.

بتو کج رود هر که چون خط ترسا بسوزاد قلبش چو قندیل راهب

انفاس عیسی: دم عیسی، نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بتن بازناید ز انفاس عیسی روانی که از رحمتت گشته غائب

تا مسیح از خاک راهش مسح پیشانی نکرد کی شدی برآسمان همچون دعای مستجاب

زنار؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

ایمان بهلم که نوبت کفرست سبحه بدرم که وقت زنار است

عیسی ندید تا که دو صد ذلت از یهود کی صیت ملتش به‌جهان گشت منتشر

حوارییین، رك حواری؛ رجوع کنید به‌ل. ت. ع.

تا چرا یارب حوارییین اعدا گشته‌اند چیره بر نفس سلیم عیسوی آسای من

آبستنی مریم؛ رجوع کنید به‌ل.ت.ع.

خم‌مریم تهمت‌زده، دوشیزه آبستن‌شده وزطفل‌مـی‌درمیکده آب مسیحا ریخته

* * *

گذشته از این گویندگان که الفاظ و عبارات مربوط به‌آئین مسیح در اشعار آنها بیشتر آمده است، بعضی گویندگان دیگر نیز اینگونه الفاظ و تعبیرات را در طی اشعار و سخنان خویش آورده‌اند اما تتبع در آثار آنها نشان می‌دهد که غالباً این الفاظ و عبارات را از راه تقلید نه از طریق تحقیق بکار می‌برده‌اند. به‌هر حال چون تتبع و تصفح کامل در تمام دواوین و متون آثار شعرای فارسی زبان مطلقاً میسر و ممکن نیست نویسندهٔ این رساله تنها آثار و دیوانهای عده معدودی از مشاهیر شعرای فارسی زبان را مورد تحقیق و تتبع قرار داد و حتی‌المقدور جمیع مواردی را که بنحوی از انحاء با آئین مسیح ارتباطی داشت جمع یا نقل کرد. درضمن هنگام مطالعه و تصفح کتابهای تذکره و تاریخ ومخصوصاً کتابهای لغت و همچنین در طی مطالعه دیوانهایی که فرصت و امکان قرائت تمام صحائف آنها دست نداد

یادداشتهائی مفصل جمع گردید که ذکر آنها طی فصول و عناوین خاص ممکن نشد و از این جهت قسمتی از آن یادداشتها، تحت عناوین مناسب و در فصلهای مناسب نقل می‌شود، قسمتی دیگر در ذیل همین فصل آورده می‌شود:

ارمنی

زاهدی به‌میخانه سرخ روی می‌دیدم گفتمش مبارك باد ارمنی مسلمانی

(بهائی عاملی)

ترسا

یک‌عین که جزاونیست‌درظاهرودرباطن هفتاد و دو ملت‌شد ترسا و یهودآمد

(کوهی شیرازی)

اگر روی تو باشد در که ومه بت و زنار و ترسائی ترا به

(محمود شبستری)

کافر من و بت‌پرست من ترسا من اینها من وصدبار بتر زینها من

(فدایی لاهیجی)

ترسا و کلیسیا ودیرش رفتم دیدم سلوك وسیرش

بردم رشگی ز پیر ترسا که لرزه فکند درکلیسا

*

گرنه زکف تو جام گیرد ترسا تثلیث کی پذیرد

(قادر مازندرانی)

بکوی دوست روم چون غریب رسوائی بود غریب رود چون بکعبه ترسائی

منم به‌دیر چو زاهد به کعبه چون ترسا به‌غیر دیر و حرم هست هم مرا جائی

(علی نوری مازندرانی)

مهدی و هادی من‌جز نور یارم کی بود عاشقان را کارکی با مومن وترساستی

(جمالی‌اردستانی)

به‌معنی راه او پوید اگر مؤمن وگر کافر بباطن قرب او جوید اگر هندو وگر ترسا

(رضاقلی‌هدایت)

چلیپا

بوی‌اسلام‌نیایدزمن و رنگ صلاح تا پرستنده آن زلف چلیپا باشم

(نزاری قهستانی)

بهروقتی‌چوعالم‌رامعادی‌باشدای کامل اگرنشناختی او را چو کافرمیری و ترسا

(مختوم نشابوری)

آن زاغ را نگه کن چون پرد مانند یکی قیرگون چلیپا

(عماره)

دم عیسی

گه‌دم عیسی زفضلش روح پرور یافتند گاه دست موسی از نورش منور داشتند

(نشاط اصفهانی)

دم عیسوی

نورفشان همچو کف موسوی روح‌فزا همچو دم عیسوی

(نظر نائینی)

دیر

آن زمان دیر کعبه توشود که نبینی بجز خدا دیار

*

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

(خسرو دهلوی)

شور و شغف مسجد و میخانه از او وآشوب و فغان و فتنه دیر ازوست

(سعدالدین حموی جوینی)

درکعبه اگر دل سوی غیر است ترا طاعت گنه است و کعبه دیرست ترا

(غزالی مشهدی)

زشیخ پرس و برهمن طریق کعبه‌و دیر که‌پیر عشق‌ازین هردو غافل‌افتاده است

(یوسف پتنئی)

آن بت من تا که در دیر دل است هرچه آید بر سرم خیر دل است

(رضاقلی هدایت)

این دیر فنا را سر آبادی نیست اندر ره سیل خانه بنیاد مکن

(اشراق اصفهانی)

مائیم پیر میکده و کنج دیر او امیدما بدوست که‌داریم‌غیر او؟

(حکیمی طبسی)

گر جانب مسجد گذرم ور طرف دیر هر جا که روم میل دلم سوی تو باشد
(فیض تربتی)

حرم و دیر تفاوت نکند عاشق را هر کجا می‌نگرد جلوه‌جانانه اوست
(آگه شیرازی)

نی زخلوت کام جستم نی زسیر نی ز مسجد طرف بستم نی ز دیر
(بهائی عاملی)

نه در مسجد جز او یابی نه در دیر نه در خود غیر او یابی نه در غیر

*

از در او متاز بر در غیر جز رخ او مبین به‌مسجد و دیر
(حسینی قزوینی)

براه‌بندگی‌می پوچه در دیروچه در مسجد نشان‌بی‌نشان می‌جوچه ازپیروچه از برنا
سالک همه را چو خویش بی‌سیر مبین چون حق همه‌جاست مسجد و دیرمبین
(رضاقلی هدایت)

عیسی دیر نشین دلبر و دل همچون دیر زلف‌او همچوصلیب آمده دل چون ناقوس

*

دل‌بود اینکه بگوش‌آید از وی سخنی یا که از دیر صدای جرسی می‌آید
(مظفر کرمانی)

بسویش گرنظر داری چه‌در دیروچه‌درمسجد بکسویش گرگذر آری چه‌با شیخ وچه‌بابرنا

*

شهرها بینی اندر آن یکسان مسجد و دیر و سبحه و زنار
(نشاط اصفهانی)

از دیر و حرم باشدشان روی بمقصد زاهد ز رهی پیر خرابات ز راهی
(نیاز شیرازی)

تا بود کعبه یا که دیر بود هرچه‌در وهم تست غیر بود

*

کعبه و دیرت ار یکی گشته شک تو عین بی‌شکی گشته

*

همه عین خود یاب چه خود چه غیر — همه محو خود بین چه مسجد چه دیر
(حسینی قزوینی)

خرم آن وقت که جان طوف حریمت میکرد — روی از دیروحرم تافته در کوی تو بود
(رونق کرمانی)

زکعبه عاقبت الامرسوی دیر شدم — هزار شکر که من عاقبت به خیر شدم
(صفائی نراقی)

در کعبه و دیرجمله را روی به تست — تو مقصد کافر و مسلمان شده‌ای
(طبیب شیرازی)

روح القدس

او بود عرش مجید مستطاب — او بود روح القدس ام الکتاب
(نادری کازرونی)

روح قدس

بر سرقد ما خرام تا روح قدس — از تربت تو حیات در یوزه کند
(اشراق اصفهانی)

کشتهٔ لعل لبت کی کند اندیشه زمرگ — کز دم روح قدس زنده بجان دگرست
(نسیمی شیرازی)

زنار

گفته زاهد بنام او تسبیح — بسته ترسا بیاد او زنار
(رضاقلی هدایت)

در مذهب ما سبحه و زنار یکی است — بتخانه و کعبه مست و هشیار یکی است
(لاهیجی)

عشق تو چه سبحه ها که زنار نکرد — چشم تو چه فتنه ها که بیدار نکرد
(آگه شیرازی)

گهی کافر شدن زنار بستن — گهی مؤمن شدن ساغر شکستن
(حسینی قزوینی)

زنار زمن سبحه صد دانه زتو — عالم همگی از تو وجانانه زمن
(شحنه خراسانی)

گه جویمش از صومعه گاهی زکلیسا — کز سبحه گهی، گاه ززنار عیان است
(فانی اصفهانی)

تا شداوبت، بت‌پرستی کارماست | روی او وبت سوی او زنارماست

*

بت پرستانیم اندر کوی او | بسته زناری ز تار موی او

(مظفر کرمانی)

گفتم ز زلف‌چون توئی زناربندم گفت‌رو | در کفرهم‌صادق نه‌ای‌زنار را رسوا مکن

(امیرخسرو دهلوی)

درجامه صوف بسته زنار چه سود | درصومعه رفته دل به‌بازار چه سود

(رافعی نیشابوری)

صوفی ارسجده صنم نکنی | خرقه‌خصمت‌شود کمرزنار

(رضی آرتیمانی)

ورخواهش طبع دست او جنبانید | هر بخیه و رشته‌اش بت و زناری است

(شفیق بلخی)

ورحبل متین به‌گردنم درفکند | بیم است زکفر من که زنارشود

(شمس‌الدین کرمانی)

هر خم‌و پیچی که‌شد ازتارزلف یارشد | دام شد زنجیر شد تسبیح شد زنارشد

(قادری هندوستانی)

بیقدری سبحه ننگ زناراز من | هفتاد و‌دو ملتند بیزاراز من

(لطفی شیرازی)

شهرها بینی اندرآن یکسان | مسجد و دیر سبحه و زنار

(نشاط اصفهانی)

کلاه تقیه و دستار زاهدی از سر | فرو نهادم و زنار بر میان بستم

(نزاری قهستانی)

درمدرسه‌ها جواب گفتارم نیست | در بتکده‌ها صلیب و زنارم نیست

(اوحدی کرمانی)

بهائی گرچه می‌آید ز کعبه | همان‌دردی کش‌زناربنداست

*

پودش همگی ز تارچنگ‌است | تارش همگی ز پود زنار

*

گه خرقه ریائی پوشم که شیخ وقتم گه زیر خرقه زنار بندم که بت‌پرستم
(بهائی عاملی)

کمردرخدمتت عمریست‌می‌بندم چه‌شد قدرم برهمن می‌شدم گر اینهمه زنار می‌بستم
(نظیری نیشابوری)

پیشم آمد بسر کوچه پری رخساری کافری‌عشوه‌گری‌زلف چـو زنار بدوش
گفت تسبیح به‌خاك افکن و زنار ببند سنگ‌برشیشه‌تقوی‌زن و پیمانه بنوش
(مولانا عصمت)

صلیب

عیسی دیـر نشین‌دلبـر و دل همچـون دیر زلف او همچو صلیب آمده دل چون ناقوس
(مظفر کرمانی)

گر سبحه و گر صلیب دارند از حضرت او نصیب دارنـد
(خسرو دهلوی)

صومعه

درصومعه تا زمزمه عشق تو افتاد صوفی چومن از توبه‌وطامات بـرآمد
(نعیمی مشهدی)

با ملایك پس از آن صومعه قدسی را گرد برگشتم و نیکونظری کردم و رفت
(ابن‌یمین فریومدی)

چون‌در همه‌جا بجز تو کس نیست در صومعـه کس چـرا نشینند
(شرف یزدی)

درصومعه صوفی اوصاف تو می‌خوانند در محکمه‌مفتی‌غوغای تـو مـی‌بینم
(مظفر کرمانی)

شوخی که من دارم‌همی گربگذرد در صومعه ازدین ودل سازد بری هم‌شیخ راهم شاب‌را
(غالب تهرانی)

گـه جویمش ازصومعه گاهی زکلیسا کز سبحه گهی گاه ز زنار عیان است
(فانی اصفهانی)

در رخ معتکف صومعه انـوار قبول چون‌ندیدند قدم جانب میخانه زدند
(مظفر کرمانی)

توبه بشکستم و از صومعه بیرون جستم در مقامر کده با شاهد و می بنشستم
(نزاری قهستانی)

گر دست بر آن زلف نگون اندازی زهاد بصومعه بخون اندازی
(روزبهان شیرازی)

در مدرسه آنچه صحبت یاران است در صومعه آنچه بر گرفتاران است
(شاه بدخشانی)

به‌قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریائی
(عراقی همدانی)

شاید که در این میکده‌ها دریابیم آن عمر که در صومعه‌ها گم کردیم
(محمد غزالی طوسی)

عیسی

ما که امروز گرانان جهانیم اینیم که سبک روح‌تر از عیسی مریم بودیم
(عمادکرمانی)

کی بو که که قدم ازین جهان برگیرم چون عیسی راه آسمان برگیرم
(حسن غزنوی)

مست جام تو عیسی مریم سحو نام تو موسی عمران
(رضاقلی هدایت)

قندیل

ذره‌ای ازنورروی من چو برمنصورتافت همچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختم
(شهاب‌الدین سهروردی)

کروبی

کروبیان چو ناله من گوش می کنند تسبیح وذکرخویش فراموش می کنند
(کامل خلخالی)

کلیسیا

وآنجای که قصر کبریایی باشد سجاده نشین کلیسائی باشد
(خواجه عبدالله انصاری)

یارب به‌چه روی‌جانب کعبه رود — گبری که کلیسیا ازو دارد عار
(بهائی عاملی)

زمانی گوش‌جان بگشا که درتسبیح حق‌یابی — چو حجاج حرم آواز ناقوس کلیسارا

*

ز روی‌و موی‌توایمان‌و کفر گشت‌پدید — که فرق داد ز هم کعبه و کلیسارا؟
(عیانی جهرمی)

دی شدم در کلیسیا از درد — چون دلم خون گرفت از غم یار
(رضاقلی هدایت)

وانگهم سنگدل نگهبانی — که چو او در کلیسیا باشد
(مسعود سعد)

کنشت

گهی مسجد بود گاهی کنشت است — گهی دوزخ بود گاهی بهشت است
(محمود شبستری)

در دایره وجود موجود یکی است — در کعبه و در کنشت مقصود یکی است
(مختوم نیشابوری)

مریم

من آندم دم از زندگی می‌زدم — که در نفس مریم مسیحا نبود
(نعیمی نیشابوری)

شیر وفا مکیده ز پستان وحدتیم — آری مگر ز مریم دوشیزه زاده‌ایم
(نزاری قهستانی)

مسیح

همچو برهان مسیح است‌سخن در دهنم — همچو ثعبان کلیم است قلم در دستم
(نزاری قهستانی)

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد — یک نفحه بود از نفس روح پرورم
(قاسم تبریزی)

شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح — باین حدیث لب لعل روح پرور او
(هلالی جغتائی)

ناقوس

صوت ناقوس همه وصف جمال سبوح حرف ناقوس همه نعت جلال قدوس
(مظفر کرمانی)

مؤمن نشود تا نشمارد یکسان با بانگ نماز بانگ ناقوس فرنگ
(شاه بدخشانی)

ناله برداشت ناگهان ناقوس وین سخن کرد در نهان اظهار
(رضاقلی هدایت)

نفس عیسی، دم عیسی

تو مرده‌ای چنانکه نیابی دگر حیات ورنه ز هر طرف وزد انفاس عیسوی
(رضاقلی هدایت)

کف موسی کفی ز دریایش دم عیسی دمی ز دمهایش
(حسینی قزوینی)

۱۷

امثال و حکم

حدود تأثیر آئین مسیح، را آنگونه که در فرهنگ و ادب فارسی جلوه‌دارد هیچ چیز بهتر از حکم و امثال رایج در افواه و السنه نمی‌تواند به‌درستی تقریر کند. از این رو نقل پاره‌ای اشعار و کلمات که درطی زمان به‌صورت امثال‌سایر درآمده‌اند ودرواقع از معانی و تعبیرات مربوط به‌آئین مسیح مأخوذند در اینجا خالی از فایده به‌نظر نمی‌آید.

در بین این اشعار و کلمات غیر از آنچه از کتب امثال خاصه کتاب جلیل‌القدر امثال و حکم علامه علی‌اکبر دهخدا اخذ و نقل شده است، تعداد زیادی نیز مأخوذ از دواوین شعر است. به هر حال تداول آنها در السنه و افواه حاکی از نفوذ و رواج بعضی تعبیرات و اصطلاحات و حتی معتقدات فرق گونه‌گون نصاری در بین مسلمین ایران به‌نظر می‌آید و ازاین‌جهت تعدادی از آنها در این بخش نقل می‌شود تا نمونه‌یی از این نفوذ باشد:

آن مسیحا مرده زنده می‌کند — وان جهود از خشم سبلت می‌کند

(مولوی)

از پس مریم نیامد همچو تاك آبستنی — بعدعیسی هیچکس چون‌دخت‌رزجانبخش‌نیست

(کمالی)

ازچه سعید اوفتاد وازچه شقی شد — عابد محرابی و کشیش کنشتی

(منسوب به‌ناصرخسرو)

اگرچه رزق مقسوم است میجوی — که خوش فرمود این معنی معزی

که یزدان رزق اگر بی سعی دادی — به مریم کی ندا کردی که هزی

(ابن یمین)

ای دردمند خیره مشو غره بر طبیب زیرا نشسته بر در عیسی‌بن مریمی

*

با طاعت و ترس باش همواره تا از تو به‌دل حسد برد ترسا

(ناصرخسرو)

به‌جرم عیسی موسی را مگیر

به‌حق گویا شو از باطن خمش باش چو عیسی نبی دجال کش باش

به‌نام عیسی به‌شکم موسی

بنکوهی جهود و ترسا را تو چه داری برین دو تن تفضیل

(ناصرخسرو)

بیاویزند عیسی را به خواری سم خر را خرند از خاکساری

(روشنائی‌نامه)

ترا آسمان خط به‌مسجد نوشت مزن طعنه بر دیگری در کنشت

(بوستان سعدی)

تو با ترسا بر دانا به‌یک نرخی اگرچه توکمر بستی و او کستی

*

تو مؤمن و گزیده محمد را او کافر و گزیده مسیحا را

جای عیسی آسمان و جای طوطی شاخسار

جز خر عیسی گور پدر هرچه خراست

چرا باید که عیسی کور باشد خطا باشد که قارون عور باشد

(ناصرخسرو)

چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست که اکمه را تواند کرد بینا

(خاقانی)

چرخ خواهی صحبت عیسی گزین ورنه قصد گنبد خضرا مکن

(مولوی)

چو عیسی گر توانی خفت بی‌جفت مده نقد تجرد را ز کف مفت

*

چون کلیم و مسیح کی گردد هر که چوب و گلیم و خر دارد

*

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی — که همسایه‌است با خورشید عذرا

(خاقانی)

حیف باشد روح القدس به‌سگبانی (که ~)

(رودکی)

خر عیسی گرش به‌مکه برند — چون بیاید هنوز خر باشد

(گلستان سعدی)

خوب نبود عیسی اندر خانه پس در هاونان — از برای توتیا سنگ سپاهان داشتن

(سنائی)

دل عیسی در آسمان زد چنگ — خر عیسی به ریسمان آونگ

(اوحدی)

دین عیسی صلح کل آمدنه آشوب وفساد — نه تجبر که جهان بایست باستم گرفت

(ادیب)

رخت مسیحا نکشد هر خری — محرم دولت نشود هر سری

(نظامی)

ز ارباب تجرد نیست بر دل بار عالم را — سبکروحی فزون از حمل عیسی گشت مریم را

*

زدعوی بسته چون گردد زبان معنی شود گویا — به گفتار آورد خاموشی مریم مسیحا را

(صائب)

ز عیسی چه کاهید مکر جهود — کجا سوی گردون برد راه دود

(ادیب)

زنار اگرچه قیمتی باشد — خیره کمری مده به زناری

(ناصرخسرو)

سخن چه عرض کنم برجماعتی که زجهل — ز بانگ خر نشناسند نطق عیسی را

(ظهیر فاریابی)

سوزن عیسی میانش رشته مریم لبش — رومیان زین رشک زنار از میان افشانده‌اند

(خاقانی)

سوزنی را پای بند راه عیسی ساختند — حب دنیا پای بند است ار همه یك سوزن است

(سنائی)

عقل دم مسیح را فرق کند زدم خر (خاقانی)
عیسات دوست به که حواریت آشنا (خاقانی)
عیسی اینک پیش کعبه بسته چون احرامیان چادری کان دست ریس دخت عمران آمده
(خاقانی)

عیسی به دین خود موسی به دین خود
عیسی چه محل دارد جائی که خران باشد
عیسی را علیه‌السلام گفتند ترا این ادب که آموخت گفت هیچکس همی هرچه از دیگری زشت دیدم از آن حذر کردم.

(کیمیای سعادت)

عیسی زبر چرخ است ازدار نیندیشد
عیسی مریم نشاید شد زیک خر داشتن
عیسی نتوان کشت بتصدیق خری چند

فرزند گوهری را عز از نسب نباشد عیسی عزیز نفس است ارچه پدر ندارد
(سیف اسفرنگ)

فسون مسیحا گل مرده را دهد جان نو نه دل مرده را
(ادیب)

فضل تو چیست بنگر بر ترسا ازسر هوس برون کن و سودا را
ایشان پیمبران و رفیقانند چون دشمنی تو بیهده ترسا را
(ناصرخسرو)

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد
(حافظ)

قدر عیسی کجا شناسد خر
کجا رسد دم عیسی به گرد آن بادی که بوی گیسوی جانان به عاشقان آورد
(ادیب صابر)

کجا عیسی طبیب آید کسی بیمار کی باشد
کسیرا که کیش است مکر یهود ز عیسی و انجیل عیسی چه سود
(ادیب)

کسی ز عیسی مریم نجست بیگاری

کفش عیسی مدوز از اطلس خر او را مساز پشما گند

(سنائی)

کمر بدادی و زنار بستدی به‌گزاف کسی نداده به‌زنار جز که تو کمری

کی رسد از دین سر موئی به‌تو زیر هر موئیست زناری دگر

(عطار)

گر آب چاه نصرانی نه پاك است جهود مرده می‌شویم چه باك است

(گلستان سعدی)

گر به‌سخن زنده کرد مرده مسیحا چون‌سخن خوب نیست سوی‌من افسون

(ناصرخسرو)

گر (نل، ور) جهان را یکسره ایزد مسلمان خواهدی

جز مسلمان نه جهودستی و نه ترساستی

(ناصرخسرو)

گر روی پاك و مجرد چو مسیحا به‌فلك از فروغ تو بـه خورشید رسد صد پـرتو

(حافظ)

گر زی تو قول ترسا مجهول است معروف نیست قول تو زی ترسا

(ناصرخسرو)

گر سبحه و گر صلیب دارند از حضرت او نصیب دارند

(خسرو دهلوی)

گر نباشد ز برای شرف عیسی، کس پوشش سم خراز اطلس وا کسون نکند

(فلکی)

گل که عیساش طرازد مرغ است نی که ادریس نشاند قلم است

(خاقانی)

مایه عیسی دم است دارو نیست

مثل خط ترسا (= کج رو)

مثل خم عیسی (= هر رنگ از و برمی‌آید)

مجرما ترسا که ازفرمان‌عیسی سر بتافت دل بدان‌خرم که روزی‌سم‌خر در زرگرفت

*

مرغ کان ایزد کند چون مهر پرد برسپهر مرغ کان عیسی کند بس خوار باشد بیش خوار

(سنائی)

مرغ گلین کی شود بی‌دم عیسی روان

مست را مسجد و کنشت یکی است

مسجد کلیسیا نشده است ای پسر هنوز گرچه به‌شهر همبر مسجد کلیسیا است

(ناصرخسرو)

مسیح پیمبر چنین کرد یاد که پیچد خرد چون به پیچی ز داد

(فردوسی)

مؤمن وسجادهٔ خود کافرو، زنار خویش هر کسی را میل با چیزی وخاطر با کسیست

(اوحدی)

مهدی چو بیاید بشود آفت یأجوج عیسی چو بیاید برود فتنه دجال

*

می‌باش طبیب عیسوی هش اما نه طبیب آدمی کش

(نظامی)

نار سوسی چگونه بیند کور نطق عیسی چگونه داند کر

(تاج المآثر)

هر درد و داغ را که مسیحا کند علاج آن را چه احتیاج به‌معجون و مرهم است

(سلمان)

هر کسی در گوشه‌ای دم می‌زنند لیک چون عیسی دمی کم می‌زنند

(عطار)

هر که از قبله اسلام بگرداند روی بی‌گمان روی سوی قبله ترسا دارد

(ظهیر فاریابی)

هست عیسی مست حق خر مست‌جو

(مولوی)

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

(حافظ)

همه دانند که پیدا بود از عیسی خر

همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری

(بوستان)

۱۸

هیئت‌های تبلیغی و فرقه‌های مسیحی

اقدام به‌نشر دعوت و تبلیغ آئین مسیح در بین اقوام و طوایف دور و نزدیک، از آغاز همواره یک اشتغال عمدهٔ کلیسای مسیحی بوده است حتی الزام آن در تعلیم و اشارت خود عیسی (متی ۱۹/۲۸، لوقا ۴۷/۲٤) نیز هست علاوه بر مجاهدات بولس و پطرس قدیس و مسافرتهای تبلیغی افسانه‌آمیز یا واقعی که به‌حواریان منسوبست از قراین چنان برمی‌آید که از همان آغاز نشر مسیحیت هیئت‌های تبلیغی در سراسر قلمرو روم، حتی از جمله در شمال اروپا، به‌نشر و تعلیم آئین مسیح در بین طوایف و اقوام مشرک کوشیده‌اند.

درواقع اعمال رسولان را باید اولین تاریخ تبلیغات مسیحی شمرد. متأسفانه آنچه درسنن مسیحی دنبالهٔ اعمال رسولان را تقریر می‌کند، غالباً بر روایات ناموثق مبتنی است و درمورد قسمتی از آنها ابهام و تردید بسیار هست. مع هذا در آنچه به‌ایران و نواحی مجاور فلسطین مربوط است فعالیت تبلیغی بدون شک باید منجر به‌نتایج قابل ملاحظه بوده باشد که احوال شهداء مسیحی در بین آنها حاکی از عمق نفوذ تبلیغات دعوتگران قوم به‌نظر می‌رسد.

در هر حال در بین قدیمترین کسانی که در بلاد شرقی و نواحی قلمرو امپراطوری باستانی ایران به‌نشر و تبلیغ آئین مسیح پرداخته‌اند پانتانوس قدیس[1] (وفات ۱۹۰) اهل سیسیل و استاد کلمنت اسکندرانی[2] را باید ذکر کرد که از قرار روایت، یوزبیوس [۱] در هند به‌نشر و تبلیغ پرداخت، همچنین گریگور

---

1. Pantanus. St   2. Clement of Alexandria

نوربخش (ح ۳۱۲)، که در ارمنستان اقدام به‌تبلیغ انجیل نمود در شمار قدیمترین تبلیغگران آئین مسیح محسوب است.

در عهد اشکانیان و ساسانیان نشر دعوتهای تبلیغی در ایران و نواحی وابسته به‌آن قابل توجه بود. تاریخ مسیحیت در ایران قبل از اسلام تا حدی تاریخ بسط و توسعه همین فعالیت‌های تبلیغی است.

در دوران اسلامی نیز، کلیسای مسیحی توجه خاصی به‌امر نشر و تبلیغ انجیل در بین مسلمین مبذول داشت. حتی جنگهای صلیبی که مقاومت و سوءظن مسلمین را در مقابل تبلیغات پی‌گیر، اما غالباً بی‌نتیجه، نصاری تحریک می‌کرد، موجب ایجاد وقفه در این باب نشد. البته روایات مربوط به‌مسافرت تبلیغی سن‌فرانسوا داسیز در تبلیغ مسیحیت در بین مسلمین اصل درستی ندارد. و مسافرت تبلیغی ریمون‌لول اسپانیائی هم که سرانجام به‌رجم و قتل او انجامید به‌نواحی خلافت شرقی، مربوط نیست اما آنچه در باب این نوع فعالیت‌ها در قرون وسطی در اروپا نقل شده است طرز نگرش کلیسای غربی را نسبت به‌دنیای اسلامی نشان می‌دهد.

درواقع در همان حال که هنوز جنگهای صلیبی بین نصاری و مسلمین در شام و مصر و فلسطین درگیر بود کلیسای روم درنشر مسیحیت در ماوراءالنهر، ترکستان و هند فعالیت داشت و حتی اقوام چین و تاتار را به‌آئین خویش می‌خواند.

در عهد فاجعه مغول پاپ اینوسان دو هیئت تبلیغی به‌این نواحی شرقی آسیا گسیل کرد (۱۲٤٥) و چندی بعد، سن‌لویی — لویی نهم — پادشاه فرانسه، یک راهب فرانسیسکن به‌نام ویلیام روبروک[1] را به‌مغولستان اعزام نمود. قوبیلای قاآن، خاقان مغول که برادران پولو، در قرن سیزدهم در دربار او بودند چنانکه از روایات مارکوپولو برمی‌آید خواستار آن شد که اطلاعات بیشتری در باب آئین مسیح بدست آورد. با آنکه به‌این علاقه او، از جانب کلیسا به‌موقع جواب مثبتی داده نشد، هیئت‌های تبلیغی چندی بعد در تمام قلمرو مغول به‌نشر دعوت اهتمام کردند. در چین جان‌دمونته کوروینو[2]، نزدیک سی سال عمر صرف تبلیغ مسیحیت کرد و با وجود مخالفت بعضی مقامات محلی حتی اناجیل و مزامیر را هم به‌زبان

1. William of Rubruck 2. John de Monte Corvino

چینی نقل نمود، اما در ایران ایلخانان که یک اسقف اعظم از جانب پاپ‌جان بیست‌ودوم، در سلطانیه می‌زیست نشر مسیحیت، بدان جهت که در این نواحی با غلبهٔ اسلام مواجه بود، بسرعت چین و مغولستان ممکن نشد و بعدها نیز سفرهای جنگی تیمور استمرار این تبلیغات را متوقف ساخت.

با اینحال در عهد تیمور و اخلاف او هم کلیسای روم، از سعی در نشر مسیحیت باز نایستاد. علاقه‌ای که میرانشاه پسر تیمور، نسبت به یک اسقف دومی‌ـ نیکن، معروف به‌جان سلطانیه[1] نشان داد به‌جای آنکه سلطان تاتار را به کلیسای روم متمایل نشان دهد، این روحانی مسیحی را جزو علاقه‌مندان و ستایشگران او کرد. این اسقف سلطانیه که قبل از آن مدتی نیز در نخجوان عنوان اسقفی داشت بعدها بعنوان فرستادهٔ میرانشاه و پدرش تیمور به‌اروپا سفر کرد و گزارش وی در باب زندگی تیمور از مآخذ قابل ملاحظه در احوال خاندان تیموریان محسوبست. با آنکه ارتباط او با خود تیمور به‌درستی روشن نیست از گزارش او برمی‌آید که در شخص میرانشاه نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشته است به‌هر حال پیداست که تیمور و میرانشاه نسبت به‌اتباع مسیحی خالی از علاقه نبوده‌اند اما این نکته حاکی از توفیق فعالیت تبلیغی کلیسا درجامعه اسلامی عهد آنها نیست [۲].

در عهد صفوی و بعد از آن اعزام هیئت‌های تبلیغی در ایران و هند با دقت بیشتری دنبال شد. در این زمان، به‌علت توسعه مناسبات سیاسی بین ایران و اروپا، که ناشی از علاقه غرب به‌جلب دوستی صفویه و اتحاد با آنها بر ضد عثمانی و تهدیدهای آن بود، هیئت‌های تبلیغی متعدد به‌ایران آمد.

در بین اینگونه هیئت‌ها از جمله سه فرقه اگوستین (= آستین)، کاپوسین و کرملی را می‌توان یاد کرد که غالباً نمایندگان آنها در اصفهان و بلادی که تعدادی مسیحی در آنها وجود داشت به‌تبلیغ و دعوت اشتغال داشتند.

از این جمله اگوستینیان[2]، که برادران اگوستی و راهبان اگوستینی هم‌خوانده می‌شدند، فرقه‌ای از فقرای مسیحی بود که درقرون وسطی تحت عنوان نظامات‌سنت اگوستین به‌وجود آمد (۱۲۵۶) و با فرقه دومی‌نیکن منسوب و مربوط بود. درآغاز حال این فرقه کوشید تا در نواحی دور افتاده و در نقاط دور از بلاد بزرگ به‌ایجاد

1. John of Sultanyya 2. Augustinian Friars

صومعه‌ها بپردازد اما بزودی انزوا را رها کرد وبرای نشر تعلیم در شهرها به‌بنای صوامع پرداخت. اهتمام در نشر فقر و اعتقاد مسیحی در سرزمین های آسیا هم آنها را در عهد صفویه به‌فعالیت تبلیغی در ایران واداشت[۳].

فرقه کاپوسین[1]،شاخه‌ای از فرقه فرانسیسکن بود که‌بوسیله مائتودباسی[2]، از آباء فرانسیسکن در روم به‌وجود آمد وبا وجودمخالفت و اعتراض سایر اجزاءفرقه که غالباً زندگی زاهدانه داشتند با شولائی نوک تیز، کفش تسمه‌ای و باریش بلند در انظار ظاهر می‌شدند، نظامات آنها غالباً سخت و متضمن احیاء طریقهٔ فقر و زهد مرتاضانه منقول از فرانسوا داسیز بود. حرارت‌فوق‌العاده‌ای که اعضاء این فرقه در امر تبلیغ و موعظه داشتند آنها را مورد حمایت عامهٔ مسیحی های اروپا کرد و با آنکه در طی زمان نظامات‌سخت آنها تعدیل شد بازاین شاخه از فقرای فرانسیسکن در بین سایر شاخه ها همواره به‌عنوان نمونه کامل زهد و فقر و ریاضت مورد توجه و قبول عامه بود. افراد فرقه بیشتر مرد عمل بودند و توجه زیادی به‌فضل و کمال نشان نمی‌دادند [٤]. در اصفهان و نزد عیسویان ایران هم با علاقه واکرام تلقی می‌شدند.

کرملی‌ها یا کرملیه هم فرقه‌ای از برادران دریوزه‌گر[3]، از فقرای نصاری و زهاد آنها بودند که جمعیت آنها در عهد جنگهای صلیبی (ح ١١٤٥ م) در فلسطین به‌وجود آمد و بعد از خاتمه این جنگ به‌اروپا انتقال یافت. عنوان آنها مأخوذ بود از نام جبل کرمل در شمال فلسطین نزدیک بندر حیفا. بعد از آنکه در اروپا به فعالیت تبلیغی پرداخت تدریجاً زهد و فقر را با تجربهٔ کشف و شهود عرفانی توأم کرد و در بین پیشروان آنها کسانی چون سانتاترزا و خوان‌د کروسا[4]، جامع فقر مسیحی و نوعی عرفان عملی بوده‌اند. اعضاء فرقه توجه خاص به‌نیایش مریم‌نشان می‌دادند و متکلمان آنها به‌مسأله طهارت مریم و آبستنی بدون آلایش او[5] توجه خاصی داشتند نمایندگان آنها در اصفهان عهد صفوی فعالیت تبلیغی داشتند وغالباً از حمایت و تکریم پادشاهان برخوردار بودند[٥].

بااین همه فعالیت تبلیغی این هیئت‌ها، که پادشاهان صفوی مخصوصاًشاه

---

1. Capuchin 2. Maeta de Bassi 3. Mendicant Friars
4. Juan de Crossa 5. The Immaculate Conception

عباس غالباً با آنها رابطه دوستانه ملاطفت آمیز هم داشتند در جامعه اسلامی مجال نفوذی نیافت و ظاهراً بیشترهم ناظربه‌جلب مسیحی‌های شرقی از گریگوریان ارامنه و نسطوریان کلدانی به‌مذهب کاتولیک و طریقه‌های این فرقه‌ها بود. گرایش مسلمین به‌آئین مسیح ظاهراً مشهورترین نمونه‌اش ارتداد اروج بیگ ترکمان بود که همراه یک هیئت سیاسی به‌اروپا رفته بود و در همانجا و نه در ایران مذهب مسیحی اختیار کرد و دیگر به‌ایران برنگشت. گزارش گرایش او به‌مسیحیت هم در مآخذ فارسی عهد صفوی، به‌نحوی که حاکی از تأثیر مسیحیت دروی باشد نقل نشد اما خود او، که بعد از گرایش به‌مسیحیت در اسپانیا ماند و دون‌خوان ایرانی‌خوانده شد، در گزارش جالبی که در باب احوال خویش و اوضاع ایران املاء کرد، در این باب پاره‌ای اطلاعات جالب داد. رجوع شود به‌گی لسترانج، دن‌خوان ایرانی.

با آنکه در آخر عهد صفویه و مخصوصاً در عصر قاجار هیئت‌های تبلیغی متعدد در اصفهان و گیلان و آذربایجان و نواحی دیگر به‌فعالیت پرداختندوتدریجاً کشیشان پروتستان و یسوعی ضمن نشر دعوت در اقامه مجالس مناظره هم اهتمام کردند و یک سلسله ادبیات کلامی از مقوله ردود و مناقضات بین نصاری و مسلمین به‌وجود آمد، مساعی این هیئت‌ها درجلب مسلمین به آئین مسیح قرین توفیق نشد و مسیحیان ایران که دعوت و حمایت این هیئت‌ها تقریباً منحصر به‌جلب آنها مانداز همان دو جماعت قدیم ارمنی و آسوری که از قرنها قبل از آغاز ورود اینگونه هیئت‌ها برآئین مسیح بودند تجاوز نکرد فقط در بین آنها بعضی را بطریقه کاتولیک و برخی را به‌آئین پروتستان جلب نمود و به‌این طریق مسیحیت در ایران، همچنان مثل گذشته به‌همین دو جماعت منحصر ماند.

ارامنه ظاهراً در تمام عالم اولین قومی بودند که بطور رسمی و جمعی مذهب مسیح اختیار کردند، گریگور معروف‌به‌نوربخش (لوساووریچ)[1] که فرزند یک‌تن از نجبا (= نخریران،)[2]، ازخاندان نجبای اشکانی ارمنستان موسوم به‌سورن پهلو بود، و مطران ولایت کاپادوکیه موسوم به‌لئونیتوس[3] وی رابه‌سمت اسقف ارمنستان برگزیده بود در آنجا تیریدات[4] دوم (= تیرداد)، پادشاه ارمنستان (۳۱۴-۲۳۸ م)، را به قبول آئین جدید ترغیب کرد، وی را غسل تعمید داد و بدینسان ارمنستان را به

1. Lusaworitch 2. Nakharar 3. Leonitus 4. Tiridate

آئین مسیح درآورد. از آن پس مطران قیصریه، وی را عنوان جاثلیق (=اسقف اعظم) ارمنستان داد. تیریدات چون به‌آئین جدید گروید دسته‌های سپاه به‌اطراف اعزام کرد و حکم کرد تا معابد زرتشتی را ویران کنند و به‌جای آنها کلیسا بنا نمایند. به‌رغم مداخله پادشاهان ساسانی از جمله یزدگرد دوم که ناظر به‌اعاده حیثیت آئین زرتشتی بود مخالفت موبدان ارمنی که کرماپت خوانده می‌شدند مانع از انتشار مسیحیت در سراسر ارمنستان نشد و او چمیادزین را که پیش از این واگارشاپا نام داشت، نزدیک جبال آرارات در ایروان مرکز کلیسایی ساخت که گویند محل آن را عیسی در طی رؤیائی مکاشفه‌آمیز به‌وی نشان داده بود. عنوان کاتولیکوس (=جاثلیق) مدتها در بین فرزندان او که به‌موجب یک رسم فئودال محلی وارث مقام او بودند، موروث ماند فقط در قرن پنجم میلادی بود که عنوان جاثلیق ارمنیه انتخابی شد. قبل از آن جاثلیق‌های ارمنستان که اخلاف گریگور بودند بعد از وی همچنان تابع مطران حوزه قیصریه باقی ماندند. بعد از وی پسرش ارستاکس[1]، عنوان وی را یافت و او در همان اوقات در مجمع نیقیه شرکت کرد. اما از ۳۷۴ م، کلیسای ارمنستان از تابعیت نسبت به‌مطران قیصریه دست کشید بعدها در قرن پنجم کلیسای ارمنستان، به‌عصر طلائی خویش وارد شد و تحت رهبری اسحق بزرگ، کتاب مقدس وادعیه و اوراد مذهبی از سریانی به‌ارمنی نقل شد و اسحق اول بزرگ[2] به‌همراهی مسروپ مقدس[3] مبانی کلیسای ارمنی راتحکیم کردند. او چمیادزین به‌عنوان یک کانون مهم مسیحی، مورد توجه نصارای ارمنی واقع شد. بنای این کلیسا که هنوز باقی است به‌سال ۳۶۰ میلادی منسوبست و چنانکه در گزارش سیاحان قرن اخیر آمده است بعضی آثار متبرک هنوز در آنجا حفظ می‌شود از آنجمله است نیزه‌ای که گویند پهلوی حضرت مسیح را در هنگام مصلوب شدنش سوراخ کرده است و همچنین بازوی راست گریگور مقدس که در محفظه‌ای بسیار قدیمی آن را حفظ می‌کرده‌اند[۶].

به هر حال در مناقشات مربوط به‌لاهوت و ناسوت و وحدت یا تعدد طبیعت مسیح کلیسای ارمنستان خود را از معرکه جدال دور نگهداشت و حتی درشورای کالسدون (۴۵۱) هم شرکت نکرد، اما نیم قرن بعد ظاهراً بیشتر به‌جهات سیاسی

1. Aristaces 2. Sahac 3. Mashttots Mesrop

شورای مزبور را محکوم کرد و به همین سبب کلیسای ارمنستان هم بعد از آن در شمار قایلان به‌وحدت طبیعت درآمد [۷]. مع هذا کلیسای ارامنه هرگز با مذاهب قایل به‌وحدت طبیعت توافق تام هم پیدا نکرد. تختگاه اسقفی هم در طی حوادث بعد که از جمله شاهد سقوط ساسانیان و تجزیه بیزانس بود، چندبار تغییر محل داد. مدتی طولانی (۴۸۴-۹۰۱) به دوین[1] منتقل شد، چندی به کیلیکیه انتقال یافت (ح ۱۱۱۶) و بالاخره باز به‌اوچمیاد زین انتقال یافت (۱۴۴۱).

تاریخ کلیسای ارمنستان در دورهٔ اسلامی تاریخ ارمنستان در ارتباط با سلاجقه روم، عثمانی و صفویه را شامل است. کلیسای مزبور در تمام این دوره غالباً عرصهٔ تعقیب و آزار مخالفان بود. آخرین این سلسله تعقیب‌ها به‌وسیله روس‌ها (۱۸۹۳) و عثمانی‌ها (۱۹۱۵) فاجعه‌آمیز بود. به هرحال مبانی اعتقادی کلیسای ارامنه با آنچه در کلیسای ارتودکس معمولست شباهت بیشتر دارد. روحانیان این کلیسا شامل دو طبقه عمده‌اند: ورداپت‌ها که علماء قوم محسوبند و ازدواج نمی‌کنند و کشیشان عادی که جز راهبان آنها باقی پس از ورود به‌جرگهٔ روحانی بایست ازدواج نمایند [۸].

اما آسوریان عبارتند از بقایای نسطوریان بین‌النهرین قدیم که خود را، اخلاف قوم آشور، می‌شمرند و مشهور آنست که اجداد آنها در نینوا و نواحی دیگر به‌وسیلهٔ طوماس قدیس به‌آئین مسیح گرویده‌اند. اگرچه در باب سامی بودن آنها ظاهراً جای شک نیست، دعوی انتساب به‌آسوریان باستانی که نزد آنها رایج است مبنائی ندارد و محتمل است بوسیلهٔ مبلغان اروپائی به‌آنها تلقین شد باشد [۹]. با اینکه آنها خود را در بعضی موارد سورائی می‌خوانند ارتباط آنها را با سریانی‌ها (=آرامی‌ها)ی مسیحی بیشتر محتمل می‌سازد و زبان آنها هم که سریانی آرامی است مؤید این معنی است و با زبان آشوری باستانی ارتباط ندارد. از گذشته احوال آنها این قدر معلوم است که آنها، نسطوریوس بانی مذهب نسطوری را که در دنبال مجمع افسوس[2] (۴۳۱)، از حوزه کلیسای روم طرد شد، نزد خود پناه دادند و با این اقدام از حوزهٔ تسلط کلیسای روم خارج شدند.

چندی بعد که امپراطور زنون مدرسه نسطوری ادسا را منحل کرد (۴۸۹)،

---

1. Dvin　　2. Ephesus

نسطوریان بین‌النهرین مورد حمایت و اعتماد نسبی ساسانیان واقع شدند و درقلمرو آنها غالباً، و به هر حال جز در مواردی که تعصب سوبدان زرتشتی را تحریک می‌کردند، از امنیت و حمایت حکومت برخوردار بودند. چون با بیزانس از لحاظ مذهبی توافقی نداشتند در موارد جنگ ایران و بیزانس هم، مورد سوءظن ایران واقع نمی‌شدند. طریقه آنها هم به همان سبب در تاریخ کلیسا به‌عنوان کلیسای فرس خوانده شد. با آنکه اکنون اسقف اعظم آنها در خارج از ایران مقر دارد (سان‌فرانسیسکو- امریکا)، هنوز لااقل یک پنجم تمام جمعیت آنها در ایران بسر می‌برد.

در قرون نخستین اسلام علماء این جماعت، که از لحاظ اختلاف با کلیسای ملکایی ارتدکس، با بیزانس هم توافقی نداشتند، جهت‌اشتغالی که به‌نقل وترجمه متون طبی و فلسفی از یونانی داشتند، در نزد خلفا و حکام ایشان مورد حمایت و علاقه بودند و موضع آنها در قیاس با صابئین حران که تلقی آنها به‌عنوان اهل کتاب مدتی محل اختلاف شد، به‌مراتب بهتر بود. در همین قرنها و حتی از مدتها قبل ازآن نسطوریهای بین‌النهرین هیئت‌های تبلیغی، ازطریق خراسان به‌ماوراءالنهر اعزام کردند و بدینسان مذهب نسطوری را در ترکستان رواج دادند. بدینگونه فعالیت تبلیغی آنها در نواحی ترکستان و هند قابل ملاحظه بود. بروفق بعضی قراین کسی که در عهد مغول به‌عنوان یوحنای قسیس پادشاه ترکستان خوانده می‌شد، یک خان ترک از اتباع کلیسای نسطوری بود.

بعد از سقوط عباسیان و بغداد بردست مغول (۶۵۶)، جاثلیق نسطوریان از بغداد به‌نواحی جبال کوچید و حدود موصل را مرکز فعالیت ساخت و بدین طریق در قرن‌سیزدهم و چهاردهم میلادی فعالیت نسطوریان از بین‌النهرین به‌جبال موصل و نواحی خراسان و ماوراءالنهر منتقل گشت. گرایش خانان مغول به‌اسلام، نفوذ آنها را در خراسان و ماوراءالنهر محدود کرد و حوزهٔ فعالیت آنها تدریجاً در همان نواحی جبال عراق محدود ماند. تا مدتها بعد نسطوریهای مزبور در جبال عراق و نواحی مجاور قلمرو نژادی اکراد، موضع خود را حفظ کردند و به‌رغم تضییقات همچنان از حوزه کلیسای روم و بیزانس جدا ماندند.

در قرن پانزدهم میلادی جمعی از این طایفه که در قبرس می‌زیستند به

کلیسای روم پیوستند بعدها در قرن شانــزدهم جاثلیق نسطوری دیاربکر بـه‌نام یوحناسولاکا[1] هم به‌روم رفت و عنوان جاثلیقی خود را از پاپ یولیوس سوم[2] گرفت (آوریل ۱۵۵۳). در دنبال همین واقعه بود که پاپ وی و پیروانش را به‌نام کلدانی خواند و از همین‌جا بود که بعدها عنوان آسوری هم، برای اعقاب قـوم قابل توجیه گشت.

در قرن بعد مرکز فعالیت کلدانی‌ها، از دیاربکر به‌اورمیه در آذربایجان منتقل شد و قوم با قطع رابطه با پاپ و کلیسای کاتولیک (۱۶۷۰) به‌آئین نسطوری بازگشت اما این بازگشت هم قطعی نبود چندی بعد باز بین جاثلیق قوم با کلیسای روم رابطه برقرار شد و پاپ سوضع وی را تأیید کرد (۱۷۷۹). نسطوریهایی کـه سرجان‌ملکم (تاریخ /۴۲۵) از وجود آنها درصحنهٔ کردستان خبر می‌دهد که به قـول وی اکثر محترفه بوده‌انـد و تحت حمایت حکام اردلان در آسایش بسـر می‌برده‌اند، دسته‌هایی از همین طایفه محسوب می‌شدند.

در قرن نوزدهم، پروتستانها هم در صدد جلب آنها برآمدند. در سالهـای ۱۸۲۰، ۱۸۴۰ فعالیت تبلیغی کلیسای پرسبی‌تریان و کلیسای انگلند، در بین آنها رو به‌ازدیاد نهاد. مادام دیولافوا در سفرنامه خویش [۱۰] از وجود آنها در تبریز و بغداد و عماره نشان می‌دهد و سادگی مراسم و زیبائی زنان آنها را می‌ستاید. در ۱۸۸۵ هم اسقف اعظم کلیسای کنتربوری موسوم به‌بنسون[3]، با اعزام یک هیئت تبلیغی تازه در صدد جلب آنها برآمد. در گیرودار این فعالیت‌ها، نسطوریهای بین النهرین و جبال بارها مورد آزار اکراد و تضییق حکام عثمانی واقع شدند [۱۱] درطی قرن نوزدهم لااقل دوبار (۱۸۳۱-۱۸۴۵) شیوع وبای عام جمعیت آسوری‌ها را در اورمیه به‌شدت تحلیل برد. با آنکه اسقف اورمیه و پیروانش در این ایـام همچنان به‌مذهب نسطوری باقی بودندو برخلاف آسوریان موصل با کلیسای روم رابطه‌ای نداشتند، در این حوادث مؤسسه‌های خیریه وابسته به‌جمعیت‌های خیریه مسیحی— از پروتستان و کاتولیک— برای تخفیف آلام آنها کمک‌های ارزنده کردند [۱۲].

در همین سالها بین آسوریها با اکراد جبال مجاور جنگهای شدید و مکرر

1. Sulaqa 2. Julius III 3. E. W. Benson

(۱۸۴۱-۱۸۴۷) روی داد و در جنگ اخیر نزدیک ده‌هزار تن از آنها به‌قتل رسید و دنبالهٔ این مخاصمات سالها بعد همچنان (۱۸۹۶-۱۹۰۸)، ادامه یافت و به خونریزیهای بسیار انجامید.

در جنگ بین‌الملل اول هم چون آسوریهای اورمیه به‌سبب ناایمنی از عثمانی‌ها به‌روس‌ها پیوستند (۱۹۱۵) اکراد به‌تحریک‌عثمانی‌ها با آنها درافتادند و درطی مخاصمات تلفات سنگین برآنها وارد آوردند. در دنبال سقوط رژیم تزارهم آسوریها تحت حمایت انگلیسی‌ها واقع شدندا ما توافق دینی آنها با دشمن، که بعدها در دوره قیمومت هم آنها را به‌عنوان سرباز مزدور در خدمت انگلیسی‌ها نگهداشت نفرت اعراب‌و سایر مسلمین نواحی را درحق آنها تحریک کرد. به هرحال در پایان جنگ آسوریها در مقابل قوای متحد کرد و عثمانی مغلوب و منهزم شدند (۱۹۱۸) عده زیادی از آنها کشته شد و تعدادی در بعقوبا واقع در بین‌النهرین به انگلیسی‌ها پناه بردند. چندی بعد از همانجا، به‌حمایت انگلیسی‌ها و به‌رهبری فرمانده آسوری خود، مارشال آقاپطرس کوشیدند با تصرف نواحی موصل و دیاربکر دولتی مستقل به‌وجود آوردند اما موفق نشدند و انگلیسی‌ها هم که برای تحکیم موقعیت خود در بین‌النهرین آنها را تحریک کردند نتوانستند به‌آنها کمک کنند. در رجوع به‌جامعه‌ملل در لوزان سویس هم بهره‌ای عاید آنها نشد. با خاتمه دوران قیمومت و اعلام استقلال عراق (۱۹۳۰)، انگلیس هم از حمایت آنها دست کشید و آرمان استقلال طلبی آنها مورد تأیید متفقان ایشان واقع نشد و در سوریه هم توفیقی برای آنها حاصل نیامد ناچار باز به‌نواحی اورمیه در ایران عقب‌نشینی کردند.

۱۹

مناظرات و ردود بین متکلمین اسلام و فرق نصاری

بارزترین مواردی که حدود تأثیر و نفوذ آئین مسیح را در ادب و فرهنگ ایران معلوم و معین می کند مناظرات و گفتگوهائیست که بین متکلمان ایرانی و علماء مسیحی روی داده است و البته این مناظرات منتهی به تألیف کتب و رسالات متعدد در باب آئین مسیح و آراء و عقاید آن گشته است. چون از یکطرف دعاة و علماء مسیحی به نشر و تبلیغ آئین خویش می‌پرداخته‌اند و از سوی دیگر علماء ایران در رد و جرح آن آراء و عقاید می کوشیده‌اند و هر طایفه طبعاً در تأیید و اثبات عقاید خویش کتابهائی تألیف و تصنیف می کرده‌اند، از این راه یک سلسله کتابها و رساله های مهم در زبان فارسی تألیف شده است که بعضی در رد آئین مسیح است و بعضی دیگر متضمن تبلیغ و دعوت و تأیید و نصرت این آئین است.

پیش از اسلام، موبدان زرتشتی ظاهراً در مقابل نفوذ آئین مسیح از شدت و خشنونت بیشتر استفاده می کرده‌اند تا از حجت و دلیل. مع هذا کتب و رسالاتی هم ظاهراً تألیف می‌شده است که از آنها امروز چیزی باقی نمانده است. شاید کتب مرقیون و بردیصان و مانی‌ومزدک و رسالات اتباع و پیروان آنها متضمن مطالبی در این باب بوده است که از میان رفته‌اند اما بسبب آنکه اتباع این مذاهب همه بنحوی با آئین مسیح ارتباط و اتصالی داشته‌اند ظاهراً اگر در کتب آنها چیزی از این مقوله مشاجرات و مباحثات بوده است عبارت از بحثهایی بوده است که در باب این ادیان و آراء با عقاید بعضی از فرق و یا روحانیان مسیحی داشته‌اند و به هرحال این کتابها و رساله ها از قدیمترین کتابهائی است که ظاهراً در ایران راجع به این

مسائل تألیف شده است.

از قدیمترین مواردی که از بحث و مناظره متکلمان و صاحب نظران ایران با علماء نصاری حکایت دارد فصل جالبی است که در رساله پهلوی **شکندگمانیك** و چار آمده است. در این فصل نقدی دقیق و جالب از عقاید نصاری هست و تمام مبادی آنها را با دقت تمام جرح وردمی کند. از جمله مریم را به بدکاری متهم می دارد و ادعای او را که از روح القدس آبستن شده است مسخره می کند (۸-٤) و دعوی ترسایان را که عیسی نزد آنها خدا شمرده می‌شود رد می کند و می گوید که اگر ممکن باشد که خداولادت بیابدناچار از مرگ هم مصون نیست (۳۱-۲۷) به علاوه اگر مرگ عیسی هم به اختیار خود او بوده است دیگر کشندگان وی را نباید مقصر و گنهکار شمرد (٤٥-٤۳). همچنین اعتقاد به تثلیث و عقیده به شفاعت وفدیه را رد می کند و هیچکدام را موجه و کافی نمی‌شمارد (۷۰-٤٦)، بعضی فقرات اناجیل را هم مورد بحث و جرح قرار می‌دهد (۷۰-۷۱) و از بعضی فقرات دیگر مطالبی در تأیید و انتصار آئین ثنوی پیدا می کند (۱۵٤-۱۰۸).

این رساله پهلوی البته از آثار عهد اسلامی است و فصلی هم در مناظره و مباحثه با عقاید مسلمین دارد. اما با این همه نمونه‌ایست از مباحثاتی که ظاهراً قبل از اسلام هم بین موبدان ایران و متکلمین نصاری در جریان بوده است. این کتاب را دمناش[1] با شرح و تفسیر و مقدمه دقیق به زبان فرانسوی ترجمه کرده است و متن پهلوی را نیز به خط لاتین آورده است. فصل مربوط به رد عقاید نصاری را در این طبع بسیار نفیس باید در فصل پانزدهم و ذیل یادداشت‌ها مطالعه کرد.

مسلمین نیز از همان ظهور اسلام که با نصاری مواجه شدند به بحث و مناظره با آنها توجه کردند، بعضی از عقاید و مبادی نصاری مثل ابن‌الله دانستن عیسی و اعتقاد به ثالث ثلاثه و عقیده به مصلوب شدن عیسی بصراحت تمام درقرآن کریم رد شده‌است:

ما کان‌لله ان یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی امرا فانما یقول له‌کن فیکون
(سورهٔ ۱۹ (مریم)، آیهٔ ۳۴)

---

1. J. De Menasce

لقد کفرالذین قالوا ان‌الله ثالث ثلاثه و ما من اله الااله واحد...
(سورهٔ ۵ (مائده)، آیهٔ ۷۲)
و قولهم انا قتلناالمسیح عیسی‌بن مریم رسول‌الله‌و ما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم...
(سورهٔ ۴ (نساء)، آیهٔ ۷-۱۵۶)

اما متکلمان در رد عقاید و افکار آنها به‌بحث و تحقیق بیشتر پرداختند و کتب و رسالات متعدد تألیف کردند. ابن‌الله دانستن مسیح از جمله اقوالی است که مسلمین برآن ناختهاند. البته توحید صرف که برای خدا کفو و شریک و ولد و والد نمی‌تواند قبول کند زیر بار تثلیث نامفهوم غیر معقول نمی‌رود. در رساله رد برنصاری [۱] که نام مؤلف آن معلوم نیست و اخذ و اقتباس و تفصیل کتاب تخجیل ابوالبقا است می‌گوید در توراة تمام بنی اسرائیل ابناء خدا و تمام مصریها ابناء فرعون شمرده شده‌اند، وقتی تمام اسرائیل فرزند خدا باشند مزیت مسیح برآنها چیست؟ [۲].

در واقع لفظ ابن و اب در این مقام به مجاز استعمال شده است و غفلت از این نکته است که سبب اشتباه نصاری شده است و می‌گوید از اناجیل هم برمی‌آید که عیسی نسبت بنوت به خدا را فقط مخصوص خود ندانسته است و جمیع کسانی را که تحت تعلیم و ارشاد خویش می‌دانسته است و بلکه جمیع بشر را فرزند خدا خوانده است از جمله در انجیل آمده است که: «گناهان مردم را ببخشید تا پدرآسمانی‌شما نیزگناهانتان‌را ببخشد» و از اینجا پیداست که حتی گنهکاران‌امت را نیز فرزندان و ابناءالله دانسته و در کلام پولس و سایر رسولان و حواریان مسیح نیز اقوالی ازین نوع بسیار است و تمام اینهانشان می‌دهد که استعمال لفظ ابن و اب در این موارد از روی مجاز است نه‌حقیقت و بنابراین آنچه نصاری دعوی‌دارند که عیسی ابن‌الله است خطا است و از انجیل به‌صراحت برنمی‌آید و یا لامحالـه استنباط این عقیده و این رای از انجیل خالی از اشکال نیست. اما الفاظ رب واله که در انجیل در باب عیسی بکار رفته است نیز از همان الفاظ است که به‌عقیدهٔ مسلمین درفهم آن نصاری به‌خطا رفته‌اند و بجای آنکه متوجه و ملتفت معنی‌مجازی آن بشوند معنی حقیقی لفظ را گرفته‌اند رب و الله و پروردگار و مربی و خدایگان و خداوندگار و الفاظی از این قبیل برسبیل تعظیم و تجلیل در حق معلم و مربی و رئیس و زعیم قوم استعمال می‌شود، اما مقید به‌همین حد و همین معنی است نه

آنکه بطور مطلق بکار برود، چنانکه در تورات خداوند به‌موسی می‌گوید که من ترا اله فرعون قرار دادم؛ معنیش اینست که ترا بر او مسلط و حاکم کردم [۳]. و شمعون صفا می‌گوید: «خداوند مسیح را رب قرار داد» مرادش آنست که تدبیر کار اصحاب را بدو واگذار فرمود، چون اگر مسیح رب و پروردگار بود چه معنی دارد که خداوند او را پروردگار کند [٤]. و در تفسیر معنی خدائی مسیح ازانجیل یوحنا منقولست کـه عیسی روزی در اورشلیم در رواق سلیمان نشسته بود یـهود نزدیک آمدند و او را احاطه کردند و سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند و او را گفتند که تا چند جان ما را شکنجه و عذاب دهی؟ عیسی گفت شما را کارهای نیک آموزم آیا مرا به‌سبب کارهای خوبی که می‌آموزم سنگباران می کنید؟ گفتند ترا بدان سبب سنگ می‌زنیم که در عین آنکه انسانی خویشتن را خدا می‌دانی. گفت آیا در آئین شما مکتوب نیست «کـه من شما را خداوند خواندم» وقتی آن قوم گذشته را به‌سبب آنکه مورد خطاب کلام خدا بوده‌اند جایز باشد الله و خداوند گفت چرا نشاید آنکس را که خدا او را منزه کرده و فرستاده است چنین خواند (یوحنا ۱۰/ ۳۰-۳۳) و به‌حکم این‌حکایت مفهوم‌صریح قول‌یوحنا و مسیح آنست که‌اطلاق نام‌خداوندی برمسیح بهمان نهجی است که‌این لفظ برحکماء و علماء قدیم بنی اسرائیل اطلاق شده است [۵] و بنابراین نصاری به‌خطا رفته‌اند که از انجیل الوهیت مسیح را استنباط کرده‌اند و بدان معتقد شده‌اند.

درحقیقت مهمترین ایرادی که مسلمین برنصاری داشته‌اند همین نکته بوده است درصورتیکه از انجیل به‌عقیده مسلمین عبودیت عیسی برمی‌آید. و امامطالب دیگری هم بوده است که درآن بین مسلمین و نصاری اختلاف و مناقشه بوده است. مثل شهادت و بشارت انجیل به‌اسم احمد و مثل قضیه مصلوب‌شدن عیسی که بین آنچه نصاری معتقد بوده‌اندبا آنچه‌مسلمین می‌گفته‌اند اختلاف‌بوده است و بدین‌سبب مسلمین به اثبات تحریف انجیل پرداخته‌اند و نصاری طبعاً بدفاع برخاسته‌اند و یک رشته مجادلات هم دراین مسائل فیما بین ملتین رخ داده است که داستانی مفصل دارد و مسأله وجود اناجیل اپوکریفا از فروع این مجادلاتست.

تحریف انجیل—از دلایلی که متکلمان دراثبات تحریف‌این اناجیل می‌آورند وجودتناقضات درآنهاست که مطالب‌آنها بایکدیگر مطابقت‌ندارد سهلست دربعضی

موارد بین آنها تناقض و تعارض هست و این معنی را که از مقایسه اناجیل بخوبی برمی‌آید مسلمین دلیل آن می‌دانسته‌اند که اینهاآن اناجیل راستین که به‌طریق وحی و ازجانب خداوند برعیسی‌نازل شده باشد نیست ناچار برآنها اعتمادی هم‌نمیتوان داشت[٦]. انجیلی‌هم که نصاری برآن اعتماد دارند چنانکه گفته شد یکی نیست چهار انجیل است که جملگی بعد از عیسی و هر کدام به‌زبانی دیگر و در کشوری دیگر نوشته شده است و تازه بین آنها نیز بسی تضاد و تناقض و اختلاف هست و درهر کدام قصص و حکایاتی هست که در اناجیل دیگر نیست. بعلاوه دو تن از این چهار تن که اناجیل اربعه بدانها منسوبست یعنی مرقس و لوقا از جمله آن دوازده تن حواری که اصحاب مسیح بوده‌اند نبوده‌اند و مطالب خود را از قول دیگران گرفته‌اندو از اینجا پیداست که‌اناجیل‌آنها یعنی انجیل مرقس‌و انجیل لوقا ازجانب خدا نیستند[٧]، بین انجیل متی و یوحنا هم اختلاف و تناقض هست که اعتماد را از آنها سلب می‌کند از جمله در حکایت ملاقات عیسی با یحیی تعمیددهنده. انجیل یوحنا می‌نویسد که مسیح نزد یحیی تعمید دهنده رفت تا از او تعمید گیرد چون یحیی او را دید گفت این است برهٔ خدا که گناه مردم عالم را رفع می‌کندوبرمی‌گیردواین همان کسی‌است که‌من گفتم بعدازمن می‌آیدوازمن برتراست و طبق در دست دارد و خرمن خویش را بدان می‌پالاید و پاکیزه می‌کند و گندم را به‌انباری‌می‌بردو کاه‌را به‌آتشی که هرگزانطفاءنمی‌پذیردمی‌سوزاند(یوحنا: ۲۹/۱) اما متی و لوقا به‌خلاف قول یوحنا می‌گویند. متی می‌گوید که چون یحیی تعمید دهنده مسیح را دید گفت من محتاجم که از دست تو تعمید بیابم برای چه تو اکنون آمده‌ای تا از دست من تعمید بیابی؟ و می‌گوید بعد از آن کسی نزد عیسی فرستاد و پرسید آن مسیح که قرار است بیاید تویی یا باید منتظر کسی دیگر باشیم؟.اینست آنچه متی می‌گوید که البته با آنچه یوحناآورده بود تفاوت بارز دارد اما مرقس از این باب هیچ نمی‌گوید و پیداست که بین این اقوال تعارض و تناقض بسیار زشتی هست چه در یوحنایحیی جزم‌دارد که‌عیسی مسیح است و هیچ حاجت نمی‌بیند که‌از او سؤال کند،اما در متی‌در یقین نیست وحاجت می‌بیند که‌از زندان کسان نزدعیسی بفرستد و از او بپرسد آیا مسیح اوست یا نه؟ و مرقس اصلا متعرض ذکر قصه نمی‌شود و این امر ناچار سبب ایجاد سوءظن و موجب بروز شک می‌شود و اناجیل

را بکلی سست‌و بی‌اعتبار جلوه می‌دهد [۸]. همچنین در ذکر بردار کردن عیسی‌متی می‌گوید عیسی را بدار زدند و دو تن از دزدان را نیز با او بدار کردند یکی بردست راست او وآندیگر بردست چپش و آن دو دزد با یهود که عیسی را استهزاء می‌کردند شریک و هم فکر بودند و مثل یهود عیسی را سرزنش می‌کردند ومسخره (انجیل متی۲۷: ٤٤و۳۸) اما لوقا خلاف این را ذکر می‌کند و می‌گوید که ازآن دو دزد یکی عیسی را استهزاء می‌کرد و آندیگر رفیق خود را از استهزاء به‌مسیح بازمی‌داشت و می‌گفت از خدا نمی‌ترسی؟ ما جزای کار خویش را می‌بینیم امااین شخص کار بدی نکرده است. پس از آن به‌مسیح گفت ای خداوند مرا در ملکوت خویش بیادآر ومسیح گفت توامروز بامن در بهشت خواهی بود(لوقا۲۳: ۳۹-٤۳) و این قصه را مرقس‌و یوحنا هیچکدام نیاورده‌اند و اگر چنین واقعه‌ای اتفاق‌افتاده بود ممکن نبود که شایع نشود و اگر شایع بوده است چرا مرقس و یوحنا چنین واقعه‌ای را ترک نموده‌اند و نقل نکرده‌اند و وقتی این داستان را ترک کرده‌باشند از کجا که مواضع کثیره دیگر را از انجیل حذف نکرده باشند [۹] و به هر حال‌ازین نکات و امور عدیده دیگر مسلمین نتیجه می‌گرفته‌اند که اناجیل نصاری محرف است و دلایل زیادی از مقایسه و مقابله اناجیل می‌آورده‌اند که همه دلیل ضعف و تناقض مندرجات آنها و مؤید احتمال بروقوع تحریف در آنها می‌باشد.

برای‌تحقیق درکیفیت‌مجادلات مسلمین بافرق‌نصاری دراینجا فهرستی کوتاه ازکتب و رسالات مشهوری که طرفین در رد و جرح عقاید و آراء یکدیگر نوشته‌اند تهیه و درج می‌شود. خلاصه مندرجات این کتب نیز همانست که در فوق به‌نحو اختصار مذکور گشت اینک فهرست کتابهای مذکور:

۱. رساله فی ردعلی النصاری (عربی)؛ از ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ متوفی ۲۵۵ که درمجموعه ثلاث رسائل او با رساله ذم اخلاق الکتاب و رساله فی القیان درقاهره به‌سال ۱۳٤٤ چاپ سربی‌شد.

۲. الرد الجمیل علی من غیر التوراة و الانجیل؛ از ابو حامد غزالی. این کتاب را بقاعی در الاقوال القویمه بدو نسبت داده رک:کشف الظنون، ج ۱، ص۸۳۷، معلوم می‌شود حاجی خلیفه این کتاب را خودش ندیده است.

۳. رساله فی المناظره بین المسلمین و النصاری و ذکر اسئلتهم و هی رسالة جیدة

لامام العلامه نجم‌الدین مختاربن محمود الزاهدی المتوفی سنه ۶۵۸ کظ ۸۹۳/۱ و ظاهراً این کتاب باب، سوم باشد از الرسالة الناصریة همین مؤلف که آن را برای برکه خان چنگیزی تألیف کرده است. باب اولش در اثبات نبوت حضرت محمد (ص) بود و باب دومش ذکر مخالفین نبوت وی و دفع شبهات آنها و باب سوم مناظره بین مسلمین و نصاری. کظ ۸۹۵/۱.

۴. التنحجیل لمن بدل التوراة و الانجیل؛ از ابوالعباس احمدبن ابی‌المحاسن عبدالحلیم عبدالسلام معروف به‌ابن تیمیه حرانی متوفی در ۷۲۸ رک: کظ ۳۷۹/۱.

۵. هدایة الحیاری فی اجوبة الیهود والنصاری؛ ردی است بریهود و نصاری‌ازابن قیم الجوزیه متوفی ۷۵۱.

۶. الصراط المستقیم و مخالفة اصحاب‌الجحیم؛ ردی است بر نصاری و یهود ازابن تیمیه حرانی.

۷. الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح؛ تألیف ابن‌تیمیه (۷۲۲). در کشف الظنون‌نام کتاب‌چنین آمده‌است: بیان‌الجواب‌الصحیح‌لمن بدل دین‌المسیح.

۸. تخجیل من حرف‌الانجیل؛ از امام ابی‌البقاء صالح بن‌حسین الجعفری.

۹. المنتخب الجلیل فی تخجیل من حرف الانجیل، از ابی الفضل المالکی المسعودی ۹۴۲.

۱۰. کتاب مصقل صفا در تجلیه و تصفیه آئینه حق نما در رد مذهب نصاری تألیف سید احمدبن زین‌العابدین العلوی العاملی اصفهانی. در رد کتاب آئینه حق نما تألیف ژروم‌گزاویه، چاپ لیدن ۱۶۳۹.

کتاب مصقل صفا که سید احمد علوی در سال ۱۰۳۲ هجری تألیف کرده است اتحاف به‌شاه عباس صفوی گردیده است. مؤلف در مقدمه کتاب می‌گوید که پیش از این هم کتبی در رد نصاری و یهود نوشته است از جمله کتاب اللوامع الربانیه فی ردالشبه النصرانیه را در رد نصاری نوشته و صواعق الرحمن در رد مذهب یهودان و تغییر توراة را بررضد یهود و در سال ۱۰۳۲ چون دو تن از راهبان نصاری که یکی پادری جوان[1]، و دیگری پادری بریو[2] بوده‌اند کتاب آئینه

1. Padre Juan   2. Padre Brio

حق‌نما را که در تأیید تثلیث تألیف شده بود به‌او نشان داده‌اند و او در صدد رد آن کتاب برآمده است و در مقدمه اللوامع الربانیة که در آن نیز قصدش رد بر اناجیل و اثبات محرف بودن آنهاست می‌گوید که حضرت امام المهدی در خواب وی آمده و او را مأمور کرده است که کتب نصاری را رد کند. اما از قرائن برمی‌آید که کتابی که در دسترس وی بوده است منتخب آئینه حق‌نما بوده نه اصل آن. کتاب مصقل صفا ظاهراً مورد توجه نصاری واقع شده و آن را دو دفعه جواب سخت داده‌اند یکی در ۱۶۲۸ بوسیله بوناوانتور مال‌والیا[1] و دیگر بوسیله فیلیپوگواداگنولو[2] که در ۱۶۳۱ در روم چاپ شده است [۱۰].

۱۱. آئینه حق‌نما؛ تألیف ژروم گزاویه در تبیین دین عیسی و اثبات افضلیت آن براسلام. اب ژروم گزاویه[3] از آباء یسوعی در هیات تبلیغ و دعوت مسیحی گوئا[4] در ۱۵۱۷ به هند رفت و در ۱۶۱۷ در همان شهر گوئا وفات یافت. قسم اعظم عمر او در دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه گذشت و با جهانگیر نیز مراوده و ارتباط داشت و وی بود که اکبر را واداشت امر به‌ترجمه کتب مهمه دین نصاری به‌زبان‌فارسی بدهد. خود اب‌ژروم گزاویه هم کتابی نوشت به‌نام آئینه حق‌نما در بیان احوال‌حیات عیسی که در آن کتاب انکار شریعت محمد و اثبات حقانیت مسیح را کرده است کتاب به‌سبک مکالمه نوشته شده است بین پادری فرنگ با یک حکیم که دردربار ملاقات کرده است گاهی هم یک (ملا) وارد صحبت می‌شود به‌اصطلاح شخص‌سوم می‌شود. کتاب‌دارای‌پنج باب است که هرباب‌فصول متعدد دارد. در سال ۱۶۰۹ تألیف شده است و ظاهراً در ۱۶۰۲ هم حاضر به‌انتشار بوده است. و همین کتاب را در عهد اکبر و ظاهراً به‌فرمان همو یکی از فضلاء هند به‌نام عبدالستار بن‌قاسم لاهوری باوی کمک کرد و به‌فارسی درآورد که اکنون موجود است و نسخه‌ای از آن هم در کتابخانه ملی‌پاریس در جزو کتب‌فارسی هست نسخ دیگر هم ظاهراً از آن در کتابخانه های دیگر موجود می‌باشد.

آئینه حق‌نما را خود مؤلف برای جهانگیر خلاصه کرده و آن را به‌نام منتخب آئینه حق‌نما به‌وی هدیه کرده است. این کتاب را احمدبن زین‌العابدین اصفهانی

1. Bonaventure Malvalia 2. Philippo Guadagnolo
3. Le Pere Jesuite Jerome Xavier 4. Goa

جوابی دادنامش مصقل صفا در تجلیه و تصفیه آئینه حق نما و در آن به وی جوابی سخت داد. یکی از یاران این شخص در سال ۱۰۶۶ کتابی در رد این کتاب نوشت به نام آلایشهای مصقل صفا و در ضمن آن مطالب احمدبن زین العابدین را رد کرده و مدلل کرده است که وی حتی اصل کتاب آئینه حق نما را ندیده بلکه جوابهای وی متکی بوده است برخلاصه آئینه حق نما [۱۱].

۱۲. کتاب اللوامع الربانیه فی رد شبه النصرانیه (فارسی)؛ این کتاب در ماه محرم ۱۰۳۱ تألیف شده بوسیله سیداحمدبن زین العابدین العلوی (العاملی) و در مقدمه می گوید چون بعضی قسیسان فرنگیان مدعی ردنبوت حضرت محمدوواقع۔ نبودن تغییر در انجیل شده جواب او را من درین رساله می دهم و می گوید که من «سخنان او را به عبارته نقل نموده و از کتابهای آسمانی که نزد ایشان معتبر است مانند انجیل متی ومرقس و لوقا و یوحنا و زبور و تورية دفع کلمات او نموده ...» [۱۲].

۱۳. سیف المؤمنین فی قتال المشرکین (فارسی)؛ علیقلی جدید الاسلام در عهد شاه سلطان حسین به دستور «مولانای فاضل بهاءالدین محمد» در این کتاب ردی بریهود و نصاری نوشت و ثابت کرد که متون عبری و یونانی ولاتین سفر پیدایش باهم ناسازگار است و در آنها تحریف هست. می گوید که من پادری بودم و ترساء اسلام آوردم و چون دیدم ترجمه عربی توراة درست نیست آن را با اصل لاتین برابر کردم تا بتوان برنصاری رد نمود در این کتاب بعضی از کتب واسفار توراة را نیز شرح و ترجمه کرده است و برآنها ایرادهائی گرفته است. نسخه هائی از این کتاب هست از جمله در کتابخانه دانشگاه (رک فهرست دانش پژوه، جلد سوم، بخش یکم، ص ۵۸۰ که به شمارهٔ ۶۵۲ ضبط است) و در کتابخانه آستان قدس هم نسخه ای به شماره ۷۰۹ هست.

۱۴. ارشاد المضلین فی اثبات نبوت خاتم النبیین؛ تصنیف محمد رضابن محمد امین همدانی. کتابی است که در دوره فتحعلیشاه در رد برهانری مارتین از دعاة نصاری نوشته شده است. در مقدمه می گوید هدایت ارباب یقین اگرچه درظاهربر برهان مترتب است در حقیقت موقوف است به توفیقات یزدانی—واز بحث و تحقیق ونقل عبارات اناجیل نتیجه می گیرد که به موجب صریح انجیل حضرت عیسی گفته است

من می‌روم و رفتن من بهتر است از برای شما زیرا که تا من نروم روح یقین و فارقلیط نخواهد آمد و او از برای شما بهتر است از من برای شما... و حمل آن برجبرئیل و روح‌القدس چنانکه نصاری تأویل می‌نمایند امکان‌ندارد [۱۳].

۱۵. مفتاح النبوه (فارسی)؛ رساله‌ایست از حاج محمد رضای همدانی متخلص به کوثر (علیشاه) متوفی در ۱۲۴۷ که آن را به‌فرمان فتحعلیشاه در اثبات نبوت خاصه تألیف کرده و مخصوصاً سعی کرده است به‌شبهات و تمویهات هنری مارتین انگلیسی جواب بدهد. این کتاب شهرت بسیار دارد و مقدمه‌ای هم قائم مقام معروف فراهانی برآن نوشته و در تهران چاپ سنگی شده.

۱۶. هنری مارتین انگلیسی کشیش که پاتر یا پادری‌خوانده می‌شد بر کتابی که فیلیپ پادری در فرنگ در رد براسلام نوشته بود چیزهائی افزود و رساله‌ای ساخت و در دسترس مسلمانان گذارد. علماء اسلام از نشر این کتاب سخت‌برآشفتند و به‌جواب آن پرداختند. نخست ملااحمدبن محمد مهدی نراقی به‌دستور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه کتابی در رد آن نوشت به‌نام سیف الامه که در آن استشهاد به نصوص عبری توراة کرد و اقوال هانری مارتین را ردنمود. این کتاب را وی در سال ۱۲۳۳ به‌پایان‌آورد و در مقدمه فتحعلیشاه راستود. این کتاب در تهران به‌سال ۱۲۶۷ به‌چاپ‌سنگی‌رسید. سپس آخوند ملامحمدتقی کاشانی ازفقهای‌شیعه که‌به‌عبری وسریانی آشنا بوده است کتابی در رد کتاب مارتین نوشت به‌نام هدایة المسترشدین که‌به‌سال ۱۳۱۲ درتهران چاپ سنگی شد.

۱۷. ینابیع الاسلام (فارسی)؛ رساله‌ایست از تیزدال[1] مبلغ عیسوی این‌مبلغ چندین زبان شرقی را خوب می‌دانسته و درعهد مظفرالدینشاه جهت تبلیغ به‌اصفهان آمده است و مرحوم داعی الاسلام با او مناظره کرده است. کتاب ینابیع الاسلام تلفیقاتی است تمویهی در رد دیانت اسلام. تیزدال منابع قصص قرآن را در توراة و انجیل نشان داده و خرده‌هائی هم برآن گرفته است. این کتاب به فارسی خط نسخ در لاهور به‌سال ۱۸۹۹ چاپ سنگی شد و شش سال بعد انگلیسی آن هم به‌نام: منابع اصلی قرآن[2] (۱۹۰۵) نشرگردید.

---

1. Saint Clair Tisdall
2. The Original Sources of the Coran

شیخ حسین بن عبدالعلی تبریزی معروف به‌توتونچی کتاب ازالة الوساوس والاوهام عن قدس ساحة الاسلام را در رد این کتاب و کتابی به‌نام میزان‌الحق نوشت کتابش به‌فارسی و در تبریز به‌سال ۱۳۰۱ چاپ شده و شیخ احمد شاهرودی هم کتابی به‌نام‌ازالة الاوهام فی‌جواب ینابیع الاسلام نوشت که در سال ۱۳۴۴ نشر شد.

۱۸. میزان الحق؛ کتابی‌است از فاندر[1] نام در رد بر اسلام که یک‌بار در کلکته با طریق الحیاة و مفتاح الاسرار هر دو در اثبات کیش مسیحی از ۱۸۳۳ تا ۱۸۵۰ چاپ شد و بار دیگر در لندن به‌خط نسخ به‌سال ۱۸۶۲ چاپ شد. کتاب ازالة‌الوساوس والاوهام شیخ حسین توتونچی تبریزی جوابی است که بر این کتاب میزان‌الحق و همچنین بر کتاب ینابیع الاسلام داده.

۱۹. اس. لی[2]،استاد عربی دانشگاه کیمبریج مجموعه‌ای از ردود و نقوض بین‌فرق مسلمین و نصاری را به‌انگلیسی ترجمه کرده و به‌نام رسالات‌مربوط به مناظرات بین مسیحیت و آئین محمدی[3] چاپ کرده است. اکثر کتابهائی که در این مجموعه ترجمه آنها منتشر شده است اصلشان را خود لی کتابت کرده برای چاپ، که آن نسخه خطی هم که به‌خط لی هست اکنون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج موجود است، اما محتویات این کتاب از این قرار است:

رساله میرزا ابراهیم در رد برهانری مارتین

رساله سوم هانری مارتین در جواب میرزاابراهیم

رساله اول و رساله دوم هانری مارتین به‌تعبیر وی در بطلان دین محمدی است که البته علماء اسلام آنهمه را رد کرده‌اند.

۲۰. مقالة فی الاسلام (عربی)؛ رساله‌ایست از جرجس سال انگلیسی (وفات ۱۷۳۶). شامل تمویهات و مغالطاتی در رد بر دیانت اسلام. این کتاب در اصل به‌انگلیسی بوده و آن را کسی به‌امضاء (هاشم) ترجمه به عربی نموده است. گمان می‌رود نام مترجم مستعار باشد و ترجمه عربی کتاب بوسیله جمعیةالهدایة در مصر منتشر شده باشد. این کتاب را مکرر رد کرده‌اند.

---

1. Phander 2. S. Lee

3. Controversial tracts on Christianity and Mohammadanism. (Cambridge, 1924)

از آن جمله بیان الحق والهدی الی دین المصطفی راسی توان نام برد. بیان الحق تألیف میرزا صادق فخرالاسلام در تهران چاپ سنگی شده و کتاب الهدی الی دین المصطفی تألیف شیخ محمد جواد بلاغی است که ۱۳۳۰ تألیف شده و در صیدا به‌سال ۱۳۳۱ چاپ‌شد.

۲۱. بت‌پرستی و مسیحیت‌کنونی، ترجمه کتاب الوثنیة والنصرانیه تألیف محمدطاهر... بیرونی. مترجمش حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی است. متوفی در ۱۳۴۶ که مقدمه‌ای هم در هویت توراة و انجیل متداول برآن نوشته. این کتاب در تهران به‌سال ۱۳۰۴ چاپ شده است.

۲۲. مقاله رد بر مسیحی (فارسی)؛ نگارش سیدحسین عرب باغی رضائیه. مقاله‌ایست در رد بریک نفر مسیحی که از روی آیةالکرسی برشفیع بودن حضرت مسیح برجمیع اسم استدلال کرده، چاپ تبریز ۱۳۴۵.

۲۳. لسان المسلمین (فارسی)؛ رساله‌ایست مبنی بر استدلال ازطریق آیات توراة و انجیل های رائج برسخافت آنها و در اثبات تحریف و بطلان آنها. مؤلف شیخ عبدالحسین شرع الاسلام است ازمعاصرین. کتاب در اصفهان مکرر چاپ شد.

انجیل برنابا: در ذیل این بحث به‌مناسبت اقوالی که در ردود و مناقضات بین مسلمین و نصاری روی داده است اشارتی به‌آنچه انجیل برنابا خوانده‌می‌شود خالی از فایده به‌نظر نمی‌رسد. در باب صحت و اصالت این انجیل بین علماءمسیحی ومتکلمین اسلامی اختلاف است. مسیحیان این کتاب را بکلی مجعول می‌شمارند در صورتیکه نزد عده‌ای از علماء اسلام این انجیل قطعاً اصیل شمرده شده است در هر حال برفرض عدم اصالت این انجیل، چون بعضی مطالب و مندرجات آن ردی‌است برعقاید جاری و رائج بین نصاری‌اشاره‌ای به‌این کتاب در ذیل فصل حاضر ضروری بنظر می‌آید.

در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی نسخه‌ای چند از انجیل برنابا به‌زبانهای ایتالیائی و اسپانیائی پیدا شد. اما علماء اروپا در صحت صدور این انجیل شک کردند وغالباً اصالت آن را منکر شدند. بعضی گفتند برنابا انجیل نداشته است و بعضی گفتنداین انجیل مجعول است و اصلش عربی بوده است. بعضی گفتند آن را کسی که به‌توراة وکتب عهد عتیق وقوف داشته است و شاید هم یک نصرانی مرتد یعنی نصرانی

نو مسلمان بوده در عهد دانته به زبان ایتالیائی ترجمه کرده است. بعضی در تأیید اینکه این انجیل از مجعولات مسلمین است به اقوال و روایات خاور شناسان متمسک شدند که گفته‌اند مسلمین انجیل منسوب به برنابا به زبان عربی دارند که با آنچه محمد (ص) در باب عیسی گفته است مطابقت دارد و کسانی که این قول را رد کرده‌اند گفته‌اند در مآخذ و کتب مسلمین چه قدیم وچه جدید ذکری از وجود انجیل عربی برنابا نیست. اما به هر حال کسانی که اصل این انجیل را عربی می‌دانند شک ندارند که جاعل و واضع آن یک نصرانی یا یک یهودی بسیار مطلع از عهد عتیق وعهد جدید و از تلمود و غیره بوده است.

در اینکه به شهادت مورخین نصاری، در قرون نخستین از ظهور عیسی اناجیل بسیاری بین مردم متداول بوده است و بعدها رجال کلیسا ناچار شده‌اند آنها را نفی کنند و چهار انجیل را اصلی بدانند و باقی را مجعول و مردود بشمارند، حرفی نیست و البته اگر تمام این اناجیل مردود باقی مانده بود تاریخ مسیحیت روشن‌تر می‌شد و شاید تأویلات متعصبان و اشکالات منکران در این باب پیش نمی‌آمد و کسانی مانند رنان و اشتراوس در وجود مسیح یا در احوال او به تردید دچار نمی‌شدند، اما برنابا مسلم است که از حواریان و انصار عیسی بوده و با پولس صحبت داشته است. اینکه آیا انجیلی هم داشته است مسأله‌ای است.

قدیمترین ذکری که از انجیل او شده منشوری است که پاپ گلاسیوس (اواخر قرن پنجم میلادی) نوشته و قرائت بعضی کتب را برنصاری تحریم کرده و از آن جمله انجیل برنابا است. این منشور قبل از اسلام و قبل از ظهور پیغمبر اسلام نوشته شده است اما علماء اروپا در صحت صدور آن منشور شک دارند و آن را نیز مجعول می‌شمارند. باری از مطالبی که سبب شک در صحت و اصالت انجیل برنابا شده است یکی این است که نام محمد در آن بطور بشارت از زبان عیسی نقل شده و می‌گویند در بشارات تصریح به اسم معهود نیست بل به اشاره و کنایه بشارت می‌دهند. دیگر از مطالبی که سبب شک علماء در اصالت این انجیل شده است آنست که در نسخه قدیم ایتالیائی که یگانه نسخه موجود این کتاب است درحواشی عبارات و کلمات عربی است و وجود این کلمات و عبارات عربی کاشف از آنست که مسلمین و اعراب باید آن‌را جعل کرده باشند. در جواب این شکوک مسلمین

گفته‌اند که تصریح به‌نام در بشارت هرچند شاید از غرابتی خالی نباشد اما نه بکلی بی‌وجه و بی‌سابقه است و نه اینکه بعید است مترجم ایتالیائی که از اصل یونانی مثلا آن را ترجمه کرده است عبارتی نظیر فارقلیط را به‌محمد ترجمه کرده باشد(چون مترجم ایتالیائی قطعاً بعداز ظهور اسلام می‌زیسته) اماوجود کلمات و عبارات عربی در حواشی نسخه ایتالیائی هیچ دلالتی برمجعول بودن یا عربی‌بودن اصل کتاب ندارد زیرا ممکن است از نصاری کسانی به‌عربی آشنائی داشته‌اند وآن حواشی را برنسخه تعلیق کرده باشند.

برنابا یابرنابا‌س از جمله حواریان مسیح بوده و بر پولس برتری داشته و چنانکه ازاخبار نصاری برمی‌آیدانجیلی هم‌داشته است نهایت آنکه نسخه موجود انجیل برنابا را چون‌بعضی‌مضامین‌آن باقرآن شباهت‌و قرابت دارد و می‌تواند مستند مسلمین در اثبات نبوت محمد در رد برنصاری شود، آنرا کلیسا ازجمله آپوکریفاها دانسته است و علماء نصاری برپایه‌ها و بنیادهای وهمی و فرضی ردودی برآن نوشته‌اند وآنرا را بی‌اعتبار دانسته‌اند.

این انجیل را دکتر خلیل بک سعاده به‌عربی ترجمه کرده و با مقدمه‌ای از سیدمحمد رشیدرضا مدیر مجله المنار در تقریر گفتار منکرین این انجیل و صحت انتساب آن به‌سال ۱۳۲۰ چاپ کرده است. مرحوم سردار حیدرقلی‌خان بن نورمحمد خان قزلباش کابلی از علماء معاصر مقیم کرمانشاه نیز آن را بفارسی ترجمه نموده است و به‌سال ۱۳۰۰ درکرمانشاه طبع سربی نمود.

بعد از نشر ترجمه عربی انجیل برنابا عده‌ای‌از علماء نصاری مجدداً درصدد رد این کتاب و اثبات مجعول بودن آن برآمدند از جمله کتابی به‌نام شرح انجیل برنابا در دست است که به‌سال ۱۹۲۸ در مصر چاپ شده و آن را کسی به‌امضاء عبهر به‌فارسی ترجمه کرده است. در این کتاب حدس‌ها و ظن‌ها و تأویل‌ها بکار برده تا عدم صحت انتساب انجیل برنابا را ثابت کند.

غیر از انجیل برنابا، که اسناد آن به‌وی محل مناقشه است نوشته‌ای‌هم به‌نام رساله برنابا‌س از جانب کلمنت‌اسکندرانی به‌برنابامنسوبست که حاوی تعریض و انتقادی بریهود است خاصه بررسم قربانی حیوانی و بررسم ختان و بر تکریم هیکل

ظاهر که نزد آنها رایج بوده است و درضمن رساله تأکیده شده است که قوم معنی واقعی احکام را درک نکرده‌اند و آن را بیشتر برظاهر حمل کرده‌اند و در اسناداین رساله هم به‌وی اظهار تردید کرده‌اند و با وجود نشانه‌های قدمت که در آن هست به‌هرحال، تعلق آن به‌عصر وی قابل تأیید می‌نماید.

خود برناباس در تاریخ کلیسا ظاهراً اولین پیشرو تبلیغ مسیحیت در خارج از فلسطین محسوبست. لوقا در تمجید از او می‌گوید که او مردی نیکو بود پر از روح‌القدس و ایمان (اعمال ۱۱/۲۴). وی درآغاز از یهود قبرس و از خاندان لاوی بود و عنوان برناباس (=ابن بشارت؟) از جانب رسولان عیسی به‌وی داده شد (اعمال ۴/۳۶) باآنکه وی بود که پولس را بعد از گرایش او به‌مسیحیت به‌رسولان شناساند (اعمال ۹/۲۷)، و بااین همه بعدها از او فاصله گرفت (اعمال ۱۵/۳۹). نقش او در تبلیغ مسیحیت قابل ملاحظه بود و از این حیث او را در ردیف پولس و صدیق و شریک او می‌دانند و رساله به‌عبرانیان را ترتولیان به‌وی منسوب می‌دارد [۱۴].

۲۰

منتخبات*

الف ـ نمونه‌هایی از نثر

۱. تاریخ بلعمی

گفتار در حدیث عیسی‌بن مریم علیه السلام

...و مفسران چنین گفته‌اند که مریم تا سیزده ساله نشد حائض نشد و چون باردوم حائض شد و بارسوم از حیض پاک شد، خدای تعالی، عزوجل، جبرئیل علیه‌السلام را سوی او فرستاد و بادی اندر وی دمید و به‌عیسی علیه السلام بارگرفت وعمران پدر مریم‌مرده‌بودو گروهی گویند عمران آن‌گاه‌مرد که‌مریم هنوز درشکم مادر بود و از پس آن عمران بمرد. مادر مریم، مریم را محررکرد و مریم همچنان اندر آن حجره مزگت بدست زکریا علیه‌السلام بود و بجز از زکریا علیه‌السلام پیش اوهیچ کس نشدی و عمران را برادری بود نام او یعقوب‌بن‌ماتان بود و آن یعقوب پسری را محررکرده بود با مریم و نام او یوسف و چون بزرگ شد درودگری بیاموخت و خادمی مزگت همی کرد و زکریا علیه‌السلام نگذاشتی که مریم را کسی بدیدی‌بجز این یوسف که پسرعم او بود و وقتی که زکریا علیه‌السلام شغلی داشتی کلیدحجره به‌یوسف دادی تا او مریم را آب و نان دادی و هرحاجتی که داشتی رواکردی پس چون مریم از حیض سوم پاک شد آب اندر حجره بنهاد تا او سرشوید و در حجره

---

*. در این بخش پاره‌یی از آثار نظم و نثرکه شامل اشارت به احوال عیسی و مسیحیت است بر سبیل نمونه نقل میشود و البته ذکر تمام اینگونه آثار نه ضرورت دارد و نه در حوصلهٔ این کتاب است.

ببست و بیرون همی شد و مریم به‌آفتاب گاهی شد هم اندر آن حجره که سرشوید و نیز حجابی نبود... چون جبرئیل علیه‌السلام بدان حجاب در بسته شد واندر پیش مریم رضی‌الله عنها آمد و بایستاد آنگاه که او سرشسته بود و جامه پوشیده جبرئیل برصورت آن یوسف درودگر پیش او بایستاد و خود را بصورت یوسف بدو نمود که مریم ازمردم جز یوسف را ندیده بود و نیز زکریا علیه‌السلام پنداشته بود که او یوسف است و مریم او را گفت **قوله تعالی اعوذ بالرحمن منك ان‌کنت تقیا** گفت اگر تو مسلمانی زینهار از تو به‌خدای تو. چنین پنداشت که او یوسف است و پیش او آمده است تا او را برهنه ببیند تا با او کاری کند جبرئیل علیه‌السلام چون دانست که مریم ازاو بترسید او را گفت **قوله تعالی انما انا رسول ربك لا هب لك غلاماً زکیا** گفت من رسول خدایم آمده‌ام که ترا پسری دهم پاک از پلیدیها... مریم رضی‌الله عنها چون دانست که او نه‌آدمی است دلش بیارامید و با او مناظره کرد و گفت **قوله تعالی عز وجل انی یکون لی غلام و لم‌یمسسنی بشر ولم اك بغیا** گفت مرا پسر کجا باشد که هیچکس دست بر من ننهاده است نه به‌حلال و نه به‌حرام جبرئیل گفت... خدای عزوجل چنین گفت که من این پسر را بیافرینم از مادر بی‌پدر و این بر خدای عزوجل آسان است چنانکه آدم علیه‌السلام را بیافرید بی‌مادروپدر، او را نبی خواهد کردن خلق را و این کاریست که خدای تعالی‌قضا کرده است و نام او را جبرئیل علیه‌السلام با مریم بگفت که خدای تعالی او را دو نام کرده است یکی مسیح و یکی عیسی، تا چون بیاید تو نیز همچنین نامش کنی چنانکه خدای عزوجل گفت **ان‌الله یبشرك بکلمة منه اسمه المسیح.** خدای تعالی عز وجل ترا همی بشارت دهد به‌سخن او که این فرزند را اندرشکم تو به‌سخن خواهد آوردن و مردی بود از مردمان جهان... و جبرئیل علیه‌السلام این صفت عیسی‌بن مریم را بگفت تا دل او خوش گردد... چون مریم رضی‌الله‌عنها این صفتها بشنید بدانست که او رسول خداست و او را براستی بزرگ خواهدداشت نه آدمی است که ازوی فسادی خواهد بوقوع آید و دل مریم بیارامید و سخن‌خدای تعالی از زبان جبرئیل علیه‌السلام بشنید بگروید و او را راست‌گوی داشت وبدلش اندرشک نماند... و جبرئیل علیه‌السلام دل مریم را خوش کرد به‌فرمان خدای تعالی بادی به‌آستین مریم اندر دمید و مریم رضی‌الله عنها ازآن باد بار گرفت... و

عیسی علیه‌السلام نه (ماه) در شکم مادر بود. در خبری چنان است که چون مریم رضی‌الله عنها نماز کردی، عیسی علیه‌السلام اندر شکم او در تسبیح بودی و جهودان گویند که جبرئیل علیه‌السلام اندر میان نبود و آن خود یوسف درودگر بود که با مریم گرد آمد و مریم بار گرفت. عیسی علیه السلام پسر یوسف بود به حرام. دروغ گفتند این ملعونان خاکشان بردهان باد... و مریم از این (تهمت) پاک بود که جهودان گفتند و ایشان بدین سخن کافر شدند و مر ایشان را یعنی خلق را بر زمین عیسی علیه‌السلام قدرت خدای تعالی بود و خدای تعالی خلق را به عیسی علیه السلام آزمایش کرد. و آنان که بروی نگرویدند به دوزخ شوند و ترسایان ندانستند که آن چه‌چیز بود که مریم ازو بار گرفت و خدای را به‌حقیقت نشناختند و چون عیسی به‌آسمان شد ترسایان سه گروه گشتند گروهی گفتند المسیح ابن الله، یعنی مادر عیسی از خدای تعالی، بار گرفت و عیسی پسر خداست؛ گروهی گفتند ان‌الله ثالث ثلاثه یعنی خدای یکی است از آن سه که یکی مریم است و یکی عیسی؛ و گروهی دیگر گفتند ان‌الله هوالمسیح بن مریم یعنی گفتند خدای خود عیسی است که از آسمان فرود آمد و به‌شکم مریم اندر شد و به‌صورت آدمی بیرون آمد و خود را به‌صورت آدمی درمیان آدمیان به‌مردم نمود و باز به‌آسمان عروج نمود و این همه مقالتها کفر و دروغ است و سخن اهل اسلام درین آن است که اندرین جهان امری و فرمانی بود و فرمانهای خدای تعالی که امر کرد که بباش و ببود همچنانکه چیزهای دیگر از آسمان و زمین و فرشته که خدای عزوجل از ناچیز بیافرید و مثالش بکار نیاید... و چون مریم رضی‌الله عنها را وقت حمل نهادن بود بدشت رفت جای دور، مریم را درد زادن گرفت و آن درد را بتازی مخاض گویند وطلق نیز گویند و مریم رضی‌الله عنها از دور درخت خرما دید خشک شده و برگها از آن ریخته و شاخ آن شکسته چون پیش آن درخت رسید بنشست که (از) درد بیش نتوانست رفتن چنانکه خدای عزوجل گفت **فاجاءها المخاض الی جذع النخلة** و چون بار بنهاد عیسی علیه‌السلام از وی جدا شد از درد خویش و از شرم خلق چنین گفت **قوله تعالی یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا** کاشکی من پیش از این بمردمی یا کسی بودمی که او را یاد نکردندی به‌میان‌مردمان‌اندر و ازفراموشان بودمی که هیچکس‌مرا نشناختی **قولهٔ عزوجل فناديها من تحتها الا تحزنی** یعنی

نادیها جبرئیل علیه السلام **من تحت قدمها و قال بعضهم نادیها** عیسی علیه‌السلام گفت انــدوه مــدار **قدجعل ربك تحتك‌سریا والسری النهر الصغیر** و چــون عیسی علیـه‌السلام از مادر جدا شد خدای تـعالی از زیـرخـرما بنی خشک چشمـه آب بجوشانید تا آب برزمین می‌رفت و مریم خویشتن را بشست بدان آب و عیسی را نیز بشست و خـدای عـزوجل گفت **و هزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطبا جنیا** گفت این درخت خشک بجنبان که خرمای‌تر بیرون آرد و چون مریم آن درخت خرمای خشک را بجنبانید هـم درساعت رطب گشت و بیفتاد و مریم بخورد وقوت گرفت... و جبرئیل علیه‌السلام‌دل مریم رضی‌الله عنها خوش کرد و گفت **قوله تعالی فکلی و اشربی و قری عینا** گفت ازین درخت بخور و ازین چشمه بیاشام و چشم خود را روشن‌دار ازین فرزند که آوردی **فاماترین من البشر احدا** اگر کسی از آدمیان‌بینی **فقولی انی نـذرت للرحمن فلم اکلم الیـوم انسیا** بگوی که من خاموشی نذر کرده‌ام که امروز سخن نگویم... مریم خرما بخورد و آب بخورد (و) یک زمان برآمد قوت گرفت و عیسی علیه‌السلام را برداشت و به‌مزگت باز آمد و پیش بنی‌اسرائیل چنانکه خدای تعالی گفت **فاتت به‌قومها تحمله** و آن عباد و زهـاد که به‌مزگت اندر بودنـد چون مریم را با عیسی بهم بدیدند همه ایشان حیران بماندند و زکریا علیه‌السلام را ملامت کردند که تو این (زن) را چرا ضایع کردی تا زن جوان زنا کرد و کودکی آورد زکریا علیه‌السلام گفت هیچ کس دست برین ننهاد و گفت یامریم **لقد جئت شیئا فریا** یعنی منکران گفتند یا مـریـم چیزی منکر آوردی **یا اخت هارون ماکان ابوك امرء سوء و ماکانت امك بغیا** ای خواهر هارون پـدرت بـدنبود و مادرت زن نیک بود تو این کودک را از کجا آوردی؟... و مریم با ایشان سخن نگفت و اشارت کرد بسوی عیسی علیه‌السلام که سخن با او بگویند چنانکه خـدای عز وجل گفت **فاشارت الیه قالواکیف یکلم من‌کان فی‌المهد صبیا** ایشان گفتند بـر مـا همی افسوس می کنی کودکی را که در گهواره است اشارت می کنی که او با ما سخن گوید پس خدای تعالی عیسی را درآن طفلی به‌سخن آورد...

تکلم عیسی علیه‌السلام با اهل مزگت

عیسی علیه السلام گفت انی عبدالله یعنی من بندهٔ خدایم و نخستین سخنی

که عیسی علیه السلام گفت آن بود که به‌بندگی خدای مقر آمد و سخن ترسایان را دروغ کرد (و گفت) **اتانی الکتاب** یعنی انجیل، گفت مرا کتاب انجیل بیاموخت و اندر خبر چنان است که عیسی علیه‌السلام انجیل را اندر شکم مادر بیاموخت هرگاه که مریم نماز کردی عیسی علیه‌السلام اندر شکم او انجیل می‌خواندی و تسبیح همی گفتی پس گفت **و جعلنی نبیا** و گردانید مرا پیغامبر و هیچ پیغامبری را پیغام نیامد تا چهل سال تمام نشود مگر آدم و عیسی علیهاالسلام را زیرا که ایشان را هم آن روز که بیافرید پیغامبری داد **و جعلنی مبارکا اینما کنت** و مرا هر جا که باشم مبارک کرد تا خلائق از من علم و حکمت آموزند (و) بمن راه‌راست یابند **و اوصانی بالصلوة والزکوة** و مرا دین داد و نماز و روزه و زکوة فرسود **و ما دمت حیا** و خدای عزوجل بر من درود داد اندر آن‌روزی که درین جهان آمدم و آن روز که ازین جهان بیرون روم...

و بخبر اندر چنین گفته است که آن روز عیسی علیه‌السلام از مادر بزاد همان روز اندر روی زمین هرجا که بتی بود همه نگونسار شدند و همه دیوان از میان مردمان بگریختند و بکوهها و بیابانها شدند و ابلیس را از آمدن عیسی علیه‌السلام آگاه کردند ابلیس بیامد و عیسی علیه‌السلام را بدید خواست که پیش او شود (او را) بزدند... ابلیس دیوان را گفت هیچ اندیشه مدارید ازین فرزند که از مادر بزاد که مرا ازین پسر خرمی بیش بوده از آنکه (از) بت‌پرستان دیوان گفتند چگونه؟ ابلیس گفت زیرا که خلایق بسیار بدو فتنه خواهند شد که بدوزخ شوند.

گفتار (اندر) حدیث هجرت کردن‌مریم با عیسی علیه‌السلام

... و سبب هجرت عیسی علیه‌السلام آن بود که چون از مادر جدا شد از پس ذوالقرنین بود و روزگار ملوک‌الطوائف بود و (هیرودس؟) پادشاه (یونانیان) بود و پنجاه و شش‌سال ملک او را بود و چون از پادشاهی او چهل و دو سال بگذشت عیسی علیه‌السلام از مادر جدا شد و این را هیرودیس بشنید شگفت‌آمدش گفت کودکی بی‌پدر از مادر چگونه آید و چون روز ده برین برآمد گروهی مردم از زمین یونان قصد بیت‌المقدس کردند که عیسی علیه‌السلام را ببینند و این مردمان علم نجوم را نیک دانستندی و اندر زائچه طالع عیسی علیه‌السلام آیتی از آیتهای

خدای تعالی هست به‌خلق و چون مولود عیسی علیه‌السلام بود همه بیامدند تا عیسی علیه‌السلام و مادرش را ببینند و با خویشتن هدیه آوردند که عیسی علیه‌السلام و مادرش را دهند و آن هدیه سه‌چیز بود یکی زر و (دیگر) پاره‌یی مر و پاره‌یی کندر بود و چون به‌بیت‌المقدس رسیدند هیرودیس را آگاه کردند که گروهی مردمان از یونان آمده‌اند بدین شهر ما پادشاه ایشان بخواند و گفت شما بدین شهر ما به‌چه کار آمده‌اید ایشان گفتند ما را ملک ما فرستاده است (تا) این پسر را که بی‌پدر از مادر زاده است ببینیم و او را هدیه آورده‌ایم بدهیم و برویم... پس هیرودیس گفت این هدیه شما (چه)معنی دارد و به‌چه کار آید؟ گفتند زر برتر از همه گوهرهاست و همچنین این پسر بهترین مردم این جهان است و مر چیزیست که شکستها را ببندد و همچنین این پسر شکستها و جراحتها و بیماریها رادرست کند و دعای او را خدای تعالی رد نکند و مستجاب گرداند و کندر چیزیست که چون بسوزی بر آسمان شود و این پسر چون خدای تعالی او را برآسمان برد و این هر سه چیز که به‌هدیه او را آورده‌ایم بلندی و مقدار او را خواستیم، هیرودیس برعیسی علیه السلام آمد و خواست که عیسی علیه‌السلام را بکشد و گروهی دیگر گفتند خدای عز و جل مریم را الهام داد و بدل او افکند که از آن ملک بترسد و گروهی گفتند که فرشته بیامد و مریم را آگاه گردانید و بگفت عیسی علیه‌السلام را از بیت‌المقدس بیرون بر و مریم بر خری بنشست و عیسی علیه‌السلام را پیش گرفت و آن یوسف‌بن یعقوب که پسر عم او بود با خویشتن ببرد و از بیم ملک بگریخت و بزمین مصر شد و در آنجا به‌دیهی از دیه‌های مصر بنشست، عیسی علیه‌السلام را بدانجا همی پروردبسختی وبی‌برگی و بخبردیگرچنین گویند که مریم و یوسف به‌خوشه چیدن مشغول شدند تا بدان سختی او را بپروردند و او را اندر پشت بسته بودند و خوشه همچنین چیدند و آن دیهی بود پر از نعمت با آبهای روان... و اندرین دیه دهقانی بود که درویشان را نیکو داشتی و بسیار چیز دادی و مریم و عیسی پیش او شدندی و ایشان را سخت نیکو داشتی گفتی که این زن غریب است و کودکی یتیم دارد و مریم را ازوی غمخواریهای دیگر بسیار بودی ... این دهقان که ایشان در دیهش بودند شبی دزدش در خانه شد و مال‌بسیار از خزینهٔ او ببرد و دهقان ازین معنی سخت تافته شد و مریم نیز از سبب دهقان

تافته شد چون عیسی علیه‌السلام مادر را غمگین دید و تافته یافت گفت ترا چه رسیده است که چنین تافته گشتی؟ گفت از بهر این دهقان که دزد خانه او را از مال تهی کرد و او بجای ما بسیار نیکوئی کرد و می کند و اکنون ما را که دارد؟ عیسی علیه‌السلام گفت او را بگوی که من آنکس را که او خانه ترا تهی کرده است با دست آورم و خواسته های ترا پیدا کنم مریم چون این سخن با دهقان گفت دهقان بغایت شادمان شد. عیسی علیه السلام بیامد دهقان را گفت هر درویشی که دوش اندر خانه تو خفته‌اند همه را بخوان و اندر میان ایشان نابینائی بود ومردی دیگر مقعد. عیسی علیه‌السلام گفت آن مقعد را (تا) بگردن این نابینا برنشیند برنشست و نابینا را گفت برپای خیز نابینا گفت ضعیفم عیسی علیه‌السلام او را برگرفت و گفت دوش میتوانستی و امروز ناتوانی؟ نابینا را برپای کرد و دهقان را گفت دوش چنین کردند و این مقعد رسنی اندر کتف خویش بربست و سرش بدست نابینا اندر نهاد و بگردن نابینا برنشست (و) نابینا برخاست تا این مقعد دست اندر دیوار خزینه زد و بربام شد و نابینا را برکشید و این مقعد را به‌روزن خزینه فروهشت‌مقعدرسن را بر کشید و یک‌سرش اندر کتف او بود و یک سررسن در دست نابینا و این مقعد در خزینه شد و دینارها برگرفت و نابینا رسن بر کشید و برآورد و بسرای فروهشت و برآمد.

چون از عیسی علیه‌السلام این سخن بشنیدند مقر آمدند و آن مالها بازآوردند و دهقان شاد شد و از آن دینارها نیمی به‌مریم داد و گفت به‌پسر خودده و بعد از این با پسرت از خانه من بیرون نشوید هم آنجا باشید که شما مردمان مبارک‌اید و مریم آن دینارها برگرفت و با عیسی علیه‌السلام در خانه دهقان می‌بودند و دهقان عیسی علیه‌السلام را خزینه‌دار خویش کرد...

وچون عیسی علیه‌السلام سی ساله (شد) انجیل و حکمت بیاموخت وخلایق را ازاو بسیار آیت ها پیدا گشت‌وشریعت‌را راست کرد و خدای تعالی او را فرمود که باز بیت‌المقدس شو و خلق را بمن خوان زیرا که پیغامبری و این شریعت انجیل آشکارا کن تا بپذیرند و عیسی علیه‌السلام باز به‌بیت‌المقدس شد و اندر آن زمان که عیسی علیه‌السلام از بیت‌المقدس رفته بود بنی‌اسرائیل زکریا علیه‌السلام را راکشته بودند...

حدیث نبوت عیسی علیه السلام

چون خدای عزوجل عیسی علیه‌السلام را باز به‌بیت‌المقدس فرستاد به بنی‌اسرائیل، و عیسی علیه‌السلام بیامد و به‌مزگت بیت‌المقدس شد و خلق را به خدای تعالی خواند و انجیل را برایشان عرض کرد و نخست یحیی‌بن زکریا علیهما السلام باو بگروید و بنی‌اسرائیل نیز بگرویدند... عیسی گفت بدرستی که من آمدم شما را و از خدای آیت آوردم گفتند چه آیت آورده‌ای... گفت بدرستی که من از گل مرغی بکنم پس بادی اندرو بدمم و این مرغ به‌فرمان خدای عزوجل بپرد پس عیسی علیه‌السلام را گفتند بکن پس عیسی از گل مرغی ساخت و باد اندرو دمید و هم اندر زمان بپرید و مفسران گویند که آن مرغ آنست که بتازیش خفاش خوانند که خدای‌تعالی تا آن روز او را نیافریده بود و عیسی(ع) آن روز او را پرانید و مرغیست از همه مرغان عجبتر که همهٔ شب بپرد و بر تن او موئی نیست و همه گوشت است و استخوان در اعضای او نیست. بنی‌اسرائیل گفتند هیچ آیتی دیگر داری؟ گفت... نابینائی را که از مادر بی‌چشم بزاید و هیچ آلت چشم نداشته باشد او را بینا کنم... پس عیسی علیه‌السلام اکمه را بینا کرد...و همه پزشکان مقرند که برص و جذام را علاج نیست و این هر دو علامت پیغامبریست زیرا که هرچه مردم از آن عاجز آیند معجزه باشد.

بار دیگر بنی‌اسرائیل گفتند هیچ معجزهٔ دیگر داری گفت معجزه بسیارتر و بزرگتر اینست... من مرده را زنده کنم باذن خدای تعالی و تقدس و اگر خواهید بنمایم. ایشان کسی را می‌جستند که از دیرباز مرده بود کسی نیافتند مگر نوح علیه‌السلام و فرزندانش را و ایشان را در بیت المقدس نهاد بودند و اندر میان کوه وادیها است و ایشان در توریت چنین خوانده بودند که گورسام‌بن نوح علیه‌السلام در آن‌وادیست و سام‌بن نوح علیه‌السلام پدر بنی‌اسرائیل بود زیرا که بنی‌اسرائیل از فرزندان یعقوب‌اند و یعقوب پسر اسحاق علیهما السلام است از فرزندان سام‌بن نوح علیه‌السلام پس گفتند سام را گورش اندرین وادیست او پدر است اورا زنده کن. عیسی(ع) برگوشه آن‌وادی بایستادو آواز داد که **یا سام‌بن نوح قم باذن‌الله تعالی** آنجا که گور او بود زمین بجنبیدوبشکافت سام‌بن نوح سربر کرد و

بنشست و خاک از سرو ریش او همی ریخت و ریششِ سپید شده بود و پیش از ابراهیم علیه‌السلام هیچ کس را ریش‌سپید نشده بود و عیسی(ع) از او پرسید که تو که باشی گفت من سام‌بن نوح ام. گفت من کیستم گفت توعیسی‌بن مریم وپیغامبر خدائی. عیسی (ع) گفت چرا ریش توسپید است در ایام تو کسی را ریش‌سپید نبود و همه خلایق سیاه موی بودند گفت من نیز سیاه موی بودم ولیکن چون آواز تو بشنیدم پنداشتم که آواز اسرافیل علیه‌السلام است از هول رستخیز مویم‌سپید شد. گفت ای سام خواهی که خدای را دعا کنم تا ترا زنده در دنیا بگذارد. گفت ای پیغامبر خدای چه شود که اگر دیرتر بمانم آخر بباید رفت و تلخی جان کندن هنوز درگلوی من اندر است و دیگرباره نتوانم تلخی مرگ چشیدن دعا کن تا باز بجای خود روم همچنانکه بودم. عیسی(ع) دعا کرد و سام دیگرباره بگور اندر افتاد و زمین بروی راست شد و جهودان این سخن را منکرنتوانند بودن که زنده نشد و لیکن یکساعت بگور اندر بنشست تا همه او را بدیدند پس بیفتاد و بمرد و هیچ سخن نگفت و دیگر آیت عیسی(ع) آن بود که گفت: هرچه بشب بخورید از طعام و شراب بگویم که چه خوردید و چه ماند و روی بیکی کرد گفت تو دوش طعام چنین خوردی و چندینی بماند. گفت درین سخن من شما را آیتهاست که اگر به‌آیت من نگروید... بتوریت من راستگوی باشم... و آن سخنهای سخت که اندر شریعت توریت است برشما آسان کنم و بعضی از آنکه بر شما حرام است حلال کنم و از آن چیزها که اندر توریت حرام بود و عیسی(ع) حلال کرد یکی پیه گوسفند بود که گوشت او بر جهودان حلال بود و پیه حرام... وبعضی از آن چیزها که اندر توریت‌حرام بودمثل‌ماهی‌گرفتن بود در روز شنبه و کار کردن بروز شنبه که بر جهودان حرام بود. عیسی(ع) گفت من این آیتها نمودم و این شریعتها پیدا کردم و ایشان اینهمه آیتها بدیدند و این شریعتها بشنیدند، بدو کافر شدند و گفتند این همه‌جادوست... و بروی نگرویدند... و به‌اخبار و تفسیر اندر چنانست عیسی(ع) دو سال اندرمیان خلق بود و پیغام همی گذارد و معجزات و حکمتها همی نمودو هرگز دو شب در یک جای نخفت و هرگز هیچکس او را خانه و بنائی و غرس و خواسته‌ای ندید و چون پیغامهای خدای تعالی عزوجل به‌اهل بیت‌المقدس بگذارد و کسی‌بروی نگروید و همه کافر شدند عیسی(ع) چون آن کفر

و نافرمانی از ایشان بدید از میان ایشان بیرون آمد و همی شد شهر به‌شهر تا تمام شام و مصر و حدودمغرب را بگردیدو هیچ شهری‌نبود که اوبه‌آنجا نرسید و هیچکس با او نبودمگر دوازده‌تن از حواریون که‌گازران‌بودندوگازران‌رابتازی‌قصاران‌خوانند.

و آن روز که عیسی(ع) دانست که مردم بیت‌المقدس بر وی کافر شدند و بدان چند معجزات و آن عجایبها که بدیدند نگرویدند و ملک هیرودیس همچون بنی‌اسرائیل بدو کافر شد و عیسی را از بیت‌المقدس بیرون کردند چون بیرون آمد روی به‌غربت نهاد تا کسانی را بیابد که به‌خدای تعالی بگروند. گفت کیست که با من روی به‌خدای تعالی نهد و دست ازین جهان باز دارد؟ از آن گازران دوازده تن گفتند ما با تو روی به‌خدا نهیم... گفتند یا رب ما بتو و این کتابها که تو به پیغامبران فرستادی بگرویدیم و عیسی رسول ترا متابع شدیم... پس از گازری دست باز داشتند و با عیسی(ع) برفتند و بر هر شهری که می‌رسید هر کس بدو می‌گروید همی رفت و لیکن پیشدستی برایمان حواریان را بود...

محمدبن جریر از علامات نبوت عیسی(ع) و اخبار او هیچ نگفته است مگر چنین گفت که او به‌پیغمبری به‌بنی‌اسرائیل آمدو کسی بدو نگروید و چون سه سال برین برآمداو را بگرفتند که‌بکشند و خدای عزوجل‌او رابه‌آسمان‌بردواخبارعیسی(ع) و معجزات و حکمتهای او بیش از آن است که چنین اندک باید گفتن و من از اخبار و معجزات عیسی(ع) یک خبر بخواهم گفتن هرچند که محمدبن جریر نگفته است اندرین کتاب بدانکه خداوند عزوجل این خبر اندر کتاب کریم خود یاد کرده است و آن حدیث مائده است که عیسی (ع) را از آسمان‌فرود آمده است.

عیسی‌بن مریم(ع) هرجا که رفتی حواریون با او همی رفتند و از هر شهری خلقی بااو نیز همی‌رفتند گروهی‌آنان بودند که‌معجزات‌از او دیده بودند، گروهی با او همی رفتند تا دیگر عجایبها ببینند پس روزی از آن‌سوی مصر بزمینی رسید که نام آن زمین اندلس بود و آن مردمان که با او بودند در آنجا طعام نیافتند و گرسنه شدند و به‌پیش حواریان آمدند و گفتند عیسی‌علیه‌السلام را بگوئید تا ما را ازخدای تعالی‌عزوجل طعام خواهد که از آسمان فرو فرستد تا بخوریم و از گرسنگی خلاص یابیم و نیز هم آیتی بود ما را حوارییان این سخن با عیسی بگفتند عیسی گفت... از خدای تعالی بترسید اگر شما مؤمنانید ایشان گفتند... خواهیم از آن بخوریم... ودل

ما بیارامد هرچند می‌دانیم که تو پیغامبری اما ندانیم که هیچ مقدار هست تراپیش خدای تعالی یا نه‌چون ما را از آسمان مائده فرستد... بدانیم که ما را راست‌گوئی... و ما گواهی دهیم اندرین پیش مردم.

پس عیسی (ع) خدای عزوجل را دعا کرد و گفت... ای خدای ما را از آسمان مائده فرست و مائده آن طعامها بود که آراسته بود مرخوردن را... و آیتی و علامتی بود از تو خلق را از نبوت و راست گفتن من... خدای عزوجل گفت من این بر شما فرو فرستم لیکن هر کسی که بخورد، کافر شود او را عذابی فرستم که هرگز هیچکس را آن عذاب نفرستادم عیسی (ع) مر حواریان را بگفت و با آن دیگران همین شرط بکرد. روز دیگر همه مردم گرد آمدند و عیسی (ع) دعا کرد و همه مردمان چشم سوی آسمان داشتند و چون دیدند که از هوا اندرسفره چیزی همی آمد تا پیش عیسی(ع) آمد و دستاری برسرش فروهشته بود. عیسی (ع) دست‌فراز کرد و آن دستارخوان را برگرفت دوازده‌تاه نان سپید دید بعدد حواریین و ماهی بزرگ دید بریان کرده و نمک سپید زده و عبدالله‌بن عباس گفت هرچه اندرجهان تره است بدان خوان بود مگر گندناوسیر که بر آن مائده نبود و آن همه مردمان که با عیسی (ع) بودند برآن مائده بنشستند و نان همی خوردند و هر کدام یک‌لقمه از آن ماهی با تره همی گسستند در حال همچنان گشت که اول بود و آن روز همه روز از آن ماهی خوردند و چون آفتاب فرو شد سفره همچنان بود که از آسمان فرود آمده بود و باز به‌آسمان شد و آن روز یکشنبه بود و روز دیگر چاشتگاه فرود آمد و همه خلایق از آن مائده بخوردند و شبانگاه باز به‌آسمان شد و سه روز دیگر پس‌از آن همچنان بیامد و منافقان از آن مائده خورده بودند گفتند این جادوئی باشد وجادو را بیش از سه‌روز نتواند کردن چون این سخن بگفتند و آن شب بخفتند دیگر روز چون برخاستند اندامهای ایشان باشگونه گشته بود و خدای تعالی ایشان رامسخ کرد. و بروایتی دیگر چنین است که این مائده نه از آسمان آمده بود. ولیکن عیسی(ع) روزی مر حواریان را گفت با شما هیچ طعامی هست یکی از حواریان‌نام او شمعون بود برخاست و پنج نان کرده و دو ماهی بریان کرده آورد و عیسی(ع) آن همه را گرد کرد و لقمه کرد و خدای تعالی را دعا کرد تا بر آن برکت افکند تاچندین هزار کسی که‌با عیسی(ع) بودند‌همه از آن طعام بخوردند و سیر شدند و

هر کسی سه روز طعام برداشتند پس شمعون دست فراز کرد و آن گردها و آن‌ماهی همچنان که اول آورده بود برداشت که هیچ از آن ذره‌ای کم نشده‌بود و گروهی نیز برآن کافر شدند و خدای تعالی ایشان را نیز همچون دیگران به‌صورت خوک گردانید و سه روزبهم برآن صورت خوکان بودند بعد از سه روز همه بمردند زیرا که مسخ عقوبت باشد از خدای عزوجل و آن کسی را که مسخ کنند سه روزبیش نزید.

گفتار در حدیث بردن عیسی علیه‌السلام را به‌آسمان

...عیسی علیه السلام چند سال اندر میان خلق بود و بکتب اخبار انبیاء علیهم السلام اندر است که دو سال بود چون آخر عمرش بود با بیت‌المقدس آمد از پس مائده و جهودان بنی‌اسرائیل گرد آمدندو تدبیر کشتن او کردند و آن‌ملک بیت‌المقدس را با خویشتن یار کردند این‌ملک برمذهب یونانیان بود و جهودان باملک گفتند که این جادوئی‌است و مردمان را از راه همی برد ملک نیز بفرمود تا او را بکشند و جهودان در طلب عیسی (ع) در آمدند و عیسی(ع) اندر خانه پنهان شد و نمی‌یافتندش تا یکی شب بخانه اندرشده بود باحوارییـن و گفت‌امشب مرا دعا کنید و پاس دارید گفتند ما را در هیچ شب خواب نمی‌آید که امشب می‌آید. عیسی(ع) گفت شمامرا به‌دشمنان سپارید و هم از شما باشد که از من‌بیزار شوید و هم از شما باشد که جهودان را برمن دلیر کنید که مرا به‌بهای ارزان بفروشید. روز دیگر یکی از حواریان که نام او شمعون بود از خانه بیرون رفت و جهودان او را بگرفتند و گفتند این از یاران عیسی(ع) است. همین زود ما را به عیسی(ع) راهنمائی کند که او کجاست زودباش و عیسی را با ما بنمای که او کجاست و گرنه ترا بکشیم. شمعون گفت اگر مرا هدیه دهید بگویم ایشان او را سی درم بدادند و او عیسی(ع) را به‌سی درم بفروخت و او جهودان را بدان خانه آورد که عیسی(ع) در آنجا بود و حوارییـن همه بخسبیدند و جهودان عیسی(ع) را بگرفتند و از گردن‌تا پای او به‌رسن‌بستند و با او گفتند تو جادوئی چنین‌گوئی که من مرده را زنده همی کنم چرا خویشتن را از دست ما نرهانی و این رسن و بند را از خویش نگسلی و او را پیش آن دار بردند که تراشیده بودند خواستند که بردار

کنندش جهودان بر او گرد آمدند و ایشان را مهتری بود نام ایشوع او بیامد وچون عیسی(ع) را بگشادند و همی خواستند که بردارش کنند خدای‌تعالی عیسی علیه‌السلام را از ایشان ناپدید کرد و شبیه عیسی و گونه روی او را برایشوع افکند که مهتر ایشان بود و چون عیسی ناپدید شد جهودان متحیر شدند و گفتند جادوئی کرد و از میان ما ناپدید شد. یک ساعت صبر کنید که جادوئی او هم در زمان ناچیز گردد و چون زمانی برین برآمد نگاه کردند ایشوع را دیدند که راست به عیسی می‌ماندو او را بگرفتند و هرچند که ایشوع می‌گفت که من ایشوع‌ام ایشان می‌گفتند تو عیسی دروغ می‌گوئی و خویشتن را به‌جادوئی از میان ما پنهان کردی که جادوئی تو آخر شد آمدی هرچند که او می‌گفت ایشوع‌ام باورنمی‌داشتند سود نداشت‌و او را بردار کردند و عیسی‌علیه‌السلام‌را خدای عزوجل به‌آسمان‌برد...

و این ایشوع هفت روز بردار بماند و هر شبی مادر عیسی به‌زیر آن دار آمدی و تا روز همی گریستی و ندانستی که او عیسی نیست و زنی بود دیوانه که عیسی او را از دیوانگی بهتر کرده‌بود و آن زن را نیز مریم نام بود او نیز بیامدی و همی گریستی چون شب هفتم درآمد خدای عزوجل از آسمان عیسی(ع) راسوی مریم فرستاد تا آن شب مریم او را بدید و بدانست که کشته نیست و زنده است و دلش بیارمید و عیسی(ع) آن شب در خانه مریم بود و یحیی و زکریا علیهماالسلام را بخواند و حواریین را بخواند دوازده تن بودند و یکی از ایشان شمعون بود از او بیزار شد و دیگر آنکه او را به‌سی درم بفروخت و جهودان را بدو راهنمائی کرد. پس ده تن مانده بود از حواریین، عیسی(ع) ایشان را طلب کرد و هفت تن را بیافت. عیسی(ع) ایشان را گفت آنکه مرا به سی درم بفروخت کجاست گفتند او از کرده‌خود پشیمان شد و دانست که گناه عظیم کرده است و خود را بکشت. عیسی(ع) گفت او توبه می کرد، خدای عزوجل توبه او می‌پذیرفت که هیچ گناه نیست که به‌عفو خدای تعالی عزوجل نگنجد. پس عیسی(ع) یحیی را وصیت کرد و آن هفت کس را از حواریین که مانده بودند که دین او را نگاه کردند و از پس اوخلایق را به‌دین او خواندند و هر کسی را بگوشه هائی‌بفرستاد دو تن رابه‌زمین رومیه بفرستاد و پادشاهی روم و یونانیان بدیشان داد و نام ایشان یکی فرطوس (ـفطروس، پطروس) و دیگری یونس (ـبولس!) تا به‌حد مغرب ایشان را داد و

یکی را به‌زمین بابل و عراق فرستاد نام او بجریس بود بدان شهر که اصحاب کهف آنجا می‌بودند ویکی رافرمود که به‌بیت‌المقدس با یحیی‌بن زکریا علیهما‌السلام و مردمان را به‌دین خدای میخوان‌و نام او بقنوس بود و یکی را به‌زمین حجازفرستاد نام او یکما بود. چون یحیی(ع) را با حوارییـن برروی زمین خلیفه کرد و ایشان را وصیت‌تمام کردومریم را بدرود کرد وقت سپیده دم‌خدارا دعا کرد تا او را باز به آسمان برد و ترسایان آن شب را بزرگ دارند که عیسی(ع) در آن شب از آسمان فرود آمد و باز به‌آسمان شد و آن شب را عید دارند و اندر خانه‌های خویش و کلیساها بویهای خوش دود کنند[۱].

۲. شرح تعرف

شرح ابوابراهیم المستملی البخاری‌بر کتاب التعرف کلا باذی

نه‌بینی که عیسی پیغمبر علیه‌السلام نخست به‌بندگی افتخار کرد پس به نبوت و گفت انی عبدالله اتانی‌الکتاب و جعلنی نبیاً [۲].

و در صفات عیسی علیه‌السلام حسن بصری می‌گوید رحمه‌الله که عیسی علیه‌السلام جامهٔ موئین پوشیدی و پوست درختان خوردی و هر جائکه شب درآمدی هم آنجا بخفتی یعنی او را وطن پدید نبود وطعام مهیا نبود تا در خبرآمده است که عیسی را و مادرش را علیهما‌السلام هیقوله (=گوشه‌دهن) دهن ریش گشته بود از پوست درخت خوردن و در همهٔ دنیا عیسی را جز کاسهٔ نبود که به‌آن آب خوردی روزی مردی را دید که بدست آب می‌خورد کاسه بینداخت و گفت خدای مرا کاسه داده بود و من خبر نداشتم تا در اخبار آورده‌اند که روز قیامت بر درویشان حجت گیرند به‌عیسی(ع) و درویشان را بیارند و با ایشان به‌حق‌خدای شمار کنند درویشان بهانه آرند که درویشی ما را از حق خدای بازداشت عیسی را بیارند و گویند شما درویش‌تر بودی یا او که بدنیا درآمد و بیرون شد که او را از دنیا هیچ ملک نبودو درحق ما هیچ تقصیر نکرد پس‌ایشان را هیچ عذر نماند [۳].

و چون عداوت بی کفر نباشد گفتن که کافران اعدای خدایند رواست و سر این سخن آن است که بنده ولی آنگاه گردد که خدا او را دوست دارد و از سر خدا کس را خبر نیست چنانکه عیسی علیه‌السلام گفت **تعلم ما فی نفسی ولااعلم مافی نفسک** [٤].

۳. کشف‌المحجوب هجویری

...و به‌سیاحت به‌عیسی کی اندر سیاحت خود چنان مجرد بود کی جز کاسه و شانهٔ نداشت چون بدید که کسی بدو مشت آب می‌خورد کاسه بینداخت و چون بدید که به‌انگشتان تخلیل می کرد شانه بینداخت [٥].

اندر آثار صحیح واردست کی عیسی‌بن مریم عم مرقعه داشت کی وی را به آسمان بردند و یکی از مشایخ گفت وی را به‌خواب دیدم با آن مرقعه صوف و از هر رقعهٔ نوری می‌درخشید گفتم ایهاالمسیح این انوار چیست برین جامهٔ تو گفت انوار اضطرار منست کی هرپارهٔ ازین به‌ضرورتی بر دوخته‌ام خدای عزوجل مر هر رنجی را کی بدل من رسانیده است مر آنرا نوری گردانیده است [٦].

...و معروفست از پیغمبرصلعم حدیث جریح راهب و ابوهریره رض راوی آنست کی پیغمبر گفت عم کی بخورد کی اندر گاهواره سخن نگفت الا سه کس یکی عیسی عم و شما همه می‌دانید [٧].

و مذهب نسطوریان از رومیان و نصاری آنست که گویند مریم بمجاهدت از کل اوصاف ناسوت فانی شد و بقاء لاهوت بدو پیوست و وی بدان بقا یافت تاباقی شدبه‌بقاءاله و عیسی نتیجهٔ آن بود و اصل ترکیب عیسی نه از مایهٔ انسانیت بود که بقاء وی بتحقیق بقاء الهیت بود پس وی و مادرش و خداوند هر سه باقیات‌اند بیک بقا که آن قدیمست و صفت حقست [٨].

...اگر خواهد فعلی را از افعال خود دلیل یکی کند و وی را بخود راه‌نماید و خواهد همان فعل را حجاب وی گرداند تا هم بدان فعل از وی بازماند چنانک عیسی عم دلیل گشت قومی را بمعرفت و قومی را حجاب آمد از معرفت تا گروهی گفتند این بندهٔ خدایست عزوجل و گروهی گفتند پسر خدایست عزوجل [٩].

...و باز شبلی گوید رح التوحید حجاب الموحد عن جمال‌الاحدیة توحید حجاب موحد بود از جمال احدیت حق ازآنچ اگر توحید را فعل بنده گوید لامحاله فعل بنده مر کشف جلال حق را علت نگردد اندرعین کشف ازآنچ هر چه کشف‌را علت گردد حجاب باشد و بنده با کل اوصاف خود غیر باشد چون صفت خود راحق شمرد لامحاله موصوف صفت را و آن ویست هم حق باید شمرد آنگاه موحد وتوحید و احد هرسه وجود یکدیگر را علت‌گردند واین ثالث ثلثهٔ نصاری بود بعین [۱۰].

...واندرآثارمعروفست که تا یحیی بود نخندیده بود وتا عیسی بودنگریست صلوت‌الله علیهم، از آنچ یکی منقبض بود و آن دیگری منبسط چون فرا یکدیگر رسیدند یحیی گفت یا عیسی ایمن‌شدی ازقطیعت عیسی گفت یا یحیی‌نومید شدی‌از رحمت. پس نه‌گریستن تو حکم ازلی را بگرداند و نه خندهٔ من قضاکرده را رد گرداند [۱۱].

۴. ناصر خسرو

پس‌عالم کبیربمثل‌جسدنفس کلیست‌با این‌آلتها که یاد کردیم و بدین روی گفت عیسی‌بن مریم علیه‌السلام که من همی سوی پدر خویش بازشوم و پدرمن‌اندر آسمانست بدین خبرکه **انی اذهب الی ابی فی‌السماء** یعنی نفس جزوی من همی تا بگردد سوی نفس کلی که او اندر آسمانست و جهال امت او پنداشته‌اند که او همی‌گوید که من پسر خدایم [۱۲].

۵. بیان الادیان

مذهب ترسایان

ایشان صانع را جوهر گویند وسه‌اقانیم است و آن سه اقانیم را بدین‌تفصیل گویند، ابا، ابرا، روحاقدسا وسه گروه‌اند، یعقوبی،نسطوری، ملکائی.

الیعقوبیه

ایشان منسوبند بمردی که او را یعقوب نام بود و شارح مذهب او مردی از

اسقفان نام او متی‌بن التمیم الیعقوبی و مذهب ایشان آنست که گویند صانع‌قدیم است از یک روی و محدث است از یک روی در (عیسی) صفت لاهوت است یعنی خدایی وصفت ناسوت یعنی آدمی تعالی‌الله عن ذلک‌علوا کبیرا.

النسطوریه

ایشان منسوبند بمردی که او را نسطورس نام بودگویند پسر از پدر بوجود آمد نه برسبیل تناسل و توالدبرسبیل نور از آفتاب چنانکه هرگز آفتاب بی‌نورنباشد. و بعضی گویند مسیح بنده‌ای بود که فرود آمد در نفس او ملکوت ایزد تعالی و قوت او پس او (هم) الله و هم آدمی است هم ماسح و هم ممسوح و از این روی مسیح خوانند.

الملکائیه

ایشان منسوبند به‌ملکاو بیشتر ترسایان بر مذهب ملکائی‌اندو گویند مسیح یک جوهریست پاک و در گوش مریم شد و از پهلوی راست او بیرون آمد و با او هیچ ممازجت نکرد و گویند روح در مریم چنان رفت که آب رود در ناودان و هر که خویش را ازطعامهای دنیا صافی گرداند خدای را جل جلاله بیند.

هیکل عبادتگاه ایشان (را) خوانند و در او صورت پیغامبران نگاشته‌باشند وصورت عیسی علیه‌السلام.

ترتیب ایشان در دین و حرب، محتشم‌ترین ایشان بطریق باشند و ایشان را همیشه چهار بطریق باشد که یکی بقسطنطنیه نشیند و دوم برومیه و سه‌ام به اسکندریه وچهارم به‌انطاکیه. این‌چهارجای را کراسی‌خوانندجمع کرسی‌وجاثلیق کم ازبطریق باشد و مقام درمسلمانی بودش در دارالخلافه بغداد و او زیر دست‌بطریق انطاکیه بود و مطران زیر دست جاثلیق باشد و مقام او بخراسان و از دست او به‌هر کشوری اسقف باشد وشماس شاگردقسیس باشد.

و قیصر را عظیم‌الروم و طاغیةالروم وکلب الروم خوانند و باید که او را دوازده بطریق بود یعنی دوازده سپهسالار، در حکم هریکی ده‌هزار مرد و پیوسته از ایشان شش تن پیش قیصر باشندو شش در مملکت می‌گردند. طرنکار از دست بطریق باشد و او رافسطیار نیز گویند و هزار مرد فرمان‌بردارش باشد، و قومس کم از او باشد و او را دویست فرمان بردار و عسطرتج کم از او باشد و او را چهل مرد

درفرمان و زاوج کم از او باشد و او را ده مرد فرمان‌بردارباشد [۱۳].

۶. کیمیای سعادت

عیسی —علیه السلام —دنیا را دید در مکاشفات خویش در صورت پیرزنی، گفت: چند شوهر داری؟ گفت در عدد نیاید از بسیاری گفت بمردند یا طلاق دادند؟ گفت نه که همه را بکشتم. گفت پس عجب ازین احمقان دیگر، می‌بینند که با دیگران چه می کنی، وانگه‌در تو رغبت می کنند و عبرت نمی‌گیرند [۱٤].

عیسی علیه‌السلام می‌گوید: مثل جوینده‌دنیاچون مثل خورنده آب دریاست، هرچند بیش خورد تشنه‌تر می‌شود، می‌خوردومی‌خورد تا هلاک شود، و هرگز آن تشنگی ازوی بنشود [۱٥].

عیسی— صلوات‌الله علیه می‌گوید:

در مال این دنیا منگرید که روشنائی دنیائی ایشان، شیرینی ایمان از دل شما ببرد [۱٦].

و به‌عیسی— علیه‌السلام— وحی فرستاد که: «اگر همه عبادتهاء اهل آسمان و زمین بجای آری و در میان، دوستی‌و دشمنی برای من نباشد آن همه‌صورت ندارد.» و عیسی گفت—علیه السلام—: خویشتن دوست گردانید نزدیک خدای تعالی بدشمن داشتن عاصیان، و نزدیک گردانید خود را بخدای تعالی بدور بودن از ایشان و رضای خدای تعالی طلب کنید بخشم گرفتن با ایشان. گفتند یاروح‌الله با کی نشینیم؟ گفت با کسی که دیدار ایشان خدای را با یاد شما دهد، و سخن ایشان در علم‌شما زیادت کند،و کردار ایشان شما را در آخرت راغب‌تر کند [۱۷].

و عیسی می‌گوید —علیه السلام.«چه گوئی از کسی که برادرخویش راخفته بیند، جامه ازعورت وی باز کند تا برهنه ماند؟ گفتند یا رسول‌الله که روا دارد که این کند؟ گفت شما که آن عیب برادر خود بدانید آشکارا کنید و بگوئید تا دیگران بدانند» [۱۸].

عیسی علیه‌السلام هیچ نام‌دوستراز‌آن‌نداشتی که‌گفتندی: «یامسکین» [۱۹].

عیسی می‌گوید—علیه‌السلم— که هر که‌علم داند و بدان کار کند و دیگران

را بیاموزد، ویرا درملکوت آسمان عظیم خوانند[۲۰].

عیسی را —علیه‌السلام— گفتند: ترا ادب که آموخت؟ گفت هیچ کس، هر چه از دیگری زشت دیدم از آن حذر کردم[۲۱].

عیسی— علیه‌السلام— گفت: خویشتن گرسنه و برهنه دارید، تا باشد که دلهاء شما حق رابببیند» [۲۲].

عیسی— علیه‌السلام— با حواریان بر سگی مردار بگذشت گفتند این گنده چیزیست. عیسی—علیه‌السلام—گفت آن سپیدی دندان وی سخت نیکو چیزیست. ایشان را بیاموخت که از هرچه بینند آن گویند که نیکوتراست. خوکی بر عیسی—علیه‌السلام— بگذشت گفت برو بسلامت گفتند یا روح‌الله خوک را همچنین می‌گوئی؟ گفت زبان خود را خوفرا نکنم جز فرا خیر[۲۳].

عیسی— علیه‌السلام— گفت یا حواریان من دنیا اندر پیش شما اندر خاک افکندم، وی را باز مگیرید، که از پلیدی دنیا یکی آنست که معصیت حق تعالی جز در وی نرود، و دیگر پلیدی‌وی آنست که به‌آخرت نرسید تا بترک او نگوئید، پس بیرون‌گذرید از دنیا و به‌عمارت وی مشغول مشوید و بدانید که سر همه خطاها دوستی دنیا است و گفت چنانکه آب و آتش اندر یکجای قرار نگیرد، دوستی دنیا و آخرت‌اندر یک‌دل جمع نیاید و عیسی را —علیه‌السلام— گفتند چرا جامه نکنی گفت کهنه دیگران مرا کفایت بود. یک روز باران و رعد وی را بگرفت، تا همی دوید تا جائی جوید، خیمه‌ای دید آنجا شد، زنی دید بگریخت، غاری بود آنجا شد، شیری دید اندرآنجا بگریخت گفت بارخدایا هرچه آفریده‌ای وی را آرامگاهی است مگر مرا؟ ! وحی آمد به‌وی که آرامگاه تو مستقر رحمت من است— یعنی بهشت— اندر بهشت چارصد حور را جفت تو خواهم کرد که همه را بدست لطف خویش آفریده‌ام و چهار هزار سال عروسی تو خواهد بود— هر روزی چند عمر دنیا— و منادی را برنمایم تا ندا کند که کجااند زاهدان دنیا تا همه بیایند و عروسی عیسی را ببینندو یکبار عیسی —علیه‌السلام— باحواریان به‌شهری بگذشت اهل آن شهر همه مرده و اندر میان راه افتاده گفت یا قوم این همه در خشم خدای سبحانه مرده‌اند، و اگر نه‌اندر زیر خاک بودندی، گفتند خواهیم که بدانیم تا سبب آن چه بوده است آن شب عیسی —علیه‌السلام— بر سربالایی رفت و آواز داد که یا اهل شهر، یکی

جواب داد که لبیک یا روح‌الله گفت قصه شما چیست؟ گفت شب بسلامت بودیم، بامداد در این‌عذاب افتادیم، گفت چرا؟ گفت برای آنکه‌دنیادوست داشتیم و اصل معصیت را طاعت داشتیم. گفت دنیا را چگونه دوست داشتید؟ گفت چنانکه کودک مادر را، چون بیامدی شاد می‌شدیم و چون برفتی غمناک می‌شدیم. گفت دیگران چرا جواب ندادند؟ گفت ایشان هر یکی لگامی از آتش در دهان دارند گفت تو چون نداری، جواب داد گفت من اندر میان ایشان بودم لیکن نه از ایشان بودم چون عذاب بیامد من نیز در عذاب بماندم و اکنون بر کنار دوزخم ندانم نجات یابم یا نه. عیسی — علیه‌السلام — گفت یا حواریان‌نان جو و نمک‌درشت و جامه پلاس و خوابگاه اندر مزبله بسیار بهتر بود با عافیت دنیا و آخرت و گفت بسنده کنید با دنیایی اندک با سلامت دین چنانکه دیگران بسنده کردند بدین اندک با سلامت دنیا و گفت یا کسانی که دنیا طلب می‌کنید تا مزد کنید، اگر دنیا دست بدارید مزد بسیار یابید و بیشتر بود[۲۴].

عیسی را — علیه‌السلام — گفتند ما را چیزی‌آموز که‌حق‌سبحانه و تعالی مارا دوست گیرد، گفت دنیا را دشمن گیرید تا حق تعالی شما را دوست گیرد[۲۵].

روایت کرده‌اند که مردی با عیسی — علیه‌السلام — گفت خواهم که اندر صحبت تو باشم با وی بهم برفتند تابکنار جوی و سه‌نان داشتند، مرد یکی بدزدید و عیسی — علیه‌السلام — به کنارهٔ جو شده بود، چون باز آمد نان ندید، گفت که برگرفت؟ گفت ندانم. پس از آنجا بگذشتند آهویی همی‌آمد با دو بچه عیسی — علیه السلام — یکی‌را آواز داد نزدیک وی آمد ویرا بکشت‌و اندر وقت بریان‌شد و هر دو سیر بخوردند. پس گفت زنده شو، زنده شد بفرمان خدای تعالی. پس آن مرد را گفت بدان خدای که این‌معجزه بتو نمود بگو تا نان کجا شد؟ گفت ندانم. از آنجا برفتند به‌رودی آب رسیدند. عیسی علیه السلام دست وی بگرفت و هر دو برروی آب بگذشتند، گفت بدان خدای که این معجزه بتو نمود بگو تا نان کجا شد؟ گفت ندانم از آنجا برفتند و بجائی رسیدند که ریگ‌بسیار بودعیسی — علیه‌السلام — آن ریگ جمع کرد و گفت به‌فرمان خدای زرگرد، همه زر شد، پس سه قسمت کرد و گفت یک قسمت مرا و یک قسمت ترا و یک قسمت آنرا که نان دارد، مرد از حرص زر که بدید مقرآمد که‌نان من دارم، عیسی — علیه‌السلام — گفت هر سه ترا

و بوی بگذاشت. و برفت دو مرد فراوی رسیدند و خواستند که وی را بکشند و زر ببرند، گفت مرا مکشید و هریکی از ما سیکی برگیرد پس گفتند یکی را بفرستیم تا ما را طعامی آرد، این مرد بشد و طعام خرید و با خویش گفت افسوس باشد که این زر ببرند، من زهر اندرین طعام کنم تا ایشان بخورند و بمیرند و من جمله زر برگیرم. و آن دو کس گفتند چه بودست که زر به‌وی باید داد، چون باز آید وی را بکشیم و زرها برگیریم، چون باز آمد ویرا بکشتند و ایشان هر دو طعام بخوردند و بمردند زر جمله بماند، عیسی — علیه السلام — برآنجا بگذشت زر جمله آنجا دید و هر سه کشته، گفت یا اصحاب، دنیا چنین باشد از وی حذر کنید[۲۶].

درجه اعلی در آن درجه عیسی — صلوات‌الله‌علیه — بوده است که هیچ نداشت مگر شانه‌ای و کوزه‌ای، یکی را دید که به‌انگشتان محاسن شانه می‌کرد، شانه بینداخت، یکی دیگر را دید آب بدست می‌خورد کوزه بینداخت[۲۷].

و در خبرست که وحی آمد به عیسی — علیه السلام — که چون در دل بنده نگرم نه‌دنیا بینم نه‌آخرت دوستی خویش آنجا بنهم و متولی حفظ وی باشم[۲۸].

۷. مجمل التواریخ والقصص: عیسی النبی علیه‌السلام

قوله تعالی: **انی‌اخلق لکم من‌الطین کهئیة الطیر فانفح فیه فیکون طیرا باذن‌الله و ابری الاکمه و الابرص و احیی‌الموتی بـاذن الله و انبئکم بما تـاکلون و ماتدخرون فی‌بیوتکم.**

این همه معجز نبود و دعا کرد تا سام‌بن نوح زنده گشت که دیر عهدتر بود و چنان بود که خداوندان علت را اندر دمیدن او شفا آمد و از گل مرغی بکرد واز باد نفس عیسی‌جان بتن اندرآمدش و بپرید بی‌هیچ مؤنتی که بروی بود بفرمان ایزد تعالی و هرچه در خانها خوردندی و کردندی ایشان را خبر دادی و از آن چیزها که در توریت حرام بود چون پیه گوسفند و روز شنبه ماهی صید کردن و دیگرها برایشان حلال کرد و نگرویدند هیچ کس بعداز حی بحی و شهر بشهراندر حد مغرب و مصر و یمن همی گشت و مردمان را دعوت همی کرد ده سال بماند که او را هیچ جای خانه ندیدند و همی گردید و حواریان با وی بودند و آن بود که از عیسی مایده خواستند و عیسی دعا کرد و خدای تعالی ایشان را مایده فرستاد

قوله تعالی: **و اذ قال عیسی‌بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مایدة من‌السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک.** پس خدای تعالی گفت بفرستم و اگر کسی کافر شود او را عذابی کنم که کسی را نکردم و گویند مایده فراز آمد و آن دوازده نان بود اسفید بعدد حواریان و ماهی بزرگ بریان و قدری نمک و تره و آن همه‌خلایق (بخوردند) و هرچ از آن برگرفتندی عوض بجای بار آمدی و آن روز یکشنبه بود و دوم روز و سوم روز همچنان چاشتگاه بیامدی و باز به‌هوا برشدی (۴۲ ب) چون سیر شدندی پس از آن بیامد چون خدای تعالی ایشان را بکفران امید عذاب داد نخواستند ولیکن شمعون حواری نان‌وماهی داشت.عیسی‌دعا کرد (تا) همه‌خلایق از آن سیر بخوردند و هنوز بجای بود پس جماعتی منافق شدند گفتند جادوی بعد از سه روز باطل شود و کافر شدند خدای تعالی ایشان را همه خوک و بوزینه گردانید سه روز بماندند و بعد از آن بمردند که مسخ عقوبت را زندگانی همین قدر باشد. و بعهد عیسی علیه السلام اصحاب‌السبت را خدای تعالی همه مسخ‌گردانید که برلب جوی مغاک کندند روزشنبه چون ماهی در آنجا شدی راه ببستندی و یکشنبه بگرفتندی‌و تأویل نهادندی که ما یکشنبه همی گیریم، خدای تعالی‌ایشان را خوک و بوزینه گردانید پس عیسی سوی بنی‌اسرائیل بازآمد و یهودان تدبیر کشتن او کردند و ملک بیت‌المقدس بازگشت با ایشان عیسی حواریان را گفت امشب مرا بیاد دارید همه بخفتند عیسی گفت از شما باشد که مرا ارزان بفروشد و دلیلی(کند) برمن و کافر شود دیگری را گفت امشب (پیش از بانگ خروس ازمن بیزاری کنی و آن کس را) بگرفتند که دیگر روز بیرون آمده بود و گفتند عیسی را بنمای‌گفت من از وی بیزارم و کافر شد دیگری‌را بگرفتندگفت مرا هدیه دهید تا او را بنمایم سی‌درم سیم بدادندش عیسی را بنمود و جهودان بروی جمع شدند ودست و پایش ببستند و حواریان همه بگریختند پس جهودان بیامدند و آن چوب که‌آن کار را نهاده بودند بردند و عیسی را گفتند چونست که گفتی‌مرده زنده کنم خودرا ازما برهان؟ او را بگشادند که بردار کنند خدای‌تعالی او را ازمیان ایشان‌ناپدید کرد (و)برآسمان چهارم‌برد به‌بیت‌المعمور چون نگاه کردند عیسی را ندیدندگفتند جادوئی کرد و (اثر جادوئی) زمانی بیش نباشد پس خدای تعالی صورت عیسی را به ایشوع افکند، مهتر جهودان، او را بگرفتند وهرچند که گفت من‌ایشوعم سود

نداشت و بردارش کردند و نزدیک جهودان و بعضی ترسایان چنانست که او عیسی بود قوله تعالی: **و ما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم.** و ایشوع هفت روز بردار بماند و هرشب مریم بیامدی و از دور همی گریستی تاشب روز هفتم خدای تعالی عیسی را بزمین فرستاد و مادر را بدید و حواریان را بدرود کرد و یحیی زکریا پیش وی آمد پس از حواریان فطرس و پولس را بروم فرستاد بدعوت کردن و توماس را به عراق و بابل و قیلس را بقیروان وافریقیه و بحبش واندافون و اولنار را بحجاز و پیش یحیی بیت المقدس هنوس را بگذاشت و آنچ خواست بگفت و سحرگاه ناپدید شد سوی بیت المعمور (و) به عبادت خدای تعالی مشغول باشد تا وقت دجال بزیرآید تا آخرالزمان و دین پیغامبر صلوات‌الله علیه تازه کند و از آن پس مریم بمرد و ابلیس خلقی در عیسی و مریم و خدای تعالی کافر کرد و هرگونه وسوسه افکند برصورت آدمی با دو دیو شیطان دیگر و این سه مقالت کفر در دل مردم نهادثالث ثلاثه و در کتاب معارف خوانده‌ام که ترسایان را نصرانی از آن خوانند که آن دیه که مسیح بدان فرود آمد ناصره خواندندی از زمین جلیل [۲۹].

۸. انس التائبین

قوم عیسی صلوات‌الله علیه به پیغمبری او مقر بودند اما چون از وی درخواستند که مارامی باید که خوانی از آسمان بیاید تا ما از آن بخوریم تا دل ما ساکن گردد عیسی صلوات‌الله علیه از خدای عزوجل خواست تا خوانی بفرستد خدای عزوجل گفت من این خوان بفرستم اما هر که پس از آن منکر شود من ایشان را عذابی کنم نه‌چنانکه دیگران را— [۳۰].

۹. کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

این قصه مریم و داستان ولادت عیسی، دل دادن شکستگانست و سبب آسایش غمگنان، و اشارت بنواختن غریبان. و مرهم نهادن بردل سوختگان، و امید دادن درماندگان. هرچند که اول همه بلانمودند و محنت،بآخر همه ولادیدند و

آثار محبت، اول که به‌آن خلوتگاه باز رفته بود و پرده بروی خود فروگذاشته تا کس او را نبیند، جبرئیل آمد بصورت جوانی ظریف زیبا برابر بایستاد، مریم بترسید که تنها بود، مرد اجنبی دید و جای خالی و راه گریزنه، تدبیر و حیلت همان‌دانست که به‌پناه‌الله تعالی بازشد و او را بحق ترسانید...

...پس جبرئیل روح عیسی در وی دمید، از آن بار گرفت. چون وقت زادن آمد، در آن بیابان تنها و غریب و بیکس و بی‌نوا و بی‌کام... همی گریست و می‌گفت: **یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیاً منسیاً** پس چون درد واندوه بغایت رسید... فرمان آمدبجبرئیل که مریم رادریاب که در غرقابست. جبرئیل(ع) آمد و ازبالای سروی ندا کرد،ای‌مریم! دلتنگی‌مکن‌واندوه مدار، **قدجعل ربك تحتك سریا** و بقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد... پای برزمین مالید چشمهٔ آب پدید آمد... مریم از آن آب شربتی‌بیاشامید و به‌آن طهارت کرد، سکونی در وی پدید آمد آرزوی طعامش خاست؛ عیسی گفت: **هزی الیك بجذع النخله** گفته‌اند هفتصد سال بود که‌آن درخت خشک بی‌سروبی‌شاخ در آن بیابان‌مانده بود... مریم با آن ضعیفی برخاست، دست‌فرا آن درخت خشک برد، چون برد، دست وی بآن چوب خشک رسید، ترشد و تازه و سبز گشت و بار آورد و هم‌در آن حالت رطب شد و پیش وی ببارید... مریم گفت اما چون مرا گویند این فرزند از کجا آمد چه‌جواب دهم؟ عیسی گفت تو دل مشغول مدارکه این جواب من خود دهم. جواب آن بود که‌گفت **انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا.**

روایت کرده‌اند که عیسی(ع) سیاحی کردی.وقتی در بیابانی می‌شد.باران درایستاد، خود را جای پوشش طلب کرد نیافت، روباهی را دید که از زخم‌باران درسوراخ خویش می‌شد. عیسی بگریست گفت: **یارب جعلت لهذا الثعلب کنا ولم تجعل لی!** بار خدایا این روباه را جای پوشش و آرامگاه دادی این ساعت مرا ندادی؛ وحی آمد که یا عیسی می‌خواهی جائی که بدو باز شوی؟ گفت خواهم گفت دراین‌وادی شو که آنچه می‌خواهی یابی، عیسی در وادی شد، پیری را دید که درنمازبود. آن پیر چون عیسی را بدید، نماز خویش را تمام کرد. آنگه بدست اشارت کرد که ماذا ترید؟ چه می‌خواهی؟ عیسی گفت مرا باران گرفت، جائی‌طلب کردم که بدو بازشوم. اینجایم نشان دادند پیر خطی گرد خود درکشیده بود ودر

آن دایره نماز می کرد و هیچ قطره باران بوی نمی‌رسید. عیسی را گفت: قدم در این دایره نه تا باران بتو نرسد. همچنان کرد، پیر بسر نماز باز شد. عیسی در کار آن پیر تأمل می کرد و باران که بوی نمی‌رسید از آن تعجب همی کرد. چون سلام باز داد گفت: یا شیخ ماقصتک؟ قصه خویش بگو و از حال خویش مرا خبر ده پیر گفت: من وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا از آن گناه توبه می کنم و از حق تعالی عذر می‌خواهم. عیسی گفت: آن چه گناه هست؟ پیر گفت گناهی که الله تعالی بر من بپوشید و ستر کرد تو چه پرسی از آن؟ من آن گناه با کس نگویم مگر که پیغامبری را بینم از پیغامبران خدای و با وی بگویم. عیسی گفت پس من پیغامبر خدایم عیسی مریم—بامن بگوی! گفت: ای عیسی وقتی بردرگاه رب العزه فضولی کرده‌ام، کاری را که الله تعالی خواسته بود و رانده و کرده، گفتم **لیته لم یکن، فانا استغفرالله منه منذ اربعین سنة. فارسل عیسی عینیه بالدموع فقال: انی اری اخی هذا یستغفر من ذنب لم یخطرلی ببال** [۳۱].

۱۰. مناقب الصوفیه

...عیسی را علیه السلم پرسیدند از حلم گفت حلم آن است که اگر کسی صد زخم بریک سوی چهرهٔ تو زند، دیگر سوی پیش داری بی انکاری.

و در حدیث معراج می‌گوید: جبرئیل علیه‌السلام مرا به آسمانها برد، پیغامبرانی که در آسمانها بودند چون عیسی و ادریس علیهم السلام می‌گفتند مرحبا بالاخ الصالح وی را برادر خواندند.

عیسی، علیه السلام، را پرسیدند که به‌چه قوت برآب می‌روی؟ گفت به ایمان و یقین. گفتند ما نیز ایمان و یقین داریم. گفت اگر دارید برروی دریا بروید، قصد کردند که بروند، نتوانستند، گفت چه بود شما را؟ گفتند از موج می‌ترسیم. گفت صاحب یقین از خدای ترسد، از موج نترسد و کسی را که از خدای، تعالی، ترس باشد، امیدش هم به‌خدای تعالی باشد پیوسته ملازمت بندگی نماید. این‌چنین کس صاحب یقین باشد [۳۲].

۱۱. اسرارالتوحید

و شیخ الاسلام ابوسعید جد این دعاگوی چنین‌آورده است که کشف این معنی شیخ را بچهل‌سالگی افتاده است‌و خود خبر چنین نتواندبود چه‌اولیا که‌نواب‌انبیااند پیش از چهل سالگی به‌درجه ولایت و کرامت نرسیده‌اند و همچنین ازصدوبیست و چهار هزار پیغامبر که بلوغ نبوت ایشان چهل سالگی بوده است حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنته الا یحیی‌بن زکریا و عیسی‌بن مریم را صلوات‌الله علیهما و علیهم اجمعین پیش از چهل سالگی وحی آمده است چنانکه... در حق عیسی فرمود: **قالوا کیف نکلم من کان فی‌المهد صبیا قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً اینماکنت.**

چون فراتر شدند حسن مؤدب درویشی را پیشتر فرستاد تا امام ابوالحسن را خبر دهد که شیخ بوسعید بسلام تو می‌آید آن درویش برفت و او را خبر داد امام ابوالحسن بر شیخ نفرین کرد و گفت اوبنزدیک ما چه کار دارد او را به کلیسیای ترسایان باید رفت که جای او آن بود. اتفاقاً روز یکشنبه بود چون آن درویش بنزدیک حسن مؤدب آمد و آنچه رفته بود بگفت شیخ را خود آگاهی بود از آنچه رفته بود گفت یا حسن چه می‌رود و آن درویش کجا بوده است حسن آنچه رفته بود بگفت. شیخ گفت اکنون پیر چه گفت؟ گفت او می‌گوید که‌او را به کلیسیای‌ترسایان باید رفت شیخ عنان بگردانید و گفت بسم‌الله الرحمن الرحیم چنان باید کرد که‌پیر می‌فرماید و روی به کلیسیای ترسایان نهاد. چون‌به کلیسیا رسید ترسایان جمع‌بودند و بکار خود مشغول چون‌شیخ را بدیدند همه گرد وی در آمدند و در وی نظاره می کردند تابچه کار آمده است و ایشان در پیش کلیسیا صفهٔ کرده بودند و صورت عیسی و مریم را در پیش آن صفه انگیخته وبرآن دیوار نقش کرده و روی بدان آورده و آنرا میپرستیدند و سجده می کردند. شیخ بدنباله چشم بدان صورتها باز نگریست و گفت **انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله** توئی که می‌گوئی که مرا و مادر مرا بخدایی بگیرید اگر محمد و دین محمد حق است دراین لحظه حق را سبحانه و تعالی سجده کنید. چون شیخ این سخن بگفت آن هردوصورت درحال برزمین افتادند چنانکه رویهایشان از سوی کعبه بوده برزمین. ترسایان چون

آن بدیدند فریاد ازیشان برآمد و در حال چهل تن زنار ببریدند و مسلمان شدند و مرقعها در پوشیدند و آن جماعت که در خدمت شیخ بودند جامه‌ها ایثارمی کردند به ایشان چون مسلمان می‌شدند و غسل اسلام می‌آوردند آن مرقعها در می‌پوشیدند. شیخ روی بجمع کرده و گفت هر که بر اشارت پیران رود چنین باشد و این همه از بر کهٔ اشارت آن پیر بود[۳۳].

۱۲. تفسیر ابوالفتوح

کلبی و ربیع بن انس گفتند این آیات که در اول این سوره است (سورهٔ آل عمران) تا بقصهٔ مباهله در وفد نجران فرود آمد و ایشان شصت مرد بودند چهار مرد با ایشان بودند از اشراف ایشان و از آن چهار سه مرد پیشوای و مقدم بودند عاقب بود و امین قوم و صاحب مشورت ایشان و نام او عبدالمسیح وسید بود و نام او الهم بود او صاحب رحلشان بود و ابوحارثةبن علقمه حبر و عالمشان بودو صاحب مدارشان و بنزدیک ملوک مردم و ترسایان موقعی عظیم داشت و کتب اوایل برخوانده بود و مردی متعبد بودو مجتهد در مدینه آمدند نزدیک نماز دیگر با جامهاء نیکو..ساعتی در مسجد تأمل میکردند تا وقت نماز ایشان در آمد برخاستند و دستوری خواستند و نماز خود بکردند و روی بمشرق کرده و رسول علیه السلام گفت اسلام آرید گفتند ما اسلام آورده‌ایم پیش از آنکه ترا دیدیم گفت دروغ می گوئی اسلام چگونه باشد با آنکه خدایرا فرزند گوئید وصلیب پرستید وگوشت خوك خورید گفتند پس که بود عیسی گفت پیغمبرخدای بود و بندهٔ خدای گفتند هیچ بندهٔ مخلوق را دیدی بی پدر رسول علیه‌السلام گفت از قدرت خدای بعید نیست و لیکن ندانی که فرزند به پدر ماند گفتند بلی گفت ندانی که خدای تعالی را مثل و مانند نیست نمی‌دانی که عیسی زندهٔ بود فناپذیر و خدای تعالی زنده است که نمیرد نمی‌دانی که خدای تعالی حافظ خلقان است و خالق ایشان عیسی این تواند کردن گفتند نه گفت نمی‌دانی که خدای تعالی را هیچ چیز براو پوشیده نیست در آسمان و زمین گفت بلی گفت نه از آن عیسی هیچ نداند گفتند نه گفت نمی‌دانی که خدای تعالی صورت عیسی را در رحم مادر نگاشت چنانکه خواست گفتند بلی گفت نمی‌دانی که خدای مستغنی است

از طعام و شراب و حدث و عیسی طعام و شراب خورده و او را حدث بود گفتند همچنین است گفت نمی‌دانی که چون عیسی از مادر بزاد کوچک بود چون دیگر کودکان آنکه به غذا و تربیت بزرگ شد چون دیگر کودکان گفتند بلی رسول‌ص گفت چون اقرار دادی به این چگونه گوئی عیسی فرزند خداست...

و انجیل افعیل باشد من النجل و هوالخروج بیرون آمدن باشد و فرزند را از آن نجل خوانند که از شکم مادر بیرون آید... برای آنش چنین خوانند که خدای تعالی حقی و شرعی مندرس باد بیرون آورد و گفته‌اند هرمن النجل اصل او را بخل است و آن فراخی چشم باشد یقال... نجلا و عین نجلاای واسعه بدانش چنین خوانند که آن شرعی بود که خدای تعالی برایشان موسع کرد و گفته‌اند بسریانی انگلیون باشد و حسن بصری انجیل خواند بفتح الف و باقی قراء بکسر... [۳٤].

* * *

...و زن عمران مادر مریم بنت عمران است مادر عیسی علیه‌السلام نام او حنه بنت فافور بن قبیل بود و اما عمران عبدالله عباس و مقاتل گفتند هو عمران بن ماثان بود و نه پدر موسی بود چه از میان این عمران و آن عمران که پدر موسی هزار و هشتصد سال بود... محمدبن اسحق گفت... از فرزندان سلیمان بن داود بود. یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران که حنه بود بار خدایا من باتو نذر کردم و پذیرفتم... که این بچه که درشکم دارم او را محرر کردم به نذر و این لفظ در لغت و شرع یک معنی دارد... یکی آنکه آزاد کردم او را از خدمت خویشتن... او را خالص بکردم و مجرد خدمت خانه خدای را و عبادتگاه را تا جز آن کاری نکند قولی دیگر آنست که او را وقف کردم برخدمت عبادتگاه و اصل کلمه اخلاص باشد... و این تحریر در فرزندان نرینه بودی و دختران از این مسلم بودندی هم برای صیانهٔ ایشان از مردان و هم برای صیانهٔ عبادتگاه از اعذاری که زنان را باشد...

...دو خواهر بودند یکی بحکم زکریا بود و یکی بحکم عمران آنکه بحکم زکریا بود اشباع نام بود مادر یحیی و آنکه بحکم عمران بود حنه بود مادر مریم و حنه را فرزندی نمی‌بود تا که پیر شد و ایشان اهل‌البیت بودند از خانهٔ پیغمبری و علم یک روز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه را زقه می کرد او را آرزوی فرزند خواست و نذر کرد با خدای که اگر او را فرزندی دهد آن فرزند را محرر

کند... بسی برنیامد که بار گرفت... هنوز بار ننهاده بود که عمران با پیش خدای شد... چون باربنهاد... دختری بود برسبیل عذر می‌گوید بار خدایا من امید چنان داشتم که پسری باشد نرینهٔ که صلاحیت خدمت خانه تو دارد... و من او را مریم نام نهادم و مریم بلغت ایشان عابده و خادمه باشد و در خبر است که مریم هم نیکوتر زنان روزگار خود بود... بپذیرفت خدای تعالی مریم را.

مفسران گفتند چون حنه بار بمریم بنهاد او را در خرقه پیچید و در مسجد پیش احبار و علما نهاد... گفت برگیرید این نذیره را یعنی آنکه نذر در حق اوآمد زکریا گفت من اولیترم باو بـرای آنکه خالهٔ او در خانه من است احبار گفتند ما بدین راضی نباشیم... برای آنکه عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب‌قربان ایشان بود هر کسی رغبت کرد که تولاء تربیت فرزند او کند چون گفت وگوی‌بسیار شد قرار دادند برقرعه که‌قرعه برافکنند هر کسی که نام او به‌قرعه‌برآید باوش دهند وایشان بیست و نه مرد بودند برفتند و هریکی تیری بتراشیدند و نام خود بر او نقش کردند و بکنار جوی اردن آمدندو تیرها درآب انداختن گرفتند تیرها بآب فروشد مگر تیر زکریا که برسر آب بماند... چون حال چنین بود دست بداشتند و او را بز کریا تسلیم کردند... زکریا او را بخانه برد و بخاله او سپرد و دایه بگرفت تا شیر می‌داد او را چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد یعنی صومعه و در آن بربالای کوه چنانکه جز نردبان براو نتوانستند شدن چنانکه در خانه کعبه هست و زکریا علیه السلام هر روز بیامدی و طعام و شراب و آنچه او را حاجت بودی بانجا آوردی ... و ربیع بن انس گفت زکریا علیه‌السلام چون بیرون شدی هفت دربند دربستی چون درآمدی درها برحال خود بودی و نزدیک او طعام و شراب بودی بتابستان‌میوه زمستان‌و بزمستان میوه تابستان او را گفتی... از کجا آمد این‌تورا... گفت این‌از نزدیک خداست مرا. حسن بصری گفت او خود از هیچ پستان شیرنخورد بمیوهٔ بهشت پرورده شد و حسن گفت او بکودکی پیش از وقت سخن گفت محمدبن اسحق گفت بنی‌اسرائیل را قحطی برسید ورنجور شدند زکریا(ع) بنی‌اسرائیل را گفت احوال من شما را معلوم است و ضعف حال من و من بحال دختر عمران قیام نمی‌توانم کردن کیست از شما که رنج او از من بردارد هیچکس قبول نکردند و گفتند ما را نیز هم این عذر است دگر باره قرعه پیش آورد و قرعه زدند قرعه بنام

مردی برآمد یوسف‌بن یعقوب النجار. مردی درودگر بود پسرعم مریم بود مریم را باکفالت خود گرفت مریم در او انکساری‌و دل شکستگی می‌دید گفت یابن‌عم دل مشغول مدارکه خدای روزی ما را برساند و او چیزکی ازکسب دست بیاوردی آنجا بنهادی خدای تعالی جل جلاله زیاده کردی و برکت دادی هر وقت زکریا درآمدی و گفتی من دانم که یوسف را این بسیار نباشد ازکجا تو را این... گفتی این از نزدیک خداست... مفسران گفتندچون زکریا چنان دید که خدای تعالی جل جلاله روزی بمریم می‌رساند... رغبت کرد که او را نیز فرزندی دهد و اگرچه او پیر بود و اهل او عاقر شده بود و از ولادت برخاسته و ازآن سن درگذشته‌دانست که برخدای آسان باشد در دعا و تضرع گفت... بده مرا از نزدیک خود نسلی و فرزندانی پاکیزه که توشنونده دعائی... او درمسجد نماز می کرد و مردم‌بردرمنتظر تا او در بگشاید نگاه کرد برنائی را دید با جامهٔ سفید و آن جبرئیل بود ندا کرد زکریا بترسید او گفت: **ان‌الله یبشرك بیحیی** ... یحیی اسمی است لاینصرف سبب منع صرف علمیة است و وزن فعل جماعتی اماله کنند و جماعتی بتفخیم خوانند و جمع او یحیون باشد چنانکه موسون و عیسون فی‌جمع موسی و عیسی و خلاف کردند که چرا او را یحیی نام کردند بعضی مفسران گفتند برای آنکه عاقری مادر او و نازایندگی او باو زنده شد این قول عبدالله عباس است و قتاده گفت... خدای تعالی دل او رابه‌ایمان زنده کرد... و یحیی اول کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و یحیی‌ازعیسی بشش ماه مه بود و پسرخالهٔ یکدیگر بودند و یحیی را پیش ازآن کشتند که عیسی را بآسمان بردند[۳۰]...

۱۳. عبهرالعاشقین

(۲۴۹) بدایت یقین عاشقان را ثقل بشریت بردارد، و در نهایت ظاهر و باطنشان همه روح گرداند. نبینی که صفی مملکت‌و رئیس اهل ولایت— صلوات‌الله وسلامه علیه— آدم‌ثانی را گفت: **رحم‌الله اخی‌عیسی، لوازداد یقیناً، لمشی فی‌الهواء.**

(۲۸۱) چون عاشق هم نعت عشق شد، چون عشق بمعدن اصلی بازشود، عاشق را همرنگ خود کرد، بقرب معشوق بازرساند تا چون روحانیان ملکوت در

اعلی علیین با طاووسان ملایکه بپرد، مثل خضر والیاس و ادریس و عیسی— —علیهم‌السلام— چون‌صفتشان ربانی شد، سماواتی گشتند، کونین ایشانرا مسخر شود، هرجاکه خواهند خود را بنمایند[۳۶].

۱۴. تبصرةالعوام فی‌معرفة مقالات الانام

چون عیسی علیه‌السلام را بآسمان بردند نصاری بهفتادودو فرقت شدند و بعضی مر بعضی را کافر خوانند.

بدان که جمله نصاری گویند معبود جوهریست سه اقنوم و این اقانیم یکی را اقنوم اب خوانند و آن قدیم بود دیگر اقنوم ابن و آن کلمه است سیم را اقنوم روح‌القدس می‌گویند و آن حیات است و گویند معلومات یا جوهر بود یا عرض‌ونشاید که خدای عرض بود لابدکه جوهر بود و گویند نشایدکه مرکب بود لازم آید که جوهر بسیط بود و چون حکمتش درست نشود الاکه حی ناطق باشد پس‌واجب کندکه حی ناطق باشد و عیسی را پسر خدای گویند و کلمهٔ او دانند و گویندمعنی کلمه آنست که خلق به‌وجود او راه یابند و روح‌القدس یعنی که دین بدو زنده‌شود و آنچه در اتحاد می‌گویند نامعقولست نه ایشان‌می‌دانند و نه بفهم کس‌می‌توانند رسانیدن چون پرسیم ایشان راکه اتحاد چیست و عبادت عیسی چرا واجب است گویند از بهرآنکه لاهوتست‌یعنی‌خدای وقومی‌گویندازبهر آنکه عیسی واسطه‌است میان ماومیان‌لاهوت ویعقوبیه از ایشان‌گویند اتحاد بذات‌بود و ناسوت لاهوت‌باشد و این‌فاسدست زیراکه‌نزد ایشان لاهوت جوهر بسیطست و ناسوت جسم مرکب پس اتحاد تصور نبندد و اگر اتحاد تصور داشتی لازم بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو باطلست و نسطوریه گویند میان ایشان‌ممازجه نبود الاآنکه کلمه‌ناسوت مسیح را هیکل‌گردانید پس‌مسیح دو جوهرست و دواقنوم وملکائیه گویندکه اتحاد با ایشان کلی بود نه به‌مسیح پس‌مسیح دوجوهرست و یک‌اقنوم و بعضی‌گویند اتحادآن بود که کلمه در مسیح تأثیر کرد چنانکه صورت درآینه تأثیر کند بی‌آنکه نقل کند و بعضی‌گویند معنی‌اتحاد آنست که کلمه‌بردست عیسی تدبیر چیزها کرد و ایشان در بعضی‌تسبیحها گویند ایمان داریم بواحدی که

پدرست و مالک همه چیزها وبرب واحد مسیح پسر خدای که از پدر پدید آیدپیش از همه چیزها و نه‌مصنوعست اله حق از اله‌حق از جوهر پدر خود. در اقانیم‌خلاف کنند و بعضی گویند اعیان وذواتند و بعضی گویند خواصند یعنی اعراض چندند که ملازم ذات ویند و بعضی گویند یا خواصست یا صفات و گویند آن چیزی را شاید گفت که از جوهر چیزیست که شریک وی بود درصفت ذاتی و چون عیسی ازجوهر لاهوت بود لازم باشد که شریک وی بود و انفصال عیسی از لاهوت آنست که خدای با آنکه پدر بود اولیتر از عیسی و عیسی با آنکه پسر بود اولیتر از آنکه پدر باشد و گویند مسیح خداست و مسیح بحواریان گفت شما برادران منید پس اگر حواریان و عیسی را فرزندان بودندی خدای جد ایشان بودی **تعالی الله عن ذلک علواکبیرا.**

و جمله نصاری گویند یوحنا و مرقس و متی و لوقا اینان از حواریان بودند و بهترند از داود و موسی و سلیمان و هرون و جملهٔ انبیاء و گویند آدم و نوح و ابراهیم واسحق و یعقوب نه‌انبیاء بودند اما صالحان بودند وحی بدیشان می‌آمد و ملائکه ایشان را زیارت می‌کردند و خدای بدیشان آموزانیده بود هرچه خواهدبود پیش از آنکه باشد و ایشان خلق را بخدای خواندندی چنانکه خدای فرموده بود و گویند سلیمان ملعون بود صدهزار لعنت برآن کس که اعتقاد چنین دارد وگویند نشاید نام سلیمان بردن در کلیسیا از بهر آنکه یکی از استیان خویش راکه نام وی حشامه بود دستوری داده بود تا درخانه سلیمان بتان می‌پرستیدند و گویند سلیمان را ملک بیش از نیمی از شام نبود با آنکه ایشان روایت کنند که‌خدای تعالی وحی کرده بود بداود که ترا فرزندی‌باشد و من پدر وی باشم و او پسر من ولکن چون پیش رأس‌الجالوت که رئیس یهود بود رفت کافر شد نعوذ بالله از این اعتقاد.

و گویند یکی از ایشان یعنی حواریان که نزد ایشان به‌از ملائکه وانبیاست و آن یوحنا بود سی‌درم از یهود بستد و ایشان را دلیلی کرد به‌عیسی تا یهودعیسی را بگرفتند و بکشتند و بردرخت کردند و یوحنا یقین می‌دانست که عیسی پسر خداست و گویند عیسی در مهد سخن نگفت و همچنین جمله بی‌دینان از فلاسفه و غیره انکار کنند سخن گفتن عیسی (را) در مهد که عیسی در مهد گفت: انی عبدالله

من بنده خدایم و ایشان گویند عیسی خداست...[۳۷].

۱۵. جوامع الحکایات

حکایت — گویند که عیسی (ع) بقلعه انطاکیه دو رسول فرستاد نام یکی فاروس و نام دیگری کاروس و بروایت مقاتل ابن‌سلیمان نام یکی دودمان‌ودیگری یالوص و چون هر دو بشهر انطاکیه رسیدند پیری را دیدند که گوسفند می‌چرانید بروی سلام گفتند پیر از ایشان پرسید که شما کیستیدو درین‌جایگه بچه کارآمده‌اید ایشان گفتند که مارسولان عیسی‌ایم که وی رسول خداست آمده‌ایم‌تا شما را بخدای عزوجل دعوت کنیم و راه رشاد بشما نمائیم و از پرستش بتان که سمع و بصر و نطق ندارند منع کنیم آن پیر گفت برصدق دعوی خود شما را هیچ حجتی هست گفتند بیماران را بدم خود شفاء مخصوص گردانیم نابینای مادرزاد را بمدد دعابینا گردانیم صاحب برص را از علت خلاص دهیم آن پیر گفت من پسری دارم که‌مدت دو سال است که صاحب فراش‌شده است و جمله طبیبان از معالجت او عاجزاند اگر آن رنجور من ببرکت قدم شما شفا یابد مرا یقین شود که دین شما حق است‌گفتند ما را بخانه خود بر و بیمار را بما بنمای پیرایشان را بوثاق خود برد چندانکه نظر ایشان برآن بیمار افتاد دعای بخواندند و بروی‌دمیدند والحال صحت یافت وبستر در نوشت و آن خبر در شهر فاش شد و خداوند سبحانه و تعالی بسبب ایشان بسیار بیماران را شفا داد و ایشان را پادشاهی بود نام او شلاض خبر ایشان را بوی انها کردند ملک ایشان را بخواند و گفت شما کیستید ایشان گفتند که ما رسولان عیسی(ع)ایم و اورسول‌خداست وآمده‌ایم تا ترا از هواپرستی بخداپرستی دعوت کنیم و از عبادت آن بتان جماد بی‌منفعت پرمضرت بپرستش خدای که آفریدگار زمین وآسمان‌است خوانیم ملک پرسید که علامت رسالت شماچیست گفتند مرده را زنده کنیم و نابینای مادرزاد را بینا کنیم شلاض گفت چه‌می‌گوئید که جز ازخدایان‌ماخدای دیگرهست عالم‌را. ایشان‌گفتندایشان سنگی و چوبی بیش‌نیستند خدای تعالی آنست که خلعت‌هستی دربرموجودات بالا و پستی قدرت او می‌افکند و خلایق را او روزی می‌رساند شلاض گفت امروز بازگردید تا درکار شما بنگرم

ایشان چون از پیش او بیرون آمدند غوغای عام ایشان را بگرفتند و بسیار بزدند و ایشان را در زندان محبوس کردند نام آن پیر که ایشان در وثاق او نزول کرده بودند حبیب نجار بود چون خبر ایشان بحضرت عیسی علیه السلام رسید دیگری‌را بفرستاد نام او شمعون چنانکه در قرآن آفریدگار تعالی خبر داده: **و ضرب لهم‌مثلا اصحاب‌القریة اذجاءهـا المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنـا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون.** شمعـون بشهـر انـطاکیه رسید و بـا ارکـان ملک طریق تردد پیش گرفت و او را قربت مجلس پادشاه حاصل آمد روزی شمعون مراین پادشاه را گفت شنیده‌ام که دو کس را در زندان محبوس گردانیده‌ای باری کسی‌با‌یشان‌مناظره کرده است و معجز و برهانی طلب کرده شلاض گفت نی من بمجرد سخن ایشان‌در خشم شدم و غضب ما را مانع آمد که حجت ایشان بشنیدمی شمعون گفت که اگر پادشاه صواب بیند با حضار ایشان مثال دهد ملک فرمود تا ایشان را بیاوردند پس از ایشان پرسید که شما را که اینجا فرستاده است گفتند ما فرستادگان رسول خداییم که نام‌او عیسی(ع)است ملک گفت صفت خدای عیسی چیست صفت او گوئید و دراز نگوئید که گفتند **یفعل ما یشاء و یحکم مایرید** هرچـه خواست کـرد و هر چه خواهد کند شمعون گفت علامت رسالت و نبوت شما چیست گفتند هرچه ملک بخواهد ملک بفرمود تا غلامی را بیاوردند که هر دو چشم نداشت و جایگاه چشم او هموار بود چنانکه در پیشانی او هیچ از حدقه بصربدان پدید نبود و گفت اگر دعوی نبوت می کنید از خدای خود بخواهید تا آن را درست کـند و چشم دهد شمعون و ایشان دعا کردند و شمعون در زیرلب می‌خواند که ناگاه موضع آن هر دو چشم کودک بشکافت ایشان قدری گل بگرفتند و از آن قدری گل دو مهره راست کردند و در حدقه او نهادند آن حلقهٔ او شد و حق‌تعالی آن را محل نور گردانید و کودک بینا شد ملک از آن معجزه متعجب شد شمعون گفت ای ملک اگر تو از خدایان خود بخواهی تا مثل این بکنند ترا شرفی باشد و آن معبودان ترا صفتی و شرفی بحاصل آید ملک گفت از تو چه‌پنهان دارم معبودان ما را قدرت نیست نه بینند و نه‌گویند و نه‌خورند و نه‌پوشند شمعون گفت درین شهر هیچ نابینای مثل آن غلام موجود شود گفتند یکی دیگر هست بفرمود تا او را نیز حاضر آوردند شمعون همچنان کرد که ایشان کرده بودند و آن کودک نیز بینا شد شمعون بیان دین و

اعتقاد خود با ایشان تقریر کرده بود که وی بردین ایشان نیست چون این معجزه بدیدند خوش دل شدند شمعون گفت من از شما چیزی بخواهم گفتند بخواه گفت اگر خدای شما قادر است که مرده را زنده کند و ما ببینیم و ایمان آوریم ایشان گفتند خدای ما قادر است برهر چه خواهید شلاض گفت آنجا جوانیست که هفت روزاست تا وفات یافته است و پسر دهقانیست که پدر وی غایب است و من نگذاشته‌ام که او را دفن کنند تا پدر وی بیاید آن مرده را بیاوردند رنگ و روی متغیر شده وبوی گرفته چنانکه خلق را از او نفرت گرفته بود ایشان دعا خواندن گرفتند مرده در حرکت آمد و برخاست و گفت من هفت شبانه‌روز است تا مرده‌ام مرا بسبب کفر و شرک در هفتم طبقه دوزخ آوردند من شما را می‌ترسانم و تحذیر می کنم تا از عذاب دوزخ بپرهیزید و بوحدانیت حق تعالی ایمان آورید من درمیان عذاب بودم دیدم که درهای آسمان گشاده شد و جوان خوب زیبا روی درآمد و مراین سه کس را شفاعت می کرد ملک گفت آن سه کس کدامند گفت شمعون و آن دو یاروی پس ملک ازین سخن متحیر شد شمعون چون دانست که ملک از حال وی آگاه گشت او را بخدای خواند ملک با جمعی انبوه بگرویدند و بیشتر اهل شهر که بر کفر بودند اقرار کردند و چون خدای تعالی جبرئیل علیه السلام بفرستاد تا آوازی هایل کرد چنانکه همه کفار بیکبار بمردند و هلاک شدند و بدوزخ رفتند و حق تعالی ازآن خبر داد: **ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون**[۳۸].

۱۶. گلستان

در انجیل آمده است که ای فرزند آدم اگر توانگری دهمت مشتغل شوی بمال ازمن وگر درویش کنمت تنگدل نشینی[۳۹].

۱۷. مرصادالعباد

در بیان احتیاج بانبیا علیهم‌السلام در پرورش انسان

اما معقول آن است که گوئیم که همین سؤال برشما وارد است، شما بچه‌دلیل

دانستید که موسی و عیسی علیهما الصلوة والسلام پیغامبر بودند و شما ایشان را و معجزات ایشان را ندیدید. جواب ایشان از دو وجه بیرون نباشد: یا گویند بتواتر خبر معجزات ایشان بما رسید و تواتر موجب علم است و معجزه دلیل صحت نبوت باشد، یا گویند تصدیق دل که نتیجهٔ نور ایمان است حاصل آمد محتاج هیچ دلیل دیگر نگشتیم. گوئیم همین بعینه دلیل ماست که ما نیز معجزات محمد علیه‌الصلواة والسلم، بتواتر معلوم کرده‌ایم دیگر تصدیق دل که نتیجه نور ایمان است بحقیقت ما را حاصل است و بجملگی انبیا و کتب ایشان ایمان داریم نه‌چنانکه شما را که ببعضی انبیا ایمان دارید و ببعضی کتابها و ببعضی ایمان ندارید چنانکه جهودان بعیسی علیه الصلوة والسلم و کتاب او ایمان ندارند و ترسایان بموسی علیه‌الصلوة‌ـ والسلم و کتاب او ایمان ندارند و عیسی را فرزند خدای و ثالث ثلاثه گویند **تعالی‌الله عما یقول الظالمون علواکبیرا** [۴۰].

در بیان نسخ ادیان و ختم نبوت به‌محمد علیه الصلوة والسلام

پس اهل کتاب همچنانک نبوت عیسی و موسی بخبر تواتر معجزات ایشان قبول کردند، اگر عناد نکنند بایستی که نبوت محمد بهتر قبول کردندی، که عهد قریب‌تر است و اخبار متواترترست از کذب دورتر باشد، و معجزه قرآن و اخبارات خواجه هر چه ظاهرتر است.

ولکن ایمان جهودان و ترسایان نه ازنتیجه نظر عقل و نور تصدیق دل‌است. بل که از مادر و پدر به تقلید یافته‌اند بی‌برهان واضح چنانکه فرسود: **انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون** و خواجه خبر داد که **کل مولود یولد علی‌الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه** و دین که [از مادر وپدر] بتقلید گیرندبی‌نور ایمان و نظر عقل [آن را اعتباری نباشد و] کفر بود.

در بیان مقام شیخی و شرایط و صفات آن

و دریافت این علم بدان حاصل شود که مرد ازوجود خویش بزاید، تابدین زادن ازلدن خویش به‌لدن حق رسد، چنانک خواجه را علیه الصلوة فرمود **وانك لتلقی القران من لدن حکیم علیم** و عیسی علیه‌السلام‌می‌فرماید **لم یلج ملکوت السموات والارض من لم یولد مرتین** [۴۱].

در بیان تجلی ذات و صفات خداوندی

اما صفات فعلی: چون خالقی و رازقی و احیاء و اماتت چون بصفت رازقی متجلی شود چنان بود که مریم را بود علیها السلام و **هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنیاً**، و چون بصفت خالقی متجلی شود چنان بود که عیسی را بود علیه‌السلام و **اذ تخلق کهیئة الطیر باذنی**، و چون بصفت احیا متجلی شود چنان بود که ابراهیم را علیه السلام بود **رب ارنی کیف تحیی الموتی** و همچنین عیسی را بود علیه السلام که **واذ تخرج الموتی باذنی** [۴۲].

۱۸. المصباح فی التصوف

قال رسول‌الله، صلی‌الله علیه وسلم: ان عیسی بن مریم اسلمته امه الی الکتاب لتعلمه فقال له المعلم اکتب فقال ما اکتب قال بسم‌الله الرحمن الرحیم فقال له عیسی ما بسم‌الله فقال المعلم لاادری، فقال له عیسی صلوات‌الله علیه، الباء بهاءالله والسین سناؤه و المیم ملکه والله اله آلهه، الرحمن رحمن الدنیا و الرحیم رحیم الاخرة[۴۳].

اصل در معنی عیسی است، و اصل در صورت دجال، [معنی] عیسی همه روح است، و معنی دجال همه جسم است. و دعوی هر نفس که بروی دعوی دخل و محبت دنیا و میل به‌جسم و جسد و قالب و جرم و کندی و بی‌فهمی و بی‌حسی و عدم ادراک [باشد] پیشه دجال [بود] و خیال در او بیشتر [بود] و دجال یک چشم دارد از برای آن که چشم او منحصر است بر دیدن جسم، از جان خبر ندارد، و از دل اثری نه، کثافت و غلظ بروی مستولی است، بل که همه وجود او کثافت است و غلظ.

هر نفس که معنی بروی غالب است، و روحانیات و ذوق و شوق و محبت و لطافت و نظافت و طهارت و دریافتن رفیق و دقیق، و میل به‌اعلی [بروی غالب است] نسبت عیسی در وی بیشتر [است]. و دجال صورت حیرت است، و عیسی صورت حیات و اقتضای حیرت وقوف و عکوف بر کدات [و] برلذات جسمانی [است] و اقتضای حیات حرکت است و انتشار میل به‌حکمت و اسرار و برگذاشتن از تعینات جسمانی ورسیدن بعالم روحانی. و چون به‌عالم روحانی رسیدی خوف برخاست

و امن کلی حاصل شد، و فراغت پدید آمد، و در آن عالم هرچند خواهد بیابد و ببیند و بداند[٤٤].

۱۹. الانسان الکامل

ای درویش! عیسی کلمه است، و عیسی مانند آدم است. پس آدم هم کلمه باشد. اما عیسی کلمهٔ گفته است که از دهان جهان بآسمان جان می‌رود، و آدم کلمهٔ نوشته است که از آسمان جان بهندوستان مداد می‌آید.

...پس عقل که خلیفه خداست هم آدم است و هم سلیمان است و هم عیسی است.

ای درویش! این معنی حدیث بود که گفتیم، و بفهم سالکان این چنین تقریر نزدیکتر است اما لفظ حدیث چنان است که سیصدتنان بردل آدم‌اند و چهل تنان بردل موسی‌اند و هفت‌تنان بردل عیسی‌اند و پنج تنان بردل جبرئیل‌اند و سه تنان بردل میکائیل‌اند و یکی بردل اسرافیل است. و این سیصد وپنجاه و شش کس در تمامت عالم منتشراند تا برکة قدم و نظر ایشان بهمهٔ عالم برسد اما مردم ایشانرا نمی‌شناسند.

بدان که شش دین است، دین آدم، و دین نوح، و دین ابراهیم، و دین موسی و دین عیسی و دین محمد —علیهم السلام— دین بیش ازین نیست و صاحب شریعت بیش ازین نیستند، و ازین شش، پنج اولوالعزم‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد. اولوالعزم بیش ازاین نیست[٤٥].

۲۰. مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة

چنانک از عیسی علیه‌السلام منقول است که **لن یبلغ ملکوت‌السماء من لم یولد مرتین** [٤٦].

و هرچند وجود فرزند بی‌پدر در قدرت الهی ممکن است چنانک وجود عیسی علیه السلام... و نیز در ولادت بی‌پدر آفات متوقع است چنانکه در ولادت

عیسی که منشاء ضلالت بعضی از نصاری گشت در لاهوت و ناسوت و او را ابن‌الله گفتند[۴۷].

و در قصه مریم و عیسی علیهما السلام خاموشی مریم را مقدمه نطق عیسی گردانید.

تا زاول خمش نشد مریم   در نیامد مسیح در گفتار

و همچنانک نطق عیسی بعد از سکوت مریم پدید آمد، عیسی دل طالب وقتی بنطق درآید، که نخست مریم نفس از حدیث ساکت شود[۴۸].

چنانکه عیسی علیه السلام در طلب دفع عذاب از امت و سؤال مغفرت از حضرت عزت خطاب خود را از صورت امر و نهی محافظت کرد و گفت:

ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفرلهم فانک انت العزیز الحکیم [۴۹].

وقتی عیسی علیه السلام بااصحاب خود گفت اگر شما برادر خود را خفته یابید و عورت او را بهبوب ریاح مکشوف بینید باوی چه کنید گفتند آن بازپوشانیم گفت نه‌چنین کنید بلکه آن را مکشوف‌تر گردانید گفتند سبحان‌الله‌چنین فعلی که کند؟ گفت هرگاه که شما در حق برادر خود سخنی بغیبت شنوید و برآن اظهار عیبی‌مزید کنید یا آنرا بمبالغت‌تر بازگوئید این چنین فعلی شما کرده باشید[۵۰].

۲۱. الملل والنحل‌شهرستانی

نصاری، امت مسیح اند عیسی‌بن مریم و مبعوث بود بحق و در کتاب توراة بقدوم کریمش بشارت داده شده و مناقب و کمالش مشحون بود به‌آیات ظاهره و بینات باهره مثل احیاء موتی و برائت اکمه و ابرص بلکه وجود هدایت آیات و ذات نبوت سماتش‌آیتی بود کامل برصدق نبوتش چه پیدا شدن عنصر هدایتش بی‌سبق ماده نطفه و اقتدارش بر نطق فصاحت آیات بی‌تمادی مدت تعلیم و آنکه جمیع انبیاء را مشرف شدن بوحی در چهل سالگی بود و وحی کاملش بانطاق در مهد وقوع پذیرفت. تمامی این آیات باهره به‌صدق رسالتش دلالت کند و آن حضرت را وحی بابلاغ در سی سالگی واقع شد و دعوت اهداء آیاتش سه سال و سه ماه و سه روز است چون بآسمان مرفوع شد حواریان و غیره در آن اختلاف

کردند و اختلاف ایشان بدو امر عاید می‌شود یکی نزول و اتصال (بمادر) و تجسد بکلمه و دوم کیفیت صعود و اتصال بملائکه وتوحد بکلمه. اما اول حکم کردند بتجسد کلمه و ایشان در کیفیت اتحاد و تجسد سخنی است بعضی گویند برجسد شارق گشت چنانکه نور بر جسم شفاف و بعضی گویند منطبع شد در جسد چنانکه انطباع نقش در موم و بعضی گویند در جسم ظاهر شد ظهور روحانی بجسمانی و بعضی گویند متدرع شد لاهوت در ناسوت و بعضی گویند کلمه ممازج جسد مسیح شد چنانکه شیر ممازج آب شود و حضرت کبریائی را سه اقنوم اثبات کرده‌اند: گفتند باری‌تعالی جوهری واحد است یعنی بنفس خویش قائم است نه آنکه اثبات حجمه و تحیز می کند هر آینه به‌جوهریت واحد باشد و با قنومیت سه باشد و مراد باقانیم صفات است همچو وجود و حیاة و علم و اب و ابن، و روح‌القدس و از اقانیم علم متدرع و متجسد شدند دیگر اقانیم و در صعود اختلاف کردند بعضی گویند مقتول شد و او را صلب کردند که یهود بقتل آن حضرت مبادرت نمودند و از روی حسد و بغی و انکار نبوت و حط درعلو درجه منیفه آن حضرت لیکن قتل وارد نشد الا برجزو ناسوتی نه‌جزو لاهوتی که بر جزو لاهوتی وقوع قتل جایز نتواند بود و گفتند کمال شخص انسانی در سه چیز است: در نبوت و امامت و ملکت و بعضی انبیاء غیر از مسیح باین خصال موصوف شدند و بعضی ببعض این خصال سه‌گانه و مسیح علی‌نبینا و علیه‌السلام درجهٔ او اعلی است از این درجه زیرا این وحید است و او را نظیر نیست و قیاس حضرتش بر دیگر انبیاء نتوان کرد و آن حضرت که بمیامن‌مناقب کریمش ذنوب آدم مغفور شد و گویند آن حضرتست که محاسبه خلق می کند و ایشانرا در نزول اختلاف است گویند پیش از روز قیامت نزول کریم واقع شود چنانکه اهل اسلام گویند و بعضی گویند نزول نیست الا در روز حساب و آن حضرت بعد از آنکه مقتول و مصلوب گشت نزول فرمود و شخص کریمش را شمعون صفا بدید و با او مکالمه فرمود و وصیت کرد و باز به‌آسمان صعود فرمود و شمعون صفا افضل حواریان بود از روی علم و زهد غیر از آنکه فولوس امر او را مشوش کرد و در اوضاع شریک او شد و اسالیب کلام او را متغیر گردانید و بکلام فلاسفه و وسواس خاطر خویش خلط کرد.

مصنف اصل کتاب گوید که فولوس را رساله‌ایست که به‌یونانیان نوشته بود

مشحون بآنکه شما ظن می کنید که منزل عیسی علی‌نبینا و علیه‌السلام چون دیگر انبیاست این ظن باطل است و این گمان نه چنانست چه مثل عیسی چون ملکیزداق است ملک سلام که ابراهیم علیه‌السلام بآن ملک عشور میداد و در حق ابراهیم دعاء برکت کرد و مسح سر مبارکش کرد و عجب آنکه در اناجیل منقولست که حضرت کبریاء منان با مسیح فرمود تو پسر یگانه منی و هر که باین دولت مشرف باشد چگونه کسی از بشر به‌او ممثل باشد و چهار نفرند حواریان که جمع شدند و هریک بجمع انجیل سعی کردند متی، لوقا، مارقوس، یوحنا خاتم انجیل است متی در متی چنانست که عیسی فرمود من میفرستم شما را بنام چنانچه پدر من مرا بشما فرستاد و اسم را به اب و ابن و روح‌القدس (بخوانید) و فاتحه انجیل از یوحنا مفتتح گشت بر قدیم ازلی و بعد از آن نصاری متفرق شدند بهفتاد و دوفرقه بزرگان‌ایشان سه‌فرقه‌اند ملکائیه، ونسطوریه ویعقوبیه ومتفرق گشتنداین فرق به‌الیانیه وبلیارسیه‌ومقدانوسیه وسبالیه وبوطینوسیه‌و بولیه‌و دیگرفرقها.

من ذلک ملکائیهـ اصحاب ملکا که در روم ظاهر شد و بر روم مستولی شد و بیشتر روم ملکائیه‌اند و گفتند چون کلمه بجسد مسیح متصل گشت و بناسوت او متدرع گشت و مراد ایشان بکلمه اقنوم علمست و بروح‌القدس اقنوم حیوة و علم بیشتر ازآنکه متدرع شود بمسیح ابن نگویند و بعضی از این طایفه گویند کلمه ممازج جسد مسیح گشته چنانچه خمر ممازج شیر یا آب که ممازج شیر شود و این طایفه تصریح کرده‌اند که جوهر غیر اقانیم است و اثبات کردن جوهر ایشان را مانند موصوف و صفت است و از این تخییل که نموده‌اند باثبات تثلیث قایل شدند که مطاوی خبر قرآنی از شناعت آن خبر می‌فرماید که: **لقد کفر الذین قالوا ان‌الله ثالث ثلاثه** و ملکائیه گویند مسیح ناسوت کلیت نه جزوی و قدیم ازلیست و ازمریم متولد شد الهی ازلی وقتل وصلب بر ناسوتست و بر لاهوت نه.

من ذلک نسطوریهـ اصحاب نسطور حکیم که در زمان مأمون ظاهر شد و در انجیل ها تصرف کرد بفکر خویش و نسبت او با نصاری نسبت معتزله است با این شریعت. نسطور گوید حضرت کبریا، جلال یکیست که سه اقنوم دارد: وجود و حیاة و علم و اقانیم زاید بر ذات نیست و عین ذات نیست و کلمه متجسد گشت بجسد عیسی نه بطریق امتزاج چنانچه ملکائیه گویند و نه بطریق ظهور چنانچه

یعقوبیه گویند لیکن همچو نمایش آفتاب است از آبگینه یا همچو ظهور نقش در خاتم و اشبه‌مذاهب بمذهب نسطور (در اقانیم) احوالی‌است که ابن هاشم اثبات می کند مراد او به‌آنکه واحدالجوهر است آنست که مرکب از دو جنس نیست بلکه بسیط واحد است و حیوة و علم را دو جوهر می‌گیرد مرعالمرا و تفسیر می کند عالم را بصاحب نطق و بحکمت و سخن راجع است باثبات آنکه کبریاء جلال موجودیست حی ناطق چنانکه فلاسفه گویند در حد انسان الا آنست که این معانی در انسان متغیر می‌شود از آنرو که مرکبست و حضرت کبریائی جوهریست بسیط غیر- مرکب...

من ذلک یعقوبیه - اصحاب یعقوب باقانیم ثلاثه قائل شده‌اندچنانچه مذکور شد الا آنست که گویند کلمه به‌لحم و دم منقلب می‌شود هرآینه حضرت الوهیت تعالی عما یقولون بجسد مسیح ظاهر می‌شود بل مسیح حضرت الهیه است و و از مطاوی قول ایشان قرآن کریم و فرقان عظیم خبر فرمود و آنچه وارد شده که فرمود: **لقد کفرالذین قالوان الله هوالمسیح‌بن مریم** و بعضی گویند مسیح حضرت الهیست و بعضی‌گویند لاهوت به‌ناسوت ظاهر شده و ناسوت مسیح است و حق در ناسوت مسیح ظهور پذیرفته نه بطریق حلول جزوی در ناسوت و نه آنکه کلمه‌ای که‌حکم‌صفت داشته باشد متحد گشته باشد با ناسوت بلکه مسیح حضرت الهی‌است چنانچه گویند ملک بصورت بشر ظاهر شد چنانکه فحوای کریم کتاب قرآنی از آن افصاح فرموده از جبرئیل که: **فتمثل لها بشراسویا** [۵۱].

۲۲. روضة‌الصفا

... آورده‌اند که اول کسی که از حمل مریم وقوف یافت یوسف نجار پسرخاله او بود که در مسجد بیت‌المقدس عبادت می کرد و گاهی بخدمت مریم اشتغال نمود از بیرون پرده با او سخن می‌گفت و چون یوسف بر حال مریم اطلاع یافت بغایت حزین و اندوهناك شد و روزی با وی گفت مرا در زهد و تقوای تو اشتباهی روی نموده است و می‌خواهم که آنرا بعرض برسانم مریم رخصت داد یوسف پرسید که هیچ زرعی بی‌بذری و هیچ بذری بی‌زرع بوده است مریم جواب

داد که اگر می‌گوئی که اول بذر آفریده آن بدون زرع موجود نشده است و اگر می‌گوئی که هر دو معا آفریده است هیچکدام از یکدیگر حاصل نشده است باز پرسید که هیچ درختی بی‌آب نشو و نما یافته است مریم فرمود که اول خدای تعالی درخت را آفریده است و بعد از آن آب را سبب حیات آن گردانیده و در نوبت سیم بمافی‌الضمیر تصریح کرده گفت هرگز هیچ فرزند بی‌پدر در وجود آمده است مریم جواب داد که بی‌مادر هم چه آدم و حوا نه پدر داشتند و نه مادر یوسف تصدیق قول مریم نموده گفت سؤال من بطریق حکمت بود و من از گفتار خویش استغفار کردم و اکنون ملتمس آنست که مرا از حقیقت حمل خویش آگاه گردانی مریم گفت **ان الله بشرنی بکلمة منه اسمه‌المسیح‌بن مریم الی قوله و من‌الصالحین...**

... مریم مناجات کرد که یارب در آنزمان که تندرست بودم روزی مرا بی‌سعی و کوشش می‌رسانیدی. اکنون که رنجورم می‌فرمائی که درخت را بجنبان تا خرما بریزد و من نمی‌دانم که در این چه حکمتست ندا آمد که ای مریم در آنوقت همگی خاطر تو متوجه بجانب ما بود و اکنون که فی‌الجمله محبت عیسی را در دل خود جا داده‌یی دستی می‌باید جنبانید تا روزی حاصل شود...

عیسی مبعوث گشته به‌بیت‌المقدس آمد و یهود رابدین قویم دعوت فرمود قوم بنسبت او سخنهای ناشایست گفتند و به‌قدم تمرد و انکار پیش آمدند اما حواریون ایمان آوردند... جمعی از مورخان گویند که ایشان گازران بودند که در حالت غسل ثیاب عیسی با آن جماعت گفت که اگر لوح نفوس خود را از جرایم وخطایا بشوئید شما رابهتر باشد. کعب‌الاحبار گوید که تحویر تبییض است و ایشان بنابر آنکه جامها را بشستن سفید می‌ساختند موسوم به‌حواریین گشتند و گروهی را عقیده آنکه ایشان رنگرزان بودند و چون عیسی آن جماعت را بمتابعت و انقیاد احکام الهی دعوت فرمود از وی معجزه طلب داشتند و عیسی اثواب‌را در یک خم فرو برده هریک از آنها را ملون بلونی مخصوص بیرون آورد و همه بدو ایمان آوردند... و او طاقهٔ از پشم در سر و جامهٔ پشمین در بر و عصائی در دست پیوسته سیاحت کردی و در هر موضعی که شب درآمدی بیتوته نمودی... نان جو خوردی و پیاده سیر کردی و با زنان مطلقاً اختلاط نفرمودی و باستشمام روایح طیبه مایل نگشتی و در پی تحصیل چاشت و شام نبودی... نوبتی حواریون در وی التماس

کردند که مرکبی پیدا کنند تا از مشقت پیاده رفتن خلاص شود فرمود که از بهای آن عاجزم ایشان از برای او مرکبی خریدند و آنحضرت روزی بر وی سوار شده چون شب روی نمود خاطر شریفش متعلق بآب و علف مرکب گشته چهارپا را بایشان رد کرد و گفت من بیزارم از این نوع چیزی که دل مرا بخود مشغول گرداند روزی از وی التماس کردند که یا نبی‌الله رخصت فرمای تا جهت سکنی تو خانهٔ بنا کنیم جواب داد که من چه کنم از سراها که اگر عمر من دراز باشد خراب گردد و اگر کوتاه بود دیگری در آنجا نشیند و چون اصحاب درین باب تأکید و مبالغه نمودند با ایشان بکنار دریا رفت و گفت اگر می‌توانید درین موج متلاطم خانهٔ بنا کنید گفتند هیچ بنایی با موج باقی نماند بلکه موجود نگردد گفت نسبت دنیا بآخرت همچنین است. روایت کرده‌اند که روزی با سه کس براهی می‌رفت که ناگاه چشم ایشان بر دو خشت زر افتاد و رفیقان بتصرف او میل نمودند و عیسی از یاران مخالفت گزیده فرمود که حاضر باشید که این دو خشت موجب هلاك شما سه نفر نگردد و چون عیسی غایب گشت یکی از آن سه نفر ببازار رفت تا طعامی آورد و آن دو شخص با هم قرار دادند که چون رفیق از سوق باز آمد او را بکشند تا قسمت صحیح باشد که هر کدام خشتی برگیرند و آرندهٔ طعام زهری در خوردنی تعبیه کرد تا یاران فوت شده هر دو خشت باو بماند و بعد از اینکه از بازار مراجعت کرد رفیقان باوفاق هم‌او را کشتند و معاقب او بتناول طعام مشغول شده ایشان نیز بعالم آخرت رخت کشیدند و عیسی(ع) چون از مقصد معاودت نموده آن اسیران تقدیر را دید فرمود که هکذا تصنع الدنیا باربابها...

ذکر مهاجرت حضرت عیسی (ع) از بیت‌المقدس
و ظهور بعضی از معجزات او در آن سفر

چون یهود حضرت نبوی را تکذیب نموده از شهر اخراج کردند عیسی با مریم روی براه نهاده بقریه‌ای از قرای شام رسیدند و بخانهٔ کریمی از کرام آن نواحی نزول فرمودند و آن شخص دربارهٔ ایشان احسان و اکرام مبذول داشته التماس نمود که در منزل او مقیم شوند اتفاقاً روزی صاحب بیت حزین و اندوهناك بخانه آمد و مریم معلوم فرمود که سبب حزن او آنست که ملك آن ناحیه که ظالمی است جبار هر شب بخانهٔ یکی از رعایا می‌آید و شراب می‌خورد و نوبت بصاحب

بیت رسیده است و او را قدرت و توانائی آن نیست که ملک را با حشم و خدم ضیافت نماید و مریم از این معنی مشوش گشته از عیسی(ع) التماس نمود تا دعا فرماید که این مشکل بر آن کریم آسان گردد. عیسی فرمود که اینصورت ملتزم فتنهٔ عظیم است مریم گفت که حقوق این مرد بر ذمه ما بسیار است از فتنه نباید اندیشید و مسیح اشارت مادر را با قبول تلقی کرد فرمود تا بوقت ضیافت دیگها و خمها را پر آب کرد و آنجناب از حضرت آفریدگار درخواست کرد که دیگها پر گوشت و خمها پر شراب ناب و سفره‌ها پر نان گشت و ملک بعد از تناول طعام قدحی آشامیده شرابی مشاهده کرد که برقت و خوشخواری آن مدت‌العمر ندیده بود لاجرم از میزبان پرسید که این شراب از کجا است گفت از فلان قریه آورده‌ام ملک گفت این شراب بشراب آن موضع نسبتی ندارد... میزبان تقریر کرد که جوانی است بی‌پدر در جوار من که هرچه از آفریدگار مسئلت نماید بشرف اجابت اقتران یابد... ملک بـرفور عیسی را طلبیده درخواست کرد که دعا فرماید که ولیعهد و پسر او که در آن نزدیکی وفات کرده بود زنده گردد و عیسی جواب داد که ملکزاده اگر بحال حیات باز آید ضرری عظیم بملک تولاحق شود ملک گفت که بعد از دیدن او هیچ آسیب اندیشه ندارم عیسی فرمود که دعای من موقوف و مشروط به‌شرطی است که اگر ملکزاده در سلک احیا انتظام یابد از رفتن این دیار مرا کسی مانع نیاید و ملک قبول نموده عیسی دعا کرد ملکزاده حیات یافت و متعاقب ظهور این معجزه عیسی از آن سرزمین متوجه جانب دیگر شد و چون پسر ملک زنده گشت عامه خلایق گفتند که ما از ظلم این ستمکار بجان آمده بودیم اما امید داشتیم که چون بمیرد نجاتی روی نماید و هیچ شک نیست که پسر بعد از فوت پدر رسوم مذمومهٔ او را احیا خواهد نمود اکنون وظیفه آنست پدر و پسر را بقتل آریم تا از جور و تعدی ایشان خلاصی یابیم و بر این حیله متفق شده تیغ خلاف از غلاف بیرون کشیدند و هر دو را بقتل آوردند.

... روزی حضرت نبوی با اصحاب بمزروعی رسیدند که نزدیک بحصاد رسیده بود و زحمت جوع بر یاران استیلا یافته لاجرم التماس نمودند که روح‌الله اذن فرماید تا قدری از آن زرع بکار برند و وحی نازل گشت که عیسی جماعت را رخصت دهد و در اثنای آنکه ایشان بخوردن اشتغال داشتند صاحب زرع نعره‌زنان

رسید که این مزرعه را از آباء خویش بمیراث یافته‌ام شما اکنون باذن که می‌خورید و حضرت عیسی مضایقهٔ او را مکروه شمرده دعا فرمود تا جمیع کسانی که در ازمنهٔ سالفه مالک و متصرف آن زمین بودند زنده شدند و نزد هر خوشه مردی یا زنی بر پای ایستاد مجموع فریاد می کردند که مال ما را شما باذن که می‌خورید و آن مرد مبهوت گشته پرسید که صاحب این معجزه کیست گفتند عیسی‌بن مریم است آنگاه بعذرخواهی عیسی آمده گفت یا روح‌الله من ترا نشناختم و اکنون که دانستم زرع خود را بیاران حلال گردانیدم و عیسی فرمود که در حقیقت نه این زرع از تو است چه پیش از تو اینجماعت بملکیت در این زمین تصرف نموده‌اند و بحسرت گذاشته زود باشد که آنچه بر ایشان وارد گشته بر تو نیز وارد گردد.

منقولست که روزی عیسی سنگی زیر سر نهاده بود که شیطان ببالین او رسیده گفت ای عیسی تو گمان می‌بری که بهیچ چیز از دنیا تعلق نداری و حال آنکه این سنگ از دنیا است عیسی برخاست و سنگ را بجانب شیطان انداخت گفت **هذا لک مع‌الدنیا و لعمری ان‌الدنیا و اهلها خدمک...** حسن بصری روایت کرده است که حواریان با عیسی گفتند که یا روح‌الله تو بر روی آب می‌روی و ما از آن عاجزیم سبب چیست عیسی فرمود یقینا بـالله تعالی ایشان گفتند که ما نیز از اهل یقینیم روح‌الله گفت که اگر گوهری یا حجری در راه ببینید برگرفتن کداسیک میل نمائید جواب دادند که به برداشتن گوهر آن حضرت فرمود که شما از اهل یقین نیستید و هم حسن بصری گوید که عیسی در سیزده سالگی مبعوث گشت و سی‌وسه سالگی مرفوع شد جمعی گویند که بعثت او در هفده سالگی اتفاق افتاد و در بیست‌وهفت سالگی نیز گفته‌اند و در بعضی روایات آمده است که اهل جنت مجموع در سن سی‌وسه سالگی خواهند بود و مدتی معنی این سخن نزد راقم حروف مشکل می‌نمود اما در حین تحریر بخاطر کسیر گذشت که می‌شاید که مراد از سن وقوف باشد چه بهشتیان همیشه بر یک حال مانده کهولت و شیخوخت بدیشان راه‌نخواهد یافت و در معارف خطیبی آورده است که عیسی در سن چهل و دو سالگی مرفوع شد و در دوازده سالگی در شهر ناصره از اعمال اردن انجیل بر وی نازل گشت و از این جهت پیروان او را نصاری گویند[۵۲].

۲۳. حبیب‌السیر

رفتن مسیحا به‌سپهر خضرا

چون بارادت ربانی جناب عیسوی کرت ثانی بیت‌المقدس را بیمن مقدم‌شریف نورانی گردانید حاکم آن بلده که بزعم طبری هرودس‌الاصغر نام داشت باتفاق یهود همت برقتل روح‌الله گماشت و مسیح علیه السلام با حواریون در گوشهٔ پنهان شده در آن مقام بمقتضای وحی سماوی دانست که برطبقات سموات عروج خواهد فرمود و حواریون را براین قضیه تنبیه نمود شمعون بخلافت آنجناب تعیین یافت و عیسی گوش هوش آن جماعت را بدررنصایح و مواعظ گران‌بارگردانید ومخالفان براه نمونی یهودی که سابقاً بعیسی ایمان آورده بود و مرتد شده برآنجناب آمدند و نخست آن یهودیان بآن خانه در رفته حضرت عزت او را مشابه مسیحا ساخت و طایفهٔ ازملایک ارسال داشت تا عیسی را از چنگ ظلمه نجات داده بآسمان بردند وچون یهود او را مشابه مسیحا دیدند فی‌الحال در وی آویختند و او هرچند فریاد زد که من عیسی نیستم بلکه آنکسم که شما را دلالت بدین منزل کرده‌ام بجائی نرسید و او را بردار کشیدند... وزعم ابوالفتوح رازی آنکه آن شخص را قیطاطوس گفته‌اند و جلاد حاکم بنی‌اسرائیل بود... القصه بعد از آنکه شخص کشته شد و یهود انتظار بسیار کشیده یارخود را باز نیافتند درشک افتاده گفتند اگر این مصلوب مسیحاست یار ما کجاست و اگر یار ماست عیسی چرا ناپیداست... و در بسیاری از کتب معتبره مسطور است که بعد از انقضای شش روز ازین قضیه در شب هفتم آفریننده افلاک و انجم عیسی علیه السلام را بزمین فرستاد تا یحیی‌بن زکریا و مریم و بعضی از حواریون را ملاقات فرمود نوبت دیگر لوازم وصیت به جای آورد و اشارت فرمود تا هر یک از حواریون جهة دعوت جهانیان بطرفی از اطراف ولایت روند و فرق انام را بقبول احکام انجیل ترغیب نمایند و باز عیسی بآسمان مراجعت فرمود قادر مختار او را از طبع بشری عاری گردانید و طبیعت فرشتگان ارزانی داشت و مریم بعد از شش سال از رفع مسیح بجنت اعلی انتقال فرمود و مدت عمرش بروایت صاحب تحفة الملکیه پنجاه وسه

سال بود و برطبق صحاح اخبار نزد علماء ملت سید ابرار صلی‌الله علیه وعلی آله الاخیار بیقین پیوسته که بعد از ظهور مهدی عیسی علیه السلام از آسمان نزول خواهد نمود و در نماز اقتدا بآن امام عالیمقام خواهد کرد و در ترویج دین اسلام و دفع ارباب کفر و ظلام مساعی جمیله بتقدیم خواهد رسانید و چهل سال در جهان فانی زندگانی نموده متوجه عالم باقی خواهد گردید[۵۳].

۲۴. مکاتیب عبدالله قطب‌بن محیی

و آن حقیقت در طی بشریت چنان تربیت یابد که جوجه در بیضه تا آنزمان که وقت ولادتش رسد و جوجه صفت از بیضهٔ بشریت بیرون آید و بسوی سماء حقیقت پرواز کند و این را ولادت ثانیه گویند چنانچه حضرت عیسی فرمود: **لن یلج ملکوت السماء من لم یولد مرتین.**

و باب آسمان جز برچنین کسان نگشایند که سماوی شده‌اند.

صدهزاران شخص در زنار شد　　　تا که عیسی محرم اسرار شد

همچنین بروح الله ورسل او که (قالو انا تطیرنابکم) کـه ماند در جهان کـه خواهد که مسلم ماند؟

عمل بوصیت عیسی(ع) کنند که اصحاب خود را فرمودی کـه اگر کسی برروی شمازند آن روی دیگر بدارید.

و مرغ عیسی(ع) بمجرد اینکه بحسب ظاهر ساخته او بود چون از نظر او غایب می‌شد فی‌الحال می‌افتاد و ناچیز می‌شد.

و این طایفه ترسایان این امت‌اند و همان می‌گویند که ترسایان درشأن عیسی(ع) می‌گفتند.

و احب نامی نزد عیسی(ع) یا مسکین بود، امت مرحومه که اول ایشان محمد(ص) است و آخر ایشان عیسی(ع) باید که محاط بمسکنت باشند[۵٤].

ب- گزیده‌هایی از شعر

۲۵. شاهنامهٔ فردوسی

اسکندر با قیدافه ملکه اندلس پیمان می‌بندد:

بدین مسیحا و فرمان راست — بدارنده کو برزبانم رواست
بیزدان و دین صلیب بزرگ — بجان و سر شهریار سترگ
بزنار و شماس و روح‌القدس — کزین پس مراخاك دراندلس
نبیند نه‌لشکر فرستم بجنگ — نه آمیزم از هر دری نیزرنگ [۵۵]

*

در داستان شاپور پس از آنکه بزأنوش قیصر روم از او تقاضای آشتی کرد و قرار شد نصیبین را بکارگزاران شاپور تسلیم کند:

چو اندر نصیبین خبر یافتند — همه جنگ را تیز بشتافتند
که ما را نباید که‌شاپور شاه — نصیبین بگیرد بیارد سپاه
که دین‌مسیحا ندارد درست — همه‌گبر کی‌ورزد وزندواست
چو آید زما برنگیرد سخن — نخواهیم استاو دین کهن
زبردست شد مردم زیردست — یکی مرددینی‌بزین برنشست
چو آگاهی آمد بشاپور شاه — که اندر نصیبین ندارند راه
ز دین مسیحا برآشفت شاه — سپاهی فرستاد بیمر براه
همی‌گفت‌پیغمبری کش‌جهود — کشد دین وی را نشاید ستود [۵۶]

*

در داستان شورش ترسایان بدستیاری نوشزاد پسر انوشیروان:

بدین‌سان‌زنی‌داشت‌پرمایه‌شاه — ببالای سرو وبدیدار ماه
بدین مسیحا بدآن ماهروی — بدیدار او شهر پر گفتگوی
یکی کودک‌آورد خورشیدچهر — زخورشید تابنده‌تر بر سپهر
... بدیدارماه و ببالای ساج — سرافراز دیهیم‌واورنگ و تاج
ورا خواند نوشیروان نوشزاد — بجستی فراز سرش تند باد

بیالید برسان سرو سهی هنرمند و زیبای شاهنشهی
چو دانست آئین و راه بهشت عزیر و مسیح و ره زردهشت
نیامد همی زند واستش درست دورخ رابه‌آب‌مسیحابشست
زدین پدر کیش مادر گرفت زمانه بدو مانده اندر شگفت [۵۷]

*

انوشیروان چون از شورش پسر آگهی یافت نامه برای برزین نگهبان مداین نوشت که چگونه آشوب را فرو نشاند:

کسی را که کوتاه باشد خرد زدین نیاکان خود بگذرد [۵۸]

. . . .

هرآنکس که ترساست‌ازلشکرش همی از پی کیش پیچدسرش
چنین است کیش مسیحا که‌دم زنی تیز و گردد کسی زودژم
نه بر رای و راه مسیحا بود بفرجام خصمش چلیپا بود [۵۹]

*

پس از اینکه سپاه نوشزاد ورام برزین برابر شدند:

زره دار گردی بیامد دلیر کجا نام او بود پیروز شیر
خروشید کی نامور نوشزاد سرت را که پیچیدچو نین‌زداد
بگشتی زدین کیومورثی هم از راه هوشنگ و طهمورثی
مسیح فریبنده خود کشته شد چواز دین یزدان سرش گشته شد
زدین آوران دین آن کس مجوی که او کار خود را ندانست روی
اگر فر یزدان براو تافتی جهود اندر او راه کی یافتی [۶۰]
چنین داد پاسخ ورانوشزاد که ای پیر فرتوت سر پرزباد
زلشکر چومن زینهاری مخواه سرافراز گردان و فرزند شاه
مرا دین کسری نباید همی دلم سوی مادر گراید همی
که دین مسیحا است آئین او نگردم من از ایزدی دین او
مسیحا اگر زان نشان کشته شد نه فر جهاندار ازو گشته شد
سوی پاک یزدان شد از دین پاک بلندی که‌دید اندراین تیره خاک
اگر من‌شوم کشته‌پس باک نیست که‌این زهر راهیچ تریاک‌نیست [۶۱]

*

نوشزاد پس از آنکه از آسیب تیر باران خسته شد اسقف را در پیش خواند و گفت:

کنون چون بخاک اندر آید سرم — سواری برافکن سوی مادرم
بگویش که شدزین جهان نوشزاد — سر آمد بر او روز بیداد و داد
مکن دخمهٔ و تخت ورنج دراز — برسم مسیحا یکی گور ساز
نه کافور باید نه مشک و عبیر — که من زین جهان خسته رفتم به تیر [۶۲]

*

پس از مردن نوشزاد رام برزین از اسقف می‌پرسد:

زاسقف بپرسید کز نوشزاد — ز اندرز شاهان چه داری بیاد
چنین داد پاسخ که جز مادرش — برهنه نباید که بیند سرش
تن خویش چون دید خسته بتیر — ستوران نفرمود و مشک و عبیر
برسم مسیحا کنون مادرش — کفن سازد و گور پوشد برش
کنون حال او با مسیحا یکی است — همان است کاین کشته بردار نیست
مسیحی بشهر اندرون هر که بود — نماندند رخسارگان ناشخود [۶۳]

*

چون خرادبرزین لختی از عقیدهٔ هندوان یاد می‌کند آنگاه بذکر دین عیسی می‌پردازد:

همان گفت و گوی شما نیست راست — بدین برروان مسیحا گواست
نه‌بینی که عیسی مریم چه گفت — بدانگه که بگشاد راز نهفت
که پیراهنت گر ستاند کسی — میاویز با او بتندی بسی
وگر برزند کف برخسار تو — شود تیره از زخم دیدار تو
میاور تو خشم و مکن روی زرد — بخوابان تو چشم ومگوی ایچ سرد
بکمتر خورش بس کن از خوردنی — مجوی ارنباشدت گستردنی
مزن همچنان تا بماندت نام — خردمند را نام بهتر زکام
بدین سربدی را به بد نشمرید — بی‌آزار از این تیرگی بگذرید
شما را هوا برخرد گشت شاه — دل از آز و آزار گم کرد راه

که ایوانهاتان بکیوان رسید شماری که شد گنجتان را کلید
ابا گنجتان نیز چندین سپاه زرههای رومی و عودی کلاه
بهر جای بیداد لشکر کشید وز آسودگی تیغها برکشید
همه چشمه گردد بیابان زخون مسیحا نبود اندر این رهنمون
یکی بینوا مرد درویش بود که نانش زرنج تن خویش بود
جز از ترف و شیرش نبودی خورش فزونیش روغن بدی پرورش
چو آورد مرد جهودش بمشت چو بی یار و بی‌چاره دیدش بکشت
همان کشته را نیز بردار کرد بدان دار دین ورا خوار کرد
پدر دیر او بود و مادر کنشت نگهبان و جوینده خوب و زشت
چو روشن روان گشت و دانش پذیر سخنگوی و داننده و یادگیر
به پیغمبری نیز هنگام یافت ببرنایی از زیرکی کام یافت
تو گوئی که فرزند یزدان بداو بدان دار برکشته خندان بداو
بخندد برا این برخردمند مرد توگر باهشی گرد یزدان نگرد
که هست او زفرزند و زن بی‌نیاز بنزدیک اوآشکاراست راز [٦٤]

*

قیصر به خسرو پرویز هنگامیکه از مقابل بهرام گریخت و به روم رفت نامه می‌نویسد:

پس پردهٔ ما یکی دختر است که ازمهتران درخرد مهتراست
بخواهی تو بر پاکی دین ما چنان چون بود راه وآئین ما

. . . .

مسیح پیمبر چنین کرد یاد که پیچد خرد چون بپیچی زداد [٦٥]

*

در داستان خسرو پرویز آنجا که پس از شکست بهرام چوبینه قیصر از برای او خلعت فرستاد:

بدستور گفت آن زمان شهریار که این جامهٔ روم گوهر نگار
نه آئین پرمایه دهقان بود که این جامهٔ جاثلیقان بود
چو برجامهٔ ما چلیپا بود نشستن برآئین ترسا بود

وگر من نپوشم بیازارد او همانا دگر چیز پندارد او
وگر پوشم این نامداران همه بگویند کاین شهریار رمه
مگر کز پی چیز ترسا شده است که اندرمیان چلیپا شده است
بخسرو چنین گفت بس رهنمای که دین نیست شاها ز پوشش به‌پای
نیاید بدین اندرون بدتری ز پوشیدن جامهٔ قیصری
تو بر دین زردشت پیغمبری اگر چند پیوستهٔ قیصری
بپوشید پس جامه را شهریار بیاویخت آن تاج گوهر نگار
کسی کش خرد بود وآن جامه دید بدانست کاو رای قیصر گزید
دگر گفت کاین شهریار جهان همانا که ترسا شد اندر نهان
چو خسرو فرود آمد از تخت‌بار ابا جامه وجام گوهر نگار
خرامید خندان و برخوان نشست بشد تیز بندوی برسم بدست
جهاندار بگرفت باج مهان بزمزم همی رای زد با مهان
نیاطوش کان دید بنداخت نان و از آشفتگی باج ترشد بخوان
همی گفت باج و چلیپا بهم ز قیصر بود بر مسیحا ستم
چوبندوی دیدآن بزد پشت دست بخوان بر بروی چلیپا پرست [۶۶]

*

چو بشنید خسرو برآشفت و گفت که کس دین یزدان نیارد نهفت
کیومرث و جمشید تا کیقباد کسی از مسیحا نکردند یاد
مبادا که دین نیاکان خویش گزیده جهاندار و پاکان خویش
گذارم بدین مسیحا شوم نگیرم بخوان باج و ترسا شوم [۶۷]

*

پس از تولد شیروی قیصر نامه بخسرو می‌نویسد و دار مسیح را می‌طلبد:
یکی آرزو خواهم از شهریار که آن آرزو نزد او هست خوار
که دار مسیحا بگنج شماست چو بینید و دانید گفتار راست
برآمد برین سالیان دراز سزد گر فرستد بما شاه باز [۶۸]

*

شود فرخ این جشن وآئین ما درخشان شود درجهان دین ما

همین روزهٔ پاک یکشنبدی ز هر در پرستیدن ایزدی
برآن سوگواران بمالند روی بدو بر فراوان بسوزند بوی
شود آن زمان بردل ما درست که از کینه دلها بخواهند شست [۶۹]

*

خسرو درجواب نامه قیصر راجع بدار مسیح می‌نویسد:

دگر هرچه گفتی زپا کیزه دین ز یکشنبدی روزه و آفرین
همه خواند برما یکا یک دبیر سخنهای شایسته دلپذیر
بما بر زدین کهن ننگ نیست به گیتی به از دین هوشنگ نیست
همه دادونیکی و شرم است ومهر نگه کردن اندر شمار سپهر
بهستی یزدان نیوشاترم همیشه سوی داد کوشاترم
ندانیمش انباز و فرزندو جفت نگردد نهان و نخواهد نهفت
در اندیشه دل نگنجد خدای بهستی هم او باشدم رهنمای
دگر کت زدار مسیحا سخن بیاد آمد از روزگار کهن
هرآن دین که باشد بخوبی بپای برآن دین بباشد خرد رهنمای
کسی را که خوانی همی سوگوار که کردند پیغمبرش را بدار
که گوید که فرزند یزدان بداوی بدان دار بر کشته خندان بداوی
چو فرزند بدرفت سوی پدر تو اندوه آن چوب سوده مخور
زقیصر چه بیهوده آید سخن بخندد برآن نامه مرد کهن
همان دار عیسی نیرزید رنج که شاه اردشیر آن نهاده بگنج
از ایران چوچوبی فرستم بروم بخندند برما همه مرز و بوم
زموبد گمان بد که ترسا شدم گر از بهر مریم سکوبا شدم [۷۰]

*

خسرو پرویز در زندان در پاسخ پیامهای شیرویه می‌گوید:

زدار مسیحا که گفتی سخن بگنج اندر افکنده چوبی کهن
نبدزان مرا هیچ سود و زیان زترسا شنیدی تو آوا زآن
شگفت آمدم زانکه چون قیصری سرافراز مردی و گند آوری
که یزدان چراخواند آن کشته را هم این چوب خشک تبه گشته را

گر آن دار پیکار یزدان بدی — سرماه را اور مزد آن بدی
برفتی خود از گنج ما ناگهان — مسیحا شد او نیستی در جهان [۷۱]

۲۶. حدیقهٔ سنائی

روح چون دم ز بحر روحانی — زد و پذرفت لطف ربانی
پوستین را باولین منزل — بفرستید سوی گازر دل
دل چو او را فر الهی داد — هم به خردیش پادشاهی داد
گشت بی‌او بقدرت ازلی — از ثناء خفی و لطف جلی
تن ابرص از او چو سایه فرش — چشم اکمه از و چو پایه عرش
هر که چون او بنام جوید ننگ — از یکی خم برآورد ده رنگ
پشک با او چو مشک شد بویا — زنده کردار مردگان گویا [۷۲]

*

پدر آدم اندرین عالم — هست از آن دم که زادهٔ مریم
تن که تن شد زرنگ آدم شد — جان که جان شد زبوی آن دم شد
هر که را آن دمست آدم اوست — هر کرانیست نقش عالم اوست
آدم آن دم که از قدر دریافت — دل خبر یافت سوی جان بشتافت
که ازین دم خبر چگونه دهی — گفت هستم زجام و جامه تهی
جامه و جام ما تهی زانست — کین گرانمایه سخت ارزانست
همه خواهی که باشی او را باش — براو سوی خویش هیچ مباش
بر پریده ز دام ناسوتی — در خزیده بدام لاهوتی
دیده خطها و خطه ملکوت — همچو عیسی بدیدهٔ لاهوت [۷۳]

*

روح را چون ببرد روح امین — چرخ چارم فزود ازو تزیین
داد مر جبرئیل را فرمان — خالق و کردگار هر دو جهان
که بجوئید مرو را همه جای — تا چه دارد ز نعمت دنیای
چون بجستند سوزنی دیدند — برزه دلق او بپرسیدند
کز پی چیست با تو این سوزن — گفت کمز بهر ستر عورت من

که بخلقان ز زینت خلقان   قانعم ورچه نیستم خاقان
تا بود زنده ژنده پیراهن   هست محتاج رشته و سوزن
جمله گفتند خالق مائی   بر همه حالها تو دانائی
برزه دلق سوزنی است ورا   نیست زین بیش چیزی ازدنیا
ندی آمد بدو ز رب رئوف   که کنیدش درآن مکان موقوف
بوی دنیی همی دمدزین تن   چرخ چارم بود ورا مسکن
گرنه این سوزنش بدی همراه   برسیدی بزیر عرش اله
سوزنی روح را چو مانع گشت   به مکانی شریف قانع گشت
باز ماند ازمکان قرب و جلال   سوزنی گشت روح را به وبال [٧٤]

*

در اثر خوانده‌ام که روح‌الله   شد بصحرا برون شبی ناگاه
ساعتی چون برفت خواب گرفت   بسوی خوابگه شتاب گرفت
سنگی افکنده دید بالش ساخت   خواب را جفت گشت پیش نتاخت
ساعتی خفت و زود شد بیدار   دید ابلیس را درآن هنجار
گفت ای رانده ای سگ ملعون   بچه کار آمدی برم بفسون
جایگاهی که عصمت عیسی است   مرترا کی‌درآن مکان مأوی است
گفت برمن تو زحمت آوردی   در سرایم تصرفی کردی
با من آخر تکلف ازچه کنی   در سرایم تصرف ازچه کنی
ملک دنیا همه سرای منست   جای تونیست ملک‌وجای منست
ملکت من بغصب چون گیری   تو بعصمت مرا زبون گیری
گفت برتو چه زحمت آوردم   قصدملکت بگو که کی کردم
گفت کین‌سنگ‌را که بالش تست   نه زدنیاست چون گرفتی‌سست
عیسی آن سنگ را سبک بنداخت   شخص‌ابلیس زان سبب‌بگداخت
گفت خود رستی و مرا راندی   هردوانرا ز بند برهاندی
با تو زین پس مرا نباشد کار   ملکت من تورو بمن بگذار
هرکه چون عیسی ازشره بجهد   از غم با دو بود خود برهد
هم نشین زمرهٔ ملک بیند   بام خود پنجمین فلک بیند [٧٥]

۲۷. قصیدهٔ ترسائیه خاقانی

فلک کج روتراست از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا

نه روح‌الله در این دیر است چون شد
چنین دجال فعل این دیر مینا

تنم چون رشته مریم دوتا یست
دلم چون سوزن عیسی است یکتا

من اینجا پای بند رشته مانده
چو عیسی پای بند سوزن آنجا

چرا سوزن چنین دجال چشم است
که اندر جیب عیسی یافت مأوا

لباس راهبان پوشیده روزم
چو راهب زان برآرم هرشب آوا

بصور صبحگاهی بر شکافم
صلیب روزن این بام خضرا

شده‌است از آه دریا جوشش من
تیمم‌گاه عیسی قعر دریا

بمن نامشفقند آباء علوی
چو عیسی زان ابا کردم زآبا

مرا از اختر دانش چه حاصل
که من تاریکم او رخشنده اجزا

گرآن کیخسرو ایران وتو راست
چرا بیژن شد اندر چاه یلدا

چه راحت مرغ عیسی را زعیسی
که همسایه است با خورشید عذرا

چراعیسی طبیب مرغ خود نیست
که اکمه را تواند کرد بینا

نتیجه دختر طبعم چو عیسی است
که بر پاکی مادر هست گویا

سخن بربکر طبع من گواه است
چو براعجاز مریم نخل خرما

چو من ناورد پانصد سال هجرت
دروغی نیست‌ها برهان من‌ها

برآرم زین دل چون خان زنبور
چو زنبوران خون آلوده غوغا

زبان روغنینم زآتش آه
بسوزد چون دل قندیل ترسا

چو قندیلم برآویزند و سوزند
سه زنجیرم نهادستند اعدا

چو مریم سرفکنده زیرم از طعن
سرشکم چون دم عیسی مصفا

چنان استاده‌ام پیش و پس طعن
که استاد است الفهای اطعنا

مرا زانصاف یاران نیست یاری
تظلم کردنم زان نیست یارا

علی‌الله از بد دوران علی‌الله
تبرا از خدا دوران تبرا

نه از عباسیان خواهم معونت
نه بر سلجوقیان دارم تولا

چوداد من نخواهدداد این دور   مرا چه ارسلان سلطان چه بغرا
چویوسف نیست کزقحطم رهاند   مرا چه ابن یامین چه یهودا
مرا اسلامیان چون داد ندهند   شوم برگردم از اسلام حاشا
پس ازتحصیل دین ازهفت مردان   پس از تنزیل وحی از هفت قرا
پس از الحمدوالرحمن والکهف   پس ازیاسین و طاسین میم وطاها
پس از میقات حج و طوف کعبه   جمار و سعی و لبیک و مصلی
پس ازچندین چله درعهدسی سال   شوم پنجا هه گیرم آشکارا
مرا مشتی یهودی فعل خصمند   چو عیسی ترسم ازطعن مفاجا
چه فرمائی که ازظلم یهودی   گریزم بر در دیر سکوبا
چه گوئی کاستان کفر جویم   نجویم در ره دین صدر والا
در ابخازیان اینک گشاده   حریم رومیان آنک مهیا
بگردانم ز بیت الله قبله   به بیت المقدس و محراب اقصی
مرا از بعد پنجه ساله اسلام   نزیبد چون صلیبی بند برپا
روم ناقوس بوسم زین تحکم   شوم زنار بندم زین تعدا
کنم تفسیر سریانی زانجیل   بخوانم از خط عبری معما
من و ناجرسگی و دیر سخران   در بقراطیانم جا و ملجا
مرا بینند اندر کنج غاری   شده مولوزن و پوشیده چوخا
بجای صدره خارا چو بطریق   پلاسی پوشم اندرسنگ خارا
چو آن عودالصلیب اندربر طفل   صلیب آویزم اندر حلق عمدا
وگر حرمت ندارندم با بخاز   کنم زآنجا براه روم مبدا
دبیرستان کنم در هیکل روم   کنم آئین مطران را مطرا
بدل سازم بزنار و ببرنس   ردا و طیلسان چون پورسقا
کنم در پیش طرسیقوس اعظم   ز روح القدس و ابن واب مجارا
بیک لفظ آن سه خوان راازچه شک   به صحرای یقین آرم همانا
مرا اسقف محقق تر شناسد   ز یعقوب و ز نسطور و ز ملکا
گشایم راز لاهوت از تفرد   نمایم ساز ناسوت از هیولی
کشیشانرا کشش بینی و کوشش   بتعلیم چو من قسیس دانا

مرا خوانند بطلمیوس ثانی — مرا دانند فیلاقوس والا
فرستم نسخه ثالث ثلاثه — سوی بغداد درسوق الثلاثا
بقسطنطین برند ازنوک کلکم — حنوط وغالیه موتی واحیا
بدست آرم عصای دست موسی — بسازم زان عصا شکل چلیپا
زسرگین خر عیسی به‌بندم — رعاف جاثلیق نا توانا
ز افسار خرش افسر فرستم — بخانان سمرقند و بخارا
سم آن خر باشک چشم و چهره — بگیرم در زرو یا قوت حمرا
سه‌اقنوم وسه قرقف را به برهان — بگویم مختصر شرح موفا
چه بود آن نفخ روح وغسل و روزه — که مریم عور بود و روح تنها
هنوزآن مهر بردرج رحم داشت — که‌جان افروزگوهر گشت پیدا
چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد — چه‌بود آن‌صوم‌مریم‌وقت اصغا
چگونه ساخت ازگل مرغ عیسی — چگونه کرد شخص عازراحیا
چه‌معنی گفت عیسی بر سردار — که آهنگ پدر دارم ببالا
و گر قیصر سگالد راز زردشت — کنم زنده رسوم زند و استا
بگویم کان‌چه زنداست وچه‌آتش — کز آن پازند و زند آمد مسمی
چه اخگر مانداز آن‌آتش که‌وقتی — خلیل‌الله در آن افتاد دروا
بقسطاسی بسنجم راز موبد — که چوسنگش بودقسطای لوقا
چرا پیچد مگس دستار فوطه — چرا پوشد ملخ رانین دیبا
بنام قیصران سازم تصانیف — به ازارتنگ چین و تنگلوشا
بس ای خاقانی از سودای فاسد — که‌شیطان‌می‌کند تلقین سودا
رفیق دون چه اندیشد بعیسی — وزیر بد چه آموزد بدارا
مگوی‌این کفروایمان‌تازه گردان — بگوی استغفرالله زین تمنا
فقل و اشهد بان الله واحد — تعالی عن مقولاتی تعالی
چه باید رفت تا روم ازسر ذل — عظیم‌الروم وعزالدوله اینجا
یمین عیسی و فخر الحواری — امین مریم و کهف النصاری
مسیحا خصلتا قیصر نژادا — ترا سوگند خواهم داد حقا
به‌روح القدس ونفخ روح و مریم — به‌انجیل و حواری ومسیحا

بعهد راستین و حامل بکر — بدست و آستین باد مجرا
ببیت‌المقدس واقصی و صخره — بتقدیسات انصار و شلیخا
بناقوس و بزنار و به قندیل — بیوحنا و شماس و بحیرا
به خمسین و به دنح ولیلة‌الفطر — بعید الهیکل وصوم العذارا
بپاکی مریم از تزویج یوسف — بدوری عیسی از پیوند عیشا
به بیخ و شاخ و برگ آندرختی — که آمد میوه‌ش از روح معلا
بماه تیر کانگه بود نیسان — بنخل پیر کانجا گشت برنا
ببانگ و زاری مولوزن از دیر — ببند آهن اسقف بر اعضا
بتثلیث بروج و ماه و انجم — بتربیع و بتسدیس و ثلاثا
تثلیثی کجا سعد فلک راست — بتربیع صلیب باد پروا
که بهر دیدن بیت‌المقدس — مرا فرمان بخواه از شاه دنیا
زخط استوا و خط محور — فلک را تا صلیب آید هویدا
سزد گرعیسی اندر بیت معمور — کند تسبیح ازین ابیات غرا [۷۶]

۲۸. مخزن‌الاسرار نظامی

پای مسیحا که جهان می‌نبشت — برسر بازارچه‌ای می‌گذشت
گرگ سگی برگذر افتاده دید — یوسفش از چه بدر افتاده دید
برسر آن جیفه گروهی نظار — برصفت کرکس مردار خوار
گفت یکی وحشت این در دماغ — تیرگی آرد چو نفس در چراغ
وآن دگری گفت نه بس حاصلست — کوری چشمست وبلای دلست
هر کس از آن پرده نوائی نمود — برسر آن جیفه جفائی نمود
چون بسخن نوبت عیسی رسید — عیب رها کرد و بمعنی رسید
گفت زنقشی که در ایوان اوست — دربه‌سپیدی نه چون دندان اوست
وان دو سه تن کرده زبیم و امید — زان صدف سوخته دندان سپید
عیب کسان منگر واحسان خویش — دیده فرو کن بگریبان خویش
آینه روزی که بگیری بدست — خودشکن آن روز مشو خودپرست [۷۷]

۲۹. عطار

رهبان دیر را سبب عاشقی چه بود
کو روی را زدیر بخلقان نمی‌نمود
از نیستی دو دیده بکس می‌نکرد باز
وز راستی روان خلایق همی ربود
چون درفتاده درمحن عشق زان سپس
از مهر دل عبارت عیسی همی شنود
در ملت مسیح روا نیست عاشقی
اوعاشق ازچه گشت و چرا در بلافزود
مانا که یار ما بخرابات برگذشت
وزحال دل بنفحه سرودی همی سرود
می‌گفت هر که سود کند در بلافتد
عاشق زیان کند دوجهان از برای سود
رهبان طواف دیر همی کرد ناگهان
کاواز آن نگار بتان ناگهان شنود
برشد ببام دیر چو رخسار او بدید
از آرزوش روی بخاک اندرون بسود
دیوانه شد زعشق و برآشفت درزمان
زنجیر هفت صورت عیسی برید زود
آتش بدیر در زد و بتخانه درشکست
از سقف دیر او بسما در رسید دود
باده زدست یار دمادم همی کشید
زنگ بلا زساغر و مطرب همی زدود
سرمست و بیقرار همی گفت‌و می گریست
تا کردنی بکردم و نابودنی ببود [۷۸]

۳۰. مثنوی مولوی

گشت با عیسی یکی ابله رفیق
استخوانها دید در گوری عمیق
گفت ای همراه نام آن سنی
که بدان تو مرده زنده میکنی
مرمرا آموز تا احسان کنم
استخوانها را بدان با جان کنم
گفت خامش کن که این کارتونیست
لایق انفاس و گفتار تو نیست...
گفت اگر من نیستم اسرار خوان
هم تو برخوان نام را بر استخوان
گفت عیسی یارب این اسرار چیست
میل این ابله درین گفتار چیست
چون غم خود نیست این بیماررا
چون غم جان نیست این مردار را
مرده خود را رها کرده است او
مردهٔ بیگانه را جوید رفو..
چونکه عیسی دید آن ابله رفیق
جز که استیزه نمی‌داند طریق

مــی‌نگــیرد پنـد را از ابلهـی
بـخـل مـی‌پندارد او از گمرهی

خواند عیسی نام حق براستخوان
از بـــرای التماس آن جـــوان

حکم یزدان از پی آن خام مـرد
صورت آن استخوان را زنده کـرد

از میان بـرجست یک شیر سیاه
پنجه بر زد کـرد نقشش را تباه

کله‌اش بر کند ومغزش ریخت زود
همچو جـوزی کانـدرو مغـزی نبود...

گفت عیسی چون شتابش کوفتی
گفت ز آنـرو کـه تـو زو آشوفتی

گفت‌عیسی‌چون نخوردی خون مرد
گفت‌در قسمت نبودم رزق خورد [۷ ۹]

*

عیسی مریم بکوهی می‌گریخت
شیر گوئی خون او می‌خواست ریخت

آن یکی درپی دوید و گفت خیر
در پست کس نیست چه‌گریزی‌چوطیر...

گفت ازاحمق گریزانـم بـرو
می‌رهانم خویش را بندم مشو

گفت آخر آن مسیحا نه‌تویی
که شود کور و کر از تومستوی

گفت آری گفت آن شه نیستی
که فسون غیب را مأویستی

چون بخوانی آن فسون برمرده‌ای
برجهد چون شیر صید آورده‌ای

گفت آری آن منـم گفتا کـه تو
نی ز گل مرغان کنی ای خوبرو

بردمی بروی سبک تا جان شود
در هوا اندر زمان پران شود

گفت آری گفت پس ای روح پاك
هرچه خواهی‌می کنی‌از کیست باك

با چنین برهان که باشد درجهان
که نباشد مر ترا از بندگان

گفت عیسی کـه بذات پاك حـق
مبدع تن خالـق جان درسبق...

کان فسون و اسم اعظم را که من
بر کر و بر کور خواندم شد حسن

بر که سنگین بخواندم شد شکاف
خرقه را بدرید بر خودتا بناف...

خواندم آنرا بر دل احمق به ود
صد هزاران بـار و درمانی نشد

سنگ خارا گشت و زانجوهر نگشت
ریگ شد کزوی نروید هیچ کشت

گفت حکمت چیست کانجااسم حق
سود کرد اینجا نبود او را سبق...

گفت رنج احمقی قهر خداست
رنج کوری نیست قهرآن ابتلاست

زاحمقان‌بگریزچون عیسی گریخت
صحبت احمق بسی خونها بریخت

بر سر آرد زخم رنج احمقی
رحم نبود چاره‌جوئی آنشقی...

آن گریز عیسوی نز بیم بود ایمنست او از پی تعلیم بود
زمهریر ار پرکند آفاق را چه غم آن خورشید با اشراق را [۸۰]

*

دید مریم صورتی بس جانفزا جانفزائی دلربائی در خلا
پیش او بررست از روی زمین چون مه وخورشید آن روح الامین...
لرزه بر اعضای مریم اوفتاد کو برهنه بود و ترسید ازفساد...
گشت مریم بیخود و بی‌خویش او گفت بجهم در پناه لطف هو
زانکه عادت کرده بودآن پاك جیب درهزیمت رخت بردن سوی غیب...
از پناه حق حصاری به ندید یورتگه نزدیك آن دژ برگزید...
چونکه مریم مضطرب شد یکزمان همچنانکه بر زمین بر ماهیان
بانگ بروی زد نمودار کرم که امین حضرتم از من مرم
از سرافرازان عزت سرمکش ازچنین خوش محرمان دم درمکش...
از وجودم می‌گریزی در عدم درعدم من شاهم و صاحب علم
خود بنه و بنگاه من در نیستی است یکسواره نقش من پیش ستی است
مریما بنگر که نقش مشکلم هم هلالم هم خیال اندر دلم...
هین مگو لاحول عمران زاده‌ام من زلاحول این طرف افتاده‌ام...
تو همی گیری پناه از من بحق من نگارنده پناهم در سبق
آن پناهم من که مخلصات بود تو اعوذ آری و من خود آن اعوذ
آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یارو ندانی عشق باخت
یار را اغیار پنداری همی شادئی را نام بنهادی غمی [۸۱]

*

گفت عیسی را یکی هشیار سر چیست در هستی زجمله صعب‌تر
گفت ای جان صعبتر خشم خدا که ازآن دوزخ همی لرزد چوما
گفت زین خشم خدا چبود امان گفت ترك خشم خویش اندرزمان [۸۲]

۳۱. عراقی

ترسابچه‌ای، شنگی، شوخی، شکرستانی در هر خم زلف او گمراه مسلمانی

از حسن و جمال او حیرت‌زده هر عقلی / وز ناز و دلال او واله‌شده هر جانی
بر لعل شکرریزش آشفته هزاران دل / وز زلف دلاویزش آویخته هر جانی
چشم خوش سرمستش اندر پی هر دینی / زنار سر زلفش دربند هر ایمانی
بر مائده عیسی افزوده لبش حلوا / وز معجزه موسی زلفش شده ثعبانی
ترسا بچه‌ای رعنا از منطق روح‌افزا / صد معجزه عیسی بنموده به‌برهانی
لعلش ز شکر خنده در مرده دمیده جان / چشمش ز سیه‌کاری برده‌دل کیهانی
عیسی نفسی کز لب درمرده‌دمد‌صد جان / بهرچه برد دلها هرلحظه بدستانی
تا سیر نیارد دید نظارگی رویش / بگماشته از غمزه هرگوشه نگهبانی
ازچشم روان کرده بهر دل مشتاقان / از هر نظری تیری وز هر مژه پیکانی
از دیر برون آمد، از خوبی خودسرمست / هر کس که‌بدیداوراواله شدوحیرانی
شماس چورویش دید خورشیدپرستی شد / زاهدهم‌اگردیدی‌رهبان شدی آسانی
ور زانکه‌بچشم من‌صوفی رخ او دیدی / خورشید پرستیدی، دردیر،چو رهبانی
یاد لب و دندانش بر خاطر من بگذشت / چشمم گهرافشان شد،طبعم شکرستانی
جان‌خواستم افشاندن پیش رخ اودل گفت / خاری چه‌محل دارددرپیش گلستانی؟
گر خاك رهش گردم هم پانَنهد بر من / کی‌پای نهد، حاشا، برمور سلیمانی؟
زین پس نرود ظلمی برآدم ازین دیوان / زیرا که سلیمان شد فرمانده دیوانی

نه بس که عراقی را بینی‌تو ز نظم‌تر
در وصف جمال او پرداخته دیوانی[۸۳]

*

لمعات-مقدمه

گفتا بصورت ارچه ز اولاد آدمم / از روی مرتبت بهمه حال برترم
چون بنگرم‌درآینه‌عکس جمال‌خویش / گردد همه جهان بحقیقت مصورم
خورشید آسمان ظهورم، عجب مدار / ذرات کاینات اگر گشت مظهرم
ارواح قدس چیست؟ نمودار معنیم / اشباح انس چیست، نگهدار پیکرم
بحر محیط رشحه‌ای از فیض فایضم / نوربسیط لمعه‌ای ازنورازهرم
ازعرش تا بفرش همه ذره‌ای بود / در پیش آفتاب ضمیر منورم
روشن شود ز روشنی ذات من جهان / گرپرده صفات خود از هم فرودرم

آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان   آن‌آب‌چیست؟ قطره‌ای‌ازحوض کوثرم
آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد   یک نفحه بود از نفس روح پرورم
فی‌الجمله مظهر همه اشیاست ذات من   بل اسم اعظمم، بحقیقت چو بنگرم
صلوات‌الله‌علیه و علی اصحابه و صحبه اجمعین [۸٤]

۳۲. اوحدی

مریم از محصنات در بکری   چون بری بد ز عیب بد فکری
نام بی‌شوهریش زشت نکرد   کز هوا روی در کنشت نکرد
طفل گویا و مادر خاموش   دل پاکست و نفس پاکی گوش
چون بنگشود لب ز حرمت امر   آن سه شب در جواب خالد و عمرو
گشت پستان شیرش آبستن   نه بطفل دگر بطفل سخن
خان زنبور شد شبستانش   پر شد از شهد نطق پستانش
شهد او شیر گشت و شیر شراب   طفل چون خورد گشت مست وخراب
نه عجب بودش آن کلام چو شهد   زانکه با شیرخورده‌بد در مهد [۸٥]

*

از خموشی رسیده‌اند و زسیر   زکریا و مریم اندر دیر
از پس ناامیدی انا   این بعیسی و آن بیوحنا
نه صدف نیز از آن دهن بستن   شد بدرو بگوهر آبستن
غنچه کو در کشد زبان دو سه روز   هم بزاید گلی جهان افروز [۸٦]

*

در وجود تو بر صلیب دلت   وندر این باغ عندلیب دلت
دل بطفلی سخن سرای آمد   دل چو عیسی بر خدای آمد
خر عیسی تنست و دل عیسی   این سخن را مران بتلبیسی
دل عیسی در آسمان زد چنگ   خر عیسی بریسمان آونگ
مریم از ریسمان بنگریزد   عیسی از آسمان نپرهیزد
ملکی را بر آسمان هشتند   مریمی را بریسمان رشتند

معنی دارو صورت بندش   چار طبع مسیح پیوندش
آنکه بردار شد مسیح گلست   وانکه برآسمان‌مسیح دلست
تیر سیرش چو خوش گشاد آمد   ملکوت سماش یاد آمد
نه بپرورد مریم از پاکی   روح حق در مشیمه خاکی [۸۷]

*

مهر دوشیزگی تمیمه او   مهر تابنده در مشیمه او
هرکه برفرج از این حصار کند   با ملک دست درکنار کند
فکرتش چون نشد بغیری خرج   نفح روحش دمیده‌شد درفرج
تن کزان آستان فتوح کند   آستینش قبول روح کند
چون نگشت از مقابلی هدفش   قابل نفخ روح شد صدفش
نفس را دل دلیل فرزندی   کرد ثابت بحکم مانندی
نیست جز دل عصای این بنده   که کند خاك مرده را زنده
دهد آن‌را که امر حق شد جفت   زرحم بچه وز پستان گفت
نفس اوچون که‌شدبعصمت‌فاش   صدف روح گشت سر تا پاش
قطره کز حق نزول داند کرد   صدف دل قبول داند کرد [۸۸]

*

داشت عیسی خری کبود برنگ   که نرفتی‌دو روز یک‌فرسنگ
من شنیدم که در شبان دراز   با وجود چنان حضور نماز
برد یکشب زرحمت‌آن‌بی‌خواب   خر خود را دویست بار بآب
هر یکی کش ببرد آب نخورد   چشم‌عیسی زرحم‌خواب‌نکرد
جمع حواریان چو آن دیدند   روزش از سر آن بپرسیدند
گفت او را زبان گفتن نیست   گرشودتشنه‌جای‌خفتن‌نیست
بارمن برده آب اگر نخورد   پیش جبار آب من ببرد
من سیراب چون توانم خفت   که شود تشنه‌ونداند گفت [۸۹]

۳۳. هاتف اصفهانی

بند دوم ترجیع‌بند

از تو ای‌دوست نگسلم پیوند ور به‌تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود ز ما صد جان وز دهان تو نیم شکرخند
ای پدر پند کم ده از عشقم که نخواهد شد اهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ایکاش که ز عشق تو می‌دهندم پند
من ره کوی عافیت دانم چکنم کاوفتاده‌ام بکمند
در کلیسا بدلبری ترسا گفتم ای دل بدام تو در بند
ای که دارد به‌تار زنارت هر سر موی من جدا پیوند
ره به‌وحدت نیافتن تا کی ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید که اب‌وابن و روح‌قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت وز شکرخند ریخت ازلب قند
که گر از سر وحدت آگاهی تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما درین گفتگو که ازیکسو شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده هو لااله الاهو [۹۰]

۲۱

فرهنگ لغات، تعبیرات و اعلام

کثرت و وفور نسبی پاره‌ای الفاظ و عبارات مربوط به‌آئین مسیح در زبان فارسی از نفوذ و تأثیر مسیحیت در ادب و فرهنگ فارسی حکایت دارد. از اینگونه لغات و عبارات بعضی مانند انفاس عیسوی، مرغ عیسی و آستین مریم مربوط به‌حالات و کرامات و معجزاتی است که درقرآن کریم و یا روایات اسلامی به‌عیسی منسوب شده است و به‌سبب آنکه حیات عیسی در نظر مسلمانان مظهر طهارت و کرامت و نمودار زهد و قدس و تقوی تلقی می‌شده است منشأ امثال و مأخذ تعبیرات ادبی گردید. بعضی دیگر از این الفاظ و عبارات آنها است که از طریق معاشرت و مجالست و به‌سبب اختلاط و آمیزش با ترسایان و نصاری در زبان و ادب راه یافته است مثل ناقوس و زنار و کلیسا و دیر و امثال آنها که همه درواقع به‌سبب وجود نصاری در بلاد مسلمانان و همچنین به‌سبب ارتباط و معاشرتی که مردم مسلمان با آنها داشته‌اند دربین ایشان انتشار یافت و این‌گونه الفاظ وعبارات برخلاف دسته اول اکثرچون نمودار زندگی‌ترسایان و کافران تلقی می‌شده‌است به همین سبب بیشتر در مواردی بکار می‌رفته‌اند که مسلمین و خاصه صوفیان می‌خواسته‌اند بیدینی و کافری و ناسپاسی را تعبیر و بیان نمایند.

بعضی دیگر از اینگونه الفاظ و عبارات، آنهائی هستند که از طرز معیشت و حرفه نصاری وارد زبان و لغت فارسی شده‌اند مثل لغاتی که مربوط به‌حرفه طبیبان و کشیشان و مترجمان و امثال آنها بوده است ازین قبیل است لغاتی مثل «پنجهٔ مریم» و «عودالصلیب» و نظائر آنها.

به هرحال دسته اول از اینگونه الفاظ و عبارات به طور غیرمستقیم از آئین مسیح اخذ شده است، اما دسته دوم و دسته سوم لغات و عباراتی هستند که بطور مستقیم ازآئین مسیح و از زندگی مسیحیان گرفته شده است. باری در این فصل با تصفح درکتب لغت و ادب سعی شده است فهرستی از جمیع اینگونه لغات و تعبیرات جمع و تدوین گردد. و البته این فهرست گذشته از فوایدی که از جهت تحقیق در تأثیر و نفوذ آئین مسیح دارد از لحاظ لغت‌شناسی نیز متضمن فوایدی هست. علاوه بر مجموع این لغات و اصطلاحات تعدادی از اعلام هم که به‌تاریخ مسیحیت مربوط است و در شعر و ادب فارسی گه‌گاه از آنها سخن می‌رود درین بخش الحاق می‌شود. این اعلام ازجمله شامل نام حواریان و رسولان عیسی و بعضی فرقه‌های مسیحی است که در تقریر احوال آنها به‌حداقل تفصیل بسنده می‌رود، و پیداست که درمورد مآخذ تمام الفاظ و اعلام بخش، عنوان مآخذ را که به‌اختصار اینجا ذکر می‌شود، باید در ذیل مقدمه کتاب، در بین علائم اختصاری جستجو کرد.

آب مریم: جاه و صلاح حضرت مریم مادرعیسی‌علیه‌السلام را گویند ـ ب.

ابجد خوانی عیسی: اشاره است به قصه عیسی در مکتب که بنابر روایات، مادرش او را برای آموختن خط و کتابت به‌مکتب سپرد. گفت: این کودك را نیك آموز و عزیز دار و مزن و خود برفت. معلم او را پیش خواند و گفت بگوی ابجد. گفت تا اصلش نگوئی نگویم، معلم‌بسیار بگفت سخن استاد را نشنید. چون‌مادرش بیامد تا او را برد عیسی گفت یا مادراین معلم وصیت توکار نبست تو گفتی که بسیار آموز و اندك زن او بسیار زد و اندك آموخت. پس گفت یا معلم اگر خواهی من ترا معنی ابجد بگویم که ابجد چه بود؟ معلم گفت بگوی. عیسی گفت: الف آلاء اوست و بی بقای اوست و جیم جلال اوست. چون عیسی این سخن بگفت معلم تعجب کرد و گفت یا زن این فرزند تو نه چنان است که ازکسی آموزد که وی چنان است که باید همه عالم ازاو آموزند.

ق.ص. ۳۷۱-۳۷۰

درقرآن کریم می‌فرماید: **ویعلمه‌الکتاب والحکمة والتورية والانجيل**

آل‌عمران ۴۸/۳

اشاره است باینکه خداوند به‌عیسی حکمت آموخت. و دانش او از طریق وحی حاصل شد.

ابن‌الله: وصف مسیح در اعتقاد نصاری که‌قرآن کریم: (۵/۱۱۶) آن را رد می کند. در کلام خاقانی اشارت بدان ظاهراً جهت مراعات‌النظیر یا تضاد به‌مناسبت استعمال لفظ ام باشد:

کعبه را از خاصیت پنداشته‌عودالصلیب　　　کز دم ابن‌الله او را ام صبیان آمده

(خاقانی)

ارغن: بر وزن ارزن نام سازیست که آن را افلاطون وضع کرده و بیشتر نصرانیان و رومیان نوازند و ارغنون همان است. ب

ارغنن: به‌فتح اول و سکون ثانی و ثالث مفتوح و رابع مضموم به‌نون زده، مخفف ارغنون است و آن سازی باشد که رومیان نوازند و افلاطون واضع آن است. ب

ارغنون: بر وزن اندرون سازی است مشهور که افلاطون وضع کرده است و بعضی گویند ارغنون ترجمه مزامیر است یعنی جمیع سازهای نفس. و بعضی دیگر گویند چون هزاران آدمی از پیر و جوان همه به‌یکبار به‌آوازهای مخالف یکدیگر چیزی بخوانند آن حالت را ارغنون خوانند و جمعی دیگر گفته‌اند که ارغنون ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده است که همه یک چیز را به‌یک‌بار و به‌یک آهنگ با هم بخوانند و بنوازند. ب

ارمن: به‌فتح اول بر وزن ارزن، ولایتی است از کوهستان آذربایجان و مولد شیرین مشهور آنجا بود، و ابریشم ارمنی منسوب بدانجاست. ب

این نام درکتیبه بیستون Armina است. اکنون آن ناحیت را ارمنستان گویند وقوم ارمن را ارمنی... ارامنه خود را Haig وکشورارمنستان را Haiesdan گویند. ح ب

ارمنیه: ارمنیان ظاهراً اولین قومی بودند که بطور رسمی مذهب مسیح اختیار کردند. گریگوری معروف به‌نوربخش که مطران قیصریه[1] درولایت کاپادوکیه وی را به‌سمت اسقف ارمنستان گزیده بود در آنجا تیرداد[2] (= تیرداد سوم) پادشاه‌ارمنستان (۲۳۸-۳۱۴ م) را غسل تعمید داد و ارمنستان را به‌آئین

1. Caesarea　　2. Tiridates

مسیح درآورد. وی اوچمیادزین، نزدیک جبال آرارات را مرکز کلیسا ساخت و یکچند عنوان کاتولیکوس (= جاثلیق) دربین فرزندان او موروث بود. جاثلیق های ارمنستان، که اخلاف او بودند نیز بعد از وی همچنان تابع مطران کلیسای قیصریه باقی ماندند. اما از ۳۷۴ م، کلیسای ارمنستان از تابعیت نسبت به‌مطران قیصریه دست کشید. بعدها مقارن تجزیهٔ ارمنستان که محل نزاع بین بیزانس و ایران واقع شد، کتاب مقدس و ادعیه و اوراد مذهبی از سریانی به‌ارمنی نقل شد و اسحق بزرگ[1] و مسروب مقدس[2] مبانی کلیسای ارمنی را تحکیم کردند. در مناقشات مربوط به‌مسأله وحدت طبیعت، کلیسای ارمنستان خود را از ورود در معرکه کنار کشید و حتی در شورای کالسدون (۴۵۱ م) هم شرکت نکرد اما نیم قرن بعد، ظاهراً بیشتر به‌جهات سیاسی، شورای مزبور را محکوم کرد، و به همین جهت کلیسای ارمنستان هم بعد از آن درشمار قایلان به‌طبیعت واحد درآمد. معهذا کلیساهای ارامنه هرگزبامذاهب‌مونوفیزیت[3] تفاهم و توافق تام پیدا نکردند. تاریخ کلیسای ارمنستان از آن پس در عهد اسلام وماقبل آن غالباً جز به‌ندرت شاهد تعقیب و تعذیب مخالفان بود. آخرین آنها به‌وسیله روس (۱۸۹۳)، و عثمانی (۱۹۱۵) بود. مبانی اعتقادی کلیسای ارامنه، با آنچه نزد ارتودکس معمولست شباهت دارد. روحانیان آنها شامل دو طبقه عمده‌اند ورداپت‌ها[4] که علماء قوم محسوبند و ازدواج نمی کنند، و کشیشان عادی که جز راهبان آنها باقی قبل ازورود به‌جرگهٔ روحانی بایست ازدواج نمایند.

آستین مریم: رجوع شود به‌مریم آستین.

دامنم زان فتوح گرماگرم داشت ازآستین مریم شرم

(اوحدی)

اسقف: به‌ضم اول و قاف و سکون ثانی و فا، قاضی ترسایان را گویند و شخصی را نیز گویند از ایشان که بجهت ریاضت خود را به‌زنجیر بندد. ب.

ابن السکیت پنداشته که این کلمه از سقف یعنی طول فی‌انحناء آمده و این تأویلی غریب است. صواب آنست که این کلمه مشتق است از یونانی بواسطه سریانی، و این لفظ در کلام قدیم هم وارد شده است. ابن‌سعد در کتاب الوفود

---

1. Isaac 2. Mesrop 3. Monophysites 4. Vardapet

درشروط محمد(ص) به‌اهل نجران روایت می‌کند: «لا یغیر اسقف عن اسقفیته ولا راهب عن رهبانیته و لا واقف عن وقفانیته».

لفظ اسقف معرب لفظ یونانی است به‌معنی ناظر یا وکیل است. و در عهد جدید لفظ شیخ بدین معنی آمده نهایت اینکه لفظ اسقف از یونانی استعاره شده دلالت برخود منصب می‌نماید لکن قسیس یا شیخ قصد از شخصی است موقر که مباشر تکالیف مجمع یهودی باشد. پطرس مسیح را شبان و اسقف خطاب نموده می‌گوید: «لکن الحال بسوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته‌اید» و پولس حواری نیز در اول تیموتاوس ۳ : ۲ و تیطس ۱ : ۵ و ۷، صفات و فضایل اسقف را ذکر نمود، مسیح را نمونه اعلی و اعظم ایشان قرار می‌دهد. ق ك / ٥٦. در باب درجات و مراتب روحانیان مسیحی، عبارت بیان‌الادیان درخور نقل است. می‌گوید: محتشم‌ترین ایشان بطریق باشد و ایشان را همیشه چهار بطریق باشد که یکی به‌قسطنطنیه نشیند ودوم به‌رومیه و سوم به‌اسکندریه و چهارم به‌انطاکیه. این چهار جای را کراسی خوانند جمع کرسی، و جاثلیق کم از بطریق باشد و مقام در مسلمانی بودش در دارالخلافه بغداد و او زیر دست بطریق انطاکیه بود و مطران زیردست جاثلیق باشد و مقام او بخراسان و از دست او به‌هر کشوری اسقف باشد و شماس شاگرد قسیس باشد[۲]. به‌هر حال اسقف که بفارسی سکوبا یا شکوبا گفته شده است باید ازطریق سریانی از یونانی[1] گرفته شده باشد. ت ت ۸-۱۷۷

اقنوم: به‌فتح اول و ضم نون، نام کتابی از یهودان است بلغت یونانی و بعضی گویند برومی اصل و سبب، هر چیز باشد و نصاری گویند اقنوم عبارت از ظهورات باری‌تعالی است که وجود کل اوست جل جلاله و اب و ابن و روح‌القدس اشاره به‌اوست و اقنوم سه است: اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات اینها نه عین ذاتند و نه زاید بر ذات و به‌ضم اول هم آمده است. ب از آرامی «قنوما» به‌معنی شخص. ح/ب

اکلیون: به‌فتح اول و ثانی و ضم تحتانی بر وزن طبرخون کتاب ترسایان باشد و نام انجیل عیسی‌علیه‌السلام است و بعضی گویند صحیفه‌ایست که مانی نقاش ساخته بود وآنرا معجزه او می‌دانستند. ب. رك: انجیل وانگلیون.

---

1. Episkopas

الوهیت مسیح: قول به‌خدائی مسیح در نزد اهل کلیسا که وی را بعنوان «ابن» صورتی از الوهیت تلقی می کنند. رجوع شود به‌ابن و اقنوم.

انجیل: که عرب آنرا باید از یونانی بواسطه سریانی اخذ نموده و یا آن را از حبشی گرفته باشد. در هر حال این لفظ قبل از اسلام در لغت عرب آمده است. اما لفظ انجیل یونانی و به‌معنی مژده و بشارت می‌باشد لوقا ۲: ۱۰، و قصد از بشارت به‌خدا و موت و قیام عیسی مسیح است... و همین بشارت در متی ۲۶: ۱۳، انجیل و در مرقس ۱: ۱، انجیل عیسی مسیح... خوانده شده است و معجزات و وفات و قیام و صعود و تعلیم آن حضرت بـه اناجیل موسوم گردیده است. چهار انجیل قانونی که کلیسا آنهارا پذیرفته‌است عبارتنداز: متی، مرقس، لوقا، یوحنا. ق ك/ ۱۱۱

نمونه طرز ذکر انجیل در شعر فارسی:

مرد چون عیسی‌مریم باید اندر راه صدق   تا بداند قدر آیات و حروف انجیل را

(سنائی)

نفس من زبور خوان گشته   نفسم انجیل را زبان گشته

(اوحدی)

انفاس عیسی، انفاس عیسوی: عبارت است از اقوال و ادعیه عیسی و مجرد کلام او که موجب احیاء نفوس مرده و رفع گناهان و آلام از تائبان می‌شده است و کنایه از معجز عیسی‌است.

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای   آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

(حافظ)

*

این قصه عجب شنو از بخت واژگون   ما را بکشت یار با نفاس عیسوی

(حافظ)

انگلیون: بر وزن عنبرگون نام کتاب نصاراست که انجیل عیسی باشد و نام کتاب مانی نقاش هم هست... و گویند این لغت هرجا که با عیسی و صلیب و چلیپا مذکور می‌گردد مراد از آن انجیل است و جائی که با نقش و نگار و گل و لاله گفته می‌شود غرض از آن کتاب مانی نقاش باشد... ب. شکل مانوی مأخوذ از یونانی[1] (مژده، بشارت) «فولرس ۱: ۱۲۶» «زالمان. تتبعات مانوی ۱: ۵۰» در

1. Evangelion

ترکی (Anglian) جفری ۷۱-۷۲ همریشه انجیل ح/ ب. به هر حال انگلیون لفظ فارسی‌انجیل است که بوسیله مانویان اخذ و نقل شده است. بعقیده بعضی این کلمه باید بوسیله صائبین تحریف شده باشد.جف/ ۷۲.

ز بس گلهای گوناگون چمن چون صحف انگلیون

تو گوئی فرش سقلاطون صبا گسترده در مرعی

(قاآنی)

اورشلیم: به‌ضم اول و کسر ثانی و شین قرشت و لام و سکون ثالث و تحتانی و میم، نام شهری است که بیت‌المقدس در آن شهر واقع است و او را اورسلیم[1] با سین بی‌نقطه و حذف تحتانی هم می‌گویند و بعضی گویند این لفظ فرنگی است. ب. عبری (شهر یا میراث سلامت): عبارتست از قدس شریف یا بیت‌المقدس و آن نزدیک قله سلسله کوه‌هائی است که بحر متوسط و بحیرة‌الموت را از یکدیگر جدا می کند و تخمیناً ۳۲ میل از بحر متوسط و ۱۸ میل از بحیره مذکور مسافت دارد. ح ب. ق ك.

چو بیت‌المقدس درون پر قباب رها کرده دیوار بیرون خراب

(سعدی)

باد مسیح و باد مسیحا: کنایه از نفس عیسی علیه‌السلام است که مرده را زنده می کرد. ب

آن آتشین صلیب در آن خانه مسیح برخاك مرده باد مسیحا برافکند.

(خاقانی)

بام مسیح: به کسر ثالث کنایه از آسمان چهارم است که فلك آفتاب باشد به‌اعتبار بودن عیسی علیه‌السلام در آسمان. ب

بحیرا: بر وزن نصیرا نام راهبی و زاهدی بوده است نصرانی و قصه شناختن او پیغمبر آخرالزمان را در تاریخ هست. نام این راهب را بعضی سرجیوس[2] نوشته‌اند. Bahira هم در آرامی به‌معنی مرد گزیده و آگاه است و بصورت بحیر هم آمده است و این نام قبل از اسلام هم در بین اعراب شایع بوده است. این راهب مطابق روایات پیغمبر را در دوازده سالگی هنگامی که با ابوطالب به‌شام می‌رفت در بصرا بدید و با او سوال و جواب کرد و نشانه‌های نبوت را در

---

1. Jerusalem 2. Sergius

او یافت و نبوت وی را پیشگوئی کرد و به‌ابوطالب توصیه نمود تا وی را از آسیب یهود محفوظ دارد. در تاج‌العروس چهار تن از صحابه را باین نام ذکر می‌کند که از همه مشهورتر بحیربن ربیعه و بحیراالانهاری است در اسدالغابه نیز ابن‌اثیر از یک مرد شامی باین نام یاد می‌کند که با هفت تن دیگر نزد رسول رفت، اما بحیـرای راهـب از نصارای عرب بـوده است. نـوشته‌اند که اسم او نزد نصاری جرجیس بود و او خود از طایفه عبدقیس بشمار می‌آید. وقتی محمد در سنین کودکی با عم خویش به‌شام برای تجارت می‌رفت و ابوبکر و بلال نیز با آنها بودند بر بحیرا گذشتند که در صومعه خویش بود و او رسول را بصفات و دلائل بشناخت، از آنچه در کتاب خویش دیده بود که هر جا او نشیند ابر بر او سایه افکند. بحیرا آنان را فرود آورد و گرامی داشت و طعام بساخت و از صومعه خویش فرود آمد، چون نظرش بر خاتم نبوت بین دو کتف محمد افتاد، دست بر آن نهاد و بدو ایمان آورد و ابوبکر و بلال را از قصه او خبرداد. برای تفصیل بیشتر درباب وی رك: مج ج ۱/ ٤٤. ا. ه/ ۱۱۵. ت ت ۱۸٤، ۱٦۸ ونسنیک / (۱) E۱. در اشعار شعـرای فـارسی زبان مکرر بنام بحیرا اشاره شده است:

از هر دریچه شکل صلیبی چو رومیان بـر زنگ رنگ روی بحیرا بـرافکند

*

خط کفش خسروشفا تیغش دروعین الصفا چون نوراحمدمصطفی جان بحیراداشته

(خاقانی)

بخور مریم: به‌فتح میم و سکـون رای قرشت و یای حطی مفتوح به‌میم زده، گیاهی است که به‌پنج انگشت ماند و بغایت خوشبوی باشد و آتش‌پرستان بوقت ستایش و پرستش آتش بر دست گیرند. گویند مریم مادر عیسی علیه‌السلام دست بر آن زد و آن بصورت پنج انگشت شد و آن را شجره مریم نیز گویند و بعربی خبزالمشایخ و بیونانی فعیلاسوس خوانند، یرقان را نافع است. ب

برنابا(س) : (پسر وعظ) شخص لاوی قبرسی بود که در زمان رسولان بدین مسیح متدین شد. اسم اول او یوسف بود ولی چون مردم را به‌گرویدن بدین مسیح ترغیب می‌نمود، رسولان او را بدین اسم ملقب نمودند (اعمال ٤/۳٦). بعضی رساله عبرانیان را باو نسبت می‌دهند وی نخست از یاران پولس قدیس بود بعدها از وی

جداشده و گویند درسالامیس به‌شهادت‌رسید (۶۱ م) تأسیس کلیسای‌قبرس‌منسوب به‌اوست... بعلاوه کتاب دیگری نیز بنام انجیل برنابا، باو نسبت داده‌اند که در زمان بعد بزبان ایتالیائی به‌توسط یکنفر مسلمان نوشته شده است. ق ك/ ۱۷٤-٥ درین باب بحثی جداگانه رفته است نیز رك: Cross_Livingston/133_4

برنس: بضم اول و ثالث بر وزن سندس جامه و کلاه پشمین گنده باشد که بیشتر نصارا و ترسایان پوشند و بر سر نهند و بعضی گویند نام کلاه نصرانیان است که فرنگیان باشند و به کسر ثالث بر وزن مفلس هم بنظر آمده است و بعضی گویند به‌معنی کلاه عربی است. نیز برنوس بضم اول و برنوس بفتح اول درعربی مستعمل است. ح/ب اما مؤلف تاج‌العروس در باب این کلمه می‌نویسد: «البرنس قلنسوة او هو کل ثوب رأسه ملتزق به، دراعة کان اوجبة او منظرا وکان رهبانهم یلبسون البرنس.» (٤: ١٠٨)، و این کلمه در اشعار قدماء عرب آمده است ازجمله جریر شاعر معروف در هجو اخطل که مسیحی بوده است می‌گوید:

لعن الاله من‌الصلیب الهه واللابسین برانس الرهبان

رواج‌خاج‌وکلیسای‌وبرنس‌وناقوس کساد خرگه ودستار وطیلسان‌بینم

(قاآنی)

برهان مسیح: کنایه از مرده زنده کردن و شفا دادن بیمار و اجابت دعوات باشد. ب

بطریق: به کسر اول و ثالث و سکون تحتانی و قاف، مجتهد ترسایان باشد و نام زاهدی و صومعه‌نشینی هم بوده است از ترسایان ب. رك عبارت بیان‌الادیان، در بالاذیل کلمه اسقف. باری کلمه بطریق که بصورت بطرك و بطریرك نیز درکتب فارسی و عربی آمده است ازکلمه Patriarcha یا Patricius لاتینی گرفته شده است که بمعنی رئیس‌الاباء است (التنبیه ص ۱۲۳ و ۱۲۶) و معنی سپهسالار نیز دارد (التاج، ۷: ۱۱۱) مسعودی در مروج‌الذهب می‌نویسد: درشهر انطاکیه کرسی بطرك باشد که نزد نصاری بزرگ است و نصاری انطاکیه را مدینةالله خوانند و آنرا مدینةالملك و ام‌المدن نیز خوانند زیرا بدوظهور نصرانیت در آن بود و بطارقه نزد نصاری چهار باشند. اولین آنها صاحب مدینةالرومیه باشد، دومی صاحب مدینه قسطنطنیه باشد و آن همان افسس است و نام قدیم آن‌بوزنطیا،

سومی صاحب اسکندریه است از زمین مصر و چهارم صاحب انطاکیه است (ص ۳۰۱ مروج، ج ۱) ت ت در اشعار شعرای فارسی به‌نام بطریق اشاره شده است:

بطریق دیدرویش گفتش که درهمه‌روم   ازجمع قیصران چون تودین گستری ندارم

(خاقانی)

بنطیقسطی: صورت معرب از کلمه Pentecost که اعراب خمسین خوانند و در فارسی گاهی از آن تعبیر به‌پنجاهه کرده‌اند بیرونی گوید: بنطیقسطی چیست؟ روز یکشنبه است پنجاهم از روزفطر و این نام رومی است و از اینجا مشتق است و اندر او روح‌القدس فرود آمد بر شاگردان عیسی و از نور او نیرو گرفتند و هر کس بسوی آن ناحیت رفت کجا آن زبان بکار دارند تا دعوت کند به‌مسیح. ت ف ف ۲۵۰-۵۱.

بیت لحم: شهرکی در فاصلهٔ پنج میلی اورشلیم که مولد عیسی بود و گویند داود پادشاه اسرائیل نیز در آنجا به‌دنیا آمد. اکنون ساکنان آن تقریباً بکلی مسیحیان هستند. یکی از قدیمترین کلیساهای مسیحیت که کلیسای‌ولادت مقدس[1] نام دارد در این شهر هست که قسطنطین در سال ۳۳۰ در محلی که گمان می‌رفت موضع ولادت مسیح در آنجا بوده است بنا کرد. با آنکه ژوستی‌نین در قرن ششم بنای آن را تجدید نمود، بقایای بنای قدیم هنوز در آنجا باقی است.[2]

بیت لحم تو نیست گردانی   بجز این هیکل هیولانی
برمسیح دل تو بیت‌اللحم   لایق آتشست وبابت فحم

(اوحدی)

بیت معمور: موضعی در آسمان چهارم که عیسی را بدانجا بردند و او در آنجا به عبادت خدای‌تعالی اشتغال دارد تا آخرالزمان که در دنبال ظهور دجال به‌دنیا بازگردد (مجمل‌التواریخ، ۹۱-۲۱۶)

عیسیم ازبیت معمورآمده‌وز خوان خلد   خورده‌قوت‌وزله‌اخوان‌رازخوان‌آورده‌ام

*

سزدگر عیسی اندربیت معمور   کند تسبیح ازین ابیات غرا

(خاقانی)

---

1. Church of the Holy Nativity   2. Cross _ Livingston / 165

پاپ: به‌سکون بای ابجد، خلیفه دین عیسی‌علیه‌السلام را گویند و با بای فارسی هم آمده است. ب از یونانی Papas به‌معنی پدر و رئیس روحانی مسیحیان کاتولیک که مقر او در واتیکان (روم) است. ح/ب.

پاپا: بابای فارسی بر وزن کاکا، پاپ را گویند که خلیفه دین عیسی علیه‌السلام باشد. ب

پدر: (= اب) اقنوم اول در تثلیث نصاری که عبارتست از خداوند، کلام عیسی که چون مصلوب شد گفت نزد پدر خویش می‌روم در اشارات شعرا مکرر هست ازجمله:

چه معنی گفت عیسی برسردار   که آهنگ پدر دارم به‌بالا

(خاقانی)

عاقل دانست کوچه گفت ولیکن   رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل

(ناصرخسرو)

قول‌مسیح آنکه گفت‌زی پدرخویش   می‌شوم این رمز بود پیش افاضل

(ناصرخسرو)

پنجاهه: مراسم عید خمسین و گاه بطور مسامحه مراد از آن صوم چهل روزه (Lent=) باید باشد که عیسویان مشرق پیش از عید قیامت نگاه‌می‌داشته‌اند. شاید هفته‌ای را که مربوط به‌قیام عیسی از مردگان را اقامه می کنند بدان‌افزوده‌اند ظاهراً در بعضی‌موارد مراد از آن بنطیقسطی[1] باشد که اعراب خمسین خوانند به‌هر حال پنجاهه صوم نصاری است که پنجاه روز حیوانی نخورند (جواهرالاسرار، ص ۳۸۰) و ظاهراً این صوم همان حمیهٔ اربعین است که قبل از فصح می‌داشته‌اند اشاره به‌این روزه که اجتناب از اکل حیوان می‌باشد (رك: تاج‌العروس، ٤:٥٥٠ کلمه تنحس‌النصاری) در اشعار عرب آمده است. شعر ذیل که از الکتاب سیبویه (ج ۲، ص ۲۷) نقل شده اشاره به‌این روزه پرهیز می‌باشد:

صدت کما صد. عمالا یحل له   ساقی‌النصاری قبیل‌الفصح صوام

و مراد از پنجاهه نیز گاه روز پنجاهم است از روزه بزرگ که آن را هفت هفته نگهدارند و در آن مدت «گوشت نخورند و آنچ بجانور پیوندد» ت ف ف ۲٤۹

1. Pentecost

و در پنجاهه روزه بزرگ را افطار کنند و گوشت و ماهی خورند و خاقانی باین نکته اشاره می کند:

از پی پنجاهه در ماهی‌خوران بهر عیسی نزل‌خوان کرد آفتاب

(دیوان، صفحه ۵۱۶، چاپ تهران). و این روزه را خمسین و بنطیقسطی گویند. روز پنجاهم و عید پنجاهم همان عید هفته‌ها می‌باشد و آن در روز پنجاهم که روز دوم فصح باشد اتفاق میافتاد... و چون یهودیان گمان می کردند که شریعت در همان روز پنجاهم بعد از خروج از مصر به‌موسی داده شد... آن را محض یادگاری داده شدن شریعت نگاه می‌داشتند و افاضه روح‌القدس نیز در اثنای همین عید بود لهذا کلیسای مسیحی آنرا درضمن عیدهای معتبر خود نگاه داشت. ق ک / ۴۲۶ مقایسه با ت ت ۶-۱۷۵.

پنجه مریم: گیاهی باشد خوشبوی باندام پنج انگشت. گویند مریم مادر عیسی علیه‌السلام در هنگام وضع حمل بر آن گیاه چسبیده بود. ب. رجوع شود به‌بخور مریم.

ترسا: بروزن تنها ترسنده و بیم‌برنده و واهمه کننده را گویند و نصرانی و آتش‌پرست را نیز گفته‌اند. ب به‌معنی‌آتش‌پرست در کلام فصحا دیده نشد. ح ب پهلوی آن ترسا است لغة به‌معنی ترسنده و خائف از خدا و مجازاً به‌مسیحیان اطلاق شده چنانچه راهب نیز درعربی به‌همین معنی است و در فارسی ترسکار نیز به‌همین معنی‌آمده. استاد هنینگ ترسا را ترجمه از سریانی داند. ح ب در اشعار فارسی به‌لفظ ترسا به‌معنی نصاری مکرر اشاره شده است:

پیران کعبه لاف ز خاقانی آورند ترسای‌روم کیست که خاقانی‌آن‌اوست

(خاقانی)

ازپشت کوه چادراحرام برکشید بر کتف ابر چادر ترسا برافکند

(خاقانی)

اگر جانبازو عیاری وگر باخون خود یاری

پس گردن‌چه‌میخواری‌چه‌می ترسی‌چوترسایان

(مولوی)

خدا را که مانند و انباز و جفت ندارد شنیدی که ترسا چه گفت
(بوستان سعدی)

همچو ترسا مباش سرگردان رخ زثالث ثلاثه برگردان
(اوحدی)

همه ورزکاران اویند یکسر مسلمان و ترسا که زنار دارد
(ناصرخسرو)

اتفاق عدل او امن دل مؤمن بود اختیار عزم او ترس دل ترسا بود

*

زلفش به‌صفت چون دل ترسا سیه آمد در پیش چلیپانه عجب سجده ترسا
(معزی)

تعمید: یکی از قواعد مقدس دین مسیح است که قبل از ظهور مسیح معروف بود و آن جناب آن را از جمله فرایض کلیسا قرار داد متی ۲۸: ۱۹؛ مرقس ۱۶: ۱۶. که چون آن را به‌اسم تثلیث الوحده مقدس استعمال نمایند علامت طهارت از نجاست و ناپاکی گناه باشد و نسبت آن شخص را که تعمید یافته است با کلیسای مسیح معین می کند... تعمید روح‌القدس و آتش متی ۳: ۱۱ و لوقا ۳: ۱۶، اشاره به‌افاضه روح‌القدس است ق ک ۸-۲۰۷. مراسم تقدیس Sacramental Rite که در ورود طالب به‌حوزه دیانت مسیح می‌شود و چنانکه از انجیل (یوحنا ۳/ ۵) برمی‌آید و عیسی‌مسیح اجراء آن را با آب و روح، توصیه می کند. تطهیر و تزکیه از طریق غسل با آب، که قبل از تداول در مراسم تشرف به‌آئین مسیح در نواحی سوریه و فلسطین لااقل از اواسط قرن دوم قبل از میلاد تا حدود اواخر قرن سوم میلادی در بین پیروان مذاهب مختلف شایع بود. یحیی‌بن زکریا، قدیس و کاهن، قبل از ظهور عیسی مسیح در نواحی اردن با الزام توبه طالبان نجات را بدان وسیله تطهیر می کرد و به‌ظهور ملکوت الهی مستبشر می‌نمود[1].

تنگلوشا: برای تسمیه کتاب منسوب به‌یک حکیم بابلی به‌همین نام، بکار رفته است. موضوع این کتاب صور نجومی و دلالات آنها بر حوادث و وقایع مربوط بسرنوشت انسان بوده است. نام تنگلوشا به‌احتمالی تصحیف نام تئوکروس بنظر می‌رسد که مؤلف کتابی در نجوم بوده است. در اشتقاق عامیانه‌یی که فرهنگ‌

1. Bauer' *Encyclopedia of Biblical Theology* - I/57 Seqq.

نویسان درباب این لفظ نقل کرده‌اند آن‌را عبارت از کتابی مصور تصنیف حکیمی به‌نام لوشا دانسته‌اند نیزرک: لوشا.

به نـام قیصران سـازم تصانیف   به از ارتنگ چین و تنگلوشا

(خاقانی)

ثالث ثلاثه: سوم از سه تـا تعبیری است کـه در عـربی از تثلیث[1] شده است. این تعبیر که نظامی گنجوی نیز آنرا بدینگونه بکار برده است:

تا زثالث ثلاثه جان نبری   گوی وحدت بر آسمان نبری

مأخـوذ است از ایـن آیـه شریفه: **لقد کفرالذین قالواان‌الله ثالث ثلاثه و ما من اله الااله واحد** (المائده،آیه ۷۷). و این قولی است کـه جماهیر نصاری قبل از افتراق یعقوبیه و ملکائیه و نسطوریه بـر آن بوده‌اند (**تفسیر** طبری ،ج ۶،ص ۲۰۲). حق‌تعالی گفت کافر شدند آنانکه گفتند خدای سیم سه است و این قول جمهورترسایان است. از ملکائیان و نسطوریان و یعقوبیان و این سه که گفتند بر سبیل اتحاد گفتند (**ابوالفتوح**، ج ۲، ص ۲۰٤) وثالث ثلاثه تعبیریست که در قرآن کریم برای بیان تثلیث بکار رفته است و تثلیث از اسرار عمومی دین مسیح محسوبست و در باب ماهیت و کیفیت اقانیم ثلاثه ارباب اثر لوجیای مسیحی بحث و تحقیق بسیار دارند ت ت ۸۱-۱۸۰.

همچو ترسا مباش سرگردان   رخ زثالث ثلاثـه برگردان

(اوحدی)

جاثلیق: با ثای مثلثه بر وزن باسلیق. عالم و عابد ترسایان را گویند و در قاموس نیز بهمین معنی آمده است. جاثلیقیه از جاثلیق+ یه (علامت اسم مصدر عربی) مذهب کاتولیک، مذهب جاثلیق. ح ب. جاثلیق فرودتر بطریرك است و اصل کلمه یونانی است و معنایش مسکونی و آن را برای رؤسای نسطوری و ارمنی استعمال کرده‌اند صاحب قاموس گوید: «هو رئیس‌النصاری‌فی بلدالاسلام بمدینة‌السلام... و یکون تحت ید بطریق انطاکیه ثم‌المطران تحت یده ثم‌الاسقف یکون فی کل بلد من تحت‌المطران ثم‌القسیس ثم‌الشماس» و جاثلیق که از بطریق فروتر باشد ومقام درمسلمانی بودش دردارالخلافه بغداد واو زیر دست بطریق انطاکیه

1. Trinity

بود. ب ن ٥ ١. کلمهٔ جاثلیق از اصل یونانی Katholikos به معنی کلی و عمومی تعریف شده است تت/ ۱۷۸ جاثلیق به معنی رئیس و بزرگ دین عیسی در اشعار فارسی آمده است:

برجیس جاثلیق که انجیل دارد از بر گفت از مدایح تو برون دفتری ندارم

(خاقانی)

جشن مریم: کنایه از طعام و شراب مریم علیها السلام است که از جنبانیدن درخت حاصل می‌شد. ب

چادر ترسا: وطا و جامه‌ای باشد زرد و کبود درهم بافته و کنایه از شفق و روشنائی آفتاب هم هست. ب

چرخ ترسا جامه: کنایه از فلک اول باشد که فلک قمر است شاید بدان سبب که ترسایان کبود می‌پوشیده‌اند و آسمان نیز کبود است. ب

چلیپا: صلیب باشد ل ف/ . ١ با بای فارسی بر وزن مسیحا صلیب نصاری باشد و آن داری است که باعتقاد ایشان عیسی علیه السلام را بر آن کشیده صلیب کرده‌اند و آن باین شکل است + و آن را ترسایان از طلا و نقره سازند و بجهت یمن و تبرك بر گردن آویزند و بعضی گویند سه‌گوشه‌ای باشد که براهمه و هنود از طلا و نقره و امثال آن سازند و برشته زنار کشند و هر خط منحنی را نیز گفته‌اند و کنایه از زلف معشوق هم هست و صلیب معرب چلیپا است مأخوذ است از آرامی صلیپا. ب. چلیپا از سریانی صلیبا است. ت ت/ ١٦٤ چلیپا به‌معنی صلیب و دار عیسی مکرر در اشعار فارسی آمده است:

آن زاغ را نگه کن چون پرد مانند یکی قیرگون چلیپا

عماره به‌نقل از ل ف/ . ١

آن گمان ترسا برد مؤمن ندارد آن گمان کو مسیح خویشتن را بر چلیپا می‌کشد

(دیوان شمس)

پشت کمان و تیر چلیپا کند به رزم تا اسم روم و رسم چلیپا برافکند

(خاقانی)

بی‌چلیپای خم مویت و زنار خطت راهب‌آسا همه تن سلسله در باد پدر

(خاقانی)

زقیصر جان بردرهبان زرهبان‌سربرد قیصر چلیپا خانه‌بردارد براندازدبت و بتگر
(معزی)

چلیپا خانـه: کلیسا رك: چلیپا.

چنگک مریم: گیاهی باشد مانند پنج انگشت و چون زنی دشوار زاید آن را در آب گذارند همین که آن گیاه از هم وا شد آن زن را نیز وضع حمل می‌شود رك: بخور مریم و پنجه مریم. ب

چوخا: بضم اول و خای نقطه‌دار به‌الف کشیده جامه واری را گویند که از پشم بافته باشند و جامه‌ای را نیز گفته‌اند که نصاری پوشند. ب

حواری: حواریون شاگردان عیسی‌اند و درباره ریشه و معنی این کلمه نیز بحث است بعضی گفته‌اند معنای آن گازر و قصار باید باشد چون شاگردان و فرستادگان عیسی گازران بوده‌اند. بعضی آنرا از حور گرفته‌اند یعنی: شدة بیاض‌العین و گویند چون آنها صفوة انبیاء بوده‌اند یا بواسطه آنکه صفاء نیت داشته‌اند بدین نام موسوم شده‌اند. ل ع ماده حور. درسریانی‌نیز چنین ریشه‌ای بمعنی سفید و روشن و پاکیزه وجود دارد ولیکن صواب آنست که این لفظ از ریشه حبشی حواری بمعنی رسول آمده است و این کلمه دراشعارقبل از اسلام ذکر شده است. ن ص/ ۱۸۹. بعضی این کلمه را از اصل آرامی دانسته‌اند که در آن زبان بمعنی سفید و پاك آمده است عقیده جفری اینست که باید از لغت حبش آمده باشد بمعنی رسول وظاهراً برخلاف رأی کسانی که می‌پنداشته‌اند این لغت بوسیله مهاجرین اولی که به‌حبشه رفته بودند متداول شده است قبل از آن نیز این لغت در بین اعراب متداول بود و رواج داشته است. جف/ ۱۱٦. عیسی را یهودان در بیت‌المقدس به‌جادوگری متهم می‌کنند از آنجا هجرت می‌کند، در بیرون شهر جماعتی از گازران را می‌بینند که برکنارجویی جامه می‌شویند؛ عیسی ایشان را گفت که من همی سوی خداوند، عزوجل، خواهم رفت به‌هجرت هیچ کس از شما باشد که رغبت کند و با من بیاید، پس دوازده تن باو برفتند. ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳-۴۴۲. همان کتاب، ج ۱، ص ۲۳۳ مقایسه شود با قصص‌الانبیاء، ص ۳۸۰ و قرآن. حواریان اصحاب عیسی هستند که به‌موجب اشارت قرآن‌کریم خداوند آنها را از طریق وحی به‌ایمان به‌خویش و پیروی از عیسی رهنمون شد: **واذا اوحیت‌الی‌الحواریین**

ان آمنوا بی و برسولی قالوا آمنا و اشهد باننامسلمون سوره مائده/۱۱۱. در اشعار شعرای فارسی بنام حواری مکرر اشاره شده است:

اوست عیسی و من حواری او / که حیاتم دهد به‌حسن جوار
خود ندارد حواری عیسی / روز کوری و حاجت شب تار

(خاقانی)

ناقه‌پروردان‌چوپاکان‌حواری روزه‌دار / کعبه همچون‌خوان‌عیسی‌عیدایشان‌آمده

(خاقانی)

خاج: بر وزن تاج به‌معنی چلیپا باشد که صلیب نصاری است و آن باین شکل بود + و نرمه گوش را نیز گویند جائی که گوشواره در آن کنند. ب

رواج خاج و کلیسا و برنس و ناقوس / کساد خرقه و دستار و طیلسان بینم

(قاآنی)

خاموشی مریم: (= خامشی، خموشی) اشاره است به‌روزه صمت که مریم بهنگام آنکه مورد شماتت یهودان واقع شد بسبب آن از پاسخ بسرزنش آنها خودداری کرد. در ادب فارسی به‌خاموشی مریم اشارات لطیفی شده است:

گل‌چو مریم‌خامشی راپیشه کرد / زانکه سوسن صد زبان آمد صباح

(مولوی)

گه چو عیسی سربسر گشتم زبان / گه لب خاموش چون مریم شدم

(مولوی)

خردجال: خری که به‌موجب روایات، دجال در آخر الزمان باآن در عالم می‌شود و موجب فتنه و ضلالت خلق می‌گردد.

بتدریج ار کنی تو پی‌خر دجال ازروزه / به‌بینی‌عیسی‌مریم که‌درمیدان‌سوارستی

(دیوان شمس)

مهره گردن خر دجال / از پی عقد برمسیح مبند

(سنائی)

خر عیسی: الاغی بود که عیسی علیه السلام در وقت مسافرت انجیل را بر آن بار می کرد! ملحقات برهان چاپ هند. (رک به‌انجیل متی، باب. ۲، فقرات ۱-۷ وغیره)، خر در مناسک و آداب عامه نصاری ظاهراً محلی عمده ندارد لیکن

در نظم و نثر فارسی مکرر بدان اشاره می‌شود. رم، ص ۲۶۲ بروفق انجیل (یوحنا، باب ۱۲: ۱۴ و ۱۵) و عیسی کره‌الاغی یافته برآن سوار شد چنانکه مکتوب است که ای دختر صهیون اینک پادشاه تو سوار بر کره‌الاغی می‌آید... پس همگی بر کشتن عیسی همداستان شدند. مسیح برخری سوار به‌اورشلیم آمد. تاریخ یعقوبی، جلد اول، ص ۹٤) اینهمه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود که دختر صهیون را گوئید اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواربرحمار و کره‌الاغ (انجیل متی، باب ۲۱، فقرات ۷ وغیره). در احادیث پیغمبر (ص) و معصومین (ع) عیسی گاهی به‌نام راکب الحمار توصیف شده است (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۳، ص ۲۲۶) مقایسه شود با فرهنگ لغات مثنوی ذیل (خر عیسی). در آثار بعضی شعرا از جمله معزی و خاقانی (رجوع شود به‌این دو نام در بخش شعرا) اشارتهائی به رسم بوسیدن و بجا آوردن تکریم نسبت به‌سم این خر و حتی در زرگرفتن آن آمده است که باید از مقوله خرافات عامیانه شایع در بین مسیحیان شرقی بوده باشد. نیز مقایسه شود با:

جویم رضات شاید گر دولتی نجویم   دارم مسیح گرچه‌سم خری ندارم (خاقانی)

فخر آورم همی زسم اسب تو چنانک   عیسی‌پرست فخر زسم خر آورد (معزی)

تا دل عیسی و مریم باشد اندر بند تو   کی روا باشد دل اندرسم هر خرداشتن
(سنائی)

واینک پاره‌ای ابیات در باب تکریم نصاری نسبت به‌خر عیسی:

چو عیسی خربرون برزین تنی چند   بمان در پای گاوان خرمنی چند
(نظامی)

به چشم درد به عیسی نگر اگر نگری   سرکث مپیچ بدان‌چشم و درخرش منگر

*

برآ بر چرخ چون عیسی مریم   خر عیسی مریم را رها کن

*

بهرتواضع برخری بنشست‌عیسی‌ای پدر   ورنه‌سواری کی کند برپشت خر بادصبا
(دیوان شمس)

عیسی و خرهردو اندرمجلس ماحاضرند   کوه‌برعیسی نهید و کاه پیش خربرید

*

سواری‌می کند عیسی‌وبار حکم‌او برخر   زطعم‌منزل‌اندر دل‌نه‌خر آگاه ونه‌پالان

(سنائی)

نه‌مهدی شود هر که مهدی بیاید   نه‌عیسی شود هر که بنشست برخر

(جمال‌الدین)

به دین‌ای فرو مایه دنیا مخر   تو خر را به انجیل عیسی مخر

(بوستان سعدی)

خم عیسی: (=خنب عیسی) بروفق روایات عبارت از خم رنگرزی عیسی است که بنابر مشهور وی جامه‌های مختلف را در آن می‌ریخت از آن یکرنگ بیرون می‌آورد، داستان آن در بعضی از تفاسیر مذکور است از جمله رجوع شود به‌کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۱۳۳ و قصص‌الانبیاء. در اشعار شعرا به‌این خم یا به‌لوازم معنی آن اشارتها هست ازجمله:

از سر این دلق هفت رنگ برآر   جامه یک رنگ دار عیسی وار

(سنائی)

*

بیش سودای رنگها نپزی   گر کند عیسی تو رنگرزی

(سنائی)

گازری ازرنگرزی دور نیست   کلبه‌خورشیدومسیحا یکیست

(نظامی)

عیسیم رنگ به معجز سازم   بقم و نیل به دکان چکنم

(خاقانی)

مسیحاصفت‌زین خم لاجورد   گه ازرق برآوردم وگاه زرد

(نظامی)

زین رنگها مفردشود درخنب عیسی در رود   در صبغة الله دو نهد تا یفعل‌الله مایشا

(دیوان شمس)

خمسین: باید مراد از خمسین بنطیقسطی باشد. رم/۱۶۸ و در پنجاهه روزه بزرگ را افطار کنند وگوشت و ماهی خورند... و این روزه را خمسین وبنطیقسطی گویند. ت ت/۱۷۶.

خنده عیسی: اشارت به‌حال بسط عیسی است، که آن را صوفیه در مقابل یحیی که مشهور به‌قبض بود می‌آورند. بر وفق آنچه در روایات مسلمین آمده است عیسی غالباً خندان بود و برخلاف وی یحیی غالباً عبوس و گریان (**مقالات شمس**/۸٤) مقایسه شود با قول مولانا در **فیه‌مافیه** که مناقشهٔ عیسی و یحیی را در مسأله قبض و بسط تقریر می‌کند/۹ ٤-۸ ٤. اشارت به‌خنده رویی عیسی در کلام صوفیه هست از جمله عطار:

چو عیسی باش خندان و شکفته که خر باشد ترو‌شروی گرفته

(**اسرارنامه**/۱۸۳)

مقایسه شود با دیوان شمس:

ضحاک بود عیسی، عباس بود یحیی این ز اعتماد خندان وزخوف آن‌معبس۳/۸

خوان عیسی: رجوع شود به‌مائده.

خورشید سواران: کنایه از سحرخیزان و شب بیداران و عیسی‌رتبگان باشد و مقربان پادشاه و فرشتگان و آنانکه بوقت گرما سوارشوند. ب

دجال: مسیح کاذب که ظهور وی از علائم آخرالزمان محسوبست. به‌موجب روایات یک چشم یا ممسوح است و به قولی یگانه چشم وی در پیشانی است. برای تفصیل احوال وی از جمله رجوع شودبه: میبدی **تفسیر کشف‌الاسرار**، ج۲/٤٤-۱٤۱. در باب ضد مسیح، حتی‌در کلام خود عیسی (مرقس۱۳/۲۲؛متی ۲٤/۲٤) هم اشارت هست‌و پولس (رسالهٔ دوم تسالیان، ۲/۱۲-۳) به غلبهٔ‌عیسی بروی اشارت دارد. در **رساله یوحنا** (اول یوحنا۲/۱۸) و مواضع دیگر هم از وی سخن در میان هست حتی در نوشته‌های مربوط به‌قمران (=طومارهای بحرالمیت) هم، از وجود وی به‌عنوان «مرد کذاب» و «کاهن شریر» و«کسی که مؤمنان را به‌ضلال می‌کشد» یاد می‌کنند.

نام دجال در اشعار شعرای فارسی زبان بکرات آمده است:

کجاست صوفی‌دجال فعل ملحدشکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

(**حافظ**)

گر او هست دجال خلقت برغمش ترا کم ز عیسی مریم ندارم

(**خاقانی**)

نه عیسی‌داشت از یاران کمینه سوزنی در بر　　نه سوزن شبه دجال است یک چشم سپاهانی
(خاقانی)

دجال‌غم‌چون‌آتشی‌گستردزآتش‌مفرشی　　کوعیسی‌خنجر کشی‌دجال‌بد کردار را

*

دجال هجر برسرم از غم قیامتست　　لابد فسون عیسی و تیمارم آرزوست

*

هین که دجال بیامد بگشا راه مسیح　　هین که شد روز قیامت بزن‌آن ناقورم
(دیوان شمس)

دجال فعل: رجوع شود به‌دجال.

دعای عیسی: درخواست شفا از خداوند که عیسی جهت بیماران می کرد و اجابت آن وی را قادر به‌شفا دادن می‌نمود.

دعوت عیسی: صلا دادن عیسی به پیروان برای شرکت در مراسمی که وی آنرا برای خود و یاران عید تلقی کرد:

مراچون‌دعوت‌عیسی‌است‌عیدی‌هرزمان‌دردل　　دلم قربان عید فقر وگنج گاو قربانش
چون دعوت مسیح شمر شاخ بخت او　　هر روز عید تازه از آن میدهد برش
(خاقانی)

دم عیسی: معجزهٔ عیسی علیه‌السلام را گویند. ملحقات برهان، چاپ هند. این معجزه زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و بینا کردن کوران بود (قرآن کریم، آل عمران، ۳:۴۹) و روزگار ایشان روزگار طب بود زیرکان وحکیمان بودند در میان ایشان و آنچه در وسع آدمی آید از نوع مداوات و فنون معالجات ایشان‌بجای می‌آوردند و در آن ماهر بودند پس رب‌العالمین معجزه عیسی هم از آن جنس‌ساخت که ایشان در آن ماهر بودند تا در ایشان اثر بیشتر کند. وهب‌بن منبه گفت که روزی بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی از بین بیماران و اسیران ونابینایان و دیوانگان. هر کس که طاقت داشتی برعیسی رفتی و آنکه نتوانستی رفتن، عیسی براو خود رفتی و آنگه مداوات او آن بودی که آن بیمار را دعا گفتی و دست به‌وی فرود آوردی بـرشرط ایمان (کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۱۲۳) و نیز مقایسه شود با تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۹۴-۸۹.

در جسم خاک تعبیه بوده است باد روح / گوئی که باد چون دم عیسی مریم است
(سنائی)

دگر نسازدم آب و هـوای ایـن گلشن / که آب خضر و دم عیسوی کند ضررم
(نظامی)

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل / کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
(حافظ)

این دم عیسی به لطف عمر ابد می دهد / عمر ابـد تازه کـرد در دم عمر قدید

*

آن را که ندارد جان، جان ده به دم عیسی / وان را که ندارد زر اکسیر زرین می کن

*

بیار از خانه رهبان میی همچون دم عیسی / که یحیی را نگه دارد ز زخم خشم بو یحیی
(دیوان شمس)

صبح وارم کافتابی در نهان آورده ام / آفتابم کز دم عیسی نشان آورده ام
(خاقانی)

بـدم عیسی اگـر ناز کند جا دارد / نسخه از چشم تو برداشته بیماری ما
(صائب)

دنح: بانون و حای بی نقطه و حرکت مجهول. به لغت سریانی بـه معنی طلوع است، مـراد طلـوع عیسی عـلیه السلام است از نهـر اردن و آن رودخانـه ایست نـزدیک به دمشق. گویند که یحیی بن زکریا عیسی (ع) را در آب معمودیه بشست وبعضی گفته اند که مریم آن حضرت را در آب معمودیه بشست و از آن است که نصاری فرزندان خود را چون متولد شدند بدان آب غسل دهند و چون کس بدین عیسی درآمد و به آن آب غسل نکند نصاری نشود و نام روز ششم کانون الاخرهم هست. ب

دیر: به فتح اول بروزن غیر معبد راهبان را گویند. ب در عهد خلفای اموی و عباسی دیرهـای نصرانـی در شام و عـراق غالباً محل تـردد کسانـی بـود کـه طالب لذت و عشرت بودند و بعلت آنکه تهیه و صرف انواع خمر جهت نصاری در اینگونه دیرها مجاز محسوب می شد و صحبت با زنان و پسران نصاری فارغ از دغدغه محتسب امکان داشت در تعداد کثیری از اشعار عربی این ادوار ذکر دیرها و وصف شرابخواری های شاعران آمده است. از جمله رجوع شود به یاقوت، معجم

البلدان لفظ دیر.

این لفظ اصلش‌سریانی است و در آن زبان معنایش مسکن بطور عموم و به‌خصوص‌جای استوار و محفوظ است. سپس‌آنرا به‌مسکن راهبان تخصیص داده‌اند. یاقوت‌در معجم‌البلدان گوید: الدیر بیت یتعبدفیه‌الرهبان ولایکاد یکون فی‌القطر‌الاعظم انما یکون فی الصحاری و رؤس الجبال.ج۶، ص ۶۳۹ و در لسان‌العرب آمده: عن ابن‌سیده:« الدیر خان النصاری والذی یسکنه و یعمره دیار و دیرانی» (ه: ۲۸۷) و این کلمه درشعر قدیم شیوع دارد و یاقوت و بکری و دیگران در معاجم بلدان متجاوز از صد دیر نام برده‌اند که ذکرشان درشعر قدیم آمده است‌حتی ذکر می کنند که ابن الفرج اصفهانی راکتابی به‌نام الدیارات بود که مخصوص ذکر دیرهای قدیمی بین عرب بوده باشد.

نه من سبوکش این دیر رند سوزم و بس
بساسرا که در این کارخانه سنگ وسبو است
(حافظ)

همه چشم وچراغ این دیرند راهب آسا همیشه در‌سیرند
(اوحدی)

دیر چارمین فلك: کنایه ازفلك خورشید که‌مقر عیسی‌بعدازمرفوع شدن‌است.

اسقف ثناش گفتاجز تو بصدرعیسی بر دیر چارمین فلك رهبری ندارم
(خاقانی)

دیر عیسوی: منزلگاه نهائی عیسی بعد از آنکه به‌آسمان مرفوع شد، کنایه‌از فلك چهارم. ر ك ازجمله به‌این شعر خاقانی:

تا به‌صفت بود فلك صورت دیر عیسوی محور خط استوا شکل صلیب قیصری

دیرمسیحا: کنایه از دیر نصاری است که مسیحا در آنجا مورد تقدیس و نیایش واقع می‌شود:

از مهر تو‌یك‌ذره چو خالی‌نتوان‌یافت قطع نظر از دیر مسیحا نتوان کرد
(مولوی)

دین مسیح: مراد دین عیسی است که نصاری پیرو آنند.

دارم از پیر مغان نقل که در دین مسیح　　باده چون نقل مباح است زهی نقل صحیح

(جامی)

ذکران مرتوما: به کسر نون روز سیم تموز باشد و ذکران به‌معنی یاد کردن و مرتوما نام دانشمندی بوده است به‌لغت سریانی. و آن چنان است که چند موبد بوده‌اند که هریک چند روز را از روزهای دیگر افضل می‌دانسته‌اند و مردمان در عبادتخانه‌های خود روزهائی که منسوب به‌هریک از ایشان بود ایشان را یاد می‌کرده‌اند تا نوبت به‌ذکران دیگری برسد و هر مولودی که در آن ایام متولد می‌شود بنام آن موبد می‌کرده‌اند و آن روزها جشن می‌نموده‌اند و مرتبه ذکران از مرتبه عید فروتر است. ب. از معجم‌البلدان یاقوت (در ردیف دیر) برمی‌آید که دیری بنام مرتوما در میافارقین بوده است و یاقوت گوید که عیدی به‌او منسوبست که مردم به‌زیارت او می‌آیند و نذر می‌آورند.

راهب: بروزن صاحب، زاهد و گوشه‌نشین ترسایان را گویند و شاعران عرب و ایران آن را در اشعار بسیار ذکر کرده‌اند. نظیر ترسا:

چون راهبی که دورخ اوسال و ماه زرد　　و زمطرف کبود ردا کرده وازار

(کسائی)

برزنی گشت عاشق آن مشئوم　　آن نگونسارتر ز راهب روم

(سنایی)

به‌تصدیقی که دارد راهب دیر　　به‌توفیقی که بخشد واهب خیر

(نظامی)

رشتهٔ مریم: درباره مریم آورده‌اند که در حرفه خیاطی مهارت داشت. باید دید که آیا ترکیب فرانسوی «Fil de La vierge» بمعنی رشته عذرا که اطلاق برآن تارها و رشته‌هائی می‌گردد که در ایام پائیز در هوا موج میزند وگویا ازلعاب بعضی عنکبوتها ساخته می‌شود، ریشه شرقی دارد یانه .م/۱۸۷.

رنگرزی عیسی: ر.ک به: خم عیسی.

رنگ خر است این کره لاجورد　　عیسی ازآن رنگرزی پیشه کرد

(نظامی)

روزهٔ مریم: کنایه از خاموشی و سکوت باشد وکنایه از مرگ و موت هم هست. اشاره بروزه صمت مریم (در سورهٔ ۱۹، «مریم»، آیهٔ ۲۷) خطاب به مریم آمده

فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم‌الیوم انسیا. مریم عیسی را به نزد قوم خودمی‌آورد و درجواب پرسش طعن‌آمیز آنان که کودک‌را ازکجا آورده است به عیسی اشاره می‌کند... کشف‌الاسرار، ج ٦، ص ٢٥ مقایسه شود با قرآن کریم. نیز رجوع شود به‌صوم مریم. در اشعار فارسی در بسیاری موارد به‌روزه مریم اشاره‌شده است:

روح بروز وصال روزه مریم گرفت   عید مسیح است خیز روزه گیاهی بیار

*

روزه کردم‌نذر چون‌مریم که هم مریم‌صفاست   خاطر روح‌القدس پیوند عیسی‌زای من

(خاقانی)

روح‌القدس: اولا آنکه روح‌القدس اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه الهیه خوانده شده است و آن را روح گویند زیرا که مبدع و مخترع حیات می‌باشد و مقدس گویند بواسطه اینکه یکی ازکارهای مخصوصه او آنکه قلوب مؤمنین را تقدیس فرماید و بواسطه‌علاقه‌ای که بخدا و مسیح دارد او را روح‌الله و روح‌المسیح نیز خوانند. ق ک/٦ ٢ ٤. روح‌القدس، روح پاک درالهیات نصاری، که واسطه بین اب و ابن تلقی می‌شود و اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه آنها است. در انجیل متی (١/٢٢-١٨) بشارت بدان هست و بارداری و آبستنی مریم به‌تأثیر آن منسوب می‌شود:

بوده در روضهٔ حظیرهٔ انس   مادرش امر و دایه روح‌القدس

(سنائی)

در موضعی که‌چون دم‌روح‌القدس زباد   نصرت همای رایت او را روان دهد

(ظهیر فاریابی)

روح‌القدس آن سروش فرخ   برقبه طارم زبر جد

(حافظ)

روح‌الله با تو خرسواری   روح القدست رکابداری

(جمال‌الدین)

چه ماند مشکل برای توچوروح‌القدس   کند بواسطه نورعقل الهامت

چو روح‌الله به‌سرده‌گر ازین گفتار جان بخشم

عجب نبود که من نی‌بودم وروح‌القدس نائی

(وصال)

روح‌الله: لقب عیسی رک: قرآن کریم.

روح‌الله ار زآستی مریم آمده است   صد مریم است روح ترا اندر آستین

(کمال اسمعیل)

روح‌الله باتو خرسواری   روح‌القدست رکابداری

(جمال‌الدین)

روح قدسی: روح پاک و مجرد، مرادف با روح القدس.

روح قدسی مدان بجز دل خود   پدر و مادرش روان و خرد

*

به‌شیراز آی و فیض روح قدسی   بجوی از مردم صاحب کمالش

(حافظ)

رهبان: بضم اول و بای ابجد بالف کشیده بر وزن بهتان زاهد و پرهیزکار باشد و وجه تسمیه‌اش محافظت کننده نیکی وسیرت نیک باشد چه ره بمعنی نیک (ظ: نیکی) و بان بمعنی محافظت کننده است چنانکه باغبان و گله بان و امثال آن و بفتح اول خداوند راه. ب. مقایسه شود با: رهبان.

«عر» رهب (ترسیدن) و رهبه (ترس از خدا) راهب (پارسای ترسایان) رک «ذی، ج ۱، ص ۶۲ جمع رهبان، رهابین، رهابنه و رهبانون است ونیز رهبان خودجمع راهب آید ح ب.

چون بت است آن بت قلاش دل رهبان کیش   که به‌شمشیرجفاجز دل‌عشاق‌نخست

(سنائی)

زکریا: پدر یحیی و کاهن یهود، که در پیری، بشارت ولادت یحیی را در معبد دریافت و به‌موجب آن بشارت که در رؤیا بروی مکاشفه شد فرزندی که ازوی و زنش الیصابات به‌دنیا آمد، وجودش از روح القدس ممتلی بود (لوقا ۱/۱۵) بروفق روایات قوم، وی در هیکل و به‌حکم هرود مقتول شد. زکریا نام یک تن از انبیاء یهود نیز هست که یک کتاب عهدعتیق منسوب بدوست. همچنین یک‌تن از پادشاهان تورات به‌این نام خوانده می‌شود که فرزند و جانشین یربعام دوم بود. برای تفصیل احوال و تفاوت آنها رک:

Zaccaria in Encyclopedia Catholica XII, /1753_57

طبری، طبع دخویه ۱/۷۱۹، ثعلبی، قصص‌الانبیاء طبع قاهره ۱۳۲۵، ص. ۲۳۴-۲۴۰.

الکسائی قصص‌الانبیاء، طبع ایزنبرگ ۹۷، ۲-۳-۲۰۳ همچنین مقایسه شود با:
Sidersky, D., Les Origines des Legendes Musulmanes, Paris 1939/133 Seqq.
زکریا، ایضاً نام یک پادشاه، یک پیامبر از اسرائیل و چند تن از اشخاص دیگر در عهد عتیق نیز هست. پادشاه عبارت بود از زکریا پسر یربعام دوم و جانشین او (ح ۷٤۳ قبل ازمیلاد) که سلطنت او شش ماه بیش نکشید. (مقایسه با کتاب دوم پادشاهان ۱٤/۲۹، ۱۵/۱۲-۸).

زنار: بضم اول و ثانی مشدد بر وزن کفار هر رشته را گویند عموماً و رشته‌ای که بت‌پرستان و آتش‌پرستان با خود دارند خصوصاً. ب

از یونانی جدید Zonari از یونانی قدیم Zonarion مصغرZone به‌معنی کمربند و منطقه (فرهنگ یونانی ـ انگلیسی لیدل و اسکات). زنار، کمربندی بود که ذمیان نصرانی در مشرق زمین بامر مسلمانان مجبور بوده‌اند داشته باشند تا بدینوسیله از مسلمانان ممتاز گردند. چنانکه یهودان مجبور بوده‌اند عسلی (وصله‌ای عسلی رنگ) بر روی لباس خود بدوزند و در کتابهای فارسی گاه زنار به (کشتی) زردشتیان اطلاق می‌شده است ح ب ر ک نوروزنامه تعلیقات، ص ۱۲۳.
همچنین گویند زنار چیزیست که نصاری بر میان بندند: الزنار مایلبسه الذمی یشده علی‌وسطه (تهذیب). زنار از ریشه یونانی Zonarion است که کمربند مخصوص مسیحیان است درمشرق. رم/۱٦۰، ایضاً زنار نواریست پهن که ترسایان برمیان پیچند. شیخ آذری جواهرالاسرار، ص ۳۸٦. کلمه زنار از ریشه یونانی Zone به‌معنی کمربند و نطاق و منطقه است و همان است که در زبان فرانسه بصورت Zonnas باقی مانده‌است و این کلمه در زبان فرانسه بمعنی «کمربند پهن چرمین است که در مشرق متداولست» ت ت/۱۸۰-۱۷۹.

شور در شهر فکند آن بت زنار پرست چون خرامان زخرابات برون آمد مست
(سنائی)

در ره اسلام بی توفیق او تکبیر نیست در سپاه کفر بی‌خذلان او زنار نیست
(معزی)

الهی بر نظامی کار بگشای زنفس کافرش زنار بگشای
(نظامی)

پس به‌موئی که‌ببرید زبیداد فلک   همه زنار ببندید و کمر بگشائید
(خاقانی)

بزیر خرقه‌ام زنار کفر است   بدین شهرت‌به هر شهر است مارا
(مولوی)

چه زنار مغ درمیانت چه‌دلق   که درپوشی از بهر پندار خلق

*

برآرای مسلمان بشکرانه دست   که زنار مغ برمیانت نبست
(بوستان‌سعدی)

وقت‌آن شیرین قلندرخوش که دراطوارسیر
ذکر تسبیح ملک درحلقه زنار داشت
(حافظ)

زلف دلدار چوزنار همی فرماید   بروای شیخ که‌شد برتن ما خرقه‌حرام

*

چیست‌اسباب‌جهان‌تادل دروبندد کسی   میکنی زنار را شیرازه قرآن چرا
(صائب)

زنارساغر: بکسر رای قرشت. کنایه از موج پیاله شراب است و خطی را نیز گویند منحنی که ازشراب درپیاله معلوم میشود تا پرشدن پیاله.ب

سبحه‌داران از پس‌سبوح گفتن درصبوح   بر سر زنار ساغر طیلسان افشانده‌اند
(خاقانی)

زنار هرقلی: زنارمنسوب به‌هرقل (= هرا کلیوس) از امپراطوران مسیحی بیزانس و اینجا مراد ظاهراً زنارملکائی است:

بهرام که اسقفی است بزنار هرقلی در   گفت ازظلال تیغش به مغفری ندارم
(خاقانی)

زنجیر راهب: کمربند تازیانه گونه‌ای که زهاد نصاری درقرون وسطی‌درشرق‌جهت الزام ریاضت و دوری از انهماک درلذات همراه داشته‌اند و آن را جهت تنبیه و تعذیب‌خویش بکارمی‌برده‌اند دربعضی‌دیرهای مسیحی غربی نیز این رسم تداول داشت (ازجمله درمورد پاسکال و راسین نظیر آن نقل شده است) و دربعضی‌موارد ظاهراً مقامات روحانی کلیسا یا به جهت آنکه ازمرتبه رهبانی بدان مقامات نائل می‌شده‌اند و یا ازجهت آنکه تظاهر به‌الزام زهد و ریاضت نمایند نیزاینگونه زنجیر

را همراه داشته‌اند تعبیر زنجیر مطران از اینجا است و خاقانی در مطلع قصیده ترسائیه خویش نیز آنجا که خود را مسلسل (ـبسته در زنجیر) می‌خواند به‌همین رسم راهبان مسیحی نظردارد:

ماهی که‌شیفته است برنجیرراهبان در گفت ازمحیط دست توبه معبری ندارم

(خاقانی)

زآه ایشان گه‌الف چون سوزن‌عیسی‌شده گاه همچون حلقه زنجیر مطران آمده

فلك کج روتر است ازخط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا

(خاقانی)

زهد عیسی: تجرد و حیات زاهدانه عیسی که بنابر روایات، مبتنی برنهایت قناعت و تقشف بود از جمله ترك تأهل او درین زمینه قابل ذکر است: حسن بصری گفت که عیسی (ع)جامه موی گوسفند پوشیدی و از درخت خوردی و هر کجا بودی و شب درآمدی بخفتی. خلاصه شرح تعرف، طبع دکتر رجائی ص، ٤٠.

عیسی(ع) خود زاهد انبیاء بود و درکمال زهد بدان مرتبت بود که ترك جمله دنیا بگفت و اندك و بسیار با خود هیچ همراه نکرد و گفت: **الدنیا قنطرة فاعبروها ولاتعمروها** (التصفیه، ص ٦٢).

زهد ورز اقتدا به عیسی کن طلب او و ترك دنیا کن

(سنائی)

آن شنیدی که از سر سوزی گفت عیسی به همرهان روزی

زین جهان دل بطبع بردارید مهر او جمله کینه انگارید

زان دست مسیح آمدداروی جهانی کودست نگه‌داشت‌زهر کاسه‌سکبا

ورتوعیسی‌صفتی‌خواجه درآموز از او به‌غم‌شهوت وبرماده و نر خندیدن

(دیوان شمس)

سرکش: با کاف بروزن مفرش نام خنیاگر و مطربی بود بی‌عدیل و نظیر. و کنایه از مردم دیر آشنا باشد. و اسب سرکش وسرشخ را نیز گویند و مردم صاحب قوت و قدرت و نافرمان ومغروررا نیز گفته‌اند.ب. احتمال داده‌اند سرکش مطرب و خواننده‌ای یونانی بود که نام اصلی وی Sargius بود. تلفظ ایرانی آن سرگیس شده و شاید سرگیش و سرکش املای سریانی آن باشد. سرکب نیز اگر غیر از

سرکیس باشد باز هم یونانی است ولف در فهرست شاهنامه خود سرکیس را همان سرکب دانسته و Sarkash Sargash را هم بهمین مفهوم ضبط کرده است. ح ب

یکی مطربی بود سرکش بنام برلشکری در شده شادکام

شاهنامه، چاپ بروخیم، ج۹، ص۲۸۸۶

سرکب: بفتح ثالث بروزن هرشب نام مطربی و سازنده‌ای بود که درعهد خود نظیر نداشته. ب

شاعرانت چو رودکی و شهید مطربانت چو سرکش وسرکب

(فرخی)

سکوبا: بضم اول و ثانی و بای ابجد بالف کشیده نام عابدی است از نصاری که دیری ساخته بود و به‌نام او مشهور شد. گویند عیسی (ع) بدیر او رفت و از آنجا بآسمان صعود کرد و بابای فارسی هم بنظر آمده است که سکوپا باشد. ب

بموبد نماید که ترسا شدم که از بهرمریم سکوبا شدم. ح ب

و نیز رک به کلمهٔ اسقف.

سوزن عیسی: گویند وقتی که عیسی علیه السلام را به‌آسمان می‌بردند سوزنی همراه داشت و چون بفلک چهارم رسید ملائکه خواستند که بالاترش برند امر شد که جستجو کنند تا از دنیا چه‌چیز همراه دارد و چون دیدند که سوزنی و کاسه‌ای شکسته داشت فرمان رسید که همانجا نگاهش دارند.ب. خدای تعالی او را به آسمان چهارم برد، چون به‌آنجا رسید امر آمد فریشتگان را بنگرید تا باوی از دنیا هیچ چیز هست، اگر نیست وی را بآسمان هفتم آرید نگاه کردند باوی سوزنی یافتند درگریبان پلاس که چهل سال بود تا آن را پوشیده داشت و چون آن سوزن دیدند ندا آمد که عیسی را هم‌آنجا بدارید. بیت‌المعور را مسکن وی کردند. (قصص قرآن مجید/۴۷).

سوزنی را پایبند راه عیسی ساختند

حب دنیا پای‌بند است ارهمه یک‌سوزن است

(سنائی)

چو در رفتی در آن مخزن منزه از درو روزن

چوعیسی‌سوزنت گردد حجب چون گنج قارونی

ای سررشته طربها، عیسی دوران تویی
سر ازین روزن فرو کن گرچه من چون سوزنم
(دیوان شمس)

خار راه عشق چون مژگان به‌چشمم بار نیست
گر نرنجاند به‌منت سوزن عیسی مرا
(صائب)

شبان فریب: نام مرغی است کوچک شبیه بباشه و بعضی گویند شبیه به‌فراشتروک است و بعضی مرغ عیسی را شبان فریبک خوانند. مجملا گویند چنان بر روی زمین نشیند که هر کس او را به‌بیند پندارد که قوت برخاستن و پریدن ندارد و همین که پیش او روند برخاسته اندک راهی پرواز کند و باز بنشیند و هر چند این کس پیش رود او چند قدم پرواز کند و بنشیند. ب

شب پره: و شب‌پرک معروف است که مرغ عیسی باشد و بعربی خفاش خوانند...ب

شحنه چهارم حصار: کنایه از آفتاب عالمتاب است و کنایه از عیسی علیه‌السلام هم هست به‌اعتبار اینکه در آسمان چهارم می‌باشد. ب

شلیخا: باخای نقطه دار بروزن مسیحا نام (ظ: یکی از) صحابه ترسایان باشد و او یکی از اصحاب عیسی علیه السلام بود. ب شلیخا در سریانی بمعنی رسول و حواری است رم/۱۶۸.

شماس: باتشدید ثانی بروزن کناس نام شخصی است که کیش آتش را وضع کرد و بهمرسانید. ب. این قول مؤلف برهان برهان درستی ندارد و لفظ در مورد کاهنان آئین مزدیسنان متداول نیست. از عبری «شماشا» مشتق از Shamesh (خدمت کرد) آفتاب را پرستید، نمازگزارد در کتاب التاج آمده (الشماس کشداد من رؤس النصاری الذی یحلق وسط راسه لازماً للبیعه) ح ب. شماس لفظی است سریانی به‌معنی خادم و آن در سلسله مراتب روحانیان کلیسا دون مرتبه کشیش وشاگرد اوست. ابن سیده در المخصص گوید که او موی میانه‌سر را می‌تراشد و همواره ملازم بیعه باشد. اروپائیها او را Diacre گویند که از ریشه یونانی Diaconons به‌معنی خادم مشتق است. شماس را بر شمامس و شمامیس هر دو جمع بندند. تت/۱۸۴

صلیب: چلیپا و دارکه مجرمان را بدان وسیله عقوبت نمایند. در عهد عیسی بر حسب رسم معمول در فلسطین کسانی را که بدان وسیله مصلوب می کردند، پاها و دستهاشان را براطراف دو چوب که به‌طور متقاطع برهم می‌بستند ظاهراً میخکوب می کردند در بعضی موارد برای تخفیف آلام مصلوب شراب ممزوج با مر می‌نوشانیدند و گاهی اوقات در عوض شراب سرکه استعمال می کردند. ق ک ۵۸۸/ نیز رک چلیپا.

تـا نمازست نـامهٔ مـؤمن تا صلیب است قبلهٔ ترسا

(فرخی)

دیده‌برپایت‌نهم چونانکه ترسابرصلیب بوسه بردستت زنم چونانکه‌حاجی برحجر

(معزی)

صوم‌العذاری: دوشنبه بعد از عید تجلی Epiphany آغاز می‌شود وسه روز طول می کشد عبادیان و نصارای عرب آن را بیاد آن دوشیزگان نصاری می‌گیرند که صوم آنها باعث رهائی ایشان از اسارت ملک حیره گردید. رم/ ۱۶۹۰. درباره صوم العذاری ترجمه شرحی که در آثارالباقیه آمده چنین است: صوم‌العذاری دوشنبه‌ایست که بعد از دنح باشد و آنرا عبادیان و نصارای عرب نگاه می‌دارند و سبب آنرا چنین ذکر کرده‌اند که ملک حیره قبل از اسلام تنی چند را ازدوشیزگان عبادی برگزید تا بگیرد آنها سه‌روز پیوسته روزه بداشتند تا این ملک بمرد و آنها را بنپسود و گفته‌اند که دوشیزگان نصارای عرب این روزه را به‌جهت شکر خدا می‌گیرند که عرب را در یوم ذی قار برعجم پیروز کرد و ایرانیان نتوانستند برعذراء عنقفیر بنت لقمان ظفر یابند ت ت/۱۸۵۰.

صومعه: خانه نصاری و مناره راهب تاج‌العروس (۷: ۴۱۱). اصل کلمه حبشی است و بمعنی دیر و عبادتگاه آمده. ن ص.

صوفی زکنج صومعه باپای خم‌نشست تادید محتسب که سبو می کشدبدوش

*

تابگویم که چه کشفم شدازین سیروسلوک به‌در صومعه با بربط و پیمانه روم

(حافظ)

زکنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق　　قدم برون نه‌اگر میل جست وجوداری

(حافظ)

صوم‌مریم: بعد از ولادت عیسی مریم نذری کرد که روزه بدارد و یک روز تمام با کس سخن نگوید چون قوم از وی سخنها پرسیدن گرفتند اشاره بکودک کرد که درگهواره بود و عیسی «**قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا**». نسطوریه روزه مریم را هنوز بنام «صوم مرت مریم» نگاه می‌دارند و آن در دوشنبه بعد از عید سبار نسطوری آغاز می‌شود و در روز عید میلاد تمام می‌شود رم/۱۶۶. صوم مریم چنانکه از قراین استنباط می‌شود صوم صمت بوده است و در آن وقت صوم سکوت بود یعنی در وقت شنیدن سخنان ساکت می‌بوده‌اند (شرح معموری غنائی) و عین عبارت آیه قرآن چنین است «**فاماترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم‌الیوم انسیا**» سوره مریم/۲۶. ت ت. نیز رجوع شود به روزه مریم.

طارم چارم: رک دیر چارمین فلک.

سبحه انجم به ثریا که داد　　طارم چارم به‌مسیحا که داد

(جامی)

طرسیقوس: بضم اول و سکون ثانی و سین بی‌نقطه بتحتانی رسیده و قاف بر واو کشیده و به‌سین بی‌نقطه زده، نام زاهدی و حکیمی بود از نصاری و بعضی گویند نام پادشاهی است از نصاری. ب. عنوان و لقبی باین شکل در فهرست طبقات روحانی بوزنطیا که در آثارالباقیه، ص ۲۹۰ مندرج است دیده نمی‌شود مگر اینکه این کلمه تحریف‌گونه‌ای باشد از اسطرطیقوس[1] که بصورت اصطرثیقوس درآمده باشد و بعد همزه اول کلمه را بر سر صاد نهاده باشند. رم/ ۱۶۲.

طیلسان: نوعی پوشش است که مانند Pagari منسوب به‌هندوان گردن و دوش زاهدان و پارسایان را می‌پوشانیده است. رم/ ۱۶۲. در اشارات شعرا مواردی نیز هست که طیلسان درمفهوم جبه متداول در نزد زهاد و حکماء اسلامی بکار می‌رود ازین جمله است قول خاقانی در این بیت:

بس‌عقل‌عیسوی که‌زمشکین صلیب‌او　　زنار بندد ارچه فلک طیلسان اوست

---

1. Strategos

طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه تسبیح و طیلسان به‌می و میگسار بخش
(حافظ)

بــر قـدح هـای آسمـان زنـار مشتری طیلسان در انـدازد
(خاقانی)

مستان‌صبح چهره مطرابه می کنند کاین پیرطیلسان مطرا بـرافکند
(خاقانی)

طیلـسان و ردا کـمـال بــود کیسه و صره اصل مـال بـود
(سنائی)

عازر: عازر نام آن مرده است که بدعای عیسی زنده شد و هرچند نام او و داستانش در قرآن نیست اما در اناجیل به‌نام لازاروس و لازار از او نام برده‌اند و در **تاریخ یعقوبی** نیز بنقل از اناجیل ذکر شده است (ج ۱، ص ۶۰-۵۹). ت ت/ ۱۷۵ بـه‌عقیده Fraenkel با آزر نام پـدر ابـراهیم یکـی است و هـر دو از یک کلمه عبری ناشی شده است. فرنکل خاطرنشان می کند که نام آزر نیز نام پدر ابراهیم نیست بلکه نام یکی از مؤمنین و معتقدین اوست. **جف.** درعبری ایلعازر (کسی که خداوند او را کمک می‌فرماید) مردی بود که با خواهر خود در بیت عنیا سکونت می‌داشت و مسیح بسیار درآن خانه آمدوشد می‌نمود، ناگاه بیمار شده بمرد و پس از آنکه چهار روز از موتش گذشته بود در نزدیکی اورشلیم مسیح در حضور خانواده وی و جمعی از یهود ویرا از مردگان برخیزانید... و تا امروز بیت عنیا را نظر بآن معجزه ایلعازریه گویند. **ق ک**/ ۱۴۳.

عـازر وقـتم بـه دسـت ای مسیح حشـر شـدم از تـنگ گـور فنا

*

عیسی جان در رسید برسر عازردمید عازرزافسون‌اوحشرشدازگورخویش
(دیوان شمس)

عذرا: لقب مریم رک مریم عذرا.

عقل عیسوی: رک به‌عیسوی هش.

عودالصلیب: دوائی است که آنـرا فاوانیا گویند با هرکه باشد از زحمت صرع ایمن گردد و بعضی گویند چوبی است که آتش بر آن کار نکند و هرچند بشکنند سربع برآید. و چوب سه گوشه را نیز گویند که در تعویذهای کودکان بر رشته

کشند تا در خواب نترسند. و کنایه از صبح دم هم هست که دم صبح باشد. ب عـودالصلیب نـام واوانیا Paeonia afficinalis کـه در بـاب آن آثارالباقیه بیرونی، ص۲۹۷ شرحی دارد. نصاری معتقد بوده‌اند که خطوط صلیب شکلی که در مقطع این درخت دیده می‌شود مربوط است بوقتی که عیسی را بر صلیب کردند اما بیرونی با نقل اقوال نویسندگان معتبر یونانی قبل از مسیح که جالینوس از قول آنها سخن رانده است این عقیده را نقض و رد می کند. وی آویختن قطعه‌ای ازین چوب را بر گردن کسانیکه مبتلا بصرع شده باشند نشانه و رمزی از قیام عیسی از اموات می‌شمرد. ابومنصور موفق نیز در کتاب الابنیة خویش (رك ترجمه آلمانی آخوندف، ص ۱۰٤) می‌گوید که پاره‌هائی از فاوانیا را بر گردن کودکان کـه گرفتار صرع شده باشند می‌آویزند رم/ ۲-۱۶۱، درباره منافع و خواص عودالصلیب در شروح خاقـانی و نیز در کتب طبی مطالب جالبی است. در جواهرالاسرار چنین ذکر شده است: عودالصلیب فاوانیا و کهنیا نیز نوعی عود است رومی اجود است از هندی و مذکر و مؤنث می‌باشد و گویند عودالصلیبش از آن گویند که بر او خطوط است بر یکدیگر تقاطع کرد به‌شکل چلیپا و چلیپا صلیب است... و عود-الصلیب را جهت دفع صرع و کابوس درگردن کودکان آویزند... ص ۳٦۸. و در شرح معموری غنائی چنین: عودالصلیب فاوانیاست و آن بیخی باشد که بودن آن با اطفال دافع صرع است از ایشان. و شادی آبادی شارح دیگر خاقانی همین خواص را برای آن ذکرمی کند و می‌نویسد عودالصلیب چوبی است بالخاصه دافع بادصرع و دافع آسیب ام‌الصبیان و آنرا درحلق و گلوی طفلان بندند تا از صرع و آسیب ام‌الصبیان محفوظ مانند و وقت حاجت درگلوی مصروع آویزند چون طفل مصروع به‌شود گویندبرکت عودالصلیب ما به‌شد... درکتب نباتات و مفردات طبی نیز عین همین خواص‌جهت عودالصلیب ذکـر شده است. از جمله در تذکره داود انطاکی متوفی در سنه ۱۰۰۸ هجری شرح مفصلی درین باب هست که تمام خواص و اوصاف مذکور در فوق را تأیید می کند و پس از اینکه خواص مذکر و مؤنث آنرا جداگانه ذکر می‌نماید می‌نویسد که این درخت بهر صورت استعمال شود، هرچند بیاویزند یا بخور کنند. صرع و جنون و وسواس را سود دارد... و از خواص آن اینست که‌جن و هوام‌مسمومه درخانه‌ای که‌ازین درخت باشد درنیایند..

ص ۳۸۶. و در تحفة‌المؤمنین حکیم مؤمن معروف نیز به‌تفصیل در باب آن بحث شده است. از جمله می‌نویسد: فاوانیا بیخ نباتی است کمتر از زرعی و پر شعبه و قسم نر او شبیه به‌نبات زردك و بیخش یک عدد و بقدر شبری و بسطبری انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی از جوف او مشاهده گردد و لهذا آنرا عودالصلیب نامند و قسم ماده او را بیخ هفت هشت عدد و شبیه به بلوط و جوف او بیخط به‌بیضی و مراد از مطلق فاوانیا اوست... و جهت صرع بغایت نافع است حتی تعلیق او... ص ۱۶۸ و بیشتر مطالب تحفهٔ حکیم مؤمن همان است که در تذکره داود انطاکی آمده است. ت ت ۱۸۲-۱۷۸ درمورد خاصیت دفع ام‌الصبیان رجوع شود به‌بیت ذیل از خاقانی:

کعبه‌را ازخاصیت پنداشته عودالصلیب　　　کز دم ابن‌الله او را ام صبیان آمده

*

آن نازنین که عیسی دلها زبان اوست　　　عودالصلیب من خط زنارسان اوست

*

محراب‌قیصر کوی‌توعیدمسیحا روی تو　　　عودالصلیب بوی توآب چلیپا ریخته

(خاقانی)

عید مسیح: کنایه‌ازروزیست که‌از آسمان بدعای عیسی‌علیه‌السلام مایده فرودآمد.ب

عیدالهیکل: یکشنبه است بعداز عید قیامت. رك: بیرونی آثار، ص ۳۱۴. رم/۱۶۹۰.

عیسوی هش: آنکه هوش و فطانت عیسی را داشته باشد و در احوال عیسی روایاتی هست که از فطانت فوق‌العاده او در دوران صباوتش حکایت دارد. طبیب عیسوی هش در کلام نظامی (لیلی و مجنون) علاوه بر این معنی متضمن اشارت بر جان‌بخشی عیسی نیز هست. در شعر خاقانی عقل عیسوی نیز بمعنی فطانت و هوش عیسی یا نظیر آنست.

می‌باش طبیب عیسوی‌هش　　　اما نه طبیب آدمی کش

(نظامی)

بس‌عقل‌عیسوی که‌ز مشکین‌صلیب‌او　　　زنار بندد ارچه فلک طیلسان اوست

(خاقانی)

عیسی: درباره اسم عیسی و وجه اشتقاق آن جای بحث و تأمل است. قال فی‌التاج: (۴/۰۰۲) قال‌الجوهری عیسی عبرانی او سریانی. قال اللیث: هو معدول عن ایشوع

کذا یقول اهل‌السریانیه علی ان عدولهم هذا من باب‌الغرائب ولا نجد علما قد تبدل فی‌العربیه علی هذا المنوال و عندنا ان هذا التبدیل جری علی یدالیهود الذین ادخلوه فی‌العرب بغضا بالنصاری تدعوایسوع باسم عیسی او عیسو وهو اخو یعقوب الذی نفاه‌الله من شعبه وکان هو و قومه الا دومیون یعدون رجساً فی بنی‌اسرائیل فقلبوا اسم یسوع و نقلوا عینه الی اوله فجعلوا الراس ذنبا و زعم بعضهم ان اصل «عیسی» عوسی قلبواالواو یاء فصارت عیسی. نام عیسی در اشعار شعرای فارسی بسیار آمده است:

در کفن خویشتن رقص کنان مردگان   نفحه صورست یا عیسی ثانی است آن

(مولوی)

چو عیسی هر که دارد توتیائی   ز هـر بیخی کند دارو گیائـی

(نظامی خسرو و شیرین)

عیسی‌وموسی که‌باشدچاوشان‌درگهش   جبرئیل اندر فسونش بحر مطلق‌می‌زند

*

عیسی‌مست‌رازر کندور زربودگوهر کند   گوهربودبهتر کند بهتر ز ماه و مشتری

*

عیسی چو توئی جانا ای دولت ترسایی   لا هـوت ازل را از ناسوت تـو بنمائـی

(دیوان شمس)

عیسی‌جان: کنایه از جان (= روح) است که به‌اعتبار تجرد تشبیه به‌عیسی شده‌است.

تا عیسی جان پا ننهد بـر سر عالـم   یکـ‌سیر بر این طارم مینا نتوان کرد

(مولوی)

عیسی خورد: به‌سکون را و دال بی‌نقطه کنایه از خوشه انگور باشد. ب

عیسی دلها: آنکس که بدلهای مرده حیات می‌بخشد:

آن نازنین که عیسی دلها زبان اوست   عودالصلیب من خط زنارسان اوست

(خاقانی)

عیسی دهقان: کنایه از شراب انگوری باشد. ب

عیسی دم: صفتی مأخوذ از معجزات عیسی است که بر حسب روایت قرآن مجید از گـل مرغـی می‌سازد و در آن جان می‌دمد واکمه و ابرص را شفا می‌بخشد. در اشعار شعرا به‌دم عیسی اشارتهای بسیار شده است:

دست موسیقار عیسی‌دم ز روی ارغنون   غنه‌های اسقف انجیل خوان انگیخته

(خاقانی)

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

*

جان رفت در سر می و حافظ بعشق سوخت عیسی دمی کجا است که احیای ما کند

(حافظ)

لب عیسی صفتش مرده به دم زنده کند گر پرد با پر جان جانب کیوان رسدش

*

عازر وقتم به‌دست ای مسیح حشر شدم از تنگ گور فنا

(دیوان شمس)

عیسی ره‌نشین: کنایه از آفتاب و شعاع و پرتو آفتاب است و کنایه از طبیب حاذق هم هست. ب

عیسی زبان: آنکه زبانش مثل زبان عیسی نطق جان‌بخش دارد.

سوسن یک روزه عیسی زبان داد بصبح از کف موسی نشان

(نظامی)

هنوز ناشده سوسن ز بند غم آزاد دراز کرد زبان چون مسیح در گفتار

(ظهیر)

عیسی ششماهه: کنایه از میوه‌هائیست که تا ششماه پخته شود و برسد عموماً و انگور را گویند خصوصاً. ب

عیسی صبا: همیشه وقت توای عیسی صبا خوش باد

که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت

عیسی کده: کنایه از آسمان چهارم است و خانه حضرت عیسی علیه‌السلام و صومعه و معبد اورا گویند.

عیسی نفسی: خاصیت جان‌بخش در نفس که عیسی مظهر و رمز آنست.

گاه به‌عیسی نفسی جان‌دهی اندر دل گل گاه چو منصور توئی بر سر این دار بیا

(مولوی)

عیسی نه ماهه: بضم نون کنایه از خوشه انگوری است که از آن شراب سازند و کنایه از شراب انگوری هم هست. ب

عیسی هر درد: به‌فتح های هوز و دال ابجد به‌معنی عیسی دهقان است که کنایه

از شراب انگوری هم هست. ب همچنین اشارت به‌حیات بخشی عیسی است که بیماران مزمن را شفامی‌بخشید.

طبیبی بلکه تو عیسی وقتی مرو ما را چنین بیمار مگذار

(مولوی)

عیسی و دریا: راه رفتن عیسی بر روی آب ناظر بدین حدیث است؛ قیل لـلنبی (ص) ان عیسی‌علیه‌السلام یقال انه مشی علی‌الماء فقال (ص) لوازداد یقیناً لمشی علی‌الهواء. در انجیل متی باب ۱۴ از آیه ۲۲ به‌بعد آمده است:... عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده پیش از وی به کنارۀ دیگر روان شوند تا آن گروه را رخصت دهد. و چون مردم را روانه نمود به‌خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد وقت شام در آنجا تنها بود اما کشتی در آن وقت در میان دریا بسبب باد مخالف که می‌وزید به‌امواج گرفتار بود و در پاس چهارم از شب عیسی بر دریا خرامید به‌سوی ایشان روانه گردید اما چون شاگردان او را بر دریا خرامان دیدند مضطرب شده گفتند که خیالی است و از خوف فریاد برآوردند اما عیسی ایشان را بی‌تأمل خطاب کرد گفت: خاطر جمع دارید منم ترسان مباشید، پطرس جواب او گفت خداوندا اگر تویی مرا بفرما تا بروی آب نزد تو آیم. گفت بیا در ساعت پطرس از کشتی فرود شده به‌روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید لیکن چون باد را شدید دید ترسان گشت و مشرف به‌غرق شد فریاد برآورده گفت خداوندا مرا دریاب عیسی بی‌درنگ دست آورده او را بگرفت و گفت: ای کم ایمان چرا شک آوردی؛ و چون سوار شدند باد ساکن گردید.

تا چو عیسی بر آب راه کنی همره از آفتاب وماه کنی

(سنائی)

پا کوفته روح‌الله در بحر چو مرغابی با طایر معراجی تا فرق هوا کوبد

*

دریا به پیش عیسی کی‌ماند سد راه وندر پناه عیسی کی ماند اکمهی

(دیوان شمس)

غیار: بکسر اول بر وزن خیار پارچه‌ای باشد زرد که جهودان بجهت امتیاز بر دوش خود دوزند و بعربی نیز همین معنی دارد. ب

فارقلیط: عنوان روح‌القدس در تعبیر مذکور در انجیل یوحنا (۲۶/۱۴). لفظ در

مورد شخص مسیح نیز در اشارت یوحنا آمده است. بعضی آباء، از جمله اوریجن آن را در مفهوم «شفیع» اشارت به‌عیسی و در مفهوم «تسلی‌بخش» اشارت بـه روح‌القدس دانسته‌اند. مفهوم اخیر هرچند جز در عهد جدید جای دیگر مذکور نیست نزد اکثر آباء کلیسا مقبولست در این معنی فارقلیط را عبارت از روح‌القدس دانسته‌اند که کلیسا را، در غیبت مسیح، هدایت و تقویت می کند و به‌حقیقت رهبری می‌نمایـد. از استعمال لفظ در انجیل (یـوحنا ۱۶/۶-۵) در عین حال برمی‌آید که ظهور فارقلیط صحت دعوی عیسی را هم تأیید می کند و به‌قدرت ابلیس خاتمه می‌دهد. به ایـن اعتبار فارقلیط مفهوم موعـود منتظر را در نـزد غیرنصاری دارد. لفظ یونانی پاراکلیتوس که فارقلیط از آنجا مأخوذ است در سیره ابن‌اسحق، به‌صورت المنحمنه نقل شده است که ظاهـراً صورت فلسطینی عنـوان فارقلیط باشد مقایسه شود با:

Sprenger, *Das Leben des Mohammad* I/131 Seqq

برای تفصیل در باب لفظ فارقلیط در انجیل رجوع شود به:

Leon - Dufour (ed.) *Vocabulaire de theologie biblique*, Paris 1962.

فاوانیا: بکسر نون بر وزن آناسیا درخت عودالصلیب است به‌جهت دفـع نقرس و صرع و کابوس نگهدارند و دخان کنند و آن را فاونیا بحذف الف نیز گفته‌اند و عودالریح همان است. ب

فربرك: با بای فارسی بـر وزن و معنی شپرك و آن را مـرغ عیسی گـویند و مخلوق عیسی‌علیه‌السلام است. ب

فرنگ: به‌فتح اول و ثانی بر وزن شرنگ معروف است و به‌عربی نصاری گـویند. ب نصاری به‌مسیحیان اطلاق شده و فرنگ به‌قوم فرانک (و توسعاً اروپائیان) خواه مسیحی و خواه غیرمسیحی باشد و چون غالب اروپائیان مسیحی‌اند من باب اطلاق کل بجزء به‌نصاری نیز اطلاق شده... و نیز فرنگ را بجای فرنگی بکار برده به فرنگان جمع بسته‌اند... ح ب

صلیب‌بشکنی و دارهازنی چوصلیب تـن فـرنگان از دارهـا کنی آونگ

(معزی)

سر به‌بیابان قدس نهادم تا اسیر قید فرنگ‌شدم. (گلستان)

فصح: فصح از اعیاد نصاری است قبل از آن روزه چهل روز نگه می‌دارند و در این مورد عرب گوید (تفصح النصاری) یعنی خوردن گوشت را ترک کردند وهو کلام عربی صحیح ولا ادری ماأصله (التاج، ٤: ٢٠٥) اما فصح کلمه‌ایست سریانی که ازعربی گرفته شده است و در روز فصح مشعلها برمی‌افروزند.

فلک چهارمین: رك: دیر چارمین فلک و طارم چارمین.

ز همرهان گرانجان ببر که سوزن‌دوخت بــدامــن فلــک چارمیــن مسیـحا را

(صائب)

قرقف: به‌ضم هر دو قاف و سکون ثانی و فاء نام یکی ازکتابهای ترسایان است و به‌این معنی به‌فتح هر دو قاف هم آمده است و در عربی شراب را گویند. ب. درمــورد سه قــرقف کـــه در قصیدهٔ جسیه خاقانی بــدان اشارت شده است رای مارگولیوث شرق‌شناس انگلیسی آنست که کلمه را باید‌مصحف فرقف خواند به‌معنی متن کتاب. بعضی دیگر احتمال داده‌اند که کلمه مصحف قرفس معرب Corpus (لاتین بمعنی‌جسم، جسد) باشد در صورت صحت این‌حدس سه قرفس‌سه تجسم و سه مظهر است برای سه اقنوم (وجود. علم. حیات) و آن سه اب و ابن و روح‌القدس عقیده اخیر رای مصحح برهان است ح ب. قرقف یا فرقف را شارحان ایرانی، کتابی از نصاری» دانسته‌انـــد رك: Vullers, 11:722 . معنی ایـــن کلمه قــرقف (به فتح) در زبان عربی که عبارت از «آب سرد. شراب و مرغ کوچك) است و مفهوم کلمه قرقف(به‌ضم) که همان‌مرغ کوچك می‌باشدمناسب‌مقام نیستند. رم/ ٥-١٦٤.

قسطا: پسر لوقا و ایشان دو حکیم‌اند از یونان. ل ف/ ۱۳ بکسر اول و سکون ثانی و طای حطی به‌الف کشیده نام پسر لوقا است و ایشان دو حکیم بودند در یونان و او کتابی دردین آتش‌پرستی بنام‌پدر خود تصنیف کرده بود و بعضی گویند قسطا نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده بود و به‌ضم اول هم آمده است. ب. قسطابن‌ـ لوقا حکیم ریاضی‌دان معروف نصاری که از اهل بعلبك بود و در نیمه دوم قرن نهم میلادی زیست. رم/١٦٦.

هر کسی چیزی همی گوید ز تیره رای خویش
تا گمان آیدت کو قسطای‌بن لوقاستی

(ناصرخسرو)

بقسطاس بسنجم راز موبد که جو سنگش بود قسطای لوقا

(خاقانی)

قسیس: رك کشیش.

آنکه افریدون در حضرت او هیربدی آنکه اسکندر در درگه او قسیسی

(صبا)

قندیل: کلمه قندیل بمعنی مشعل و چراغدانی که از سقف آویزند، در نظم و نثر فارسی مکرر استعمال شده است و اینکه در کلیساها و عبادتگاههای نصاری غالباً قندیلهای بزرگ از سقف می‌آویخته‌اند کلمه را بنحوی به‌نصاری و آداب آنها تخصیص می‌دهد. لفظ قندیل معرب کلمه رومی Candela است که از ریشه Candere بمعنی سوختن و برافروختن می‌باشد و چنانکه معلوم است درصومعه‌ها و کلیساها آنرا با زنجیر می‌آویخته‌اند. ت ت/ ٤-۱۸۳.

نیمه قندیل عیسی بود یا محراب روح تا مثال طوق اسب شاه صفدر ساختند

(خاقانی)

قندیل ترسا یا قندیل راهب: قندیلی را گویند که پیوسته در کلیسا که معبد ترسایان است آویخته باشد همچنین چراغی که راهب در دیر افروزد. ب

گلهای زرد گوئی رهبان فروختست قندیل های زرین اندر کلیسیا

(معزی)

قندیل عیسی: کنایه از آفتاب عالم تاب است.ب

رخ صبح قندیل عیسی فروزد تن ابر زنجیر رهبان نماید

(خاقانی)

قوت مسیح یکشبه: کنایه از خرما است که عربان تمر گویند. ب

کحل مسیحا یا کحل عیسی: اشارت بخاصیت دعای عیسی است که بموجب آن وی کوران را بینا کرد و برخلاف طبیبان معمولی کحل و توتیائی جهت درمان ایشان نداشت.

اینت زرقائی که چشم خضر او محرم کحل مسیحا دیده‌ام

*

ای برز عرشت پایگه برسرکشان رانده سپه

درچشم خضر از گرد ره کحل مسیحا ریخته

(خاقانی)

کروبیان: به‌فتح اول و ثانی مشدد به واو رسیده و کسر بای ابجد و تحتانی به‌الف کشیده و به نون زده، فرشتگان مقرب را گویند و ایشان را در عالم اجسام هیچ تعلق و تدبیر و تصرفی نیست. ب. کروبین، کروبیون و کروبیه از عبری کروب Cherub (جمع Cherubim)، در عهد عتیق به ملائکه‌ای اطلاق شده که دائماً نزد خداوند بودند (سفر تکوین ۳: ۲۴، سفر خروج ۲۵: ۱۹، حزقیال ۱۰: ۲۱) اصل این کلمه آشوری است به‌معنی پاسبان، کروبیم فرشتگانی هستند که از حضور خدا فرستاده می‌شوند (سفر پیدایش ۳: ۲۴) یا اینکه همواره در حضور حاضر می‌باشند... ایشان دارای دو بال هستند. ق ک/ ۷۲۷.

کلاب جیفه جوی و بسته نسبتشان به کروبی

کلاغ مرده خوارو بوده دعویشان زعنقائی

(وصال)

کشیش: بر وزن حشیش، پیشوایان و راهنمایان و زاهدان و عالمان نصاری باشند و معرب آن قسیس است بکسر قاف. ب. بین کشیش فارسی و قسیس عربی تفاوتی نیست رم/ ۱۶۳.

از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد　　زاهد محرابی و کشیش کنشتی

(ناصرخسرو)

کشیشانرا کشش بینی و کوشش　　بتعلیم چو من قسیس دانا

(خاقانی)

کف مریم: بکسر ثانی و فتح میم بمعنی کف عایشه باشد و آن بیخی است زرد تیره رنگ و گزندگی جانوران را نافع باشد. ب. کف مریم به‌گیاهان متعدد اطلاق شده:

Rose de Jerichio 'Hierichintico 'Anostatico

به‌نام کف مریم موسوم شده زیرا گویند که مریم عذرا آن را با دست فشرد:

Vitex, Agnus _ Costus, Digiticitrini

در مغرب اسپانیا Pentaplylum (بنطافلن) را گویند رك: دوزی، ج ۲، ص ۴۷۵ح ب.

کلمه: یا کلمة الله درمورد مسیح، در قرآن نزد بعضی مرادف با مفهوم لوگوس تلقی شده است مقایسه شود با:

Gardet_Anawati, introduction. Paris 1948/22 Seqq.

مع هذا کلمهٔ خداوند نیز برعیسی نازل می‌شود، و او تجسم کلمةالحضره هم هست

کلیسا: بکسر اول و ثانی بتحتانی رسیده وسین بی‌نقطه به‌الف رسیده محفف کلیسیا است که جای پرستش و معبد ترسایان باشد. ب. کلیسا از یونانی Ekklesia در پهلوی Kilisyiak گاه در مورد معبد نصاری بکار رفته. (داراب. دستور پشوتن سنجانا: ملاحظاتی در باب فرضیه دارمستتر در خصوص نامهٔ تنسر، ص ۱۶) ح.ب

کنیسه: لفظی سامی است که در عبری و سریانی آمده و به‌معنی مجمع است سپس برای محل نماز یهود و نصاری آمده و بعضی کنیسه را برای نصاری و کینیس را برای یهود می‌آورند.ن ص. این لفظ در یونانی به‌معنی مجلس است و هرگاه مقصود از ذکر مجلس مدنی شهری باشد به‌محفل و جماعت ترجمه می‌شود و چون مقصود جماعت دینی باشد به کنیسه‌ترجمه می‌شود. علاوه براینها کنیسه معانی متعدد دارد منجمله دلالت برجماعت مؤمنین عموماً می‌نماید و گاهی مقصود از جماعت مسیحیان یک شهر می‌باشد و وقتی هم مقصود از آن بنای مختص به‌عبادت مسیحیان است. ق ک/. ۷٤.

بر مسند عیسی آشکارا کنـاس کنیسه نصاری

(صبا)

کنشت: نیایش‌گاه یهودان باشد. شاعری گوید:

سخن دوزخی را بهشتی کند سخن‌مزدکی‌را کنشتی کند. ل ف.

و در اشعار فارسی برای عبادتگاه نصاری‌بکار می‌رود:

همه کس طالب یارند چه هشیار چه‌مست

همه جا خانه عشقست‌چه‌مسجدچه کنشت

(حافظ)

گهواره عیسی: اشاره به‌سخن عیسی است در گهواره که در قرآن کریم هم‌به‌عنوان یکی از معجزات عیسی آمده است (مریم ۱۹: ۳۱-۳۰). در ترجمه تفسیر طبری وکشف‌الاسرار سخن گفتن عیسی در گهواره به‌تفصیل آمده است: «چون عیسی

از مادر در وجود آمد همان ساعت مادر را آواز داد و گفت هیچ اندوه مدار که خدای، عزوجل، بدان جوی آب روان بازداد، خیز و این درخت را بجنبان تا خرما فرو ریزد و خرما بخور و آب که در جوی می‌آید بخور و هیچ اندوه مبر و با هیچ خلق سخن مگوی و هر کس که پیش تو آید و سخنی پرسد یا گوید بگو که من روزه نذر کرده‌ام و در آن وقت هر کسی که روزه داشتی با کس سخن نگفتی ترجمه **تفسیر طبری**، ج ۱، ص ۲۱۶.

...مردم گفتند چگونه با کودکی که در گهواره است سخن گوئیم چنانکه در قرآن کریم (سوره مریم ۱۹: ۲۹) آمده است: «**قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا**» عیسی (ع) گفت:

«انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیاً وجعلنی مبارکاً...» «مریم ۱۹/ ۳۱-۳۰»

جان همچو مسیح است به گهواره قالب — آن مریم بندنده گهواره ما کو

*

ما را چو مریم بی‌سبب از شاخ خشک آید رطب
ما را چو عیسی بی‌طلب در مهد آید سروری

*

آفتابی کو به کوه طور تافت — پاره گشت و لعل شد هر پاره‌ای
تابشش بر چادر مریم رسید — طفل گویا گشت در گهواره‌ای

(دیوان غزلیات شمس مولوی)

لاهوت: استعمال لفظ لاهوت و ناسوت در شریعت نیامده است و در اصل این دو لفظ از نصاری منقولست که از لاهوت سرالهیت و از ناسوت سر طبیعت خواسته‌اند و گفته‌اند که (در عیسی) لاهوت بکلیته کماهو به‌ناسوت متلبس شد و به‌این حصر و به‌تقلید کافر وملعون شده‌اند و این دو لفظ را بعضی اولیاء در مقام تلوین استعمال کرده‌اند ولا مشاحة فی‌الالفاظ مشارق الدراری/۳۷۶ مقایسه شود با ناسوت.

لباس راهب: که نیز بعنوان جامه ترسا در شعر و ادب فارسی مذکور است مراد از آن لباس سیاه یا کبود تیره است که راهبان ترسا برتن می کرده‌اند.

لباس راهبان پوشیده روزم — چو راهب زان برآرم هر شب آوا

(خاقانی)

لعل مسیحا: کنایه از لب عیسی است که مناسبت با نفس مسیحا و نطق عیسی دارد بهمین جهت خاصیت شفا بخش از برای آن تصور شده است.

مداوای درون دردمندان نباشد جز لب لعل مسیحا

(مولوی)

لوقا: بضم اول وقاف به‌الف کشیده، نام پدر قسطا باشد و ایشان دو حکیم‌بوده‌اند در یونان و بعضی گفته‌اند قسطا کتابی است که لوقا تصنیف کرده است دراحکام دین آتش پرستی وآن را قسطای لوقا خوانند. ب

لوقای کاتب مصنف یکی‌از اناجیل است و بعید نیست که این همان لوقاباشد که پولس او را طبیب محبوب می‌نامد... انجیلی به‌اسم او مسمی است و مصنف کتاب اعمال حواریون نیز اوست و در اغلب سفرهائیکه درکتاب اعمال مذکور است با پولس همدست وهمقدم بوده‌است... تاریخ زندگانی او پیش از مصاحبت‌با پولس و بعد ازآن نامعلوم است.ق ک /۷۷۲.

لوقا مصنف انجیل سوم و رفیق و مصاحب بولس‌رسول است در پاره‌ای اسفار تبلیغی. از رساله اعمال رسولان و نامه‌های بولس پاره‌ای احوال وی مستفاد می‌شود. از برخی‌شواهد برمی‌آید که در انطاکیه جزو اولین مؤمنان کلیسای‌مسیحی بود. وی بنابر مشهور طبیب و نقاش بود انجیل خود را به‌زبان یونانی تحریر کرد و درسن هشتادو چهارسالگی درگذشت. اخبارمربوط به‌شهادت او افسانه‌آمیز به‌نظر می‌رسد: Cross _ Livingston / 844.

لوشا: باثانی مجهول وشین به‌الف کشیده، نام حکیمی بود رومی و او در صنعت نقاشی و مصوری عدیل و نظیر نداشته و همچنانکه مانی درچین سالار و بزرگ نقاشان و سرآمد ایشان بود او نیز بزرگ و سرآمد نقاشان روم بوده است، و چنانکه کتاب مانی را انگلیون می‌خوانند کتاب او را تنکلوشا می‌نامند و تنگلوش هم می‌گویند.ب این افسانه ازفقه اللغه عامیانه تنگلوشا ساخته شده است. ح ب.حکیم بابلی که مؤلفین مسلمان او را تینکلوس (یا تینکروس) وتنکلوشا خوانده‌اند با تئوکروس بابلی، Teocros دانشمند یونان شناس بابل که در اوایل تاریخ میلادی می‌زیست یکی است و رتوریوس Rhetorius مؤلف قرن ششم میلادی درباره کتاب او می‌نویسد که «راجع‌به دوازده صورت منطقة البروج تألیف فیلسوف آگاری تئوکروس بابلی» است. مطابقت تنگلوشا را با تیوکروس نخستین‌بار Cl. Salmasius در ۱۶۴۸ میلادی تحقیق و ادعا کرد. تغییر و تصحیف

شگفت انگیزی را که در این نام بنظر می‌آید مربوط به‌خط پهلوی می‌دانند زیرا در خط پهلوی حرفی که بجای واو بکار می‌رود برای ن، و، د، نیز استعمال می‌شود همچنین در خط مزبور برای راء و لام یک علامت مشترک در کار می‌باشد. موضوع کتاب تنگلوشا صور نجومی و دلالات آنها برحوادث و وقایع مربوط به سرنوشت انسان بوده است، به‌همین جهت آن را به‌تصاویر و تماثیل آراسته‌اند. در باب این کتاب سید حسن تقی‌زاده با مراجعه و استفاده از تتبعات نالینو و بوریسو، مطالبی در **گاه شماری** می‌آورد. این کتاب درعهد انوشیروان از یونانی به‌پهلوی و کمی‌بعدازآن از پهلوی به‌زبان آرامی‌ترجمه شده و این نسخه آرامی در دست‌مؤلفین اسلامی بوده است. بقول نالینو درکتاب **علم‌الفلک**، این کتاب که ظاهراً در قرن دوم هجری از زبان پهلوی به‌عربی‌ترجمه شده در بین منجمان اسلام معروف بوده‌است ابن قفطی در **تاریخ‌الحکماء** گوید کتاب، در دست مردم مشهور است و علاوه بر اقتباسات و اقتطافاتی که در کتب عربی از آن دیده می‌شود قسمت‌هائی از آن درطی کتاب ابومعشر بلخی بنام **المدخل‌الکبیر** در سنه ۱۱۶۰ اسکندری (۲۳۴-۲۳۵ هجری) تألیف شده بدست ما رسیده است. دو فقره اخیر نقل از کتاب **گاه شماری** است صفحات ۲۱۷ و ۳۱۸ مقایسه با ت ت ر ک: تنگلوشا.

مایده: خوان عیسی و غذایی مختصر که وی به‌وسیلهٔ آن عده زیادی از اصحاب خود را اطعام کرد و آن نوعی معجزه و آیات الهی محسوب می‌شد. درقرآن کریم در آن باب از جمله این آیت آمده است: **قال عیسی‌بن مریم اللهم ربنا‌انزل علینا مائدة من‌السماء تکون لنا عیداً لاولناو آخرنا وآیة منك وارزقنا و انت خیر الرازقین** (۵/۱۱٤) و در **تفسیرطبری** روایت شده است که خداوند حاجت عیسی را برآورد و از آسمان خوان‌ها با طعام‌های گوناگون فرستاد و تا قوم در بیابان بودند همچنان خوان‌ها با طعامهای رنگارنگ از آسمان می‌آمد. **ترجمه‌تفسیر طبری**، ج ۲، ص ۴۳۲-۴۳۳- ج ۱، ص ۲۳۳ مقایسه شود با **قصص‌الانبیاء**، ص ۳۸۰.

ناقه‌پروردان‌چوپاکان حواری روزه‌دار کعبه همچون‌خوان‌عیسی‌عیدایشان‌آمده

(خاقانی)

رسید مایده ازآسمان به‌اهل صیام به‌اهتمام دعاهای عیسی مریم

ای‌لطف ترا قاعده بر روزه گشایان مانند مسیحا ز فلک مایده دادن

(دیوان شمس)

متی: (ـ بخشش خدا) یکی از شاگردان مسیح است که همواره از شروع بعثت تا زمان صعود ملازم آن حضرت بوده است... از آن پس از حیات و خدمت وی اطلاعی نداریم... زمان تصنیف انجیل او معلوم نیست ولی در این مسأله که این انجیل قبل از اناجیل دیگر تصنیف شده است همه متفقند. ق ک/۷۸۲. متی حواری و مصنف انجیل منسوب به‌وی، از حواریان دوازده‌گانه که بنابر روایات در بین اقوام عبرانی به‌نشر دعوت پرداخت. وی بروفق روایات مربوط به کلیسای روم در حبشه به‌شهادت رسید، روایات دیگر محل شهادت وی را در پونتوس، یا ایران نقل کرده‌اند برای تفصیل رک:

Cross _ Liv / 890

مخران. یا دیر مخران: بارای قرشت بروزن یخدان دیر و کلیسائی است که معبد ترسایان باشد گویند بنا کننده آن مخران نام داشته و بنام او شهرت یافته.ب. اصل آن ظاهراً مخنار به‌معنی بلوط زار و بیشه بلوط است. ناحیه‌ایست در قفقاز بین دو شعبه از رود کور (ـ کر) در باب محل آن رجوع شود به‌رم/۱۶۰.

مرغ عیسی: شبپره را گویند که خفاش باشد و او مانند موش است که گویند سوراخ مقعد ندارد و می‌زاید از دهان یا ثقبه دیگر و بالش از پوست بود، گویند حضرت عیسی (ع) بدین صورت مرغی از گل ساخت و منفذ سفلی او را فراموش کرد به‌فرمان الهی حیات بهم رسانید و به‌پرید چندانکه از نظر غایب شد بیفتاد و بمرد پس حق سبحانه و تعالی شبیه آنرا خلق گردانید.ب. مرغ عیسی شب‌پره‌ایست که می‌گویند وقتی پاره‌ای گل بردست داشت چیزی براو خواند و نفس در و دمید مرغی شد و پرید (جواهر الاسرار/۳۸۹) و گویند که «از گل مرغی بکرد واز باد نفس عیسی جان بتن اندر آمدش و به‌پرید بی‌هیچ مؤنتی که بروی بود بفرمان ایزد تعالی، (مجمل‌التواریخ والقصص/۲۱۷) و اشاره به‌این داستان در قرآن‌مجیدآمده است: **انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیراً باذن الله.** (سوره آل‌عمران/۳). باری داستان مرغ عیسی در هیچیک از اناجیل اربعه مذکور نیست فقط در اپوکریفای متی فصل ۲۷ بدینگونه از آن داستان یاد شده است:

پس عیسی پاره‌ای از گل ولای گودال برگرفت و در پیش چشم همه خلق از آن دوازده گنجشک بساخت آن روز یوم سبت بود و باوی کودکان بسیار بودند چون یکی از جهودان دید که وی چنین کرد به‌یوسف گفت ای یوسف نمی‌بینی که‌عیسی کودک بروز سبت کار می‌کند که جایز نیست، او دوازده گنجشک با گل ساخته است آنگاه یوسف عیسی را ملامت کرد و گفت برای چه در روزسبت کار میکنی که جایز نیست؟ لیکن عیسی چون سخن یوسف را بشنید دستهای خویش را بهم زد و به‌گنجشک‌های خود گفت پرواز کنید، و بدین فرمان آنها به‌پرواز درآمدند و در حالیکه جمیع خلق آنجا بودند و می‌دیدند و می‌شنیدند عیسی به‌گنجشکها گفت: بروید و درهمه‌جا و همه نقاط جهان بپرید و زندگی کنید:

Sidersky, Origines ~ P. 144.

عیسی‌بن مریم بدان وقت که باز به‌بیت‌المقدس آمد، خدای عزوجل، او را فرمود که خلق را به‌خدای خوان و حجتهای خویش پیدا کن و او بیامد و خلق را به‌خدای خواند و مردمان او را گفتند چه حجت داری گفت حجت من آنست که من از گل مرغی بسازم و بدو اندر دمم و آن مرغ زنده‌گردد و اندر هوا بپرد به‌فرمان خدای عزوجل، گفتند که بکن و عیسی پاره‌ای گل برداشت و از آن مرغی بکرد و بدو اندر دمید و به‌فرمان خدای، عزوجل، زنده گشت و اندر هوا پرید: ترجمه تفسیرطبری، ج ۲، ص ۳۱ - ۴۳۰. قصص‌الانبیاء، ص ۳۷۳. کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۲۳-۱۲۲. مقایسه با قول ابن عربی:

روح من‌الله لا من غیره فلذا　　　احیی الموات فانشی الطیر من طین

(شرح قیصری، ۳۱۶)

چگونه کرد از گل مرغ عیسی　　　چگونه کرد شخص عازر احیا

(خاقانی)

مرقس: مصنف یکی از چهار انجیل بود... اوپسر آن‌مریمی بود که همواره حواریان درخانه او دراورشلیم جمع می‌شدند و احتمال هم می‌رود که در آنجا از پطرس در خصوص اعتقادات مسیحیه به‌تفصیل تعلیم یافته باشد لهذا پطرس او را فرزند خطاب می‌کند... ق ک /۲-۷۹۱ مرقس، مصنف انجیل منسوب به‌او، که پسر عم برناباس و مثل او مصاحب و رفیق راه پولس در بعضی از سفرهای تبلیغی

بود. بعدها با پولس و پطرس در روم بود و ظاهراً همانجا به‌تصنیف انجیل خویش پرداخت. وی بنابر بعضی روایات یکچند در ونیز ایتالیا به‌تعلیم و موعظه پرداخت، روایات دیگر حاکی از آنست که در اسکندریه به‌عنوان اسقف متولی امور نصاری بود. مقایسه شود با:

Cross _ Livingston, op, Cit / 874_5

مرقون: مرقـون بـروزن مجنون نـام یکـی از اصحاب مجوس است و او اصل را سه می‌داند نور و ظلمت و معدل جامع که سبب امتزاج و اختلال (ط- اختلاط) است. ب.

مرقیون: معروف به‌زندیق یـا مبتدع. وی بنابـر مشهور مـردی ثـروتمند از اهـل سینوپ در نواحی پونتوس و پسر اسقفی بود که وی را به‌جهت فساد عقیده یا اخلاق طرد کرده بود. وی در حدود سنه ۱۴۰م به‌روم آمد و به‌اصحاب کلیسای روم پیوست، چندی بعد قول خود را که شامل اعتقاد بدعت‌آمیز تلقی شد اظهار کرد و به‌آن سبب از کلیسا طرد و اخراج شد (۱۴۴) اما وی به‌نشر آن تعلیم پرداخت و به زودی در تمام قلمرو امپراطوری روم پیروان بسیار یافت. تعلیم وی متضمن آن بود که بشارت عیسی (= انجیل) منحصراً مبنی برالزام محبت است و با قانون (=شریعت) ارتباط ندارد. این قول لازمه‌اش رد و نفی تورات بود و پیروان وی به همین سبب از رعایت شریعت سرباز زدند و مدتها موجب وحشت و نفرت عـامه نصاری بودند. بعدها تعداد زیادی از پیروانش به‌آئین مانی گرائیدند و در حوزهٔ دیانت مانی جذب و حل شدند. آثار مرقیون تمام مفقود و نابود شده است مع هذا از ردود ترتولیان و دیگران می‌توان اصول عقاید وی را بدست آورد. برای تحقیق بیشتر در باب مرقیون از جمله رجوع شود به:

J. knox, *Marcion and the New Testament*, chicago 1942.

مریم: =مریم عمران، مادر عیسی مسیح، که وی را از قانتین (=قانتات) خوانده‌اند. باکره‌ای که مادر مسیح و از سبط یهودا و از نسل داود و خویش- الیصابات مادر یحیی تعمید دهنده می‌باشد که از سبط لاوی و نسل هارون بود. ق کم/۵-۷۹۴. نام‌مادر عیسی، کـه همچنین قبل از وی‌نام خواهر موسی و هارون هم بود (خروج ۱۵/ ۲۰. اعداد ۲۶/۵۹) در باب ریشه و اشتقاق آن حدس‌هایی اظهار شده است و هنوز در این باب اختلاف بسیار هست. تعداد دیگری ازمعاصران

عیسی نیز، این نام را داشته‌اند مقایسه شود با:

Bauer. *Encyclopedia of Biblical theology,* 2/556 seqq

مریم عمران نشد از قانتین　　　جز که به‌پرهیز برو برزنی

(ناصرخسرو)

مریم‌آبست (←مریم آبستن): حال مریم در حال آبستنی قول مشهور در نزد اکثر فرق مسیحی در باب آبستنی وی آنست که بدون وساطت شوی بود و درقرآن کریم در این باب اشارت به‌نفخ جبرئیل است. سوره مریم ۱۹:۱۹. **قال انما انا رسول ربك لاهب‌لك غلاماً زکیاً.**

کیست که از دمدمه روح‌قدس　　　حامله چون مریم آبست نیست

(مولوی)

گل آبستن باد مانند مریم　　　هزاران پسرزاد از چار مادر

(خاقانی)

مریم آستین: درباب آبستن‌شدن مریم از دمیدن روح، در بعضی‌روایات‌آمده است که «جبرئیل درآستین چپ مریم دمید» **قصص‌الانبیاء**، ص ۳٦٤ و بعد. باین مناسبت ذکرآستین مریم در اشعار بعضی از شعرا آمده است:

عصمة الدین شاه مریم آستین　　　کآستانش برجنان خواهم گزید

(خاقانی)

گرد جیش تو دردماغ ظفر　　　چون دم آستین مریم باد

(انوری)

روح‌الله از زآستی مریم آمده است　　　صد مریم است روح‌تر اندر آستین

(کمال‌اسماعیل)

مریم عذرا: که با وجود برداشتن حمل و آبستنی به‌عیسی بنابر مشهور همچنان بکر (←عذرا) باقی مانده‌بود. در اشعار گویندگان بدین نکته اشارات بسیار است،آبستنی مریم، حمل از روح یا جبرئیل تلقی می‌شود و نیز رجوع شود به‌عذرا.

آن عده‌دار بکرطلب کن که روح را　　　آبستنی به‌مریم عذرا برافکند

(خاقانی)

عجایبست درختانش بکر و آبستن　　　چومریمی که‌نه‌معشوقه و نه‌شو دارد

*

همه‌مریمان کامل همه بکرگشته حامل بنموده عارفان دل به‌جناب کبریائی

(دیوان‌شمس)

مهر دوشیزگی تمیمه او مهر تابنده در مشیمه او

(اوحدی)

مریم عور: اشارت است به‌عریانی مریم هنگام ملاقات جبرئیل با او که در بعضی روایات از جمله یک قصه مثنوی از آن یاد شده است و در شعر شعرا در بعضی‌موارد متضمن رمزی است از شاخ درخت انگور در ایام خزان و برگ‌ریزان.ب از جمله شواهد در معنی نخست:

عیسی خرد را کند تابش ماه دایگی مریم عور را کند برگ درخت معجری

مسیح: در عبری و سریانی ریشه دارد و بمعنی الممسوح بدهن الکهنوت والملک کما کانوا یفعلون باحبار بنی‌اسرائیل و ملوکهم وقال العرب غیر ذلک ــ عن‌شمر: ان المسیح دعی‌بذلک لبرکته ای لانه یسیح بالبرکة و قال الراغب: سمی عیسی بالمسیح لانه مسحت عنه القوه الذمیمه من‌الجهل و الشره و الحرص‌وسائرالاخلاق الذمیمه... و فی بعض الاقاویل المسیح من‌السیح لانه کان یسیح فی‌البراری و یذهب فی‌الارض فاینما ادرکه اللیل صف قدمیه و صلی حتی الصباح. تاج‌العروس و همه این آراء ضعیف است و صواب آنست که مسیح از مسح آمده است. مقایسه شود باکشف‌الاسرار: قیل لانه کان ماسحاً للارض بسیاحته منها، ج ۲، ص۱۱۹. خداوند ما عیسی به‌مسیح ملقب گشته است زیرا که از برای خدمت و فدا معین و قرارداده شده است ق‌ک/۸۰۶. در اشعار فارسی لفظ مسیح درنام عیسی بکثرت بکاررفته است:

باد دراو دم چو مسیح ازدماغ بازرهان روغن خود زین چراغ

(نظامی)

خوانچه‌هاشان چون خلیل از نار گل برخاسته

جرعه‌هاشان چون‌مسیح از خاک جان انگیخته

(خاقانی)

عیسی روزگاری سیاح باش درشب درآب‌ودرگل ای‌جان تاهمچوخربخسبی

(دیوان شمس)

هم چراغ صد هزاران ظلمتی — هم مسیح صد هزاران مرده‌ای

(دیوان شمس)

مسیحا: (=مسیح)

مسیحا گفت خواهم زی پدر شد — جهانی زین سخن زیر و زبر شد

(ناصرخسرو)

صد لطف ترا قاعده بر روزه گشایان — مانند مسیحا ز فلک مائده دادن

(مولوی)

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید — دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

(حافظ)

در آسمان نه عجب گر بگفتهٔ حافظ — سرود زهره برقص آورد مسیحا را

(حافظ)

گر روی پاک ومجرد چومسیحا بفلک — از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو

(حافظ)

چو عیسی تا توانی خفت بی‌جفت — مده نقد تجرد را ز کف مفت

(جامی)

مسیحای مجرد: عیسی خود زاهد انبیاء بود (التصفیه، ص۶۳) مولوی در فیه‌مافیه عیسی را مجاهد خلوت و شهوت ناراندن می‌داند.

مسیحای مجرد را برازد — که با خورشید سازد هم وثاقی

مسیح‌پرست: رجوع شود به مسیح: عیسوی، نصرانی و ترسا عنوان پیروان عیسای مسیح در بین مسلمین.

مسیح‌جان:

دگر سه چارقدح ازمسیح جان خوردی — ز آسمان چهارم چرا گذر نکنی

(مولوی)

مسیح دم: رک مسیح نفس.

مسیح نفس: آنکه نفس وی خاصیت جان بخشی دارد و ازین حیث به عیسای مسیح می‌ماند. رجوع شود به‌عیسی نفسی.

هوا مسیح نفس گشت و باغ نافه‌گشای — درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

(حافظ)

مژده ایدل که مسیحا نفسی می‌آید / که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید
(حافظ)

مسیحی: مومنین اول دفعه در انطاکیه مسیحی خوانده شدند... یعنی در سال ۴۲ یا ۴۳ میلادی و از قرار معلوم این لقب در بدو امر دلالت بر ضعف و سستی می‌نموده... و چون اغریباس پولس را گفت: «کم مانده است که مرا هم مسیحی کنی»... مقصودش این بود که قوت دلیل و برهان تو بحدیست که من می‌خواهم راضی شوم عیب و عار اسم مسیحیت را بر خود گیرم و لقب مسیحی بودن بدو معنی بود اول اقرار بدین مسیح و دوم ایمان آوردن به آن ق ک /۸۰۸.

مطران: مرتبه‌ای عالی از مناصب روحانی کلیسا. مقایسه شود با اسقف؛ عنوان اسقفی که قلمرو قدرت او محدود به حوزه تحت مباشرت او نیست بلکه بر تمام ولایتی که حوزه او بدان وابسته است نظارت دارد. تشکیلات کلیسای اولیه روم بر وفق الگوی تشکیلات اداری حکومت بوده است و به همین جهت مناصب روحانی مسیحی غالباً با اقتضای تقسیمات اداری توافق داشت، در هر شهر اسقف بر اعمال کشیشان و احوال امت ناظر بود و در هر ولایت مطران بر اعمال و احوال اسقفان نظارت می کرد.

به بین بزم عیدی چو ایوان قیصر / که چنگش سیه پوش مطران نماید
(خاقانی)

معجز عیسوی: ر ک معجزه مسیح.

یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم می کشت / معجز عیسویت در لب شکرخا بود
(حافظ)

معجزهٔ مسیح: با زای نقطه‌دار کنایه از مائده باشد که از آسمان به‌جهت عیسی و مریم نازل شد و مرده زنده کردن عیسی را نیز گویند. ب. در مورد مرده زنده کردن وی مقایسه شود با همین فصل کلمه عازر. در باب معجزات عیسی که غیر از احیاء مردگان شامل شفا دادن ابرصان و کوران نیز بود، در قرآن کریم (۳/۴۹) نیز اشارت هست. برای تفصیل رجوع شود ازجمله به: کشف‌الاسرار ۳/۱۲۳ مقایسه شود با قصص‌الانبیاء /۳۷۴، ترجمه تفسیرطبری ۲/ ۴۳۱ و تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸۹، ۹۴.

چو در نیستی زد دم چند عیسی تن بی روان از دمش با روان شد
(سنائی)

عیسی عصری که ازانفاس روحانیت هست مردگان آز و معلولان غفلت را شفا
(سنائی)

شمشیر زبانم از فصیحی دارد سر معجز مسیحی
(نظامی)

طبیبی بلکه تو عیسی وقتی سرو ما را چنین بیمار مگذار

*

چشم تو برگشاید هر دم هزار چشم زیرا مسیح وار خدا قدرتش بداد

*

آن طبله عیسی بد میراث طبیبان شد تریاق درو یابی گر زهر اجل خواری
(دیوان شمس)

معمدان: تعمیددهنده= تعمید: لغت و عنوان یحیی‌بن زکریا که در رود اردن تائبان را تعمید می‌داد. رك: یحیی تعمیددهنده.

معمودیه: آبی که‌عیسویان کودکان‌خودرا در آن غسل تعمید می‌دهند. ←ماءالعماد. منوچهری می‌گوید:

چون‌صبح صادق بردمد میر مرا اوبی‌دهد جامی بدستش برنهد چون‌چشمهٔ معمودیه

ملکا (=ملکائی): به‌فتح اول بر وزن ترسا، نام مردی بود مجتهد و صاحب مذهب ترسایان و فقیه ملت ایشان او را ملوکا هم می‌گویند و بلغت زند و پا زند، پادشاه را گویند. ب. ملکائی فقط بمعنی ملکی و پادشاهی است و از نام شخصی که آن فرقه از مسیحیه باشد مشتق نیست. بیرونی در آثارالباقیه، ص ۲۸۸ می‌گوید که ملکائیه[1] را از آنجهت بدین نام خوانده‌اند که ملک روم بر مذهب و سیره آنهاست. رم/ ۱۶۲. ملکائیه منسوب به‌ملکا یا Mâlkaya (= ملکی، شاهانه) عنوان کسانی از نصارای شام و مصر که قول به‌وحدت طبیعت در تقریر یعقوبیه را نپذیرفتند و به‌رأی شورای کالسدون و مذهب‌مقبول امپراطور(=ملکا) بیزانس وفادار

---

1. Melechites

ماندند. بقایای آنها در انطاکیه، بیت‌المقدس و اسکندریه غالباً طریقهٔ اورتدکس دارند.

Cross _ Livingston. *The Oxford Dictionary* / 899

ملوکا: بفتح اول و کاف بالف کشیده بر وزن صبورا بمعنی ملکا است که مجتهد و فقیه و صاحب مذهب ترسایان باشد. ب.

مناره: بعضی آن را از نور گرفته‌اند مثل مسرحه و بعضی از نار. ریشه سریانی آن نیز از معنی نار مشتق است مسلمین غالباً آن را درباره مئذنه بکار می‌برند اما این کلمه قبل از عهد اسلام در شعر امرؤالقیس بمعنی مصباح که راهبان شبها در بالای کوهها برمی‌افروختند آمده:

تضیئی الظلام بالعشاء کانها منارة ممسی راهب متبتل

مناره را نخست در کنیسه‌ها می‌افروخته‌اند سپس نام را مجازاً برصومعه و مقام‌عبادت راهبان اطلاق کرده‌اند. در اغانی (۲۰: ۸۵) مناره و صومعه بمعنی واحد آمده است. صوامع راهبان غالباً بلند و مرتفع بوده و آثاری که از آنها در شمال سوریه و بین‌النهرین کشف شده شاهد این امر است و غالباً شبیه میلهایی بوده که برجهای مستدیر یا مربع بر فراز آنها می‌ساخته‌اند. اسلام وقتی پدید آمد مناره‌هائی بشکل این صوامع و بروج ساخت.

مولو: به‌ضم اول و لام ساکن و واو، شاخ آهوئی باشد که قلندران و جوکیان هندوستان نوازند و بعضی گویند نیی باشد که کشیشان در کلیسا نوازند و بعضی دیگر گویند سولو، زنگی و حلقهٔ چندی است از آهن که زاهدان ترسا در درون دیر نوازند و حلقه‌های آهن را جنبانند و ناقوس را نیز گفته‌اند. ب.

مرا بینند اندر کنج غاری شده مولوزن و پوشیده چوخا

(خاقانی)

مونوفیزیت[1] **(=وحدت طبیعت):** قول به‌آنکه در وجود مسیح، بعد از تجسد فقط یک طبیعت که عبارت از طبیعت الهی (= لاهوت) باشد وجود داشت و طبیعت انسانی در وی نبود. این قول در مقابل اعتقاد عامه نصاری (= ارتودوکس) بود که اعلام می‌کرد بعد از تجسد در وجود عیسی هر دو طبیعت الهی و انسانی

1. Monophysite

(= لاهوت و ناسوت) وجود داشت و این قول اخیر به‌عنوان دوئوفیزیت[1] (= ثنویت در طبیعت) تعبیر می‌شد. قول به‌وحدت طبیعت بعد از شورای کالسدون (۴۵۱) که صریحاً اعتقاد به‌ثنویت در طبیعت عیسی را تأیید کرد به‌وجود آمد.

در بین نخستین قایلان آن یوتیکس[2] (وفات ۴۵۴) و یعقوب بردیوس اینجا قابل ذکر است که فرقه یعقوبی منسوب بدوست کلیسای قبطی در مصر، کلیسای حبشی و کلیسای ارمنی نیز مبنی بر قول به‌وحدت طبیعت است. برای اطلاع بیشتر رک:

Frend,W/H.C *the Rise of the Monophysite movement* ‘Cambridge 1972

میلاد: رجوع کنید به یلدا.

ناجرمك: ناجرمک به‌ضم جیم وسکون رای بی‌نقطه و فتح میم و کاف ساکن بمعنی در بتکده و بتخانه نشستن باشد و بعضی گویند نام زاهدی است ترسا و نام معبد ترسایان هم هست. ب. در باب ناجرمکی که در قصیدهٔ حبسیه خاقانی ذکر آن آمده‌است تاکنون هیچگونه تعبیر و تفسیر مقنعی اظهار نشده است. شاید ناجرمکی منسوب به‌یک ناحیهٔ اسقفی واقع درحوزه کرکوك باشد. به‌احتمال قوی‌تر ناجرمکی باید مأخوذ از لفظ ناك ارمك وی باشد که مقر تابستانی پادشاهان بقراطی در گرجستان بود. رم/ ۱۶۱-۱۶۰.

من و ناجرمکی و دیر مخران در بقراطیانم جا و ملجا

(خاقانی)

ناسوت: عالم و طبیعت انسانی مقابل لاهوت. رجوع شود به همین کلمه.

محرم لاهوت ما ناسوت باد آفرین بر دست و بر بازوت باد

ناصره[3]**:** قریه‌ای در بلدهٔ جلیل[4] که موطن مریم و یوسف نجار بود و عیسی تا اوان اظهار دعوت در آنجا زیست. ذکر آن جز در عهد جدید نیست. شهر زیارتگاه زائران مسیحی است اما اکثر اماکن قدیم آن، بدان سبب که در طول ایام صدمه دیده است تجدید بنا شده است. عیسی را به‌سبب انتساب به‌این شهر عیسی ناصری خوانده‌اند. نسبت ناصری در باب قدماء پیروان عیسی (اعمال ۲۴/۵) هم مذکوراست.

ناقوس: ساز نماز نصاری است و آن درائی است بزرگ که در وقت نماز آنرا حرکت

---

1. Dyophysite 2. Eutyches 3. Nazarett 4. Galilea

دهند تا بآواز آن خلق آگاه شوند. ب. منتخب جواهرالاسرار ضمیمه اشعةاللمعات، ص ۳۸۹، ناقوس... درقدیم پاره چوب درازی بوده است که چوب کوتاه دیگری به‌نام «وبیل» را بر آن می‌نواخته‌اند و بعدها آن پاره چوب دراز را به‌پاره مس تبدیل کرده‌اند و رفته‌رفته آن‌را به هیئت نیم‌مخروطی درآورده‌اند... ت ت/ ۱۸۳ زنگ بزرگ که نصاری در کلیسا برای اعلام نماز به‌صدا درمی‌آورند. قطعه چوبی بزرگ که با عصائی به‌نام وبیل برآن کوبند Desmaisons, Dictionnaire IV/16, 188

آنجا که بود نعره ناقوس رومیان ... اکنون خروش و ناله الله اکبر است

(معزی)

بیعه در بیعتش میان بسته ... زانکه ناقوس را زبان بسته

(اوحدی)

صرف‌دعوی‌در میان باطلان دارد رواج ... هست‌در بتخانه گلبانگ دگر ناقوس‌را

(صائب)

نخل مریم: اشارت به‌شاخه نخلی است که به‌موجب قرآن مریم هنگام درد زه از آن بفرمان الهی رطب چید: **و هزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطباً جنیا**

من نخلم و تو مریم من عازرم توعیسی ... نخل ازتوگشت‌تازه‌جان ازتو یافت عازر

(خاقانی)

زین روی چون کرامت مریم بباغ عمر ... از نخل خشک خوشه خرما برآورم

(خاقانی)

آن مریم دردمند یابد ... تازه رطب تر جنی را

*

از آن خرما که مریم را ندا کرد ... کلی و اشربی و قری عینا

*

همچو مریم سوی خرما بن رویم ... زانکه خرمائی ندارد شاخ بید

*

نزدیک مریم بی‌سبب هنگام آن درد و تعب

از شاخ خشک بی‌رطب هر لحظه خرما می کشی

(دیوان شمس مولوی)

نسطور: با طای حطی بروزن فغفور نام صاحب مذهب و فقیه و مجتهد ترسایان

است. ب. نسطور (یوس) بنیانگذار مذهب نسطوریه (وفات ۴۵۱) که قایل به ثنویت در طبیعت عیسی بود اما برخلاف اعتقاد عامه که معتقد بودند عیسی در تجسد شخص واحد است بادو طبیعت مجزی —لاهوت و ناسوت— وی قایل شد باینکه عیسی در تجسد خویش نه فقط‌دوطبیعت دارد بلکه دو شخص مجزی است در وجود واحد. وی در انطاکیه به‌تعلیم و موعظه پرداخت و در قسطنطنیه به مرتبهٔ زعامت رسید اما بـه دنبال مشاجـرات مربـوط به‌عقاید در شورای افسوس (۴۳۱) محکوم شد و به‌انطاکیه فرستاده شد، اما چندی بعد (۴۳۶) به‌مصر تبعید شد و هم آنجا وفات یافت.

نسطور دیـد آیـت مسطـور در دل او　　　گفت‌ازحواریان چوتوحق‌پروری ندارم

(خاقانی)

نسطوری: بروزن مستوری بمعنی ترسائی باشد. ب. رك نسطور.

نطق عیسی: مطابق روایت قران کریم عیسی در گهواره سخن گفت. سوره مـریـم ۱۹/ ۳۱-۲۹ و نطق عیسی گاه در معنی دعا و کلماتی است که وی بوسیله آن مردگان را زنده می کرد و بیماران را شفا می‌داد.

خاموش باش اگرچه به‌بشرای احمدی　　　همچون مسیح ناطق طفل گواره‌ایم

*

جان همچو مسیح است به‌گهواره قالب　　　آن مریم بند نده گهواره ماکو

*

اندرخم طغرای کن نوگشت این‌چرخ کهن

عیسی درآمد در سخن بربسته در گهواره‌ای

(دیوان‌شمس)

هنر چه‌عرض کنم با جماعتی که زجهل　　　ز بانگ خر نشناسند نطق عیسی را

(ظهیر)

چه بـود آن نطق عیسی گـاه زادن　　　چه بود آن صوم مریم وقت اصغا

(خاقانی)

نفحهٔ روح: کنایه از دمی باشد که جبرئیل درآستین مریم مادرعیسی‌علیه‌السلام دمیده بود. ب. قرآن کریم سورهٔ مریم(۱۹:۱۷)« **فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا**

سویا، اهل تفسیر آورده‌اند که چون مریم آواز جبرئیل بشنید پرده بر خویشتن افکند **طرحت علیها جلبابها** جبرئیل آستین وی بگرفت و در جیب جامه وی بدمید **اخذها بکمیها فنفخها فی جیب درعها** تفسیر طبری، ج ۱۶، ص ۴۲. رم/ ۱۶۵

شاخ چو مریم از صفت کودک شش مهه به‌پر

کرده بسان مریمش نفحه روح، شوهری

(خاقانی)

نقش عیسی: اشاره به‌تصاویری است که در کلیساهای مسیحی از عیسی وجود داشته است و دارد:

نقش عیسی جست خواهی راه کن سوی فلک

نقش عیسی در نگارستان رهبان کن رها

هاون‌عیسی: اشاره به‌شفابخشی بیماران است از جانب عیسی بدون توسل به‌دارو و عقاقیر که در اینجا لفظ هاون متضمن اشارت به‌رسم تهیه عقاقیر در نزد عطاران و پزشکان عصر بوده است. خاقانی به‌این نکته اشاره کرده است که شفابخشی عیسی برخلاف آنچه نزد پزشکان و عطاران رسم است در گرو هاون کوبی و عقاقیرسازی نبود.

نه عیسی را عقاقیر است و هاون

(خاقانی)

چو عیسی هر که دارد تو تیائی ز هر بیخی کند دارو گیائی

(نظامی)

هیکل: با کاف فارسی بر وزن صیقل، بتخانه را گویند و هر بنائی که عظیم و رفیع باشد و بمعنی صورت و تنه، هم هست و هر حیوانی را نیز گویند که گنده و ضخیم و جسیم باشد و بمعنی تعویذ و دعا و بازوبند و حمائل مشهور است. ب. هیکل صدر بیعه است و جائی است که نماز برپا می‌دارند و این لفظ در عبری و آرامی برای بنای عبادت می‌آید و در عربی هیکل بناء عظیم و هر چیز بزرگ را گویند. تبریزی در شرح‌حماسه گوید: الهیکل: اصله فی‌البناء ص ۹۰۲. در **المخصص** گوید: (۱۳: ۱۰۴) «الهیکل بیت‌النصاری فیه صورة مریم علیه‌السلام... وربما سمی

به‌دیرهم» و در لسان‌العرب (۱٤: ۲۲۰) الهیکل بیت‌النصاری فیه صورة مریم و عیسی.». هیکل در شعر فارسی گاه بمعنی مطلق پرستشگاه، حتی معابد مجوس و بودائیان بکار رفته است. دقیقی گوید:

بدان خانه شد شاه یزدان پرست فرود آمد از اسب و هیکل ببست.

ت ت/ ۱۸۵

مقصود از هیکل در بیشتر مواضع از کتاب مقدس هیکل اورشلیم است که بر کوه موریا بنا شده بود و شباهت بچادر جماعت می‌داشت. در کتاب مقدس سه هیکل مذکور است: ۱ــ هیکل سلیمان... که ٤۲٤ سال برپا بود. ۲ــ زروبابل، پس از اینکه کوروش اسرای یهود را آزادی داد و به‌اورشلیم مراجعت کردند (در سال ۵۳ قبل از میلاد) این هیکل را بنا نمودند. ۳ــ هیکل هیرودیس، هیرودیس اعظم . ۲ سال قبل از میلاد آنرا بنا نمود. ق ک/ ۳۳-۹۳۱ .

یحیی: یحیی تعمیددهنده (متی ۳: ۱) که از نسل فرقه کهنه و پدرش زکریا از از دسته ابیا و مادرش الیصابات از دختران هارون بود... ولادت وی ششماه قبل از مسیح بود... چون سنش به‌سی سالگی رسید شروع به‌بشارت در بیابان یهودیه نمود و مردم را به‌توبه... دعوت می‌فرمود و تعمید می‌داد... بسیاری وی را مسیح پنداشتند ولی خودش این خیال را از ذهن مردم بیرون کرد بشارت به‌مسیح همی داد (لوقا ۳: ۱۵-۱۷) ق ک/ ۹٤۵. درباره گریان بودن یحیی در فیه ما فیه چنین آمده است: عیسی‌علیه‌السلام بسیار خندیدی یحیی‌علیه‌السلام بسیار گریستی، یحیی به‌عیسی گفت که تو از مکرهای دقیق قوی ایمن شدی که چنین می‌خندی عیسی گفت که تو از عنایتها و لطفهای دقیق غریب حق قوی غافل شدی که چنین می‌گریی ولیی از اولیای حق در این ماجرا حاضر بود از حق پرسید: ازین هردو که را مقام عالی‌تراست جواب گفت **احسنهم بی ظنا یعنی انا عند ظن عبدی بی.** من آنجاام که ظن بنده من است به‌هر بنده مرا خیالی است و صورتی است هرچه او مرا خیال کند من آنجا باشم. فیه ما فیه، ص۹٤-۸٤ در مقالات شمس تبریزی آمده است؛ یحیی را علیه‌السلام در قرآن ولی خواند، قوی گرینده بود. ص ۸٤ یحیی تعمیددهنده که مژده ولادت وی به‌زکریا به‌وسیله فرشته‌ای اعلام شد (لوقا ۱/ ۲۰/ ۱۳)، وی درحدود ۲۷ ق م در کرانهٔ اردن به‌تبلیغ و دعوت پرداخت،

مستمعان را به‌توبه و تعمید دعوت کرد و قرب ملکوت خدا را بشارت داد، عده کثیری به‌وی گرویدند و حتی‌عیسی‌مسیح نیز از وی تعمید پذیرفت. اظهار مخالفت وی با هرود آنتیپاس و ازدواج وی، موجب حبس و سپس قتل وی گشت (متی ۱۴/۱۲-۱) بیست سال بعد از قتل نفوذ وی هنوز قابل ملاحظه بود (اعمال رسولان ۱۸/۲۵، ۱۹/۷-۱)، مندائیان که ظاهراً با بعضی از پیروان وی ارتباط داشته‌اند نسبت به‌وی تکریم دارند. رك: طبری، طبع دخویه، فهرست، بیرونی، الآثارالباقیه/ ۳۰۱-۲۹۷. برای احوال وی در روایات مسیحی رك:

W. Wink, John the Baptist in the Gospel tradition 1968

برای تفصیل بیشتر درباب مآخذ اسلامی مقایسه شود با:

Handworterbuch des Islam, 1941 / 805.

یعقوب: بفتح یای حطی و سکون عین بی‌نقطه و قاف بواو کشیده و بای ابجد زده، نام پیغمبری بود مشهور و نام مردی بوده صاحب مذهب و مجتهد نصاری و کبک نر را نیز گفته‌اند که جفت کبک ماده باشد. ب. نام برادر عیسی (مرقس ۶/۳) و پسر یوسف نجار که شوی مادر عیسی بود. وی بنابر مشهور، در اوایل حال، بعد از عیسی، همراه با پطرس، رهبر روحانی نصارای بیت‌المقدس بود و بعد از عزیمت پطرس از بیت‌المقدس وی اسقف آن شهر بود و او را غالباً با عنوان یعقوب عادل می‌خواندند. بعضی روایات نیز از وی در شمار حواریان عیسی یاد کرده‌اند، گویند درسال ۶۲ م به‌حکم شورای مذهبی یهود (= سنهدرین) مقتول شد. درباب وی و برادران دیگرش که شامل یوسف، شمعون، و یهوداست، اشارات در روایات عهد جدید بسیار است و هرچند نزد بعضی از قدما مثل ترتولیان وی و برادرانش اولاد مریم تلقی شده‌اند بعدها مسأله استمرار بکارت در مریم، در باب ارتباط واقعی آنها با عیسی مباحث کلامی به وجود آورد. برای اجمال مسأله رجوع شود به: Cross_Livingston op. Cit. /723 . **یعقوب** معروف به یعقوب بردایی (وفات ۵۷۸ م) Baradaeus (= مرقع پوش) مؤسس فرقهٔ یعقوبی بود از فرقه‌های مذهبی نصاری. وی در صومعه‌ای نزدیک نصیبین پرورش یافت. در جوانی به‌قسطنطنیه رفت و آنجا قول به‌وحدت طبیعت مسیح را تبلیغ نمود ۵۲۸. پانزده سال آنجا تحت حمایت ملکه در صومعه‌ای به‌سر برد سرانجام

به‌عنوان اسقف ادسا (ح ۵٤۲) مأمور شد، قول به‌وحدت طبیعت عیسی قبل از وی و همراه با اعتراض قایلان آن بر تصمیم شورای کالسدون (٤۵۱) اظهار شد اما سعی وی در نشر آن سبب شد که فرقهٔ مزبور به‌وی منسوب گردد. یعقوب با لباس اهل فقر، در تمام سالهای آخر عمر، از مصر تا نواحی فرات، به‌نشر این تعلیم پرداخت و به‌سبب آنکه لباس مرقع می‌پوشید و بدین وسیله خود را از مظنهٔ تعقیب و آزار مخالفان در امان می‌داشت، به‌عنوان مرقع‌پوش معروف شد (= بردائوس). Cross _ Livingston op. Cit. / 720.

یعقوبیه: مذهب نصارای سوریه معتقد به‌وحدت‌طبیعت که رای شورای کالسدون (٤۵۱) را در باب شخص عیسی‌رد کردند. نام آنها منسوب به یعقوب بردائوس[1] بود که بسعی او مذهب یعقوبی آئین کلیسای سوریه شد. تعذیب و نکال پیروان وی از جانب امپراطور بیزانس موجب بازگشت آنها به آئین ملکائی (= ارتدکس) نشد حتی گرایش اکثر آنها به‌اسلام، موجب ضعف و فتورالهیات آنها نگشت فقط با غلبه مغول تدریجاً انحطاط درطریقه آنها آغاز شد رك

B. Spuler, Die West Syrische~Kirche unter dem islam. in Saeculum IX, 1958.

یلدا: نمونه یک شب دراز و تاریک است سعدی آنرا بهیکل زنگی درازی تشبیه می کنند. نظیر چنین شباهتی وجود کلمه دخیل مزبور را در زبان روسی تعیین می کند Da Slovar 1890 . بیرونی در آثارالباقیه، ص ۲۲۰ می گوید که مسیح در بیست‌وپنجم کانون اول (ماه دسامبر) در لیله سه‌شنبه (یعنی شبی که فردای آن سه‌شنبه باشد) بدنیا آمد. رم/ ۱۵۰۸. ابوریحان بیرونی یلدا را همان میلاد می‌داند که از لفظ سریانی بمعنی میلاد گرفته شده است آثارالباقیه/ ۳۹۳. درازترین شب زمستان که مولد عیسی یا مقرون با ولادت اوست ازین رو، وی را شعرا همچون ملازم عیسی ذکر کرده‌اند و ظاهراً به‌سبب طرز تلمیح مذکور، در یک شعر سنائی بعضی مؤلفان پنداشته‌اند که «از ملازمان عیسی علیه‌السلام» باشد.

Desmaisons, j _ j _ h. Dictionnaire Persan_francais 1914 Vol IV 381.

---

1. J. Baradaeus

به‌صاحب دولتی پیوند اگر نانی همی جوئی
که از یک چاکری عیسی چنان معروف شد یلدا
(سنائی)

به‌ظلمت شب یلدای عیسی مریم   بحرمت ید بیضای موسی عمران
(جمال‌الدین)

یوحنا: (= انعام توفیقی خدا) لفظ یونانی یوحانان است... او حواری و مصنف انجیل و پسر زبدی و سالومه بود... هنگامی که مسیح بدست یهود گرفتار شد او بود که در هنگام صلیب نمودن مسیح حاضر بود. این مطلب را چنانکه خود عیناً مشاهده نمود می‌نگارد. یوحنا ۱۹:۳۵، او در سال سوم سلطنت تریجان یعنی سال صدم میلادی موافق قول ایفینیوس درسن ۹۴ سالگی در افسس بدرود جهان گفت و در حوالی همان شهر مدفون گردید. ق ك/ ۹۶۶. یوحنای رسول، که بر وفق روایات قوم مؤلف انجیل چهارم و سه رسالهٔ عهد جدید محسوبست، با برادر خود یعقوب قدیس و همچنین پطرس قدیس جزو معدود شاگردانی بود که شاهد تعدادی از آخرین غرایب و معجزات مسیح شدند. در رسالهٔ اعمال (۳/۱، ۱۱) چندین بار از وی، به‌عنوان مصاحب و همراه پطروس قدیس یاد می‌شود که بر وفق آن همراه وی محبوس شد و هم به‌مجمع کاهنان (سنهدرین) یهود فرا خوانده شد ٤(۱-۲۱). بعدها به‌همراه پطرس به‌سامریه اعزام گردید تا روح‌قدس را به نوگرویدگان القاء کند (۸/٤۱ ~) جزئیات احوال و صحت انتساب انجیل چهارم به‌وی، محل بحث است برای تفصیل احوالش رك:

F. M. Braun, o, p. Jean le Theologien Dans L'Eglise ancienne, 1959.

یوسف: شوی مریم باکره که نجار بود (متی ۱۳: ۵۵) و عیسی نیز به همین حرفه مشغول شد تا وقتیکه مبعوث به پیغمبری گردید... و در حق یوسف مکتوب است که پرهیزگار بود ق‌ك/۹۶۹ یوسف قدیس، شوهر و نامزد مریم عذرا بود که عیسی، در ناصره، لااقل تا دوازده سالگی در خانه او بزرگ شد. وی یهودیی پارسا، از اعقاب داود بود اما تمکنی نداشت و به‌شغل نجاری سر می‌کرد. برای تفصیل احوال وی رك:

Cross_Livingston / 737_8.

۲۲

پایان: نتیجه

ادبیات ایران از آغاز پیدایش شعر دری در انواع صورتهایش از غنائی، حماسی، اخلاقی، و عرفانی، شامل اشارتهائی به‌بنیادهای مسیحیت، و تلمیحاتی به‌افسانه‌های راجع به‌احوال قدیسان، شهیدان، و زهاد مسیحی می‌باشد که هرچند در این میان آنچه مخصوصاً مأخوذ از قرآن و ادبیات قرآنی (از جمله تفسیرها) است، مسیحیت را در رابطه با محیط عربی‌جزیرة‌العرب و یمن و شام و احیاناً حبشه ومخصوصاً در قرن ششم و هفتم میلادی تصویر می‌کند غالباً هم با ادبیات آپوکریف انجیلی مربوط می‌نماید و احیاناً در آنچه به‌مسألهٔ تثلیث و توحید مربوط است متضمن لحن مناقشه‌ای به‌نظر می‌رسد، و به‌هرحال یک میراث اسلامی در مجموع ادبیات فارسی دری محسوبست. اما تمام آنچه در ادبیات اسلامی ایران از بنیادهای مسیحی و از احوال مسیحیت منعکس است، منحصر به‌این میراث اسلامی نیست. سابقه مسیحیت در ایران پیش از اسلام که ظاهراً به‌عهد اشکانیان می‌رسد و وجود جماعات و اتباع مسیحی —مخصوصاً نسطوری— در داخل قلمرو ایران که حتی در دوره ساسانیان باوجود تعقیب و آزار، غالباً در نواحی مختلف کشور دارای تشکیلات کلیسائی و رؤسا و رهبران روحانی مستقل بوده‌اند عامل عمده‌ای در آمادگی زمینه برای انعکاس پاره‌ای سنت‌ها و بنیادهای مسیحی در ادبیات فارسی دری از همان آغاز پیدایش آن در قرون نخستین اسلامی بوده است.

به هر حال این دوگانگی که درمورد مآخذ تأثیر مسیحیت در ادبیات فارسی دری مشهود است (ـ مأخذ قرآنی و اسلامی، مأخذ مربوط به‌سابقه مسیحیت در

ایران قبل از اسلام) در مجموعه لغات مربوط به آن در زبان شعر دری تأثیر خود را باقی گذاشته است. از اینجا است که تعدادی از لغات و تعبیرات این مجموعه در عین آنکه مربوط به مسیحیت است میراث تأثیر قرآنی محسوبست و بعضی از آنها هم که شاید از طریق شعر مسیحی عربی وارد ادبیات فارسی شده باشد به همان تأثیر ادبیات قرآنی ملحق می‌شود و درواقع مسیحیت عربی رایج درسوریه و حجاز و عراق را که با آنچه‌درقرآن راجع به‌مسیحیت‌آمده است مرتبط به‌نظر می‌رسد منعکس می‌کند و در شعر و ادب فارسی تا حدی نمونه نفوذ ادبیات عربی در فارسی به‌شمار می‌آید. معهذا تعدادی الفاظ و تعبیرات هم در این مجموعهٔ لغات وجود دارد که بطور بلاواسطه در دوره اسلامی یا قبل از آن، از طریق نقل میراث روابط گذشتهٔ ماقبل اسلامی، یا از راه ارتباط و تماس با مسیحیت و با مسیحی‌های ساکن در ایران و در دنبال تبلیغ و مناقشه مستقیم با مسیحیت یا مع‌الواسطه نفوذهای گنوسی و مانوی در قرون نخستین اسلامی و یک دو قرن قبل از آن، وارد زبان و فرهنگ فارسی دری شده است و باتوجه به‌موضع متغیر جماعات و اتباع مسیحی در ایران ساسانی و بعد ساسانی، نشانه‌هائی که از برخورد بین مسیحیت با آئین رسمی مزدیسنائی درقلمرو ایران، در آثاری مانند دینکرت و شکندگمانیک و چار، انعکاس دارد نحوهٔ انتقال پاره‌ای تعبیرات و اصطلاحات مسیحیت را از دوران قبل از اسلام ایران به‌قرون نخستین اسلامی آن نشان می‌دهد. هرچند در بعضی تألیفات این عصر مثل بیان‌الادیان و تبصرة‌العوام که متعلق به‌دوره‌ای متأخرتر از آنست صبغه مناقشه بر ضد مسیحیت پیداست، روی‌هم رفته در دوره بین عهد سامانی و سلجوقی، مسیحیت در ایران مواجه با مخالفت و تعصب شدید به‌نظر نمی‌آید[۱].

با آنکه در طول جنگهای صلیبی (عهد سلاجقه و مغول)، ایران بطور مستقیم معروض تهدید واقع نشد، نفرت از غلبه فرنگان بر سرزمین قدس در قصیده ابوالمظفر ابیوردی، شاعر عربی‌گوی خراسان [۲] انعکاس دارد، غزالی هم در تحفة‌الملوك با همین لحن تأثر و ناخرسندی از آن یاد می‌کند [۳] و اشارات تحقیرآمیز نظامی گنجوی به «فرنگ فلسطین» در اسکندرنامه [٤] و نیز آنچه در حکایت سعدی در گلستان [٥] در باب غلبه فرنگ بر نواحی قدس آمده است از

احساس تحقیر و ناخرسندی نسبت به‌آنها خالی‌نیست، و به هرحال تأثیر این جنگها را در تبدیل نسبی موضع تسامح مسلمین نسبت به‌مسیحی‌ها، که قبل از آن در قرون نخستین اسلامی آنها را به چشم اهل ذمه و تحت‌الحمایه مسلمین نگریسته‌اند توجیه می‌کند.

در دورهٔ مغول به‌رغم روابط نزدیک ایلخانان قبل از غازان، با مسیحی‌های شرقی و غربی که چندی فکر اتحاد آنها را با مغول و بر ضد اسلام در روم و نزد پادشاهان صلیبی غرب هم تقویت کرد [٦] باز تعصب ضدمسیحی در آثار ادبی ایران چندان مشهود نشد و حتی یک ترجمه مجموعه تلفیقی اناجیل اربعه موسوم به‌دیاتسارون نیز که در عهد گیخاتو ایلخان مغول به زبان فارسی در وجود آمد [٧] خود از همین تسامح نسبی معمول در عهد مغول در بین مسلمین حاکی بنظر می‌رسد و متن موجود چاپ شدهٔ آن درعین‌حال از کثرت نسبی «عماده‌داران (= تعمیدشدگان) از نساطره و ارمن و غیره» در بلاد مختلف ایران از مازندران تا نیشابور و طوس و هرات و از وجود دیرهای مسیحی در این نواحی نشان می‌دهد و البته سیاست تسامح عمومی مغول و سعی نصاری —مثل یهود آن عصر— در همکاری با ایلخانان و حکام مغول بر ضد مسلمین، هم از اسبابی بوده است که در مدت قدرت ایلخانان غیرمسلمان مانع از پیدایش و توسعه تعصبات ضدمسیحی در بین مسلمین ایران می‌شده است. با وجود این آثار عدم تسامح نسبی تدریجاً در عهد صفویه بعد از شاه‌عباس و مابعد صفویه مخصوصاً مقارن با تصنیف کتابهای ردود و نقوض از جانب طرفین آشکار شد و ظاهراً روابط دوستانه شاه‌عباس با اتباع ارمنی و گرجی خویش و علاقه‌ای ظاهری که در مذاکرات با هیئت‌های تبلیغی و حتی در مشاجره با آنها نسبت به‌دین مسیح نشان می‌داد، همچنین رفت‌وآمد تقریباً دائم تجار و سیاحان اروپائی به‌ایران همراه با اهتمام در جلب اتحاد دول مسیحی اروپا بر ضد عثمانی‌ها و نیز مبادله نمایندگان با دربارهای اروپا که در بین هیئت سفیران رسمی وی یک شخص مسیحی انگلیسی که آنتونی‌شرلی نام داشت (۱۰۰۷/۱۵۹۸) البته به‌حفظ شئون اسلام توجه نداشت و یک نماینده دیگر این هیئت اروچ بیگک بیات که مسلمان بود در ضمن مأموریتی در اسپانیا مسیحی شد (۱۰۱۱/۱۶۰۲) و دون‌خوان ایرانی نام گرفت [٨] همچنین اینکه شاه به‌تعدادی فرقه‌های تبلیغی

اروپائی مثل کرملی ها[۱] کاپوسین ها[۲] و اگوستین ها[۳]، اجازه فعالیت آزاد در قلمرو اسلامی داد همگی عکس‌العمل علماء اسلام را در برخورد با مسیحیت، و با فعالیت هیئت‌های تبلیغی کلیساهای غربی در ایران و هند، بیش از حد ضرورت حساس و تا حدی خصمانه کرد. این عکس‌العمل منجر به‌تصنیف کتابهائی در رد بر نوشته های این مبلغان شد و از عهد صفوی تا اواخر عهد قاجار همچنان با شدت و قاطعیت دنبال گردید. ازجمله در عصر صفوی قسمتی از این مناقشات شامل جوابهائی بود که علماء اسلام به‌ردیه فارسی ژروم گزاویه[۴] (+۱۶۱۷)، به‌نام آئینهٔ حق‌نما (حدود ۱۶۰۹)، رساله هنری مارتین معروف به میزان‌الحق (۱۸۱۱) و رساله فاندر [۱۲]، به‌همین نام و رساله تیزدال[۵] به‌نام ینابیع‌الاسلام (۱۸۹۹)، دادند و در بین کسانی که در این مشاجرات وارد شدند از جمله سیداحمد علوی (۱۰۶۹/ ۱۶۵۰)، شاگرد میرداماد از حکماء مکتب اصفهان کتاب مصقل صفا را در رد آئینه حق‌نما، تألیف کرد. ملااحمد نراقی مجتهد معروف عصر قاجار (تاریخ وفات ۱۲۴٤/ ۱۸۲۸) رساله سیف‌الامة (تهران ۱۲۶۷، چاپ سنگی) را در رد هنری‌مارتین نوشت. شیخ حسین بن عبدالعلی تبریزی معروف به‌توتونچی کتاب ازالة الوساوس را در رد میزان‌الحق فاندر نگاشت (طبع تبریز، ۱۳۰۱ ه. ق)، شیخ احمد شاهرودی رساله ازالة الاوهام فی جواب ینابیع‌الاسلام (۱۳٤٤ ه.ق) را در رد کتاب تیزدال نشر کرد.

به‌رغم تصنیف این‌گونه رسالات که در ادبیات عهد صفوی و مابعد صفوی ایران از حیث تعداد و تأثیر قابل ملاحظه بوده است نشانه‌های آشنائی با مسیحیت —مخصوصاً با صورتهای شرقی از جمله نسطوری آن— در شعر و ادب فارسی دری سابقه‌ای طولانی مقدم بر عهد مغول و بعد از آن دارد و البته جز به‌ندرت جنبهٔ مناقشه هم در آن نیست. از جمله تعدادی حکایات یا اشارات مربوط به‌شخص عیسی در شعر و نثر فارسی هست که به‌نظر می‌آید مبتنی بر انجیل ها باشد و نقل آنها در کلام شعرا باید بر منابع کتبی یا شفاهی ناشی از ارتباط با حوزه‌های مسیحی مربوط باشد. از این جمله خطاب معروف عیسی به کشته‌ای ناشناس که

1. Carmelites 2. Capucins 3. Augustins
4. J. Xavier 5. Saint clair Tisdal

در راه افتاده بود در قطعه‌ای منسوب به‌رودکی [۹] که یادآور یک قول عیسی است در انجیل (متی ۲۶/۵۲، لوقا ۳۱/۶) همچنین قصهٔ عبور عیسی بر صومعهٔ یک عابد در بوستان سعدی [۱۰]، که درطی آن خداوند گنهکار تایب را عفو می‌کند و عابد مغرور را محکوم می‌نماید، یادآور یک قصه انجیل (لوقا ۱۸/۱۰-۱۴) است در بـاب یک فریسی با یک باجگیر. اشارهٔ حافظ [۱۱] به‌اینکه هرگاه روح‌القدس بار دیگر بر کسی نازل شدنی باشد دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد، مأخوذ از انجیل (یوحنا: باب ۱۴، آیه ۱۲) می‌نماید و اینگونه اشارات که در شعر فارسی از جمـله در دیوان ناصرخسرو، حدیقه سنائی، مثنوی مـولوی و بوستان سعـدی نظایر دارد حاکی از آشـنائی مستقیم ایـن شاعـران یـا مآخـذ اصلی اقوال آنها با مسیحیت به‌نظر می‌رسد.

به‌هر حال در بین شعرای کلاسیک فارسی بعضی که مثل رودکی سمرقندی (وفات ۳۲۹/۹۴۰) یا کسائی مروزی (وفات ۳۹۱/۱۰۰۱)، در زادگاه خود با جماعت‌های مسیحی مجاور بوده‌اند [۱۲]، اشارتهایی که در باب احوال عیسی یا راهبان مسیحی دارند تا حدی ناشی از تأثیر محیط مسیحی به‌نظر می‌آیـد. امـا فردوسی (وفات ح ۴۱۶-۱۰۲۶)، بـا آنکه محیط حیات او در طوس ارتباط مستقیم با جماعت ترسایان را که در آنجا کوی خاص داشته‌انـد [۱۳] ممکن می‌کرده است ظاهراً بجهت تقیدی که به‌پیروی از متن یا متون مأخذ خویش داشته است غالباً اقوال و احساسات همان مآخذ را در جای‌جای شاهنامه منعکس می‌کند به‌همین سبب یکجا قول عیسی‌را در باب عـدم مقاومت [۱۴] تقبیح می‌کند جای دیگر وی را مسیح فریبنده [۱۵] می‌خواند و این را که او بدست یک عده جهود کشته شد درخور استهزاء نشان می‌دهد. در مواردی هم مثل قصهٔ اسکندر و کید هندی به‌وی و آئین وی با چشم تسامح می‌نگرد [۱۶]. ناصرخسرو قبادیانی مروزی شاعر اسمعیلی مذهب (وفات ۴۸۱/۱۰۸۸) هم که در جوانی در مرو می‌زیسته است و بعدهـا در بلاد شام و مصر مسافـرت‌ها کـرده است و مخصوصاً به‌علت کنجکاوی خویش درمباحث کلامی وفلسفی باید بـا عقاید نصاری آشنائی بالنسبه عمیق پیدا کـرده بـاشد، در مـوارد متعدد در دیوان و در روشنائی نامه خود به مسیحیت اشارت دارد. از سایر شعرای عهد کلاسیک توجه خاص امیر معزی به

ترسایی و ترسایان نه فقط باید به‌جهت وجود جماعات مسیحی در دو اقامتگاه او نیشابور و مرو بوده باشد بلکه ارتباط او و پدرش برهانی شاعر با دربار ملکشاه و الب‌ارسلان هم که در مرزهای بیزانس غالباً با مسیحی‌های ملکائی زدوخورد داشته و حتی جنگ معروف الب‌ارسلان در منذکرت (= ملاذگرد) منجر به‌اسارت قیصر دیوجانس بیزانس شده است (۱۰۷۱/٤٦۳) و در نزد ستایشگران آل‌سلجوق ازجمله مفاخر بزرگ ممدوحان آنها به‌شمار می‌آمده است، می‌بایست از اسبابی باشد که توجه خاص امیرالشعراء مزبور را به‌آئین نصاری و پادشاهان آنها برانگیخته باشد. طرز اشارت او به‌مسیحیت هم احساسات ضدبیزانسی — نه‌چندان ضدمسیحی — رایج در دربارسلجوقی را منعکس می‌کند.

نظامی گنجوی (وفات ح ۶۰۳/ ۸-۱۲۰۷)، که یک قصه معروف او در باب عیسی و برخورد او با سگ مرده‌ای که در گذر افتاده بود در مخزن‌الاسرار [۱۷] حتی در ادب اروپا هم بی‌انعکاس نمانده است [۱۸] و حاکی از آنست که اطلاعات شاعر در باب مسیحیت به‌آنچه از تأثیر ادبیات قرآنی ناشی است منحصر نیست درآنچه درقصهٔ شیرین و خسرو و اسکندرنامه خویش از مسیحیت یاد می‌کند چیز زیادی از این اطلاعات را ظاهر نمی‌نماید و گمان می‌رود، تعصب‌های مذهبی شدید شایع در محیط گنجه که شاعر در بعضی آثار خود بدان اشارت هم دارد باید یک سبب این امر باشد و البته از شاعری که بر وفق آنچه از اسکندرنامه برمی‌آید بامیراث فرهنگ یونانی‌و رومی‌درشکل‌آنچه میراث‌عهد اسلامی‌آن محسوب می‌شده است بیگانه نبوده است [۱۹]، این سکوت نسبی در باب مسیحیت خالی از غرابت به‌نظر نمی‌رسد.

برعکس خاقانی شروانی (وفات ۱۱۹۹/۵۹۵) در نشان دادن این آشنایی با مسیحیت وضعی استثنائی دارد. وی که مادرش یک نسطوری گرجی بوده است و خودش چنانکه از دیوان وی برمی‌آید به‌مباحث مربوط به‌الهیات علاقه خاص داشته است، ظاهراً آشنائی عمیقی نسبت به‌رسوم و آداب مسیحیت شرقی عصر دارد و این آشنائی در غالب اشعارش به‌طور پراکنده انعکاس پیدا کرده است اما یک قصیدهٔ معروف او که حبسیه یا ترسائیه، نام دارد و مخاطب آن عزیزالروم، یک شاهزاده بیزانسی (= ظاهراً آندرونیکوس کومننوس) که درآن ایام به‌نواحی شروان

آمده بوده است می‌باشد، مشحون از لغات وتعبیرات و آداب و عقاید مسیحی است که فهم آن جز با آگاهی به‌این عقاید و آراء ممکن نیست و آن را به‌همین سبب شرح‌های مکرر کرده‌اند و یک شرح محققانه آن مقاله ولادیمیرمینورسکی [۲۰] است که ازتعدادی ازاین شرح‌ها نیز یاد و استفاده می‌کند.

تلقی صوفیه از مسیحیت هرچند همچنان از روح ضد تثلیث سرچشمه می‌گیرد اما با تسامح بیشتری همراه بنظر می‌رسد چنانکه ادبیات صوفیانه فارسی غالباً از نوعی گرایش به‌همزیستی با مسیحیت خالی نیست. تعدادی حکایات جالب در باب عشق به‌زیبارویان مسیحی رنگ خاصی به‌این ادبیات می‌دهد. در بعضی حکایات آنها احیاناً عشق یک خوبروی ترسا، یک شیخ مسلمان را وادار به‌قبول مسیحیت یا تظاهر به‌آن می‌کند [۲۱]. قصه شیخ صنعان درمثنوی **منطق‌الطیر** عطار یک نمونه جالب از اینگونه حکایات است و نظایر آن در نظم و نثر فارسی کم نیست [۲۲]. نسبت به‌مسیحیت و بنیادهای آن نیز آثار صوفیه ایران غالباً تسامح و حتی علاقه‌ای بی‌سابقه نشان می‌دهد از جمله سنائی (وفات ۵۳۰/ ۱۱۴۱) در **حدیقةالحقیقة** از عیسی با تکریم شایسته‌ای یاد می‌کند و از او تعبیر به«روح» می‌نماید [۲۳]. چنانکه در بعضی موارد دنیای ترسایان را هم با نظر تکریم می‌نگرد و ایشان را هم مثل گبران، سالکان راه حق و طالبان مطلوب واحد [۲۴] می‌شمرد.

عطار (وفات ۶۱۷/۱۲۲۰) با آنکه ترسایان را در قصهٔ شیخ صنعان به بت‌پرستی (پرستش ایکون[1]) منسوب می‌دارد و قول ایشان را در باب فرزند داشتن خداوند تا حدی به‌مسخره می‌گیرد [۲۵]، باز آنها را از نیل به‌نجات محروم نمی‌شمرد.

در یک قصیده دیوان [۲۶]، حتی رهبان دیر را هم به‌اسرار عشق الهی که قید تعلقات را می‌گسلد آشنا نشان می‌دهد و به‌هر حال اعتراض و انتقادی هم که نسبت به‌مسیحیت دارد از تعصب و خشونت زاهدانه فقیهان و متکلمان خالی است. مولاناجلال‌الدین رومی (متوفی ۶۷۲/ ۱۲۷۳) قصه‌های آموزنده و جالب در باب شخص عیسی نقل می‌کند که بعضی از آنها مأخذ انجیلی دارد [۲۷] به‌علاوه

1. Eikon

وی وقوع اختلاف بین ترسایان را هم از توطئه جهودان ناشی می‌داند [۲۸]. خود او چنانکه از بعضی حکایات برمی‌آید با نصارای قونیه و روم غالباً با دوستی و احترام متقابل سلوک می‌کند [۲۹] و رویهم‌رفته مسیحیت را با نظری مساعدتر از آنچه به‌یهودیت می‌نگرد تلقی می‌کند. شیخ شبستری (وفات ۱۳۲۰/۷۲۰)، نسبت به‌ترسا و ترسایی بطور بارزی با نظر همدلی و علاقه می‌نگرد و تصوف واقعی را درمعنی رمزی با بعضی احوال و اقوال آنها قابل تأویل یا تطبیق نشان می‌دهد.

در قسمتی از ادبیات لیریک فارسی که مخصوصاً تحت تأثیر تصوف قرار دارد، ذکر ترسا و ترسایی با مفاهیم مربوط به‌خمریات و عشقیات ارتباط دارد و اینکه ترسایان هم —مثل مغان و حتی یهود— درمحیط دارالاسلام مجاز به‌تهیه و حتی معاملهٔ خمر در بین خود بوده‌اند، دیر ترسا و احوال ترسابچه را در نزد مسلمین مظهر حیات خوشباشی و عیاشی تصویر کرده است و به‌دنبال این امر تدریجاً در زبان سمبولیک صوفیه دیر ترسا کنایه از خانقاه، ترسا کنایه از کسی که فارغ از قیود شریعت باشد، و ترسابچه کنایه از شیخ و مرشدی که مرید طالب را مست و بیخود می‌سازد و از قیود تعلقات ظاهری می‌رهاند تلقی شده است و این لیریسم سمبولیک به‌بعضی غزلیات امثال سنائی، عطار، عراقی، مولوی، سعدی و حافظ لحنی دوگانه و ایهام‌آمیز می‌دهد.

جالب‌ترین و شاید آخرین انعکاس عمدهٔ این طرز کاربرد از ترمینولوژی مسیحی در شعر کلاسیک فارسی — در دوره مابعد سبک هندی— را، باید در نزد سیداحمد هاتف اصفهانی (وفات ۱۱۹۸/۱۷۸٤) جست که ترجیع‌بند معروف او —بند دوم— غیر از فکر تساوی حقیقت ادیان که وی آن را بطور ضمنی مطرح می‌نماید استعمال این‌گونه الفاظ — ترسا و تثلیث و اب و ابن و روح‌قدس— را وسیله‌ای می‌کند برای تقریر اعتقاد وحدت وجود که در بیت ترجیع آن تکرار می‌شود و نوعی وحدت وجود را که برای محیط متشرعهٔ شیعی غیرقابل تسامح هم نیست با استعمال این تعبیرات تقریر می‌نماید.

تعداد قابل ملاحظه‌ای الفاظ و تعبیرات مربوط به‌مسیحیت در شعر و ادب فارسی غالباً نقل و تکرار می‌شود که پاره‌ای از آنها از ادبیات قرآنی مأخوذ است، برخی ناشی از ارتباط و یا معاشرت با جماعات مسیحی به‌نظر می‌رسد. در بین آنچه

مأخوذ از ادبیات قرآنی یا ادبیات مسیحی اعراب عهد جاهلی است از جمله لغاتی چون: ابن‌الله، روح‌الله، ثالث ثلاثه، روح‌القدس، انجیل، حواری، رهبان، اقنوم، قسیس، بطریق، جاثلیق، راهب، صلیب، زنار، طیلسان، دیر، صومعه، ناقوس، قندیل، فصح، تعمید، معمودیه، شماس، و اسقف را می‌توان یاد کرد که جز معدودی از آنها باقی مأخوذ از ارتباط مسیحیت با محیط عربی اسلامی و جاهلی است و در عربی از لغات دخیل محسوبست. الفاظ دیگر که صورت یا ریشه فارسی یا فارسی شده دارد معدودتر است از آن جمله است: ارغنون، انگلیون، ترسا، چلیپا، سکوبا، کشیش، کلیسا و یلدا که هرچند بعضی از آنها ریشه سریانی دارد ظاهراً باید به‌نحو مستقیم از سریانی و نه از طریق لغت عربی، به‌زبان فارسی وارد شده باشد، به‌این جمله تعداد زیادی تعبیرات و ترکیبات ادبی را باید افزود که مخصوصاً از نام عیسی و مسیح و مریم و ترسا در فارسی ساخته شده است ازین جمله است: دم عیسی، نطق عیسی، مرغ عیسی، خم عیسی، خر عیسی، سوزن عیسی، نفس مسیح، مسیحا نفس، رشتهٔ مریم، روزهٔ مریم، جامهٔ ترسا، دیر ترسا، خط ترسا و امثال آنها که اکثراً در فرهنگ‌های فارسی هم ضبط است.

در بین نشانه‌های دیگری که در ادبیات و فرهنگ ایران از تأثیر و رابطه با مسیحیت باقی است وجود تعدادی از ضرب‌المثل‌های رایج و معروف است که انعکاس همزیستی با نصاری یا انعکاس عقاید مسلمین ایران در باب نصاری است. این امثال از جمله راجع می‌شود به‌دم عیسی و خم عیسی، مرغ عیسی، نطق عیسی، فیض روح‌القدس و نظایر آنها که لااقل تعداد شصت ضرب‌المثل از آن جمله در امثال و حکم دهخدا آمده است و در مجموعه فرهنگ عامه حتی تعداد بیشتری هم از این امثال را می‌توان جمع‌آوری کرد.

پیوستها

یادداشتها*

۱. مطالعات در باب مسیح و مسیحیت

1. Cheikho, L., *Christianisme Avant L'Islam.* 1919.
2. Lammens, *Chretiens A la Mecque* 1918.
3. Tor Andrae, *Der urspring Des Islams* ~ 1926.
4. E. Nau, *Arabes chretiens* 1933.
5. C. f. *Shorter Encyclopedia of Islam*/444.
6. Margoliouth, *Early Development*~1914.
7. Hirschberg, *Judische, und Christlische Lehren,* Kracow 1939.
8. Henri charles, S. J. *Christianime des arabes* 1936.
9. Tritton, *The Caliphs*~1930.
10. Arnold, *Preaching of Islam* 1913.
11. Mez,A, *Renaissance*~1922.

برای اطلاعات بیشتر درباب مشاجرات و سابقهٔ آشنائی مسلمین با ادبیات انجیلی رجوع شود به:

Shorter Enc. of Islam 168_176.

12. Labourt,J, *Christianisme Dans L'Empire Perse*~ Paris 1904.
13. Hoffmann. G, *Auszüge Aus Syrischen Akten* ~ 1880.

منتخبی هم از این اعمال شهدای مسیحی ایران جداگانه نشر شده است که به‌وسیله ا.ـ براون در سلسله انتشارات کتابخانه آباء کلیسا ج ۲۲ آمده است.

---

*. فصلهای ۷و۱۶ و ۱۷ و ۲۱ یادداشت ندارد یا در متن و حواشی نقل شده است. از این‌رو در این یادداشتها تکرار آنها لازم نیامده است.

Braun,o, *Ausgewahlte Akten* ~|1915.

14. Pigulevskaya, *Goro Da Irana* ~ = شهرهای ایران

این کتاب شهرهای ایران به‌ترجمهٔ عنایت‌الله رضا بفارسی نشر شده است، تهران ۱۳۶۷.

۱۵. مقایسه شود با مقاله تحقیقی او در این باب درگزیده: مقالات تحقیقی بار تولد، ترجمهٔ کریم کشاورز/۱۸۸ به‌بعد.

16. B. Spuler, *Die Nestorlanische Kirche,* In *H. O. Religion* 120_169

17. Cutts, E, L, *Assyrian Christians* 1877.

18. Wagram, W, A, *Assyrians and Their Neighbours* 1929.

19. Staffords, R, S, *Tragedy of Assyrians* 1935.

20. Laurent, J, L., *L'armenie Entre Byzance Et l'Islam*~Paris 1919.

21. Spuler, B, *Dle Armenische Kirche* IN *H.O. Relgion*/240_268

۲. مسیح و مسیحیت نزد مسلمین

۱. برای اطلاعات بیشتری در این باب رک به‌مقالهٔ

D.B. Macdonald, Isa, in *Sh. Enc. Isl.* / 173_5

۲. درباب اطلاعات مندرج در مطاوی کتاب کریم عقیده مسلمین البته این است که آنهمه از طریق وحی رسیده است امـا علماء مسیحی مغرب اکثر آن مطالب را مبنی بر مسموعات راجع به عیسی و انجیل مخصوصاً از مآخذی که منکر الوهیت مسیح بوده‌اند می‌دانند. درباب این دعوی در این صحایف جای بحث نیست و این مسأله‌ایست که از حدود این رسالـه خارج است و بتحقیقات علم کلام راجع می‌باشد اما برای آگاهی از عقاید اروپائیان در این باب به کتابهائی مانند کتاب ذیل باید رجوع کرد:

Tor, Andrae *Les Origlines De l'Islam et le Christianisme* ~ 1955.

و بااینهمه اینگونه تحقیقات مستشرقین را هم باید با نهایت احتیاط تلقی نمود چون در اینگونه مسائل از تعصب دینی و ضد اسلامی خالی نیستند و پیداست که هنگام ضرورت از آوردن مبالغه و اغراق در بیان مطالب هم خودداری ندارند.

۳. سیره ابن هشام چاپ وستنفلد ۱۴۹-۱۵۰. مقایسه بـا سیرت رسول‌الله، ترجمهٔ فارسی، چاپ دوم/ ۲۰۴-۲۰۳.

4. Sprenger, *Das Leben Des Mohammad, I*/131 ff.

۵. رسائل اخوان‌الصفاء طبع برلین/ ۵۹۴ ومابعد.

۳. در قرآن کریم

۱. اغانی ۳/ ۱۴.

2. Sprenger, *Das Leben Des Mohammad, I*/13 ff.

۴. در احادیث

۱. العلات: الاخوة لاب من امهات وشتی والاخوة من الابوین یقال لهم اولاد الاعیان ـ حاشیه صحیح مسلم ۹۶/۷.

۲و۳و۴و۵. صحیح مسلم ۹۶/۷.

۶. صحیح بخاری، طبع مصر ۴۲/۶.

۷. برای تفصیل بیشتر مقایسه شود با:

F. D. O' Conner (Ed.) *Dogma*~/447_461.

۸. مناقب الصوفیه/۹۵

۹. شرح تعرف ج ۱۷۳/۲ وج ۳۷/۳ مقایسه با استاد بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی ۱۹۷/.

۱۰. قول عیسی: آمنت بالله ای صدقت من حلف بالله و کذبت ماظهرلی من کون الاخذ المذکور بسرقة فانه محتمل ان یکون الرجل اخذ ماله فیه حق او اذن له صاحبه فی اخذه. حاشیه صحیح مسلم، طبع مصر ۱۳۳۴، ج ۹۷/۷.

۱۱. مقایسه با بلاذری/۱۶۲.

۱۲. صحیح بخاری ۹/۷-۱۲۶.

۵. عیسی در روایات

۱. سعدالدین حمویه، المصباح فی التصوف، طهران ۵۷/۱۳۶۲.

۲. عبادی، مناقب الصوفیه/۳۸.

۳. همان مأخذ/۷۹.

۴. درباب این اقوال و آثار از جمله رجوع شود به:

Michel Hayek, *Christ. De L'Islam*, 1959.

که متن عربی نیز دارد: المسیح فی الاسلام، طبع بیروت ۱۹۶۱.

۵. نامه تنسر/۹۵، حکایت در اسرارنامه عطار/۱۰ نیز هست. برای تفصیل رک نامه تنسر، تهران ۲۱۹/۱۳۵۴ ومابعد.

۶. مجمل التواریخ/۲۱۸.

۷. فروزانفر، مآخذ قصص/۷-۶.

۸. شهرستانی، ترجمه الملل و النحل/۱۷۲.

۹. بیان الادیان/۱۶-۱۴.

۱۰. شهرستانی، الملل و النحل/۱۷۲.

11. S. Reinach, Orpheus/338.

۶. عیسی نزد صوفیه

۱. عزیز نسفی، انسان کامل، رسائل اضافی/۳-۳۲۲.
۲. عزیز نسفی، انسان کامل، رسائل اضافی/۱۹-۳۱۷.
۳. ابن‌عربی: فوقع الخلاف بین‌اهل الملل فی‌عیسی ماهو فمن ناظر فیه من حیث صورته‌الانسانیه البشریه فیقول‌هوابن مریم و من ناظر فیه من‌حیث الصورة الممثلة البشریه فیلسبه‌لجبرئیل ـ. فص عیسوی، باشرح قیصری/۳۲۶.
۴. شرح قیصری/۳۲۶.
۵. لاهیجی شرح گلشن راز/۶۷۴.
۶. گلشن راز ذیل مفاتیح‌الاعجاز/۷۶۷.
۷. لاهیجی/۶۷۷.
۸. مرصادالعباد/۱۴۸.
۹. احادیث مثنوی/۹۶.
۱۰. مرصادالعباد/۲۴۰.
۱۱. نفحةالروح و تحفة الفتوح/۱۴ مقایسه با عبهرالعاشقین/۱۴۲.
۱۲. سعدالدین حمویه، المصباح/۷۸.

۷. تحقیقات جدید

۱. درباب مراجع مذکور در آغاز فصل، که شامل آثار ارنست‌رنان، کوشو و دیگران است‌رجوع شود به:

Renan, E., *Orgines Du Christianisme*/862 – 69.

Couchaud. P.L., *Jesus Le Dieu Fait Homme*, Paris 1937.

J. Tourmel, L, Histoire Des Dogmes, Paris 1931 – 36.

سابقهٔ این طرز تلقی انتقادی از اناجیل و روایات مذکور در عهد جدید، به‌عهد روشنگری می‌رسد و ازین جمله تحقیقات انتقادی دو دانشمند آلمانی داوید اشتروس David Strauss (۱۸۳۶) و برونوبوئر Bruno Bauer (۱۸۴۰)، بر آنچه به‌وسیله ارنست‌رنان تقریر شده است تقدم تاریخی دارد. بعد از تحقیقات ارنست‌رنان تحقیقات الفردلوازی Alfred Loisy، در این‌باره به‌حدی سخت و دقیق بنظر می‌آید که کلیسای کاتولیک اقدام به‌تکفیر و تخطئه این‌گونه تحقیقات را اجتناب ناپذیر یافت. برای تفصیل بیشتر درین باره رجوع شود به: ویل‌دورانت، قیصر و مسیح، بخش‌سوم، ترجمه علی‌اصغر سروش/۷-۱۷۵.

2. S. Reinach, *Orpheus*/316.

3. F. Challaye *Histoire Des Religions*, Paris 1947.

فصل حاضر ناحد زیادی برآنچه‌در این کتاب درباب مسیحیت است مبتنی است و درواقع متضمن تلخیص و اقتباس از آن محسوبست. بعضی ملاحظات و زیادات هم که برآن‌افزوده شده است از نوشته‌های سالومون ریناک، میرچاالیاده و دیگران اخذشده است و به‌هرحال مبتنی بر تحقیقات خود غربی‌ها است.

۴. دربین کسانی که‌با این نظر به‌اناجیل نگریسته‌اند حتی بعضی روایات اناجیل را در باب حیات عیسی به‌نحو تحمل ناپذیری خنک و ضعیف یافته‌اند. مقایسه شود با:

Mircea-Eliade, *Histoire Des Croyances* ~ , II/322.

۵. به‌هرحال ظاهراً مرقیون اولین کسی بود که به‌تدوین انجیل اقدام کرد، قبل از آن آباء کلیسا در مواعظ خود جز به‌عهد قدیم تمسک نمی‌کردند. انجیل مرقیون هم که در اواسط قرن دوم تدوین شد بعدهامفقود شد یا عمداً کنار گذاشته شد. بهرحال تا نیمه‌قرن دوم‌نویسندگان مسیحی ذکری از اناجیل ندارند.

Michel Nicolas, *Etudes sur La Bible,* Tome II/5.

۶. دراین‌باره برای تفصیل بیشتر رک:

S. Reinach. *Orpheus*/316 ff.

۷. قول یک محقق و کشیش انگلیسی به‌نام بوکت آنست که هرگونه کوششی برای تقریرروایتی موجز از احوال زمینی عیسی ناصری انجام شود هم از جانب محافظه کاران و هم از جانب کسانی که عقاید رادیکال دارند مورد انتقاد واقع می‌شود رجوع شود به:

A. C. Bouquet, *Comparative Religion* /234.

8. F. Challaye, *Op*, *Cit*/297.

۸. مسیحیت در ایران اشکانی

1. Labourt, *Op. Cit.*/16

۲. تاریخ مردم ایران ۱/۳۸۸.

3, 4. Labourt, *Op. Cit.*/12, 17.

۹. در عهد ساسانی

1. Labourt, *Op. Cit*/347 Seqq.

۲. برای‌تحقیق بیشتر درباب این چلیپا رجوع شود به‌مقاله‌سعید نفیسی در مجله مهر، سال‌سوم، شماره ۵ به‌این عنوان: تاریخ چلیپای ترسایان در ایران.

3. Labourt, *Loc. Cit.*

4. Hoffmann, G, *Auszüge aus syrischen Akten* 1880.

۵، ۶، ۷. پیکولوسکایا، شهرهای ایران، ترجمه عنایت‌الله رضا/۹-۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۷.

8, 9, 10. Labout, *Op, Cit*/45 _ 49.

۱۱. کریس‌تنسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه فارسی، چاپ دوم/۲۹۱.

۱۲. کریس‌تنسن، همان مأخذ/۲۹٤.

۱۳. پیکولوسکایا، شهرهای ایران/٤-۲٤۳.

۱٤. مقایسه شود با نسولدکه. طبری تاریخ ایرانیان و عرب‌ها ترجمهٔ فارسی، تهران ۱۳۵۸/۷۱٦-۷۰٦.

۱۵. پیکولوسکایا، همان مأخذ،/٤۵۳.

۱۰. در قرون نخستین

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱/۱۷۸.

۲. ابن‌عساکر، تاریخ دمشق ۱/۱٤۹ و المستطرف ابشیهی ۱/۲٤۱.

۳. بلاذری، فتوح‌البلدان /۱۲۱. ابن‌عساکر، تاریخ دمشق، ۱/۲٤۱.

٤و۵. عیون‌الاخبار ابن قتیبه، ۱/٤۳.

٦. طبری، ۲/۸۲. اغانی، ۱۵/۱۲.

۷. بلاذری، فتوح‌البلدان/۱٤۳.

۸. احسن‌التقاسیم/۱۸۲.

۹. جهشیاری، کتاب الوزراء، چاپ آمد روز/۷۵.

۱۰. مقدسی، احسن التقاسیم/٤۱٤.

۱۱. الکامل، ۸/۲۸۱ و ۸/۵۱۸.

۱۲. تجارب‌الامم/٦/۵۱۱.

۱۳. تاریخ قم/۱۸.

۱٤. ابن‌الاثیر ۵/۱۱۳.

۱۵. احسن‌التقاسیم/۳۲۳.

۱٦. اصطخری، مسالک/۲٦۵.

۱۷. الفهرست/۱۹.

۱۸. سیاستنامه/۱۹.

۱۹. ابویوسف، کتاب‌الخراج/۸۲.

۱۱. در ماوراءالنهر و ترکستان

۱. الآثارالباقیه /۲۸۹.

۲. بارتولد، گزیده مقالات/۲۰۳.

۳. ابن‌حوقل/۳۷۲.

٤،۵،٦،۷،۸. بارتولد، گزیده مقالات/۲۱٦، ۲۲۵، ۲۳۰.

۱۲. در عهد مغول و تاتار

۱. روتنی نام قومی از نژاد اسلاو است که در خاک گالیشی ولیتوانی و مجارستان سکنی داشته‌اند.

2. Abel Remusat; *Memoires Sur Les Relations Des Princes Chretiens, Et Particulierment Des Rois De France* Avec Les *Empereurs Mongols*

۳. ترجمه فارسی آن‌عبارت چنین است، هرگاه می‌خواهی صاحب بروبحر و ملک خود باشی‌باید که تو‌ای پاپ بشخص خود نزد ما بیائی و به‌آن کسی که روی زمین در تصرف اوست‌تسلیم شوی و اگر به‌اعلام الهی و آن کسی که سراسر زمین را در تحت تصرف آورده گوش نکنی خدا داند و ماخود ندانیم که چه‌واقع خواهد شد.

۴و۵. جهانگشای جوینی، طبع محمد قزوینی ۱/۱۸،۱۷.

۶. جوزجانی، طبقات ناصری/۴۳۲.

۷. مقایسه با اشپولر، مغول در ایران ترجمه فارسی/۲.

۸، ۹، ۱۰. ازسعدی تا جامی،/۲۲-۲۱، ۵۰-۴۹، ۴۲.

۱۱. دیاتسارون، مقدمه مسینا/۱۹.

۱۲. اشپولر، مأخذ مذکور/۱۴۵.

۱۳. عصر صفویه و ما بعد

۱. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی/۷۶.

۲. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول، ۳/۶۸.

۳. اسکندربیک منشی، عالم آرای عباسی/۷۵۹.

۴. برای تفصیل رک: نصرالله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس،۳/۹۷-۶۷.

۵. سفرنامه مادام دیولافوا ترجمه فره‌وشی/۲۱۷ به‌بعد.

6. Blochet: *Catalogue ~ Des Manuscrits Persans*, vol. IV/166

۷. دکتر زرین کوب، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ اول /۲۰۴-۱۹۴.

۱۴. دوره قاجار

1. Sir John Malcolm, *History of Persia* II/1425.
2. G. Drouville, *Voyage En Perse*, II /103.
3. Watson., *A History of Persia*, London 1866/202*ff*.
4. Louis Du Beux, *La Perse*, Paris 1881/384 _ 5.

۵. مراد از جو حاد جهاد، دورهٔ فاصله بین جنگ اول و دوم ایران و روس است که بعضی رساله‌های جهادیه و فتاوی مشتمل برالزام جنگ با کفار جهت دفع تسلط آنها از بلاد اسلام، از طرف علماء و بعضی صاحبنظران تألیف و نشر گشت و از عوامل مؤثر در ایجاد جنگ دوم ایران و روس بود.

۶. مرآة البلدان ۱/۵۳۷،برای تفصیل واقعه‌مقایسه‌شود باسعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران ۱۳۱۴، ۲/۷۸ و این است رباعی شحنه:

زاهد بشکست از سرخامی خم می   اسباب نشاط می‌گساران شدطی
گربهر خدا شکست ای وای به‌ما   ور بهر ریا شکست پس وای به‌وی

صنیع الدوله‌محمدحسن‌خان(اعتماد السلطنه)،المآثر و الآثار، تهران ۱۳۰۰ ج ۳/۱۱۰ وعین رباعی با اندک تغییر،اما بدون‌اشارت‌به‌سبب انشاءشعرو داستان خم‌شکنی، در سفینة المحمود، تألیف محمود میرزا قاجار، تصحیح دکترخیامپور نیز آمده است، طبع تبریز ۲/۶۵۲.

۷. برای اینگونه اقدامات که امیر در مقام‌تحبیب از اقلیت‌ها انجام داد رک:فریدون‌آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ دوم ۱۳۳۴/۵-۱۹۳.

۸. سفرنامه حاج سیاح محلاتی/۵۳۲.

۹. سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران ۱۳۶۱/۲۵.

۱۰. برای فعالیت تبلیغی عیسوی‌ها در تبریز و ارومیه رک: نادر میرزا، تاریخ تبریز/۵-۶۳، فعالیتهای تبلیغی هیئت‌های مسیحی از جمله شامل توزیع کتابهای تبلیغی بود. برای‌نمونه عکس‌العمل مسلمین در این باب مقایسه‌شود با: وقایع اتفاقیه، گزارش خفیه نویسان انگلیس، به کوشش سعیدی سیرجانی.

۱۱. برای تفصیل بیشتر در این باب رجوع شود به‌فصل مناظرات در همین کتاب حاضر/۱۵۱ و مابعد.

همچنین مقایسه شود با دکتر عبدالهادی حایری، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران بادورویهٔ‌تمدن بورژوازی غرب، تهران ۱۳۶۷.

۱۲. رابینو مازندران و استراباد/۳۲.

۱۳. دیولافوا، سفرنامه،/۲۱۸.

۱۴. تحفه ناصری، در تاریخ وجغرافیای کردستان، تهران ۱۳۶۶/۱۷.

۱۵. دکترحسین کریمان، تهران در گذشته و حال/۲۰۷.

۱۶. دیولافوا، سفرنامه/۲۱۸.

۱۷. بـرای تفصیل در ایـن باب رک:کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، چاپ سوم ۱۳۴۰/۷۱۰ و مابعد مقایسه با مهدی آقاسی، تاریخ خوی، تبریز ۱۳۵۰/۳۷۸ ومابعد.

۱۸. دکتر محمد جوادمشکور، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تهران ۱۳۵۲/۳۳۲.

۱۹. برای بعضی مآخذ در این باب رک:

L. P. Elwell Sutton, *A. Guide to Iranian Area Study*, 1952/81.

۱۸. هیئت‌های تبلیغی و فرقه‌های مسیحی

1. Eusebius, H. E. V. X. 2.

۲. درباب جان‌سلطانیه (یوحنای اهل سلطانیه) رک:

Fischel W. J., A New Latin Source on Tamerlane/204 Seqq.

همچنین مقایسه شود با:

Jean de Sultaniyya, Memoire sur Tamerlan par un Dominican, H. Moranvillé (Ed.), vol 55/1894.

3. Cross _ Livingston, Oxford Dictionary of the Christ Church/110.

توسعه روزافـزون تبلیغات مسیحی، کـه در تمام عالم از جمله در آسیا به‌فعالیت اشتغال دارندقابل ملاحظه است. تنها در آنچه به‌آئین کاتولیک مربوط است در ۱۹۳۲ بین تعداد ۶۱۸۵۹ تـن نیروی تبلیغی، ۱۶۰۵۰، کشیش وجود داشته است در سالهای اخیر تعداد قوای تبلیغی مجموعاً بالغ بر ۱۲۵۰۰۰ تن شده است کـه ازین جمله ۴۵۰۰۰ تـن کشیش هستند، در آسیا از شرق نزدیک تا ژاپون، تعداد کشیشان تبلیغگر کاتولیک به ۲۱۷۳۰ تن بالغ می‌شود.

Murphy E. L. *Mission/Catholic In Catholic Encyclopedia*, 1924.

4. T. Graf *Die Kapuziener*, Freiburg 1957.

5. Smet, *Carmelits In New Cath. Encyclopedia* 3/118 _ 181

مقایسه شود با:

Cross _ Leving; *Op, Cit*/240 _ 410

۶. سفرنامه دیولافوا، ترجمه فارسی/۶۶.

۷. رک به‌فصل: لغات و اعلام/ درهمین کتاب ذیل لفظ: سونوفیزیت.

8. Cross _ Livingston *Op, Cit*/89.

9. Hitt, Ph, Kh, *History* of *Syria*/519.

۱۰. مادام دیولافوا، سفرنامه ترجمه فارسی/۶۱۵.

۱۱. برای تفصیل بیشتر در باب احوال آنها:

Matti Maosa, *Nestorian* Church; In M. *Eliade* Encycl. of Relig. Vol 19/ 371 _ 2.

مقایسه شود با:

W. A. Wagram, The *Assyrians and Their Neighbours* 1922.

۱۲. مقایسه شود با:

Waterfield R. E. *Christians in Persia*, London 1973.

۱۹. مناظرات وردود بین متکلمان اسلام و فرق نصاری

۱ تا ۹. رساله رد به نصاری/۷، ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶.

10. Rieu, *Ch.*, *Cat.* I/9 Blochet Ed., Cat./345.

11. Rieu, Ch, *Op. Cit* I/405.

12, 13. Browne E. G. *Catalogue* of *Persian Manuscripts*, In *Camb. Univ. Libr*/7 _ 10, 10 _ 11

۱۴. برای تفصیل بیشتر در احوال وی رک:

B. M. Ahren, Barnabas St. In *New Cath Encycl* .II/102 _ 103.

۲۰. منتخبات

۱. تاریخ بلعمی، طبع و تصحیح ملک‌الشعراء بهار/۲۴۴-۲۳۰.

۲ تا ۴. شرح تعرف، طبع هند، ج ۱/۵۸، ج ۱/۶۱، ج ۳/۲۱.

۵ تا ۱۱. کشف‌المحجوب هجویری، طبع افست از روی متن چاپ ژوکوفسکی/۴۵، ۵۶، ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۵۰، ۳۶۷، ۴۹۰.

۱۲. رساله فلسفی، ذیل دیوان طبع تقوی-مینوی/۵۷۰.

۱۳. بیان‌الادیان، طبع اقبال/۶-۱۰-۱۴.

۱۴ تا ۲۸. کیمیای سعادت، طبع احمدآرام(چاپ چهارم)/۶۷، ۶۸، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۵۰، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۹۰، ۵۲۴-۵، ۵۲۵، ۵۵۸-۵۹، ۷۴۰، ۸۴۸.

۲۹. مجمل‌التواریخ والقصص، طبع ملک‌الشعراء بهار/۲۱۹-۲۱۶.

۳۰. انس‌التائبین، چاپ تهران، ۱۳۵۰/۲۸۵.

۳۱. کشف‌الاسرار میبدی، طبع علی اصغر حکمت، ج۶/۴۵-۴۰.

۳۲. مناقب‌الصوفیه/۳۸، ۷۹.

۳۳. اسرارالتوحید، طبع بهمنیار/۳۹، ۷۶.

۳۴ و ۳۵. تفسیر ابوالفتوح ۱/۶-۵۰۴، ۱/۵۹-۵۴۹.

۳۶. عبهرالعاشقین، طبع کربن-معین/۱۲۱، ۱۴۲.

۳۷. تبصرةالعوام، طبع عباس اقبال/۲۵-۲۴.

۳۸و۳۹. جوامع‌الحکایات، نسخه خطی مجلس/۲۶-۲۴، گلستان، طبع قریب/۲۱۱.

۴۰ تا ۴۲. مرصادالعباد، طبع دکتر ریاحی/۱۳۸-۱۴۱، ۲۴۱، ۳۲۳.

۴۳ و ۴۴. المصباح فی التصوف، طبع تهران، نجیب مایل هروی/۵۷، ۸-۷۷.

۴۵. الانسان الکامل، تألیف عزیز نسفی، طبع ماریژان لوله/۱۴۶، ۱۵۰، ۳۱۹، ۳۲۲.

۴۶ تا ۵۰. مصباح الهدایة، عزالدین کاشانی، طبع همائی/ ۵۲، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۶۸، ۲۱۱، ۲۴۲.

۵۱ و ۵۲ و ۵۳. ترجمه‌الملل والنحل شهرستانی ۷-۱۷۱، روضةالصفا، نسخه خطی. حبیب‌السیر، طبع تهران ۱/۸-۱۴۷.

۵۴. مکاتیب قطب بن محیی، انتشارات خانقاه، تهران ۱۳۳۶/۷۰، ۹۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۴، ۴۶۲، ۵۷۷.

۵۵ تا ۷۱. شاهنامه فردوسی، طبع دبیر سیاقی ۴/۱۶۳۷، ۱۷۹۵، ۵/۸-۲۰۳۷، ۵/۲۰۴۲، ۵/۲۰۴۳، ۵/۲۰۴۵، ۵/۲۰۴۶، ۵/۲۰۴۷، ۵/۲۰۴۸، ۵/۵ - ۲۳۸۴، ۵/۲۳۷۶، ۵/۱۴-۲۴۱۳، ۵/۲۴۷۳، ۵/۴-۲۴۷۳، ۵/۶-۲۴۷۵، ۵/۲۵۲۶.

۷۲ تا ۷۵. حدیقهٔ سنائی، طبع مدرس رضوی /۸۴، ۱۸۵، ۲-۳۹۱، ۴-۳۹۳.

۷۶. دیوان خاقانی، طبع علی عبدالرسولی/۵-۱۹-۲۰.

۷۷. مخزن‌الاسرار، طبع وحید/۱۲۹.

۷۸. دیوان عطار، طبع دکتر تفضلی/۹-۲۷۸.

۷۹ تا ۸۲. مثنوی معنوی، طبع نیکلسون ۲/۱۴۱، ۳/۲۵۷۰، ۳/۳۷۰۱، ۴/۱۱۳.

۸۳ و ۸۴. کلیات فخرالدین ابراهیم عراقی، طبع سعید نفیسی/۷-۲۸۶، ۲۷۱.

۸۵ تا ۸۹. جام جم‌اوحدی، طبع وحید/۶-۹۵، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۶-۱۰۵.

۹۰. دیوان هاتف‌اصفهانی، طبع وحید با مقدمه عباس اقبال/۲۶-۲۵.

۲۲. پایان: نتیجه

1. Spuler B. *Iran In Frühislamischer Zeit*, Register.

مقایسه شود با ترجمه‌بخش نخست آن تحت عنوان ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه دکتر جواد فلاطوری، تهران ۱۳۴۹/۳۸۱ ومابعد.

۲. ابن الاثیر، الکامل فی‌التاریخ، ذیل حوادث سنه ۴۹۱.

۳. فروزانفر، احوال و آثار عطار/۳۳۱-۳۳۰.

۴. شرفنامهٔ حکیم نظامی، طبع وحید/۵۲۵.

۵. گلستان، باب دوم، حکایت شماره ۳۱.

6. Spuler B. *Die Mongolen In Iran*, Index.

مقایسه شود با ترجمه فارسی آن تحت عنوان: تاریخ مغول در ایران، ترجمه دکتر محمود میر آفتاب/۲۳۸/۲۰۳.

۷. درباب سابقه رواج و انتشار دیاتسارون و نسخه فارسی آن که از روی متن سریانی به فارسی نقل شده است رجوع شود به:

G. Messina, *un Diatessaron*. In Biblica XXIII _ XXIV/942 _ 3.

۸. برای ترجمه گزارش احوال شخص اخیر که از اسپانیائی به انگلیسی نقل شده است رک:

Lestrenge *G. Don Juan of Persia*.

مقایسه شود با ترجمه فارسی آن تحت عنوان دون‌ژوان ایرانی، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، طبع تهران. دربارهٔ روابط شاه عباس صفوی با اتباع مسیحی، کشیشان و پادری‌های دول مسیحی اروپا رجوع شود به: استاد نصرالله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول، تهران ۱۳۳۹، ج ۳ /۹۷-۶۶.

۹ و ۱۰ و ۱۱. رودکی، آثار منظوم متن با ترجمهٔ روسی تحت‌نظر براگینسکی ۱۹۶۳ قطعه شمارهٔ ۱ صفحه ۲۰. بوستان سعدی، باب چهارم در تواضع، حکایت چهارم. دیوان حافظ شیرازی، چاپ محمد قزوینی غزل شماره ۱۴۳ بیت نهم.

۱۲ و ۱۳. در مورد سمرقند رجوع شود به‌ابن حوقل /۳۷۲ و دربارهٔ سرو مقایسه شود با بیرونی، الآثارالباقیه /۳۸۹. اسرارالتوحید، طبع استاد احمدبهمنیار /۴۰.

۱۴، ۱۵، ۱۶. مقایسه با همین کتاب بخش ۲. منتخبات /۲۱۴ و مابعد.

۱۷. مخزن‌الاسرار، مقالت دهم ـ حکایت اول، چاپ وحید/۱۲۹.

18. Goethe *West _ Östlischer Divan: Noten und Abhandlungen W. Goldmann Verlag*/152

19. Bausani A. *Storia Della Letteratura Persiana* 1960/688 Seqq.

۲۰. مندرج در مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی (=BSOAS) 1945. اکنون در بیست مقالهٔ مینورسکی (= IRANICA)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۶۳ /۱۵۰-۱۲۰.

۲۱. فروزانفر، احوال و آثار شیخ‌عطار /۴-۳۲۲.

22. H. Ritter, *Das Meer Der Seele*/987 _ 8.

۲۳، ۲۴، ۲۵. حدیقه، طبع مدرس رضوی/ ۸۰، ۱۸۵، ۴-۳۹۱، ۴۱۷. همان کتاب /۹۲. عطار، الهی‌نامه، مقاله سوم، حکایت سوم.

۲۶. دیوان‌عطار، طبع دکتر تقی تفضلی ۱۳۴۵/ ۹-۲۷۸.

27. Nicolson R. A., *Commentary on Mathnavi*, Index.

۲۸. مثنوی معنوی، طبع نیکلسون، ج ۱، بیت ۳۲۵.

۲۹. افلاکی، مناقب‌العارفین با تصحیحات تحسین یازیجی/۳-۵۹۱ و ۶۱۱-۶۱۰، معهذا مقایسه شود با فیه مافیه، طبع فروزانفر/۱۲۴.

کتابنامه*

آثارالباقیه عن القرون الخالیه، تصنیف ابوریحان البیرونی، طبع لایپزیک ۱۹۲۳.
از سعدی تا جامی، تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، ج۳، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۹۴۸.
اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید، تألیف محمدبن منورمیهنی، باهتمام احمد بهمنیار، طهران ۱۳۱۳ ش.
اسرارنامه، گفتار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با تصحیح و تعلیمات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین، تهران ۱۳۳۸ ش.
امثال و حکم، تألیف علامه علی‌اکبر دهخدا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۲ ش.
امیرکبیر و ایران، تألیف فریدون آدمیت، تهران ۱۳۳۴ ش.
انس‌التائبین، تألیف شیخ احمد جام (ژنده‌پیل)، به‌اهتمام دکتر علی فاضل، تهران ۱۳۵۰.
برهان‌قاطع، تألیف محمد حسین برهان تبریزی، تصحیح دکتر معین باحواشی که در کتاب‌حاضر از متن آن با علامت اختصاری ب‌واز حواشی به‌عنوان اختصاری ح ب‌یاد شده است پنج مجلد، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۲ ش.
بیان الادیان، تألیف ابوالمعالی الحسینی العلوی، به‌تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲ ش.
تاج‌العروس فی‌شرح جواهرالقاموس، تألیف مرتضی الزبیدی، طبع مصر۷-۱۳۰۶ ق= التاج.
التاریخ النسطوری، مجهول‌المؤلف، طبع پاریس، سنه ۱۹۰۷.
تاریخ ادبیات ایران، تألیف ادوارد براون، ج۴، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶ ش.
تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، ج۳ از سعدی تا جامی، ترجمه علی‌اصغر حکمت تهران ۱۹۴۸.
تاریخ الامم والملوک، محمدبن جریرطبری، طبع لیدن، ۱۶ مجلد ۱۹۱۰-۱۸۷۶.
تاریخ الیعقوبی، تألیف احمدبن ابی‌یعقوب المعروف‌بابن واضح الاخباری، سه‌مجلدطبع نجف ۱۳۵۸ ق.

---

*. برای مشخصات کتابهایی که درین کتابنامه نیامده است رجوع‌شود به‌متن‌و‌یادداشتها. کتب فهرست و بعضی دیگر از آثارمشهورهم به‌علت‌تداول‌یاانحصار چاپ‌به‌یك مورد، محل رجوع نشده است.

تاریخ ایرانیان و عربها از نولدکه۔ طبری، ترجمه دکتر عباس زریاب، تهران ۱۳۵۸ ش.
تاریخ بلعمی، تألیف ابوعلی محمدبن محمدبلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، به‌تصحیح ملک‌الشعراء بهار به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۱ ش.
تاریخ روابط ایران و اروپا در دورهٔ صفویه، تألیف نصرالله فلسفی، تهران ۱۳۱۶.
تاریخ مردم ایران، ایران، قبل از اسلام، نوشتهٔ دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران ۱۳۶۴ ش.
تاریخ نصاری العراق، ابواسحق رفائیل، بغداد، ۱۹۴۸.
تبصرة‌العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به‌سید مرضی بن داعی‌حسنی رازی، به‌تصحیح عباس اقبال تهران، ۱۳۱۳ ش.
ترجمه تفسیر طبری، به‌تصحیح حبیب یغمائی، دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ش.
ترسائیه خاقانی، شرح مینورسکی، با ترجمه‌و تعلیقات از عبدالحسین زرین کوب، فرهنگ ایران‌زمین ۱۳۳۲ ← خاقانی و آندرونیکوس ~.
التصفیه فی احوال المتصوفه، تألیف‌قطب‌الدین ابوالمظفر منصوربن اردشیر العبادی به‌تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ۱۳۴۷.
تعلیقات بر ترجمه‌رسالهٔ مینورسکی، ذیل رساله مزبور ← تت. رجوع شود به: خاقانی و اندرونیکوس ~.
تفسر ابوالفتوح ← رک، روح‌الجنان.
تفسیر روح‌الجنان و روح‌الجنان، تصنیف شیخ ابی‌الفتوح الرازی، با رساله‌ای در ترجمه حال مصنف از محمد قزوینی، ۵مجلد طبع افست. قم ۱۴۰۴.
التفهیم لاوایل صناعة التنجیم، ابوریحان بیرونی متن فارسی به‌تصحیح جلال همائی، تهران ۱۳۱۸ ش.
التنبیه والاشراف، تألیف ابوالحسن مسعودی، طبع مصر ۱۳۵۷ ق.
جزیه در اسلام، تألیف دانیل دینت، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، تبریز ۱۳۴۰ ش.
جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، تألیف محمد عوفی نسخه عکسی کتابخانه مجلس.
حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر، تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین محمدالحسینی مشهور به خواندمیر، چهار مجلد، طبع خیام، تهران ۳-۱۳۳۰.
حدیقه‌الحقیقه و شریعة الطریقه، از گفتار ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی‌الغزنوی، به‌جمع و تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۹ ش.
خاقانی و اندرونیکوس کومننوس، ترجمه رساله مینورسکی در شرح قصیده ترسائیه خاقانی. در بعضی مواضع این کتاب از آن به‌علامت اختصاری رم یاد شده است به‌اضافه تعلیمات مترجم که در اینجا از آن به‌علامت اختصاری ت ت‌یاده شده است، طبع فرهنگ ایران‌زمین ۱۳۳۲.
دون‌ژوان ایرانی، تألیف اروج بیک‌بیات، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۳۸.
دیوان اشعار حکیم ناصربن‌خسرو قبادیانی، به‌اهتمام سیدنصرالله‌تقوی و مجتبی مینوی باتعلیقات علی‌اکبر دهخدا و با مقدمه سیدحسن تقی‌زاده، تهران ۷-۱۳۰۴.

دیوان خاقانی شروانی به‌تصحیح علی‌عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۶.
دیوان شمس و دیوان کبیر، رجوع شود به کلیات شمس.
رساله به نثر، منسوب به‌ناصرخسرو قبادیانی در جواب لودویک سؤال، ذیل دیوان ناصرخسرو طبع تقوی و مینوی تهران طبع عکسی ۱۳۳۵ ش.
رساله فلسفی منسوب به ناصر خسرو، ضمیمه دیوان ناصرخسرو رک: دیوان اشعار ناصرخسرو.
روضة‌الصفاء فی سیرة الانبیاء والملوک و الخلفاء، نسخـه خطی، همچنین طبع لکهنو، ۷ مجلد، ۱۳۳۲ ه ق.
زندگانی شاه‌عباس، تألیف نصرالله فلسفی، ۵ جلد، تهران ۴۱-۱۳۳۲.
مرزمینهای خلافت‌شرقی، تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۷.
سیرت‌رسول‌الله، مشهور به‌سیرة‌النبی ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحق‌بن‌محمد همدانی قاضی‌ابرقوه بامقدمه و تصحیح دکتر اصغر مهدوی، ۲ مجلد تهران ۶۰-۱۳۵۹.
سیف‌الامه و برهان‌المله تألیف ملااحمد نراقی، ۱۳۳۰.
شرح تعرف، از ابراهیم المستملی البخاری بر کتاب التعرف کلاباذی، طبع هند ۳۰-۱۳۲۸ ق.
شرفنامه نظامی، گنجوی به‌اهتمام وحیددستگردی طبع تهران ۱۳۱۶.
شرح قیصری: شرح فصوص‌الحکم، تألیف داودبن‌محمود القیصری، طبع افست از روی چاپ سنگی ۱۲۹۹ ق، تهران ۱۳۶۳ ش.
شعراء النصرانیه، تألیف الاب لویس شیخو ۳ مجلد، بیروت ۱۸۹۰.
عبهرالعاشقین، تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی، به‌تصحیح و مقدمه هنری کربن، محمدمعین، تهران/ طبع دوم ۱۳۶۶.
عرایس المجالس فی قصص الانبیاء، تألیف ابی اسحق احمدبن محمد الثعلبی، قاهره ۱۳۲۴، طبع بیروت (باعنوان: قصص الانبیاء المسمی بعرایس المجالس، ۱۹۸۱.
فیه‌مافیه، اثر گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به‌مولوی، به‌تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، طهران ۱۳۳۰ ش.
القاموس، تألیف فیروز آبادی، طبع کلکته ۳۲-۱۳۳۰.
قاموس کتاب مقدس، تألیف هاکس امریکائی، طبع بیروت.
قصص الانبیاء، تألیف ابواسحق ابراهیم بن‌منصوربن‌خلف‌النیشابوری، به‌اهتمام حبیب یغمائی، تهران ۱۳۴۰ ش.
الکامل فی التاریخ، تألیف عزالدین ابن‌الاثیر جزری، ۹ مجلد، مصر ۱۳۴۸ ق.
کتاب‌الاغانی، تألیف ابوالفرج اصفهانی، ۲۵ مجلد، طبع مصر ۱۳۲۲-۳.
کتاب‌التاج فی اخلاق الملوک، منسوب به‌جاحظ، مصر ۱۳۲۲.
کتاب صورة الارض، تألیف ابن‌حوقل، طبع ایدن، سنه ۱۹۳۹.
کتاب الفهرست للندیم، (=ابن ندیم‌الوراق) طبع رضا تجدد، تهران ۱۹۷۳.
کتاب‌الانسان الکامل، تصنیف عزیزالدین نسفی با تصحیح و مقدمه ماریژان‌لوله، تهران ۱۳۴۱.

کشف‌الاسرار وعدة الابرار، معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری، تألیف ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی، به‌اهتمام علی اصغر حکمت، ۱۰ مجلد، تهران ۹-۱۳۳۱.
کشف الظنون عن‌اسامی الکتب والفنون، تألیف حاجی‌خلیفه، طبع فلوگل در ۷ مجلد، لایپزیک ۵۸-۱۸۳۵.
کشف‌المحجوب، تألیف علی‌بن‌عثمان هجویری، تصحیح والنتین ژوکوفسکی، طبع افست، بـه اهتمام محمد عباسی، تهران ۱۳۳۶ ش.
کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیح و حواشی بدیع‌الـزمان فروزانفر، چاپ دوم، تـهران ۱۳۵۵ ش.
کلیات‌شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی، متخلص به‌عراقی بالمعات، به‌کوشش سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۶.
کیمیای سعادت، تصنیف امام حجةالاسلام زین‌الدین ابوحامد محمد غزالی، به‌کوشش احمـد آرام، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۲.
گاه‌شماری در ایران، تألیف سیدحسن تقی‌زاده، تهران ۱۳۱۶.
گزیده‌مقالات تحقیقی، تألیف و.و. بارتولد ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸.
گلستان سعدی، به‌تصحیح میرزا عبدالعظیم‌خان قریب گرگانی، تهران ۱۳۱٤.
لسان‌العرب، تألیف ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن‌مکرم‌بن المنظور الافریقی المصری، ۱۵ مجلد بیروت ۱۳۷۶ ق.
لغت فرس، تألیف علی‌بن‌احمد اسدی طوسی، به‌تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹ ش.
مآخذ قصص وتمثیلات مثنوی، بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش.
مانی و دین او، دوخطابه از سیدحسن تقی‌زاده به‌انضمام متون عربی و فارسی، بکوشش احمـد افشار شیرازی، تهران ۱۳۳۵ ش.
مجمل‌التواریخ والقصص، مجهول المؤلف، به‌تصحیح ملک‌الشعرای بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.
مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجه‌ای، به‌تصحیح وحید دستگردی، چاپ سوم ۱۳۳٤ ش.
مرصادالعباد، تألیف نجم‌الـدین رازی معروف به‌دایه، به‌اهتمام دکتر محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۵۲.
مروج الذهب و معادن الجوهر فی‌التاریخ، تألیف العلامه الامام ابی الحسن‌علی‌بن الحسین المسعودی الشافعی، دوجزو، مصر ۱۳٤۶ ق.
مشارق‌الدراری، شرح تائیه ابن‌فارض سعیدالدین فرغانی، به‌اهتمام سیدجلال آشتیانی، مشهـد ۱۳۵۷.
المصباح فی‌التصوف، تألیف سعدالدین حمویه، بامقدمه‌و تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۲.
مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تألیف عزالدین محمود علی کاشانی، به‌تصحیح جلال‌الدیـن همائی، تهران ۱۳۲۵ ش.
معجم البلدان، للشیخ الامام ابی‌عبدالله یاقوت‌بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، پنج‌مجلد، طبع دارصادر، بیروت ۱۳۷۹.

مقالات‌شمس، گفتار مولانا شمس‌الدین محمدبن ملک‌داد تبریزی با تصحیح و تعلیقات احمد خوشنویس (عماد) تهران ۱۳۴۹.
مکاتیب، عبدالله قطب‌بن محیی، چاپ دوم، انتشارات خانقاه احمدی، چاپخانه دانشگاه ۱۳۵۶.
الملل والنحل، تألیف ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی به‌تصحیح و تحشیه سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران ۱۳۳۵ ش.
مناقب الصوفیه، تصنیف قطب‌الدین ابوالمظفر منصور العبادی المروزی، با مقدمه و تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۲ ش.
المنتخب الجلیل من تخجیل من حرف الانجیل، تألیف‌الشیخ ابوالفضل‌السعودی المالکی، طبع لیدن ۱۸۹۰.
نامه تنسر به گشنسب، به‌تصحیح مینوی، طبع جدید ۱۳۵۴.
النصرانیة و آدابها بین عرب الجاهلیه، تألیف اب‌لویس‌شیخو، بیروت ۱۹۰۲.
نفحةالروح و تحفةالفتوح، تألیف‌مؤیدالدین جندی، با تصحیح وتعلیق نجیب مایل هروی، ۱۳۶۲.
نوروزنامه، (منسوب) به‌حکیم عمر خیام، بامقدمه و حواشی مجتبی مینوی، تهران ۱۳۱۲ ش.
Arnold Th. *Preaching of Islam* 1913.
Bauer *Encyclapedia of Biblical Theology* 1970.
Bouquet A, C. *Comparative Religion* P. B. London 1958.
Braun. O. *Ausgewählte Akten Persischen Märtyrer*, Kämpden 1915.
Challaye. F. *Petite Histoire des Grandes Religions* Paris 1947.
Cheikho. L. *le Christianisme dans L'Arabie avant L'Islam* 1919.
Couchaud. P. L., *Jesus le Fieu sait homme*, Paris 1937.
Cross _ Livingston, *The Oxford Dictionary of the Chrisian Church.*
Eliade M. (ed.) *Encyclopedia of Religion.*, 16 vols, 1987.
Eliade M. *Histoire des Croyances et des idees Religieuses, Paris* 1981.
Graf, T. *Die Kapuziener* Freibourg 1957.
Hayek M. *Le Christ de l'Islam.* Paris, 1959.
Henri Charles s. J. *Christianisme des Arabes nomades aux alentours de l,Hegie* Paris 1936.
Hirschberg., *Judische und Christlische Lehren in Vor _ und frühislamischer Arabien,* Kracow 1939.
Hoffmann G. *Auszüge aus Syrischen Akten Persischen Martyren.* Leipzig 1880.
Jeffery A. *Foreign Vocabulary of the Quran,* Baroda 1938.
Knoe, J. *Marcion and the New Testament,* Chicago 1942.
Labourt J. *Le Christianisme dans l'Empire Perse Sous la dynastie Sassanide* Paris 1904.

Lammens, *Les Chretiens à la Mecque*. BIFAO 1918.

Laurent, J., L, *Armenie entre Byzance et Islam depuis la Conquete arabe Jusqu'a* 888 Paris 1919.

Leon _ Dufour (ed) *Vocabulaire de Theologie Biblique*, Paris 1962.

Margoliouth' *The Early Devreloprment of Mohammedanism*, 1914.

Masson., D. *Le Coram et la Rèvèlation Judeo-Chretienne*. Paris 1950.

O., Connor. F. D. (ed.) *The Dogma of the immaculate Conception* 1958.

Reinach' S. *Orpheus*, Paris 1928.

Tor Andrae *Der Ursqsung* des *Islam Und das Christentum* 1926.

Tor Andrae, *Les Origines de l'islam et le Christianisme* Traduit de L' allemand Par Jules Raehe, Paris 1955.

Trition A. T. *The Caliphhs and thseir Non_Muslm subjects* 1930.

Wagram W. A. *The Assyrians and thair Neighbours* 1922.

Waterfield R. E. *Christians in Persia*, London 1973.

Wink W. *John The Bptist in the Gospel Tradition* 1968.

فهرست عام

سرجان ملکم ۹۲، ۹۴، ۱۴۹
سرجیوس ۲۳۹